گزارشها و نامه‌های دیوانی و نظامی

امیر نظام گروسی

به کوشش

ایرج افشار



گزارشها و نامه‌های دیوانی و نظامی

امیر نظام گروسی

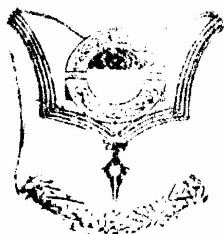
دربارهٔ وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷ هجری

به کوشش

ایرج افشار



تهران ـ ۱۳۷۳





مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۵۳

هیأت بررسی وگزینش کتاب

دکتر یحیی مهدوی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

ایرج افشار (سرپرست انتشارات)

تعداد دو هزار نسخه ازاین کتاب در دلارنگ

حروف‌چینی و در چاپ بهمن به چاپ رسید

۱۳۷۳

چاپ - چاپ اول

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اول: طبق مادهٔ ۲۳ وقفنامهٔ اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ هـ.ش. «... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجلهٔ آینده و در صورت احتیاج و اهتماماً دادن جوائز به نویسندگان بشرح دستور این وقفنامه گردد.»

دوم: هدف اساسی این بنیاد ملی طبق مادهٔ ۲۵ وقفنامه «... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجهٔ این موقوفات منتشر میشود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.»

سوم: طبق مادهٔ ۲۶ «مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجهٔ این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود ...»

چهارم: چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه «هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود ...» این افزایش ۲۵ درصد بواسطهٔ حداقل حق الزحمهٔ فروشندگان و هزینه ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبهٔ تجارتی ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم: براساس موافقت نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲,۴,۱۲) که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسید، قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان لغت نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان شناسی، بطور رایگان به دانشگاه تهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم «برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

نشر کتب تاریخی ولغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا ونشر گردد.)

ششم : چون طبق مادهٔ ۳ موافقت نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادارهٔ امور جوائز ونشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز بعضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده وبسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه وخرید کتب وغیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه ونشر کتاب هستند میتوانند با او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملت وکشور وتعمیم زبان فارسی وتکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی وملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هریک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ هـ.ش.

یادداشت

روزی از سالهای خدمت‌گزاری در سرسرای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، با دکتر اصغر مهدوی و دکتر عباس زریاب ایستاده بودم. آقای تقی امینی (امیدست از سلامت زندگی برخوردار باشد) که در آن ایام هر چند یکبار چند کتاب چاپ سنگی یا خطی برای فروش می‌آورد به من نزدیک شد و گفت به تازگی کتابی خطی یافته‌ام که می‌خواهم درین کتابخانه بماند. پس کتابچه‌ای به قطع رحلی که اوراقش پریشیده و اجزائش پراکنده بودنشان داد. خودش یا دیگری به خط ناخوشی بر آن نوشته بود: «تاریخی است. صورت کاغذهای مرحوم حسنعلی خان امیرنظام گروسی که در مأموریت‌های مختلف در سنهٔ ۱۲۷۷ به مقامات عالی مملکت نوشته. با خط و املای خود می‌باشد. مربوط به تمام خطهٔ آذربایجان ـ کردستان و سایر مناطق ایران است.»

حق با او بود. مجموعهٔ مهمی بود از سواد و مسودهٔ عریضه‌ها و نامه‌هایی که حسنعلی خان وزیر فواید دورهٔ ناصری (امیرنظام بعدی) به شاه و ولیعهد و عده‌ای از رجال مملکتی نوشته بود و اکثر آنها مربوط بود به قضیهٔ مهمّ طغیان و تجاوز شیخ عبیدالله کرد به نواحی مرزی و بعضی از شهرهای کشورمان در سال ۱۲۷۷ قمری و آن قضیه متعاقب شده بود با اغتشاشات حمزه آقای منگور در همان صفحات و مآلاً کشته شدن او.

از فروشنده پرسیدم چند؟ گفت دویست تومان (اگر حافظه‌ام اشتباه نکند). نسخه را مهدوی و زریاب دیدند و او بی‌تأمل گفتند حتماً خریده شود. نسخه خریده شد و به شمارهٔ ۸۹۷۲ به ثبت و ضبط درآمد و چون آشفتگی در اوراق آن دیده می‌شد به ترتیب و تنظیم آن به قدری که مقدور و برگها موجود بود پرداختیم و مضمون این یادداشت برای آگاهی آیندگان بر آن چسبانیده شد. «اوراق مغشوش بود و در ۱۳۵۳/۴/۱ که خریداری شد با همکاری آقای دکتر اصغر مهدوی نظمی بدان داده شد که موجب ورق شماری جدید شد. پس ورق شماری قدیم آن که کتابفروش (بی‌توجه به ارتباط اوراق) زده بود بهم خورد». اینکه در آن یادداشت نوشته‌ام نامه‌های عبدالحسین خان سالار لشکر (فرمانفرما) در آنجا هست نادرست است و ناشی از این اشتباه است که در آن موقع نمی‌دانستم امیرنظام فرزندی به نام عبدالحسین داشته است.

ارزشمندی تاریخی و موضوعی این مجموعه ازین روست که یکصد و چهل و شش نامه و سند مندرج در آن مربوط است به دوره‌ای که حسنعلی خان به امر ناصرالدین شاه در ساوجبلاغ مکری مأمور دفع تجاوزات و فتنه‌انگیزی‌های شیخ عبیدالله کرد و حمزه آقای منگور بود. این نامه‌ها در

فاصلهٔ رمضان ۱۲۹۷ تا شوال ۱۲۹۸ به رشتهٔ نگارش درآمده است.* حسنعلی خان گروسی (امیرنظام بعدی) در زمان اعزام به این مأموریت نظامی در منصب و مقام وزیر فواید عامه برقرار بود، زیرا او در سال ۱۲۹۶ که آن سمت را داشت دچار بیماری سختی شد. پس از شاه اجازه گرفت برای تغییر آب و هوا و آسایش به بیجار موطن خودش برود. چندی از اقامت او در بیجار نگذشته بود که شیخ عبیدالله شمزینی کرد (مقیم نهری در خاک عثمانی) وارد ایران شد و اغتشاش و ناامنی سختی را در ناحیهٔ ساوجبلاغ مکری و میاندوآب و بناب و اورمیه ایجاد کرد که دامنهٔ سیاسی یافت. ناصرالدین شاه ناچار از آن شد که قوای نظامی مملکت را از چند جانب به سوی او حمله‌ور کند. نه تنها از تبریز و دیگر نقاط آذربایجان قشون اعزام شد بلکه از تهران سوار و پیادهٔ زیادی به سرکردگی حمزه میرزا حشمةالدوله و سپس محمد رحیم خان علاءالدولهٔ قاجار و همچنین افواج قزوین به زعامت شخص مهمی مانند میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار اعظم) به سوی مناطق مذکور رفتند و به دفع شیخ و هم‌آوزان او پرداختند. شاه حسنعلی خان گروسی وزیر فواید عامه (امیر نظام بعدی) را هم که سوابق نظامی و جنگی داشت و خود در شمار کردان و در آن وقت در بیجار و نزدیک به محل اغتشاش بود مأمور کرد که از آنجا به ساوجبلاغ برود و در خواباندن آن فتنه بکوشد.

خلاصهٔ واقعهٔ عبیدالله

برای اینکه اهمیت نامه‌های حسنعلی خان که از اسناد رسمی آن واقعه است بیشتر و بهتر نموده شود آوردن شرح مختصر و مجملی دربارهٔ طغیان شیخ عبیدالله و کشته شدن حمزه آقا منگور درین مقدمه ضرورت دارد. به همین ملاحظه چند نوشتهٔ سندی گذشته هم به صورت پیوست در پایان این مجموعه نقل شده است.

شیخ عبیدالله فرزند شیخ طه شمزینی است. هر دو از مشایخ معزز و نامور و محترم سلسلهٔ نقشبندیه بودند و پیروانی علاقه‌مند داشته‌اند. شیخ طه در زمان پادشاهی محمد شاه قاجار مورد التفات خاص شاه بود (شاید به مناسبت آنکه یکی از همسرانش کرد بود و آن زن مادر عباس میرزا ملک آرا بود و به شیخ طه اعتقاد داشت.). به این مناسبات پنج آبادی در منطقهٔ مرگور از جانب شاه در اختیار تیولی شیخ درآمده بود تا مددی به معاش او و مخارج خانقاه‌های آن سلسله باشد. حتی اشاره شده است که مشاهره هم دریافت می‌کرده است و مالیات و رسومی هم از آنها دریافت نمی‌کرده‌اند.

اما در نیمهٔ دوم روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، دستگاه دیوانی ولیعهد در تبریز که برعهدهٔ میرزا احمدخان منشی باشی بود از همان اکراد و از بابت همان آبادیهای بخششی یا تیولی مطالبهٔ مالیات می‌کند و موجبات عدم رضایت شیخ را فراهم می‌سازد.[۲] رعایا و مریدان شیخ از پرداخت مالیات سرباز می‌زنند و می‌گویند ما حقوق دیوانی و رسوم مالیاتی خود را به شیخ باید بپردازیم نه به

---

* بعداً آن مجموعه را به آقای عبدالله مردوخ که در آن روزگار دانشجوی دورهٔ فوق لیسانس تاریخ در دانشگاه تهران بود معرفی کردم و ازو خواسته شد آن را موضوع تکلیف تحصیلی خود قرار دهد. آنطور که به یاد دارم، چند سال پیش یکی از نامه‌های این مجموعه را در یکی از نشریات تحقیقی در پاریس به چاپ رسانید. متأسفانه یادداشتی که دربارهٔ محل چاپ و نشر آن مقاله کرده بودم در اوراقم پیدا نشد تا در اینجا بیاورم.

۲ـ میرزا علی خان امین‌الدوله در خاطرات خود اقدامات مشیرالسلطنه (یعنی همان میرزا احمد خان منشی باشی) را از موجبات برانگیخته شدن شیخ عبیدالله دانسته است (صفحهٔ ۲۴۶).

دولت ایران.[۱] دستگاه حکومتی آذربایجان ناچار برای دریافت مالیات مملکتی متوسل به قوای نظامی می‌شود. شیخ عبیدالله چون از جریان آگاه می‌شود برای آنکه بتواند مقاومت کند و به دستور دولت ایران تن درندهد، مقداری از اسلحه‌های روس و عثمانی را به دست می‌آورد و به دنبال آن مناسباتی هم با انگلیسها برای یافتن سلاح جنگی ایجاد می‌کند.

ضمناً حمزه آقای منگور که هماره داعیهٔ سرکردگی طوایفی از کرد را داشت و سالهایی چند باحکام ایرانی درکشمکش بود و مخصوصاً در دورهٔ حکومت لطفعلی خان (پسر مؤیدالدوله) با او نقار سختی پیدا کرده بود و درین اوضاع و احوال در مهاباد می‌زیست و به مناسبت همان سوابق تحت نظر بود به محض آگاه شدن از آمدن شیخ و منازعات پیش آمده بین شیخ و ایران از مهاباد بیرون آمد و به قوای شیخ و پسر او شیخ عبدالقادر پیوست. ابتدا قلعهٔ لایجان (لاهیجان) راگرفتند و کوبیدند و از آنجا به ساوجبلاغ رفتند و پس از آنجا به میاندوآب و بناب و اشنویه تاخت کردند تا به غرور اینگونه پیشروی به شهر اورمیه حمله آوردند. اما سران محلی منطقه، به زعامت تیمور پاشاخان و بیوک خان اقبال‌الدوله با قوایی که از ماکو حرکت داده شد شیخ و همراهان و پیروان او را منهزم کردند و موجب شدند که شیخ به سوی خاک عثمانی واپس رود. خوشبختانه به دنبال اقدامات اساسی و مذاکرات سیاسی دولت با سفارت عثمانی در تهران این نتیجه حاصل شد که عثمانیها دست از حمایت شیخ عبیدالله برداشتند و او را به استانبول خواستند. مدتی او را در زندان و تحت نظر نگاه داشتند و سپس چندی به بلاد مختلف (از جمله موصل) اعزام و تبعید کردند. تا اینکه عاقبت به مدینه فرستاده شد و در آنجا درگذشت.

باید دانست شیخ برای پیشرفت مقاصد خود نه تنها حمایت دولتهای روس و عثمانی و انگلیس را جلب کرده بود بلکه از راه حیله خواسته بود عباس میرزا ملک‌آرا را با خود همدست و همآوا کند و بعبارتی به او نوشته بود اگر موفق به سرنگونی ناصرالدین شاه شد او را به پادشاهی خواهد رسانید. عباس میرزا وقتی نامه‌ای راکه شیخ در همین باب به او نوشته بود دریافت کرد بسیار واهمه کرد و ناچار از آن شد که ناصرالدین شاه را از دریافت چنین نامه‌ای آگاه کند. جریان این ماجری را عباس میرزا در شرح سوانح احوال خود نوشته است و من از آنجا نقل کرده در پیوست شمارهٔ نخست آورده‌ام.

شاید بی‌مناسبت نباشد عبارتی راکه فرهاد میرزا معتمدالدوله درین قضیه ضمن نامهٔ خود به میرزا موسی وزیر لشکر به اشارت نوشته است برای تلطیف مطلب نقل کنم. فرهاد میرزا نوشته است: «... آفرین بر حضرت ملک آرا که کاغذهای عبیدالله زیاد را بی‌پروا به خاکپای همایون آورد... حضرت عباس مگر از حضرت سیدالشهدا دست کشید که نواب عباس میرزا از خاک پای مبارک دست بکشد. معلوم است که دماغ این شیخ مخبط شده که از مسند ارشاد تجاوز کرده می‌خواهد به تخت سلطنت عروج بکند و کردستانات را صاحب شود. اگر دولت عثمانی بطور حقیقت حکم بکند پس از ورود نواب حشمةالدوله دام اقباله انشاءالله به چار موجهٔ بلاافتاده گرفتار خواهد شد...»

اما حمزه آقا منگور، پس از هزیمت شیخ عبیدالله دست از اقدامات خود برنمی‌داشت تا اینکه حسنعلی خان گروسی توانست از راه دوستی میرزا قاسم قاضی و مذاکرات او با حمزه آقا موجبات آمدن او را به نزد خود فراهم کند. عاقبت حمزه آقا به ساوجبلاغ آمد و یکسره به چادری ورود کرد که حسنعلی خان در آن بود. اما حسنعلی خان مدت درازی آنجا نماند و از چادر خارج شد.

---

۱) اختلاف میان شیخ و دولت ایران بر سر مالیات و مسائل دیگر طبق اسنادی متعدد که اخیراً توسط وزارت امور خارجه چاپ شده است و در سالشماری که پس از این چاپ شده است. ذکر آنها را آورده‌ام از سال ۱۲۹۰ آغاز شده بوده است و شدت آن که به سرکشی و طغیان منجر شد در سال ۱۲۹۷ بروز کرد.

پس سربازهایی که در اطراف چادر بودند به دستور حسنعلی خان چادر را گلوله باران کردند و حمزه آقا و همراهانش با چند تن از افراد حسنعلی خان در آن چادر کشته شدند.

حسنعلی خان دربارهٔ چگونگی قتل حمزه آقا چندین نامهٔ مفصل نوشته است که در همین مجموعه آمده و از همه مهمتر طبعاً نامه‌ای است که او به مناسبت اعتراض سفارت روسیه به وزارت امور خارجه درین قضیه و استعلام دولت از حسنعلی خان که چه جوابی باید داد مشروح و مفصل نوشته است که به نقل از منابع دیگر در پیوست پنجم این مجموعه شده است.

* * *

نامه‌ها

باری، نامه‌های حسنعلی خان به شاه و ولیعهد و رجال معتبر دولت که متضمن ذکر جزئیات امور و گزارش اقدامات متنوع اوست اسنادی است دست اول دربارهٔ واقعه‌ای که از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ منطقهٔ میان اورمیه تا ساوجبلاغ را در ناآرامی و ناامنی و جنگ و ستیز قرار داده بود. این نامه‌هاست که به همراه اسناد منتشر شده توسط وزارت امور خارجه امکان پژوهش درست و تازه‌ای را دربارهٔ آن واقعه فراهم می‌سازد. پیش از آن هر چه نوشته شده بر مبنای دو سه تاریخ عصری بوده است نه اسناد رسمی متضمن بر شرح دقیق وقایع به قلم کسانی که مأمور و دخیل در ختم غائله بوده‌اند.

باید دانست که در جریان منازعات با شیخ عبیدالله که به قصد ایجاد امنیت در ناحیهٔ مورد ذکر انجام شد بجز حسنعلی خان گروسی (وزیر فواید عامه) جمعی دیگر از رجال مملکتی نیز دخیل و سهیم بوده‌اند که نامشان در تواریخ مضبوط است و هر یک اسنادی در اختیار داشته است که متأسفانه خبری از وجود آنها نداریم. اما در مجموعهٔ امیرنظام نام اغلب آنها به دست می‌آید و یا نامه‌هایی خطاب به بعضی از آنان هست: حمزه میرزا حشمةالدوله، محمد رحیم خان علاءالدوله قاجار (امیرنظام)، میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله)، مصطفی قلی خان قراگزلو اعتمادالسلطنه همدانی، بیوک خان اقبال‌الدوله ماکوئی، نصرالله خان نصرالملک، محمد حسین خان حسام‌الملک قراگزلو، علی خان والی، محمدقلی خان حسام‌الدوله و... بخشی از نامه‌ها هم خطاب به رجال دیوانی تهران است، مانند میرزا یوسف خان مستوفی‌الممالک: (جناب آقا)، میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه، میرزا علی خان امین‌الملک.

منابع دربارهٔ واقعه

دربارهٔ فتنهٔ شیخ عبیدالله و حمزه آقای منگور چهار دسته رساله‌های منفرد عصری و مندرجات مآخذ عصری و اسناد رسمی و پژوهشهای تازه در دست است که مشخصات جملگی در سالشمار، پس ازین آورده شد تا از دراز شدن مقدمه پرهیز شود.

همچنین دربارهٔ سرگذشت حسنعلی خان فهرستی از مأخذ تنظیم شد که در پیوست خواهید دید.

ضمناً ضرورت دارد دربارهٔ نام کتاب که «گزارشها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیر نظام گروسی» است توضیحی گفته‌اید از این روی که حسنعلی خان در زمان نگارش این نامه‌ها هنوز لقب امیرنظام نداشت و قاعدةً نمی‌بایست او را با عنوان امیرنظام یاد کرد. اما چون حسنعلی خان گروسی عموماً به امیرنظام شهرت یافته و بدین عنوان بهتر و زودتر در اذهان شناخته می‌شود آوردن لقب

امیر نظام در نام کتاب ضروری دانسته شد و دور از مناسبت نیست.*

بسیاری از مسودات یا سوادهای مندرج درین مجموعه به خط شخص حسنعلی خان است و البته بعضی هم به دست منشی اوست که خطش شباهتی به خط امیرنظام داشته است. سه نمونهٔ عکسی از آن برای نمودن چگونگی خط مجموعه در صفحات بعد چاپ شده است.

درین مجموعه چند نامه هم مربوط به وقایع دیگرست از جمله دربارهٔ غائله عباس خان چناری در سال ۱۳۱۲ (به هنگامی که امیرنظام حاکم صفحات کرمانشاه و همدان و ملایر و نهاوند و تویسرکان بود و فرزند امیرنظام موسوم به عبدالحسین خان مأمور قلع و قمع طغیان آن مشخص شده بود). آن مدارک به عنوان «متفرقه» در پایان کتاب آمده است.

* * *

امیرنظام از آغاز جوانی مردی متین و باحشمت و شجاع بود. در هر منصب و مقامی که بود آزادگی و استواری را با هم می‌داشت. او در عین اینکه جوانی را با خدمت در شغل نظامی آغاز کرد اما توانست مصدر خدماتی چون سفارت ایران در پاریس بشود و پس از آن در چندجا به حکومت بپردازد (همدان ـ کردستان ـ کرمان) و مدتی دراز پیشکار ولیعهد باشد و چندی جزء وزراء مملکتی.

امیرنظام سپاهی بود. خوش خط و خوش انشاء بود. ادیب و صاحب ذوق و شعرشناس بود و در نگارش منشئات سبکی شیرین و ساده داشت. در امور سیاسی و دیوانی مملکت صاحب‌نظر بود. در کار سیاست خارجی و حرفهٔ دیپلوماسی مهارت داشت. به تجدد و ترقی ایران معتقد بود و از افکار میرزا حسین خان سپهسالار پیروی می‌کرد. در دوره‌ای که وزیر مختار ایران در پاریس بود نسبت به اعزام متخصص و مهندسین به ایران کوشش بلیغ می‌کرد. همچنین اشراف و نظارت منظمی نسبت به ادامهٔ تحصیلات محصلین که با خود برای تحصیل به فرانسه آورده بود داشت.

بیگمان خدمات متنوع و لیاقت جبلی امیرنظام از یادها نخواهد رفت. صفحات این کتاب هم اوراق تازه‌ای است از سوابق حیات نظامی و سیاسی و دیوانی او که می‌بایست به چاپ برسد و در دسترس پژوهندگان تاریخ درآید.

Neuilly نویی (فرانسه) ـ ۲۸ خرداد ماه ۱۳۷۳ — ایرج افشار

---

* پیش از حسنعلی خان افراد دیگری منصب و لقب امیرنظام را داشته‌اند. مرحوم حسن باپیوردی در مجلهٔ وحید، ۷ (۱۳۴۸/۹۰): ۶۵۶ ـ ۶۵۹ آنها را شناسانده است:

ـ محمد باقرخان قاجار پسر پیرقلی خان (در دورهٔ فتحعلی شاه)
ـ محمد خان زنگنه (متوفی در ۱۲۶۵)
ـ میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر بعدی)
ـ محمد رحیم خان علاءالدوله دولو قاجار (متوفی در ۱۲۹۸)
ـ حسنعلی خان گروسی (متوفی در ۱۳۱۷)
ـ محمد باقر خان قومنی که لقبهای شجاع‌السلطنه، سردار اکرم، سردار کل داشت (متوفی ۱۳۲۶)
ـ عبدالله خان قراگزلو همدانی که لقبهای ساعدالسلطنه، سردار اکرم داشت و پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه بود.



امیرنظام گروسی

سالشمار زندگی حسنعلی خان امیرنظام گروسی

۱۲۳۷	تولد در بیجار گروس (پدرش محمد صادق خان کبودوند سالها حاکم گروس بود ـ جدش نجفقلی خان از سران سپاه عباس میرزا بود)
۱۲۵۳	در فوج محلی گروس وارد خدمت نظام شد. مرتبهٔ سرهنگی داشت. شرکت در جنگ هرات رئیس قراولان ارگ تبریز
۱۲۵۷	مرزدار کرمانشاهان به مدت سه سال
۱۲۵۹ (ظ)	تولد فرزندش یحیی از ازدواج نخستین
۱۲۶۰	مرگ پدر
۱۲۶۴	حاکم گروس و رئیس قشون آنجا در آغاز وزارت میرزا تقی خان امیرکبیر
۱۲۶۵	مأمور سرکوبی حسن خان سالار. پس از آن درجهٔ سرتیپی گرفت
۱۲۶۶	مأمور سرکوبی ملامحمد علی زنجانی از پیروان باب در زنجان. به مناسبت این موفقیت مقام جنرال آجودانی شاه یافت
۱۲۶۷	جزو ملتزمین سفر ناصرالدین شاه به اصفهان
۱۲۶۹	جزو ملتزمین سفر، ناصرالدین شاه به سلطانیه
۱۲۷۰ (۲۶ محرم)	تألیف «پندنامهٔ ـ یحیویه» برای فرزندش یحیی
۱۲۷۱	مأمور انتظامات شهر مشهد. در این وقت ریاست افواج گروس را برعهده داشت
۱۲۷۲	اهداء در نقرهٔ توحیدخانهٔ رضوی (مشهد)
۱۲۷۳	همراهی با حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا برای تسخیر هرات. حسنعلی خان پس از حصول فتح حکومت موقت آنجا را یافت. جزئیات این مأموریت در روضة‌الصفا دیده شود
۱۲۷۳	مأموریت بغداد برای بازگرداندن سر چارلز موری وزیر مختار انگلیس که به تعرض از تهران به بغداد رفته بود در همین سال امور بیوتات و خزانهٔ شاهی به او واگذار شد
۱۲۷۵	پس از عزل اعتمادالدوله نوری به سرپرستی چهل و دو نفر دانشجوئی که به فرنگ اعزام می‌شدند با عنوان وزیرمختاری عازم اروپا شد
۱۲۷۶	مأمور فوق‌العاده و وزیرمختار مخصوص در پاریس. درین مأموریت وسایل تلگراف و اسلحه برای دولت خرید
۱۲۷۷	پسرش یحیی خان و ابوالقاسم خان پسر زین‌العابدین گروسی (عموی امیرنظام) را برای تحصیل به پاریس خواست
۱۲۷۸	وزیر مختار و ایلچی مخصوص به دربار انگلستان
۱۲۸۲	احضار به تهران و توقف به مدت یک سال
۱۲۸۳	عودت به پاریس برای تصدی همان مقام پیشین. در همین سال به علت بیماری تقاضای بازگشت به ایران کرد
۱۲۸۳	عضویت در دارالشورای کبرای وزراء

۱۲۸۷*	وفات فرزندش یحیی تحصیل‌کردهٔ «سن سیر» (فرانسه) که فرماندهٔ فوج گروس و مأمور ساخلو کرمان شده بود. در ماهان به خاک سپرده شد
۱۲۸۸	سفیر ایران در عثمانی به جای میرزا حسین خان سپهسالار
۱۲۸۹	وزیر فوائد عامه در دولت میرزا حسین خان سپهسالار. درین وقت درجهٔ امیرتومانی داشت. از کارهای مهم او درین دوره ساختن راه لاریجان به مازندران است و در سال ۱۲۹۲ پایان یافت
۱۲۹۰	جزو ملتزمین رکاب در سفر اول شاه به فرنگستان. به علت بیماری سخت
۱۲۹۶	برای بهبود و تغییر هوا به بیجار (موطن خود) رفت و مدتی نگذشت که به مناسبت طغیان اکراد به حکومت ولایت مکری و ریاست اردوی ساوجبلاغ به منظور دفع غائلهٔ شیخ عبیدالله نایل آمد. او این وظیفهٔ نظامی را با حفظ سمت وزیر فواید عامه برعهده داشت
۱۲۹۸	چون درین مأموریت موفق به از میان بردن حمزه آقای منگور و بالمآل دفع فساد و فتنه در آن منطقه شد حکومت خوی و سلماس و ارومیه و صاین قلعهٔ افشار و مهاباد (ساوجبلاغ مکری) در عهدهٔ او قرار گرفت. قتل حمزه آقا مورد اعتراض دولت روسیه واقع شد و امیرنظام مشروحه مستدل مفصل درین‌باره به علاءالدوله (امیرنظام) نوشت که در پایان مجموعه به چاپ رسانیده شد
۱۲۹۹	ریاست قشون آذربایجان با لقب سالار عسکر
۱۳۰۰	تصدی امور پیشکاری آذربایجان (پس از وفات علاءالدوله) و تبدیل لقبش به سالار لشکر
۱۳۰۲	اعطای لقب امیرنظام و پیشکاری و وزارت ولیعهد در تبریز
۱۳۰۴	کتابت دیوان فرخی به خط محمدخان سرهنگ افشار در ۱۳۰۴ به دستور امیرنظام (کتابخانهٔ مجلس شمارهٔ ۱۰۳۷)
	در همین کتابخانه دیوان منوچهری هم که به دستور امیرنظام توسط محمدصادق خان قاجار کتابت شده (شمارهٔ ۱۰۶۷) موجودست
۱۳۰۵	بیماری سخت و احتمال تعیین جانشین او
۱۳۰۵	چاپ سنگی کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی به نفقهٔ امیرنظام و به تصحیح حاجی میرزا محمدکاظم حسینی طباطبائی وکیل‌الرعایا (اعتضادالممالک) به خط میرزا باقر منشی تبریزی
۱۳۰۹	تمرد کردن از اجرای دستور ولیعهد در هجوم بردن به مردمی که در قضیهٔ رژی در تبریز شورش کرده بودند. به دنبال آن در صفر همان سال به تهران احضار شد
۱۳۰۹	پس از دو ماه که در تهران بود والی کردستان و کرمانشاهان و گروس شد و از جانب خود انوشیروان میرزا ضیاءالدوله را به کرمانشاه فرستاد
۱۳۰۹	اتمام تألیف تحفهٔ ناصری تألیف فخرالکتاب سنندجی در عهد او و به نام او
۱۳۱۰	حکومت ملایر و همدان و تویسرکان ضمیمهٔ مناصب او شد

* ممتحن‌الدوله ۱۲۸۵ یاد کرده است.

۱۳۱۳ (ربیع‌الثانی)	طبق نوشتهٔ ادیب‌الممالک فراهانی (دیوان، ص ۹۴) در کرمانشاه بود
۱۳۱۴ (ربیع‌الثانی)	مأمور رفع اغتشاش همدان و متعاقب آن حکومت کردستان
۱۳۱۴	فرزندش عبدالحسین خان امیر تومان (که از ازدواج دوم بود) لقب سالارالملک گرفت (افضل‌التواریخ). او از سوی پدر نایت‌الحکومهٔ کردستان بود
۱۳۱۴	پیشکاری ولیعهد به جای میرزا علی خان امین‌الدوله
۱۳۱۵	طبع پندنامهٔ یحیویه توسط احمد امین‌الصنایع (پس از آن مکرر چاپ شده است)
۱۳۱۶	در همین سنوات حاج میرزا علی ثقةالاسلام بخش بث الشکوی از تاریخ یمینی را به سفارش امیر نظام به فارسی ترجمه کرد. این ترجمه در سال ۱۳۱۸ ق. در تبریز چاپ شده است
۱۳۱۶	استعفا از پیشکاری ولیعهد به مناسبت عدم تجانس با محمد علی میرزا و اختیار سفر مشهد برای زیارت
۱۳۱۷	والی کرمان و بلوچستان (۱۷ ربیع‌الثانی وارد کرمان شد)
۱۳۱۷	فرزندش عبدالحسین خان سالارالملک وزیر نظمیه و احتسابیه شد (افضل‌التواریخ)*
۱۳۱۷ (پنج رمضان)	در کرمان درگذشت و در ماهان به خاک سپرده شد
۱۳۲۲	چاپ نخستین منشئات امیرنظام گروسی (پس از آن چندبار چاپ شده است)

* امیرنظام از ازدواج دوم (از خاندان صدر نوری) دختری به نام سلمی ملقب به مفرح‌الدوله داشت که به عقد ازدواج نوادهٔ محسن میرزای میرآخور درآمد (ممتحن‌الدوله ص ۶۷).

سالشمار وقایع ساوجبلاغ و میاندوآب و ارومیه

بر اساس تواریخ مندرج در نامه‌ها (ن) ـ رساله‌های قوریانس (ق) و علی افشار (ع) ـ سرزمین زردشت (س) ـ رساله صمدی (ص) ـ گزارش فیض (ف) ـ گزارش کارگزاری (گ) ـ تبصرةالمسافرین (م)

۱۲۹۰

ربیع‌الاول یادداشت دولت ایران به سفارت عثمانی دربارهٔ حرکت اکراد بنا به قول شیخ عبیدالله و دربارهٔ مسائل سرحدی و اقدامات شیخ عبیدالله (گ ۵۷۱) [پس از این سیزده سند بدون تاریخ درج شده است که محتملاً اکثر آنها مربوط به سالهای ۱۲۹۷ ـ ۱۲۹۸ و همه مرتبط با جریان تجاوزات شیخ عبیدالله است]

۸ ذی‌قعده نامهٔ سفارت عثمانی در جواب نامهٔ ۲۶ شوال به وزارت امور خارجه دربارهٔ خسارات وارده به طایفهٔ هرتوش (گ ۶۰۲)

۱۴ جواب وزارت خارجه به نامهٔ ۸ ذیقعدهٔ سفارت عثمانی دربارهٔ خسارات وارده از سوی شیخ عبیدالله (گ ۶۰۴)

۱۲۹۱

۱۸ محرم نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه دربارهٔ شیخ عبیدالله، به مهر محمد طاهر منیف (گ ۶۰۶)

۱۸ سوادنامهٔ میرصادق مأمور تحقیق به یوسف مستشارالدوله کارگزار آذربایجان در مورد ماده اختلافات شیخ عبیدالله و شجاع‌الدوله (گ ۶۰۸)

۲۷ ربیع‌الاول جواب سفارت عثمانی به نامهٔ ۲۴ ربیع‌الاول وزارت امور خارجه در مورد کمیسیون تحقیق برای اقدامات شیخ عبیدالله با مهر محمد طاهر منیف (گ ۶۱۱)

۴ ربیع‌الثانی جواب وزارت امور خارجه به نامهٔ ۲۷ ربیع‌الاول سفارت عثمانی دربارهٔ تحقیقات در مسئلهٔ شیخ عبیدالله (گ ۶۱۳)

۱۲۹۲

ربیع‌الاول نامهٔ وزارت امور خارجه به سفارت عثمانی دربارهٔ ادعای شیخ عبیدالله در ۴ قضایای سرحد (گ ۶۱۵)

۱۳ جمادی‌الاخره نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه در مورد کمیسیون مختلط در امور شیخ عبیدالله (گ ۶۱۷)

۱۲۹۳

۲۱ رجب جواب سفارت عثمانی به نامهٔ ۲۰ رجب وزارت امور خارجه در مورد قضایای شیخ عبیدالله (گ ۶۱۹)

۲۶ جواب وزارت امور خارجه به نامهٔ ۲۱ رجب سفارت عثمانی در مورد تجاوزات شیخ عبیدالله به اشنویه (گ ۶۲۲)

۲۷ شعبان	جواب سفارت عثمانی به نامهٔ ۲۴ شعبان وزارت امور خارجه در مورد سوق عسکر به سرحد (گ ٦٢٥)
۴ رمضان	جواب سفارت عثمانی به نامهٔ ۲۳ شعبان وزارت امور خارجه در مورد کمیسیون مختلط سرحدی (گ ٦٢٨)
۱۴	نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه دربارهٔ موارد اختلاف شیخ عبیدالله و شجاع‌الدوله و اقبال‌الدوله (گ ٦٣٠)

۱۲۹۴

۲۳ جمادی‌-الاخری	نامهٔ کارگزاری در جواب نامهٔ ۲۸ جمادی‌الاولی وزارت امور خارجه دربارهٔ ترغیب شیخ عبیدالله به جهاد (به امضای ساعدالملک) (گ ٦٣٢)

۱۲۹۵

اول شعبان	جواب سفارت عثمانی به نامهٔ ۲۹ رجب وزارت امور خارجه در مورد ابراء ذمهٔ شیخ عبیدالله از غائلهٔ مرگور (گ ٦٣٦٣)

۱۲۹۷

شعبان	ورود محمد آقا مامش به ارومیه (ق ۹۳)
رمضان	اعلان لطفعلی میرزا به تبریز دربارهٔ حمزه آقا (ق ۱٦)
۱۲	قصد و اقدام لطفعلی میرزا حاکم بر حبس حمزه آقا و رفتن حمزه آقا به سوی شیخ عبیدالله (ف)
۸ شوال	صدور فرمان حکومت قزوین مشیرالدوله (م)
۲۲	آمدن لطفعلی میرزا حاکم ساوجبلاغ به میاندوآب (ص) (گ: ۲۱ شوال)
۲۳	راپرت ملاقات مأمور ایران به سفیرکبیر عثمانی در مورد مقاصد شیخ عبیدالله (گ ٦٣٨)
۲۳	ورود شیخ عبیدالقادر و حمزه آقا به میاندوآب (گ)
۲۴	حاکم شدن خانباباخان (گ)
۲۵	حرکت به طرف مرحمت‌آباد و غارت آنجا (گ)
۲٦	تصرف میاندوآب به دست اکراد (س ۴۰۳)
۲۸	عریضهٔ حسنعلی خان به شاه از گروس (ن ۱)
۳۰	تلگراف کارگزاری تبریز به وزارت امور خارجه در مورد خیالات و مقاصد شیخ عبیدالله (به امضای ساعدالملک) (گ ٦٥٥)
۳۰	تلگراف سفارت ایران از استانبول به وزارت خارجه دربارهٔ شیخ عبیدالله (به امضای معین‌الملک) (گ ٦٥٧)
۳۰	تلگراف کارگزاری تبریز به وزارت خارجه در مورد تصرف میاندوآب توسط حمزه آقا (به امضای بهجت)
۴ ذیقعده	حرکت اردوی شیخ به بناب (ص) ـ حرکت مشیرالدوله از قزوین (م)
۷	هجوم محمد سعید از خلفای عبیدالله به ارومیه (ق ۹۴)
۸	نامهٔ کارگزاری تبریز به وزارت امور خارجه در مورد ارتباط شیخ عبیدالله با دول خارجه (به امضای ساعدالملک)
۹	حرکت اردوی شیخ عبدالقادر به میاندوآب (ق ۵۴)

۱۴	حرکت اردوی شیخ از میاندوآب به ملک کندی و به سوی ارومیه (ق ۵۷ و ۹٦) ـ در رسالهٔ افشار ۱۵ ذی‌القعده (ع ۵۳۴) (س ۴۰٦)
۱۷	ورود حسنعلی خان به دره شوران (ن ۴)
	ـ آمدن اقبال الدوله حاکم (بیوک خان سرتیپ) به ارومیه (ق ۹۹)
	ـ ملاقات با کنسول انگلیس (ع ۵۳۹) ـ در رسالهٔ افشار ۱۷ ذی‌القعده (ع ۵۳۷)
	ـ هجوم شیخ صدیق و محمد سعید خلیفهٔ شیخ عبیدالله به ارومیه (ق ۱۰۰) ـ در سرزمین زردشت ۱۷ ذی‌القعده آمده (س ۴۰۵) ـ این جنگ تا ۲۹ همین ماه ادامه داشت.
۱۹	حرکت شیخ عبدالقادر و حمزه آقا به بناب (گ)
۲۲	حملهٔ قوای اقبال‌الدوله به قریهٔ چهار بخش (ع ۵۵٦)
۲۴	حملهٔ مجدد شیخ عبدالقادر به ارومیه (ع ۵۵۷) ـ ادامهٔ جنگ تا چند روز.
۲۷	آمدن قنسول انگلیس از ارومیه به ساوجبلاغ به نزد عبدالقادر و آوردن نامهٔ شیخ عبیدالله (ق ٦۸)
	ـ آمدن عبدالقادر به قریهٔ سنگر (ع ۵٦۰)
۲۹	حرکت تیمور پاشاخان با شش هزار قشون از سلماس به ارومیه (ع ۵٦۴)
ذی‌الحجه	نامهٔ کارگزاری ارومی به وزارت امور خارجه در مورد تجاوزات شیخ عبیدالله (به امضای محمد هاشم) (گ ٦٦۳)
۱ ذی‌الحجه	حرکت قشون اعتمادالسلطنه به چلیک (ق ٦۸)
۴	جنگ میان تیمور پاشاخان و اکراد و فرار شیخ به نوچه (ع ۵٦۷)
۸	فرار کردن شیخ عبیدالله از پیش اردوی تیمور پاشاخان (ق ۱۰٦) (گ: ٦ ذیحجه نوشته)
	ـ درگذشت حشمة‌الدوله در تکان تپه
	ـ (م: گوک آقاچ) در همین روزها (گ)
	ـ حرکت حاجی صدرالدوله از قره قشلاق به ساوجبلاغ (گ)
۱۰	حرکت سپهسالار اعظم از تبریز به سوی ساوجبلاغ (م)
۱۴	آمدن سپهسالار اعظم به بناب (ق ۸۴)
۱٦	ورود سپهسالار به ساوجبلاغ (م)
۲۱	رفتن شیخ از مرگور به سوی عثمانی (بامداد)
۱۲۹۸	
۵ محرم	ورود حسنعلی خان به ساوجبلاغ ـ (ن ۵٦)
٦ (پنج‌شنبه)	ورود حسنعلی خان به ساوجبلاغ (ن ۱۸)
۷ (جمعه)	نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار (ن ۱۸)
۸	اعزام گلابی آقا به سردشت از سوی حسنعلی خان (ن ۵٦)
۱۲	ورود سپهسالار به ارومیه (ع ۵٦۹)
۱۳	نامهٔ حسنعلی خان به مستوفی‌الممالک (ن ۱۷)
۱۷ (دوشنبه)	نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار (ن ۱۹)
	ـ رسیدن خبر ورود حمزه آقا به سردشت (ن ۵٦)
۱۸	حرکت حسنعلی خان از ساوجبلاغ به سردشت (ن ۵٦)

۲۱ (جمعه)	نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار از باغچه در هشت فرسخی ساوجبلاغ (ن ۲۰)
۲۲	عریضهٔ حسنعلی خان به شاه (ن ۵۹)
	ـ وصول تلگراف شاه به حسنعلی خان (ن ٦۰)
۲۳	موقوف کردن حرکت به سوی سردشت (ن ۵٦)
	ـ خواندن تلگراف شاه برای اهالی ساوجبلاغ (ن ٦۰)
۲۴ (دوشنبه)	نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار (ن ۲۵)
۲۵	عریضهٔ حسنعلی خان به شاه (ن ٦۰)
۱ صفر	حرکت سپهسالار اعظم از ارومیه به تبریز (ع ۵۷۰)
	ـ عریضهٔ تلگرافی حسنعلی خان به شاه (ن ٦۲)
۷ (شنبه)	ورود حسنعلی خان از سردشت به ساوجبلاغ (ن ۲۷ و ن ٦۵)
۱۴	نامهٔ حسنعلی خان به مؤتمن‌الملک وزیر خارجه (ن ۷۱)
۱۸ (چهارشنبه)	نامهٔ حسنعلی خان از ساوجبلاغ به سپهسالار (ن ۲۸ و ن ۷۲)
۲۱	بازگشت سپهسالار اعظم از صفحات ساوجبلاغ به تبریز (م)
۲۳	حرکت سپهسالار اعظم از تبریز به تهران (م)
۷ ربیع‌الاول	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۳٦)
۸	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۳۵)
۹	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۴۳)
۱۰	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۳۹)
۱۲	نامهٔ شیخ عبیدالله به محمد آقا آکو (ن ٦۳)
۱۴	نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار در تبریک ورود او به تهران (ن ۷۳ ـ ۷۷)
۱٦	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۴۴)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار (ن ۷۵)
۱۸	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۴۲)
۲۲	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۴۵)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به سپهسالار (ن ۷۸ و ۷۹)
۲۴	عریضهٔ حسنعلی خان به شاه (ن ۷)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۴٦ و ۴۷ و ۴۹)
۲۷	تلگراف ولیعهد به شاه (گ ٦٦٦)
۲۸	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۸۸)
۲۹	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۵۱)
	ـ وصول دستخط شاه به حسنعلی خان (ن ۵٦)
۳ ربیع‌الثانی	معروضهٔ تلگرافی حسنعلی خان به شاه و دنبالهٔ آن (ن ٦۳)
٦	وصول تلگراف ۲٦ ربیع‌الاول امین‌الملک (ن ۸۰)
۸	نامهٔ حسنعلی خان به اعتمادالسلطنه (ن ۵۲)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به امین‌الملک (ن ۸۰ و ۸۱ و ۸۲)
۱۰	معروضهٔ حسنعلی خان به شاه (ن ٦۴)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۸۳ و ۸۴)
۱٦	نامهٔ حسنعلی خان به مؤتمن‌الملک وزیر امورخارجه (ن ۷۲)

	ـ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۸۶ و ۸۷ و ۸۸)
۱۸	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۸۹)
۲۷ (دوشنبه)	اردو زدن قشون دولتی (ن ۹۰ و ۹۳)
۱ جمادی‌الاولی	سلطان عثمانی گفته شیخ را به استانبول فراخوانده (خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۰)
۱۱	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۹۴ و ۹۵ و ۹۸)
۱۳	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۹۶ و ۹۹)
۱۷	معروضهٔ حسنعلی خان به شاه از ساوجبلاغ (ن ۶۵)
۱۸	اعلام نامهٔ حسنعلی خان به معاریف سردشت (۱۰۰)
۲۵	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۴)
۲۷	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۰)
	ـ نامه‌های علاءالدوله به حسنعلی خان (ن ۱۰۶)
۲۸	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۱ و ۱۰۲)
۳۰	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۳)
۲ جمادی‌الثانیه	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۴)
۶	نامه‌های علاءالدوله به حسنعلی خان (ن ۱۰۷)
۷	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۵)
۸	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۶)
۱۶	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۷)
۱۸	نامهٔ علاءالدوله به حسنعلی خان (ن ۱۱۰)
۲۰	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۹)
۲۲	معروضهٔ حسنعلی خان از ساوجبلاغ به شاه (ن ۶۶)
	ـ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۰۸)
۲۳	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۰)
۲۹	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۱)
۱ رجب	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۲)
۲	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۳)
۴	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۴)
۵	خبر آمده که شخ را در استانبول حبس کرده‌اند (خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۸)
۷	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۵)
۱۱	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۶)
۱۴	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۷)
۱۵	نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۱۸)
۱۶	تلگراف سفارت ایران در استانبول به وزارت امور خارجه در مورد تبعید شیخ عبیدالله (گ ۶۶۸)
بی‌تاریخ	ترجمهٔ نوشتهٔ روزنامهٔ مسکو سکی ویدومستی (ترجمهٔ علینقی) (گ ۶۷۰)
۲ شعبان	ورود علاءالدوله امیرنظام از تبریز به لاهیجان (ع ۵۷۱)

۴ ورود علاءالدوله به ارومیه و اقامت در باغ دلگشا (ع ۵۷۶)

۱۴ حرکت اردوی حسام‌الملک از لاهیجان (ن ۱۲۱)

۱۷ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۲۱)

ـ حرکت حسنعلی خان به ساوجبلاغ (همان ۱۲۲)

۱۸ ورود علاءالدوله امیرنظام به ارومیه (ع ۵۷۱)

۲۲ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵)

۲۹ آوردن برادران حمزه آقا به ساوجبلاغ و نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۲۹)

۲ رمضان (جمعه) آمدن محمد آقا مامش و کاک عبدالله برادر حمزه آقا به ساوجبلاغ و متعاقب آن ورود حمزه آقا (گ) (ف: جمعه ۱۱ رمضان)

۴ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۳)

۵ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۴)

۶ وفات بیوک خان اقبال‌الدوله (ع ۵۷۳)

ـ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۵)

۸ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۶)

۹ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۸)

۱۱ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۳۸ و ۱۳۹)

۱۲ مأموریت آقا خان میرپنج از سوی علاءالدوله (ع ۵۷۵)

۱۴ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله (ن ۱۴۰)

۲۶ نامهٔ حسنعلی خان به علاءالدوله در مورد قتل حمزه آقا (پیوست پنجم)

۲۷ خبر اینکه سلطان عثمانی شیخ عبیدالله را حضور پذیرفته (خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۱۴)

۱۲۹۹

۲ شوال تلگراف سفارت ایران در استانبول به وزارت امور خارجه در مورد فرار شیخ عبیدالله (گ ۷۰۵) به امضای معین‌الملک

۶ شیخ به سرحدات ایران به امضای (؟) (گ ۷۰۷)

۶ ـ نامهٔ دیگر کارگزاری بغداد به وزارت امور خارجه در مورد روابط شیخ با عثمانیها (به امضای آقا) (گ ۷۱۰)

۱۳ تلگراف سفارت ایران در استانبول به وزارت خارجه در مورد دستور دستگیری شیخ عبیدالله (به امضای معین‌الملک) (گ ۷۱۲)

ـ تلگراف وزارت امور خارجه به امیرنظام در مورد معایب استمالت از شیخ عبیدالله (گ ۷۱۴)

۱۴ تلگراف کارگزاری آذربایجان به وزارت امور خارجه در مورد آمدن شیخ عبیدالله به نوچه (گ ۷۱۶)

۱۵ نامهٔ کارگزاری بغداد به وزارت امور خارجه در مورد فرار شیخ عبیدالله (گ ۷۱۸)

۱۷ وصول خبر وفات مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه در ارومی (خاطرات اعتمادالسلطنه)

۱۷ نامهٔ کارگزاری بغداد به وزارت امور خارجه در مورد فرار شیخ عبیدالله (گ ۷۲۰)

ـ تلگراف سفارت ایران از وین به وزارت امور خارجه در مورد فرار شیخ عبیدالله (گ ۷۲۲)

۲۱ تلگراف سفارت ایران از استانبول به وزارت امور خارجه (به امضای معین‌الملک) (گ ۷۲۳)

۲۱ خبر اینکه شیخ از استانبول فرار کرده (خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۲۱۵)

۲۲ تلگراف امیرنظام به وزارت امور خارجه در مورد تکذیب جعلیات در مورد فرار شیخ در سرحد (گ ۷۲۵)

۲۷ رسیدن خبر اینکه شیخ عبیدالله را به سوی مدینه فرستاده‌اند (خاطرات اعتماد-السلطنه، ص ۲۱۶)

۵ ذیقعده تلگراف کارگزاری وان به وزارت امور خارجه دربارهٔ تکلیف کردن سلطان عثمانی به رفتن شیخ عبیدالله به مکه (به امضای میرزا آقا خان) (گ ۷۳۹)

ـ نامهٔ امیرنظام به وزارت امور خارجه حاوی مواد کاغذ شیخ عبیدالله به حاجی میرزا محسن معین‌الملک (گ ۷۴۱)

۱۹ تلگراف سفارت ایران در استانبول به وزارت امور خارجه دربارهٔ گرفتن شیخ عبیدالله، زنده یا مرده (به امضای معین‌الملک) (گ ۷۴۴)

۲۰ تلگراف کارگزاری ارومیه به وزارت امورخارجه دربارهٔ تصرف هوره مار توسط شیخ عبدالقادر (گ ۷۴۶)

۲۵ تلگراف سفارت ایران در استانبول به وزارت امور خارجه دربارهٔ تبعید شیخ عبیدالله (به امضای معین‌الملک) (گ ۷۴۹)

۲۹ وفات محمد رحیم خان علاءالدوله در ارومیه (ع ۵۷۷ و منابع دیگر) ـ تاریخ ۳۰ هم قید شده است.

گزارش کارگزاری ساوجبلاغ به وزارت امور خارجه (پیوست شمارهٔ چاپ شده است) (گ ۶۷۴)

بی‌تاریخ دستخط ناصرالدین شاه در مورد شیخ عبیدالله با اشاره به تلگراف حسنعلی خان وزیر فواید (گ ۷۰۳)

اول ذی‌الحجه تلگراف کارگزاری وان به وزارت امور خارجه دربارهٔ برخورد پسران شیخ و قشون عثمانی (به امضای میرزا آقاخان) (گ ۷۵۱)

بی‌تاریخ تلگراف کارگزاری کردستان به وزارت امور خارجه دربارهٔ حکم پسر شیخ عبیدالله به حاکمان بانه و سقز (به امضای ابوالفتح) (گ ۷۵۲)

۱۳۰۰

در ۳ صفر نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه دربارهٔ اقامت موقتی شیخ عبیدالله موصل (گ ۷۵۶)

۱۲ نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه دربارهٔ اینکه شیخ عبیدالله را از موصل به مدینه می‌برند (به مهر فخری) (گ ۷۶۰)

۱۲ ربیع‌الثانی نامهٔ سفارت عثمانی به وزارت امور خارجه دربارهٔ تبعید و نفی شیخ عبیدالله (به مهر فخری) (گ ۷۶۲)

۲۸ نامهٔ کارگزاری آذربایجان به وزارت امور خارجه دربارهٔ درخواست تملک شیخ نورالدین محالات ترگور و مرگور (به امضای ساعدالملک) (گک ۷۶۴)

۱۳۰۷

۱۷ رمضان نامهٔ حسنعلی خان امیرنظام پیشکار آذربایجان به وزارت امور خارجه در مورد تبعید شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله (با مهر امیرنظام) (گک ۷۶۷)

۱۳۱۰

۲۳ رجب شایعهٔ اعزام پسر شیخ از طرف عثمانیها به سرحد ایران (خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۷۵)

عریضه‌های
به
شاه و ولیعهد

[۱]

سواد عریضه‌ای
است که به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه
عرض شده به تاریخ ۲۸ شوال ۹۷

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم

از زیارت ملفوفهٔ فرمان مبارک که متضمن تکالیف حکام و کارگزاران دیوانی و مبنی‌بر ازدیاد رفاه و آسایش رعیت و انتظام امور لشکر بود قرین انواع افتخار گشته این عریضهٔ چاکرانه را به پیشگاه حضور اقدس عرضه می‌دارد که تصدق خاکپای مبارکت شوم این مسئله بر عموم مردم ایران و بر همه دول و ملل خارجه ثابت و مبرهن گشته است که از روزی که تاج وتخت این دولت پایدار به وجود مسعود اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه افتخار یافته تمام همت و همهٔ نیت شاهانه را به ترقی و تربیت ملت و دولت ایران و به انتشار عدل و اجرای نظم و وضع قوانین حسنه مبذول و مصروف فرموده‌اند و قاطبهٔ مردم ایران را بر ملتهای دیگر افتخارهاست که در ظل مرحمت پادشاهی قرار و آرام گرفته‌اند که پیوسته ذات اقدس و وجود مقدس خود را در موجبات راحت و امنیت آنها به رنج و تعب انداخته و در تحصیل آسودگی آنها ساعتی نیاسوده‌اند و بحمدالله تعالی از اثر توجهات ملوکانه دلایل ترقی دولت و ملت ایران از جهات عدیده مشهود و محسوس است و اگر

هنوز آن ترقیاتی که مطمح نظر و پیشنهاد همت شاهانه است به ظهور نرسیده همانطور که بر خاطر الهام‌پذیر شاهانه گذشته است از قصور اسباب و مقتضیات وقت بوده و باز هم با این توجهاتی که آناً فآناً در رفع معایب و وضع قوانین مبذول می‌فرمایند انشاءالله تعالی روز به روز بر اجرای مقاصد عالیه و مکنونات خاطر خطیر اقدس خواهد افزود و همین ملفوفهٔ فرمان مبارکه که به تازگی شرف صدور یافته است آیت رحمتی است که شکرگزاری آن بر همه کس واجب و لازم است و برای آحاد و افراد عساکر منصوره فخر و مباهات مخصوص است که ادارهٔ امور و ریاست آنها را به شخص همایون شرف اختصاص ارزانی فرموده‌اند، چاکر جان نثار مدلول احکام صادره را به عامهٔ نوکر و رعیت ولایت گروس ابلاغ و اعلام نموده بر مراتب امیدواری و دعاگویی آنها افزود و خود جان نثار انشاءالله تعالی مساعی چاکرانهٔ خود را در اجرا و امضای اوامر علیه به عمل خواهد آورد. الامرالاشرف الاقدس الاعلی مطاع.

[۲]

عریضه به شاه

سواد تلگرافهائی که در گروس و هنگام عزیمت به ساوجبلاغ به خاکپای همایون عرض شده

به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

به قدر پانصد نفر از فوج گروس حاضر شده بقیه هم دو روزه حاضر می‌شود. در حکم تلگرافی به ابلاغ جناب امین‌الملک مقرر شده بود که جان نثار مصارف لازمهٔ فوج را بدهد که از دیوان عوض داده خواهد شد. چون فوج با پریشانی زیاد از فارس مراجعت کرده از مواجب سه ماهه و جیرهٔ یک ماهه کمتر به آنها نمی‌توان داد و این دو فقره به سه هزار و سیصد تومان می‌رسد. جان نثار محض انجام خدمت این مبلغ را از تجار اینجا قرض کرده و حاضر است اگر اجازه می‌فرمایند مواجب سه ماه و جیرهٔ یک ماهه را داده فوج را حرکت بدهد، امر و مقرر شود که از خزانهٔ مبارکه عوض آن را در دارالخلافه به آقا سید محمد رضای تاجر کاشی بدهند. غلام جان نثار، حسنعلی.

[۳] به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

چاکر جان‌نثار چند روز قبل کاغذی به فیض‌الله بیگ که از بیگزاده‌های معروف مکری است نوشته بودم که یک رأس اسب سواری به جهت جان‌نثار خریده بفرستد. امروز از مشارالیه جوابی رسید که متضمن واقعهٔ ساوجبلاغ بود و چون احتمال می‌رفت که حقیقت واقعه و هیأت امر کماهو حقه به عرض خاکپای اقدس نرسیده باشد چاکر جان نثار تکلیف عبودیت خود دانسته عبارت نوشتهٔ فیض‌الله بیگ را لفظ به لفظ بدین تفصیل با تلگراف به خاکپای مبارک عرض می‌نماید.

***

تصدقت شوم

اخبارات ولایتی را جویا بفرمائید حال تحریر عریضه که یوم جمعه بیست و پنجم شهر حال است جناب شیخ عبدالقادر با جمعیت کامل محض ادعای کردستان و مکری به قصبهٔ ساوجبلاغ رسیده در پهلوی قصبه چادر زده است. ده دوازده طایفه که هر یکی یک هزار نفر دو هزار نفر جمعیت دارند همراه خود آورده علی‌التوالی هم قشون می‌رسد. نواب ارفع والا شاهزاده حکمران نیز سه

چهار روز قبل از ورود ایشان از قصبه حرکت کرده، بنده نیز الی میاندواب با جمعیت و پسرهای خود که یک ماه متجاوز در فقرهٔ اغتشاش حمزه آقا در قصبه حاضر شده بودم محض دفع شر اکراد در رکاب نواب معزی‌الیه رفته بعد نواب معزی الیه به جهت اینکه مبادا در این فقره جناب شیخ عبدالقادر املاک فدوی را غارت کرده خراب نماید مرخصی فرمودند، فدوی هم خانه آمده‌ام. تا به حال سه چهار مرتبه اظهار شده است که اگر نروم جمعیت بیاید.

در این صورت فدوی متحیرم، نمی‌دانم تکلیف چیست؟ از یک طرف با این همه خدمتگزاری دیوان جناب صاحبدیوان مبلغ سه هزار تومان به سوای اسباب و مخلفات گرفته ـ تومان از قرار هفت شاهی قرض کرده دادم. و امسال هم نواب شاهزاده حکمران با وجود بی‌تقصیری و پیشکش و مالیات و سایر خدمات باز مبلغ یکهزار و پانصد تومان را جریمه گرفت. و از این طرف هم جناب شیخ عبدالقادر با جمعیت مستعد احضارم کرده نمی‌روم. قطعاً هرچه ملک و مالی که دارم در معرض تلف است و عشایر و قبایل خواهند چاپید. زیرا که ده نفر سرباز نیامده است، لازم دید کیفیت را محض استحضار جنابعالی زحمت دهد. خلاصه اغتشاش ولایتی خارج از تحریر است. زیاده جسارت شد.

***

تصدقت شوم

این همه کشاکش و آمدن شیخ عبدالقادر در سر بی‌اعتدالی نواب والا شاهزاده حکمران بود. به غیر از جریمه و ناحسابی، خیال مهربانی در حق احدی نداشت. پس از اینکه یک هزار و پانصد تومان از فدوی دریافت نمود چندی طول نکشید خواست حمزه آقای منگور را که از اوایل ورود در قصبه حاضر شده و مشغول خدمتگزاری بود بگیرد. مشارالیه هم از بیم جان دست نداده یک نفر برادرزاده‌اش با یک نفر نوکرش به قتل رسید و یک نفر هم از قراول نواب والا مقتول نموده فراری شده به جناب شیخ عبیدالله پناه برد. این است که جناب ایشان شیخ عبدالقادر پسرش را با جمعیت فرستاده این معرکه برپا شد. طایفه‌ای هم که همراه هستند و فدوی اطلاع دارم سوای جمعیت خودش به قرار تفصیل است:

محمد آقای مامش ـ با هرچه جمعیت که دارد،
حمزه آقای منگور ـ با هرچه جمعیت که دارد،
عبدالله خان اشنویه ـ با هرچه جمعیت که دارد،
قراپاپاق ـ با هرچه جمعیت که در ولایت است،
عثمان آقای گورگ ـ با هرچه جمعیت که دارد،
آقایان دهبکری ـ جمیعاً هرچه هستند،

امروز و فردا به جهت اینکه اهل ولایتی خیلی واهمه و بیم دارند تسلیم می‌شوند.

این است آخر کاغذ فیض‌الله بیگ

و چاکر فدوی فوج را حاضر کرده منتظر صدور حکم و اجازهٔ صریح است که مواجب سه ماهه و جیرهٔ یک ماهه را داده آنها را حرکت بدهد و البته افواج دیگر از سواره و پیاده در خور این استعداد مأمور شده است و اطلاع جان نثار بر هیأت اردو و عساکر مأموره از لوازم رجوع این خدمت است.

در باب چادر نیز چنانکه دو روز قبل عرض و استدعا شده حکم تلگرافی به تبریز صادر شود که معجلاً چادر را به صاین قلعه بفرستند که در رسیدن فوج حاضر باشد. امر امر همایون روحنا فداه است.

[۴] به خاکپای همایون اقدس اعلی ارواحنا فداه

یکشنبه هفدهم ذیقعده منزل دره شوران آخر خاک افشار است و انشاءالله تعالی فرداوارد محال هشترود شده به یاری بخت و اقبال شاهنشاهی روحنا فداه جمعه بیست و سوم خود را به اردوی بناب می‌رساند. چنانکه دو روز قبل در منزل تیکان تپه عرض کرده قادر آقا و سه پسرش را با یکصد نفر سوار بسیار مسلح که همگی تفنگ مارتینی دارند با خود برداشته می‌برم. از سوارهٔ دویرن هم در این منزل بقدر دویست و پنجاه نفر حاضرند. به جناب عمیدالملک مؤکداً نوشتم که مابقی را به منزل خود برساند و آنچه حالا حاضرند چه بجسب اشخاص و افراد و چه بحسب اسب و اسلحه خیلی بد آمده‌اند و امتیازی ندارند.

از روزی که قادر آقا آمده و حالا هم همراه است جان نثار در این خیال است که بواسطهٔ او و به تدابیر مختلفه اختلاف آراء و تفریقی در میانهٔ جماعت اکراد بیندازد. سه روز قبل قادر آقا آدم فرستاده و اجمالاً خبری آورده است که محمد آقای مامش که با حمزه آقا سابقهٔ عداوت دارند بنای تفریق گذاشته و سایر آقایان مکری هم گفته‌اند که اگر امرا و سران سپاه ما را اطمینان

بدهند از در اطاعت برمی‌آئیم. امروز هم از جانب قادر آقا آدمی دیگر رفت که خبری به صدق نزدیکتر بیاورد. جان نثار کمال امیدواری دارد که تا رسیدن به اردو از افتراق و اختلاف اکراد خبری به خاکپای اقدس عرض نماید.

و علی ای حال بعد از رسیدن به اردوی بناب و مشاوره با سایر امرا و رؤسای عساکر به یاری اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی یا به تدابیر مقتضیه و یا به قوت اسلحه مادهٔ این فساد دفع خواهد شد.

[۵] (در ابتدای صفحهٔ بعد قسمت پایانی عریضه به ولیعهد باقی است)

... بیاید و به نیابتی که برای او معین شده بود مشغول باشد و یا خانباباخان و هر کس دیگر که رأی مبارک قرار گیرد مأمور و معین شده معجلاً به ساوجبلاغ بیاید که چاکر دستورالعملهای لازمه به او داده روانهٔ افشار نماید و سرهم رفته عرض می‌نماید که افشار صاین قلعه یکی از نقاط مهمه و انتظام حکومت آن از لوازم است. لکن از چندین جهت و بواسطهٔ پاره‌ای اشخاص اختلال کلی در امر ولایت افشار بهم رسیده که عمده‌اش اقدامات بی‌قاعدهٔ نواده‌های مقرب الخاقان سلیمان‌خان و مخصوصاً حرکات ناشایستهٔ بیوک‌خان پسر رضاقلی خان که رفع و دفع آن از لوازم انتظام آن ولایت است. رأی و اختیار با حضرت اقدس والا روحی فداه است. زیاده جسارت است. الامر الاشرف الامجد الوالا مطا ع.

[٦] قربان خاکپای مبارکت شوم

ارقام صادره مزین به دستخط مبارک به توسط مقرب‌الحضره میرزا لطفعلی پیشخدمت زیارت شد. در فقرهٔ چهار هزار و هفتصد تومان وجه مقرری سرکاری و چهارده هزار تومان اقساط وجه نظام شرح مفصلی که راجع به کلیهٔ عمل مالیات ساوجبلاغ به امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه نوشته‌ام البته به نظر مبارک خواهد رسید و صورت واقعی این ولایت بر رأی مبارک معلوم خواهد شد و اگر این خرابیها و این اختلافهای عظیم در کار این ولایت و این مردم نبود البته وصول تمام مالیات دیوانی یکی از تکالیف این چاکر بود.

لکن حالت حالیهٔ این ولایت مقتضی مطالبهٔ تمام مالیات نیست و سختی و تشدد در این باب باعث تفرقهٔ بقیهٔ رعیت است و البته خدام آستان مبارک برای پنج شش هزار تومان تفاوت مالیات هذه‌السنه از مصلحتهای کلی صرفنظر نخواهند فرمود و با این موانعی که هست باز هم این چاکر اهتمامات لازمه به عمل آورده بهر طور هست انشاءالله تعالی از هشت تا نه هزار تومان بامالیات سردشت متدرجاً وصول کرده و به آستانهٔ مبارکه

می‌فرستد.

و از این جمله چند روز قبل یک هزار تومان بابت مقرری سرکاری به توسط مقرب‌الحضره اسدالله خان پیشخدمت ارسال حضور شده و حالا هم که مقرب‌الحضره میرزا لطفعلی پیشخدمت را مأمور و در فرستادن مبلغی تنخواه تأکید فرموده بودند یکهزار تومان مصحوب مشارالیه ارسال حضور مبارک شد.

در چنین موقعی که موکب مسعود والا با مزید عز و شرف تشریف فرمای دارالخلافه‌اند و می‌بایست مبلغ معتنابهی به خاکپای مبارک فرستاده شود برای جان نثار نهایت شرمساری روی داد که زیاده بر این تنخواهی موجود نتوانست کرد، و البته مقرب‌الحضره میرزا لطفعلی پیشخدمت عرض خواهد کرد که این یک هزار تومان به چه نحو جابه‌جا شد، و اگر چه حالا و بالفعل حاصل کفالت امور این ولایت به جز روسیاهی و شرمساری نیست لکن کمال امیدواری حاصل است که انشاءالله تعالی از مدد اقبال حضرت اشرف امجد والا روحی فداه در آینده تدارک و تلافی این شرمساریها بشود.

زیاده جسارت است. الامر الاشرف الامجد الوالامطاع.

۲۴ ربیع‌الاول ۹۸

[۷] قربان خاکپای مبارکت شوم

در فقرهٔ بی‌اعتدالیها و قتل و غارتهای مکرری که در این چند وقت از اهالی میاندواب و سایر محالات مراغه و بعضی طوایف نسبت به دهات مکری واقع شده اگرچه از جانب سنی‌الجوانب همایون به اقتضای عدالت و اجرای سیاست احکام مؤکدهٔ مشدده صادر گشته و حضرت اشرف اسعد والا روحی فداه نیز مقرب‌الخاقان علینقی خان سرتیپ را با احکام لازمه مأمور فرموده‌اند که آمده اموال منهوبهٔ اهالی مکری را از مرتکبین گرفته رد نماید، لکن چون یکی از تکالیف عمدهٔ چاکر این است که از هر راه و به هر وسیله که مقدور و میسر باشد این غایلهٔ مشئومهٔ فیمابین اکراد واتراک را زایل و مرتفع و موجبات مسالمت و مصالحت را فیمابین این دو فرقه برقرار نماید لهذادرعالم‌چاکری‌ودولتخواهی‌خودملاحظه کردم که اگرچه در این اقدامات جسارت‌آمیز اهالی میاندوآب و شرکای آنها بی‌مبالغه و اغراق و به نمک اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی روحنا فداه که زیاده بر یکصد نفر از اکراد کشته شد و زیاده بر پانزده و شانزده هزار دواب و اغنام آنها با تمام اموال ساکنین شش قریهٔ

معتبر بدین تفصیل* به غارت رفت معهذا بهتر و مناسبتر و به صلاح حال و استقبال نزدیکتر چنین دانستم که اعیان و آقایان مکری را عموماً و مالکین قراء معروضه را خصوصاً به تشکر این مرحمتی که از طرف قرین‌الشرف همایون نسبت به احقاق حق آنها مبذول گشته به صرف نظر از این خون و مال دعوت و دلالت نمایم و این فقره واسطه و وسیلهٔ اصلاح و التیامی فیمابین دو رعیت شاهنشاه بشود.

لهذا دیروز گذشته که **چهارشنبه بیست و سوم*** **بود** در مجلسی که همه علماء و اعیان و جمعی کثیر را برای زیارت و قرائت دستخطهای مبارک تلگرافی اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی و ارقام صادره از حضرت اشرف والا حاضر کرده بود و همگی به ظهور عنایات شاهانه و توجهات خاطر مبارک والا سرافراز و امیدوار شدند این چاکر محسنات و مرجحات صرف نظر از این خون و مال و اعادهٔ مسالمت و دفع مخاصمهٔ فیمابین آنها و اهالی میاندواب و غیره را بر آنها ثابت و مدلل کردم و همگی بالاجماع تمکین و تصدیق کردند و در همان مجلس در ضمن عریضهٔ مشروح و مفصلی که در عرض تشکر از مرحمتهای مبذولهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه نوشته و همگی مهر کردند این فقره را مخصوصاً قید کردند که محض اینکه موجبات مخاصمهٔ فیمابین آنها قوت نگیرد و بلکه وسیلهٔ اصلاح و التیامی فیمابین آنها و میاندوابیها و غیره شود این خون و مال را تصدق

* محل اسامی بیاض است.

* چون دوشنبه را ۸ ربیع‌الاول گفته، پس بیست و سوم سه‌شنبه بوده.

خاکپای مبارک کردند و در همان عریضه که دو روز دیگر با سایر عریضجات ارسال حضور مبارک خواهد شد استدعا کردند که مأمورین دیوان نسبت به این خون و مالی که از آنها رفته است چیزی از اهالی میاندواب و غیره مطالبه ننمایند و در این ماده متعرض احدی نشوند و استدعائی که در آخر کرده‌اند این است که در آینده دیگر نسبت به آنها اینطور تعدیات نشود.

و بالجمله جان‌نثار درعالم چاکری و دولتخواهی خود به ملاحظات و محسنات چند این طور مناسب دانسته و این مردم را به ترک این ادعا و صرفنظر از این خون و مال راضی کردم، و امیدوارم که این تدابیر و اهتمام چاکر در خاکپای اقدس و در نظر مبارک مستحسن افتد و با این تفصیل عرض می‌نمایم که اگرچه کار را بطوری که عرض شد قطع و فصل کردم معهذا خوب است که مقرب‌الخاقان علینقی خان سرتیپ با همان مأموریت به میاندواب بیاید و به عمدةالامرا العظام علی خان حاکم مراغه نیز به همان طورها احکام مؤکده صادر شود که یا خودش بیاید و یا آدم درستی بفرستد که حدود میاندواب و دیگر محالات مراغه را خیلی منظم نماید و برای گوشمالی مردم آن نواحی لامحاله چند نفری از رؤسای اشرار را حبس و تنبیه نماید که بعد از آمدن علینقی خان سرتیپ و آنطور اقدامات علی خان حاکم مراغه این چاکر با فرستادن شخصی لایق به میاندواب و مقدماتی که لازم است بطوری که عرض شده ترک این

ادعا و رفع این غایله را از جانب مردم مکری به آنها ابلاغ و اعلام خواهد کرد.

و در ذیل این عریضه مخصوصاً استدعا می‌نماید که به هر طور رأی مبارک قرار گیرد حکمی بفرمایند و قراری بدهند که بار دیگر از مردم میاندواب و غیره به امثال این جسارتها اقدام نشود. الامر الاشرف الامجد الوالا مطاع.

۲٤ ربیع‌الاول ۹۸

مکتوبها و تلگرافها

به

مستوفی‌الممالک (آقا)

به آقای مستوفی‌الممالک عرض شده [۸]

خدایگانا

چنانکه اطلاع دارند کمترین در عین اشتداد قحط و غلای تبریز محض حصول دعاگوئی ذات اقدس و رفع عسرت از مردم تبریز در خاکپای همایون تعهد کردم که گندمی از خود به تبریز برسانم و برای تکمیل این خدمت در حالتی که قیمت و کرایهٔ گندم تا تبریز پانزده و شانزده تومان بود کمترین قیمت را در ده تومان قبول کردم و تعهد این خدمت درخاکپای‌اقدس‌مستحسن افتاده اظهار مرحمت فرمودند و در همان ایام که اواخر جمادی‌الاولی بود حسب‌الامر الاقدس‌مبلغ دو هزار تومان به توسط جناب سپهسالار سابق به کمترین رسید و قراردادند که باقی قیمت را بعد از تحویل دادن گندم و تحصیل قبض از کارگزاران حضرت اشرف امجدوالا ولیعهد ادام‌الله اقباله بدهند. کمترین نیز با سعی و اهتمام و زحمت و مشقتی هرچه تمامتر مقارن همان وعده که متعهد شده بودم چهارصد و پنجاه ویک‌خروار و پنجاه‌من گندم پاک بیعیب به تبریز رسانده قبضی به تاریخ دوم شهر رجب از معتمدالسلطان میرزا احمد تحصیل کرده چندی قبل با مرقومهٔ مطاعهٔ حضرت ولیعهد خدمت

جناب معظم‌الیه فرستادم و چندین دفعه تحریراً و تلگرافاً یادآوری کردم هیچ نوع قراری در رسیدن بقیهٔ قیمت گندم ندادند و جوابی ننوشتند.

لهذا جسارت می‌نمایم که کمترین تعهد این امر را خدمت عمده دانسته در انجام آن شرط چاکری به عمل آوردم و حالا سه ماه متجاوز است که از تاریخ تحویل دادن گندم گذشته و باقی قیمت آن به کمترین نرسیده. با همین عریضه قبض چهارصد و پنجاه و یک خروار و پنجاه من به توسط لطفعلی خان به نظر بندگان عالی خواهد رسید و بعد از وضع آن دو هزار تومان دو هزار و پانصد و پانزده تومان دیگر باقی است که اخذ و وصول آن را از خاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه استدعا می‌نمایم که به طلبکارهای خود داده از مرحمت اقدس همایون تخفیفی در قروض خود بدهد. زیاده جسارت است. الامرالعالی مطاع.

خدایگانا

عالیجاه مقرب‌الحضره حیدرخان تفنگدار پادشاهی که به جهت تحصیل اخبار و اطلاعات لازمه از وضع امور ساوجبلاغ و این صفحات از خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه مأمور شده بود همه جا چه در خاک خمسه و چه در خاک گروس و صاین قلعه در کمال اهتمام مجاهده و نهایت تعجیل خدمات مرجوعهٔ خود را انجام داده و تکالیف مأموریت خود را بر وجه اتم و اکمل مجری داشته به اردوی کیوان شکوه و از آنجا با کمترین به قصبهٔ ساوجبلاغ آمده چند روزی هم در آنجا متوقف بود و بر وضع امور این ولایت نیز کاملاً مطلع شد.

چون خدمات مرجوعهٔ خود را انجام داده مراجعت می‌کرد این مختصر عریضه را در بیان خدمت و زحمت مشارالیه و اهتمامات او عرض نمود و هر نوع تحقیقی از او بفرمایند از روی بصیرت تفصیل هر امری را به عرض بندگان خدایگانی خواهد رسانید. امیدوارم که انشاءالله تعالی در ازاء خدمات و زحمات مورد مرحمت و التفات گردد. زیاده جسارت است. الامرالعالی مطاع.

[۱۰] خدایگانا

از لوازم بندگی است که همه وقت به یک وسیله خود را متذکر خاطر شریف بندگان اجل عالی نماید و مراتب اخلاص و بندگی را عرضه دارد و حالا بواسطهٔ این مختصر عریضه عرض می‌نمایم که مرحوم علی‌اکبر خان که از بنی اعمام بود مبلغی مواجب دیوانی داشت و بعد از فوت او به همه جهت یک ثلث از مواجب او در حق دخترش برقرار شد و درثانی از آن ثلث هم مبلغی کاسته شد. چون دهات آنها شکست است استدعا می‌نمایم که یا از بابت مواجب مرحوم علی‌اکبرخان بر مستمری او بیفزایند و یا به عنوان تخفیف مرحمتی در حق او بفرمایند که بتواند از عهدهٔ مالیات دهات خودش برآید و در این باب هر نوع مرحمتی بفرمایند باعث سرافرازی کمترین خواهد بود. زیاده جسارت است. الامرالعالی مطاع.

[۱۱] سواد تلگرافهایی که خدمت جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی عرض شده

عرض جواب به حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

مضمون دستخط مبارک را در حرکت دادن فوج گروس به ساوجبلاغ و عزیمت خود کمترین تلگراف فرموده بودند، اگرچه فوج گروس بعد از دو سال و نیم مأموریت فارس تازه وارد شده‌اند معهذا فوج گروس و این بنده برای هر نوع خدمتگزاری و جان نثاری حاضر است. در همین ساعت فوج را احضار کرده انشاءالله تعالی از یمن اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه پنج شش روزه با کمال تعجیل حرکت خواهد کرد.

[۱۲]

عرض جواب

به حضور جناب جلالت مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

فرموده‌اند که طلب فوج گروس در لوی ئیل شش‌ماهه است آنچه در دستورالعمل به خرج آمده به آنها داده شود و عوض فاضل نقدی را هم دیوان خواهد داد عرض می‌نمایم که طلب افواج متوقف خانه را دیوان شش ماهه مقرر فرموده‌اند و این فوج تا شش ماه از سال گذشته در بقیهٔ سفر دو سال و نیم در فارس بوده و بیست روز نیست که وارد شده‌اند، و حالا هم مقرر شده است که به ساوجبلاغ بروند. این فوج با کمال عبودیت حاضر هر نوع خدمتگزاری و جان‌نثاری هستند و تکلیف چاکر است که حالت آنها را بر وجه حقیقت عرض نمایم که:

اولاً در دو سال و نیم توقف فارس زیاده از حد به عسرت گذرانده و با کمال پریشانی مراجعت کرده‌اند.

ثانیاً از آنچه در ولایت باید به آنها برسد یک نصفش مالیات ملزمی خود آنها است که هیچوقت وصلت به خرج و تدارک سفر آنها نمی‌دهد و از نصف دیگر هم که باید دستی به آنها داده شود قبل از آنکه از فارس حرکت نمایند از بس که عسرت و

پریشانی خود را با تلگراف خبر داده بودند دو ماه قبل از اینجا برات یک هزار تومان برای آنها فرستادم که در اصفهان به آنها رسید تا خود را به ولایت رساندند و بالاخره عرض می‌نمایم که با این حالت پریشانی فوج تا مواجب سه ماهه علاوه بر شش ماههٔ محل به آنها مرحمت نشود که جزئی تدارکی نمایند حرکت آنها متعذر است و می‌ترسم که خدای نخواسته باعث تعطیل خدمت شود.

چنانکه در تلگرافهای سابق عرض کرده‌ام می‌توانم که مواجب سه ماههٔ آنها را قرض کرده بدهم، اما منتظر اجازه‌ام و فوج هم حاضر است.

در باب چادر نیز مجدداً عرض می‌نمایم که یا از دارالخلافه معجلا بفرستند که فوج هیچ چادر ندارد و در حالتی که هوا هم سرد شده در زمستان پیش است بی‌چادر حرکت نمی‌توانند کرد.

[۱۳] تلگراف

عرض جواب

به حضور جناب جلالت مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

فرموده‌اند که آدم هشیاری به ساوجبلاغ و ارومیه بفرستم که از حقیقت احوال و واقعهٔ آنجا کماهو حقه مطلع شده مراجعت نماید و کمترین گزارش* را با تلگراف عرض نمایم. اطاعت کردم و در همین ساعت آدم زیرکِ هوشیاری فرستادم. لکن قبل از وصول این تلگراف صورت واقعه را به نقل و روایت از کاغذ فیض‌الله بگ مکری و نوشتجاتی که از خانباباخان حاکم افشار رسیده بود مشروحاً و مفصلاً با تلگراف عرض کرده‌ام. البته به نظر رسیده و مطلع شده‌اند.

از مضمون آن کاغذها ثابت و محقق می‌شود که حمزه آقا به شیخ عبیدالله معروف متوسل شده و او شیخ عبدالقادر پسرش را با جمعیتی به اتفاق حمزه آقا فرستاده و با غلبه ساوجبلاغ را تصرف کرده سهل است تا میاندواب هم تاخته‌اند و از کاغذی هم که علی خان حاکم مراغه به خانباخان حاکم افشار نوشته بود معلوم می‌شود که حدود مراغه را هم خیلی متزلزل نموده‌اند و خود خانباباخان حاکم افشار هم در نوشتهٔ خودش از حالت مردم صاین قلعهٔ افشار اظهار قلق و اضطراب

* اصل: گذارش

کرده‌است. با این تفصیلات این ماده خیلی اهمیت به هم رسانده است.

و اینکه مرقوم فرموده‌اند که آیا از اکراد تبعهٔ عثمانی آنجا هست یا خیر؟ این شیخ عبیدالله در خاک دولت عثمانی است و غالب مردم آن نواحی و طوایف اکراد آن حدود بطور مراد و مریدی او را واجب‌الاطاعه می‌دانند و شبهه نیست که آن جمعیتی که با شیخ عبدالقادر پسر خودش فرستاده است از طوایف اکراد و از تبعهٔ دولت عثماتی هستند.

این است اطلاعاتی که تا به حال رسیده و عرض شده. بعد از این هم هر خبری برسد معجلاً عرض خواهد شد، و لازم است که کمترین هم از طرح و نقشه‌ای که اولیای دولت در رفع این ماده به نظر آورده و افواج و اشخاصی را که مأمور فرموده‌اند اطلاع داشته باشم تا تکلیف و مسلک خود را بداند.

[۱۴] عرض جواب به حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

احکام تلگرافی زیارت شد. از مرحمت شدن مواجب سه ماهه علاوه بر شش ماههٔ محلی عامهٔ صاحب منصب و سرباز شکرگزار شدند. امروز که جمعه دوم است تمام فوج با کمال عبودیت در قصبهٔ بیجار حاضر شده. فردا که شنبه است سه ماهه آنها را داده پس فردا که یکشنبه است به یاری بخت و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه فوج را حرکت داده باکمال تعجیل رفته به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق می‌شوم و انشاءالله تعالی در این سفر نیز مثل سفرهای دیگر به لوازم جان نثاری اقدام خواهم نمود. خاطر مبارک آسوده باشد.

[۱۵] حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

ساعت به ساعت خبر ازدیاد اهمیت واقعهٔ ساوجبلاغ می‌رسد. از جمله خانباباخان حاکم صاین قلعه شرح مفصلی در ازدیاد اختلال و تزلزل مردم آن نواحی از قبیل مراغه و میاندواب و صاین قلعه به کمترین نوشته و مخصوصاً آدم فرستاده که گزارش را با تلگراف عرض نمایم. کمترین برای حرکت حاضرم و منتظرم که در باب مواجب و جیرهٔ فوج که عرض کرده‌ام تکلیف را معلوم بفرمائید. برای این فوج بقدر سیصد عدد بیل و کلنگ لازم است. با این تعجیلی که‌هست در خود گروس موجود نمی‌شود. به نواب ابوالفتح میرزا حکم تلگرافی صادر بفرمائید که سیصد بیل و کلنگ را در سنندج تمام کرده معجلاً بفرستند و در دیوان به خرج ایشان منظور شود. بیل و کلنگ را سرباز باید با خودش همراه داشته باشد.

[۱۶] حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

در باب دیهٔ قتل مشهدی رحیم جلودار همدانی به دست سارقین کردستانی احکام متعددهٔ تلگرافی صادر فرموده که حکومت کردستان دیهٔ قتل او را بدهند و رفقای سارقین و عین مال‌التجاره را هم پیدا کرده به دارالخلافه بفرستند. کمترین محض تسهیل امر با کمال موافقت با نواب ابوالفتح میرزا وراث مقتول را به سنندج فرستادم که امیرزاده خودشان آنها را به یک طوری راضی و متقاعد نمایند. امیرزاده آنها را جواب کرده مراجعت نموده‌اند و در حالتی که شش نفر سارق و قاتل که همگی کردستانی و الان در اینجا محبوسند به کمترین نوشته‌اند که چون این قتل در خاک گروس اتفاق افتاده دیهٔ قتل را گروسیها باید بدهند.

کمترین از این نوع اظهار و از این نوع عقیدهٔ امیرزاده دیگر تکلیف خود را در تجدید مزاحمت ایشان ندیده عرض می‌نمایم که اگر وکلای دولت گرفتن شش نفر قاتلین و سارقین معروف و معلوم کردستانی را در سر نعش مشهدی رحیم برای گروسیها تقصیر می‌دانند و به عوض این خدمتی که کرده‌اند می‌فرمایند که دیهٔ قتل مشهدی رحیم را هم گروسیها بدهند اطاعت خواهد شد، والا حکم صریح بفرمایند که حکومت کردستان دیهٔ شرعی مقتول را بدهند و از عهدهٔ مال‌التجارهٔ زیگلر برآیند.

به تاریخ پنجشنبه ۱۳ محرم

[۱۷]

از قصبهٔ ساوجبلاغ

به حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مدظله‌العالی

رشید نام مکری که از اشرار معروف و شغل و کارش همه وقت دزدی و شرارت بوده است این اوقات مبلغی از مال اهالی ساوجبلاغ را سرقت نموده به سقز رفته و مجید خان حاکم سقز او را گرفته نگاه داشته است. به نواب ابوالفتح میرزا حکم مؤکد تلگرافی صادر شود که مشارالیه را به رشید خان تفنگدار پادشاهی بسپارند که کمترین او را به حکم ضرورت محض همین کار به سنندج فرستاده و آوردن رشید نام به ساوجبلاغ کمال ضرورت دارد.

مکتوبها به

سپهسالار اعظم

(میرزا حسین خان مشیرالدوله)

سواد نوشتجاتی است که به سپهسالار نوشته شده

قربانت شوم

کمترین دیروز که پنجشنبه ششم بود دو ساعت به غروب مانده وارد قصبهٔ ساوجبلاغ شدم و بلافاصله به قرار کارها و مقتضیات حال این ولایت مشغول شده انشاءالله‌تعالی روزنامه و صورت‌قرارهر امری رامتدرجاً به عرض حضور بندگان اشرف خواهم رساند و آنچه در این عریضه عرض می‌نمایم این است که اگرچه به یک لحاظ کم کردن و کاستن از این مقدار لشکری که برای اقامت در ساوجبلاغ منظور فرموده‌اند از شرایط حزم و احتیاط دور می‌نماید لکن نظر به مقتضیات حالیه کمترین چنین می‌داند که از حالا تا شب عید فقط مأموریت و اقامت دو فوج سرباز و دویست و پنجاه نفر سوار با توپخانه‌ٔ که هست برای محافظت و محارست ساوجبلاغ کافی است و هرچه زیاده بر این باشد:

اولاً بواسطهٔ‌جیره و سیورسات و مهمات دیگر آنها برای دولت خرج بی‌ضرورتی است.

ثانیاً چنانکه به نظر بندگان اشرف رسید بواسطهٔ فقدان علوفه و آذوقه خود نوکر به سختی و عسرت خواهد افتاد و باعث شکستگی حال آنها خواهد

شد، و محتمل است که رفع حاجت نوکر باعث ازدیاد وحشت مردم شود. در این صورت و با این ملاحظات اگر رأی بندگان اشرف بپسندد و تصدیق بفرمایند بهتر است که فقط به مأموریت فوج گروس و پنجم شقاقی و دویست و پنجاه نفر سواره کفایت شده فوج هفتم را مرخص و مقرر بفرمایند که فوج پنجم با یکصد نفر سواره بیاید که انشاءالله تعالی با این دو فوج سرباز و دویست و پنجاه نفر سوار و توپخانه‌واستحکاماتی که‌کمترین با کمال دقت در داخله و اطراف قصبه قرار خواهد داد از حالا تا شب عید این ولایت محفوظ و منتظم خواهد بود، و بعد از عید به هر طور که مصلحت و مقتضی بدانند امر و مقرر خواهند فرمود.

مقصود از عرض این عریضه این بود که اگر رأی بندگان اشرف بر آنچه عرض شده تعلق گیرد حکم و مقرر بفرمایند که فوج هفتم از همانجا مرخص شود و فوج پنجم را با یکصد نفر دیگر سوار مأمور روانهٔ ساوجبلاغ بفرمایند، والا رأی و اختیار با حضرت اجل عالی است و هرچه بفرمایند اطاعت خواهد شد.

و در آخر این عریضه مخصوصاً استدعا می‌نمایم که مقرر بفرمایند کسر چادر فوج گروس را به ضمیمهٔ یکصد تفنگ اوطریشی و فشنگ آن از قورخانهٔ مبارکه ارسال دارند و یا در همانجا که هست بگذارند و بسپارند که خود کمترین مال و آدم بفرستم حمل کرده بیاورند.

جمعه ۷ محرم ۹۸

[۱۹]

قربانت شوم

الان که مقارن غروب دوشنبه هفدهم محرم است از عالیجاه گلابی آقا که دو روز بعد از ورود خودم او را برای اعادهٔ خانواران قصبه و آوردن عثمان آقا و خضر آقا به سردشت فرستاده بودم کاغذی رسید که عیناً ارسال حضور نمود. از قراری که ملاحظه خواهید فرمود حمزه آقای بد ذات به پشت‌گرمی طایفهٔ معروف به سولینی که در آخر حدود سردشت و متصل به خاک عثمانی سکنی دارند، و یا چنانکه گلابی آقا نوشته به اطمینان اهالی خود سردشت یک مرتبه و علی‌الغفله در حالتی که گلابی آقا و خضر آقا و عثمان آقا در سردشت بودند با جمعیت سولینی داخل قصبهٔ سردشت شده و آنها هم چون استعدادی نداشته‌اند از سردشت بیرون آمده به قریهٔ موسوم به ربط که در دو فرسخی قصبهٔ سردشت واقع است آمده و آدم فرستاده‌اند که از ایل گورگ و ولایت بانهٔ کردستان برای آنها کومک و جمعیت رسیده به دفع حمزه آقا بپردازند.

لهذا در همین ساعت به تحریر این عریضه پرداخته عرض می‌نمایم که از روزی که گلابی آقا را به سردشت

فرستاده‌ام از کاغذها و نوشته‌جاتی که‌ازاو می‌رسد چنان استنباط می‌کردم که عثمان آقا و خضر آقا در آمدن به اینجا و شرایط اطاعت و قرار مالیات ملزمی خودشان به دفع‌الوقت و مماطله می‌گذرانند و به همین جهت دو روز قبل کاغذی به گلابی آقا نوشتم که اگر خضر آقا و عثمان آقا با کمال اطاعت به اتفاق او آمدند بسیار خوب، والا دیگر در آنجا معطل نشده مراجعت نماید و مقصودم این بود که اگر گلابی آقا برگشت و خضر آقا و عثمان نیامدند گزارش را معجلاً به حضور حضرت عالی عرض کرده رخصت واجازه بخواهم که با یک فوج سرباز و دویست نفر سواره و جمعیت مستعدی از اهل ولایت به سردشت رفته آن صفحات را از هر جهت نظمی بدهم که خضر آقا و عثمان آقا و امثال او را دیگر داعیهٔ خودسری نماند و حالا که خبر آمدن حمزه آقا و داخل شدن به سردشت رسیده عرض می‌نمایم که حرکت فوری خود کمترین واجب شده و اگر تأخیرنمایم فرصت فوت می‌شود و مبادا نوعی شود که طوایف دیگر از مردم آن حدود به او ملحق شده و فتنه قوتی بگیرد.

بنابراین انشاءالله و تعالی صبح فردا که سه‌شنبه هیجدهم است با هزار نفر منتخب از دو فوج گروس و پنجم شقاقی و دویست نفر از سوارهٔ دیوانی که در اینجا حاضرند با یک عراده توپ چهار پوند و نیم خاندار و یک عراده قبس با احمد بگ و بایزید آقا و قادر آقا و فیض‌الله بیگ وشیخعلی‌خان و غیره و جمعیتی که دارند

بر سبیل تعجیل و به سرعتی هرچه تمامتر خواهم رفت و به یاری بخت و اقبال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه مادهٔ فساد حمزه آقا و هر کس را که با او همدست و هم خیال بدانم قلع و قمع خواهم کرد.

و برای اطلاع خاطر حضرت اشرف عرض می‌نمایم که چون آخر سردشت متصل به بانهٔ کردستان است در همین ساعت از یک طرف آدم مخصوصی فرستادم و به حاکم بانه نوشتم که معجلاً بقدر هزار نفر تفنگچی حرکت داده پشت سرِ حمزه آقا را بگیرد، و از طرف دیگر به خوانین قراپاپاق نوشتم که محمد آقای مامش را هم خبر داده از طرف لاهیجان راه عبور و فرار او رامسدود نمایند.

و این فقره را هم عرض و جسارت می‌نمایم که خاطر مبارک حضرت اشرف چندان نگران این فقره نباشد و کمال امیدواری دارم که انشاءالله تعالی و به یاری بخت و اقبال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی مقارن وصول این عریضه خبر دفع حمزه آقا و رفع این فتنه را به حضور حضرت‌عالی عرض نمایم.

(۲۱ محرم ۱۲۹۸)

۲۰] قربانت شوم

الان که صبح جمعه بیست و یکم محرم است در منزل موسوم به باغچه که هشت فرسخ از قصبهٔ ساوجبلاغ به این طرف است عرض می‌نمایم که در این ساعت از عالیجاه گلابی آقا خبر رسید و معلوم شد که به محض اینکه خبر عزیمت کمترین با این ترتیب به حمزه آقا رسیده قدرت توقف در سردشت در خود ندیده فرار کرده و باز هم خود را به محال دارمه که در آخر ولایت سردشت و متصل به خاک عثمانی است کشیده است.

رسیدن این خبر از دلایل خیر است. اما مطلقاً تغییری در حرکت و عزیمت کمترین نداده و بلکه ضرورت رفتن به سردشت را قوت داده است، و انشاءالله تعالی فردا که شنبه بیست و دوم است بدون توقف در هیچ منزلی عازم سردشت خواهد شد که:

اولاً به یاری بخت و اقبال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی روحنا فداه با همین جزئی لشکر دولتی و تفنگچی و سواره که از بانه خواسته‌ام مادهٔ فساد حمزه آقا را در هر گوشه و کنار و در هر بیغوله و ـ کوهساری که باشد قلع و قمع نمایم و تا از این

کار فارغ نشوم و این حدود را بطوری که لازم است نظم ندهم به ساوجبلاغ مراجعت نخواهم کرد و چون مقصودم این است که یک ساعت زودتر این خبر به حضرت عالی برسد چند فقره بر وجه اختصار عرض می‌نمایم:

اولاً دیگر فرستادن فوج و سواره و توپ به لاهیجان لازم نیست.

ثانیاً به عالیجاهان جلال‌خان و بیوک‌خان نوشته و تأکید کرده‌ام لکن واجب است که بندگان اجل عالی حکم صریح قطعی صادر و به خوانین قراپاپاق و محمد آقای مامش را ملتزم بفرمائید که راه فرار حمزه آقا را از طرف ساوان و وزنه مسدود نمایند و اگر از آن طرف فرار نماید مقصر باشند.

[۲۱] قربانت شوم

بندگان اشرف تصور نفرمایند که کمترین ملاحظهٔ مراجعت و آمدن حمزه آقا را نداشته‌ام، بلکه در همان وقتی که گلابی آقا را به سمت سردشت فرستادم شفاهاً به او گفتم که با خبر و مطلع باشد و هر وقت از آمدن حمزه آقا به حدود خودمان خبری به او برسد فوراً اطلاع بدهد و باز هم به سفارش شفاهی کفایت نکرده یکی دو روز بعد از رفتن او مخصوصاً کاغذی به او نوشتم و تأکید کردم که غافل نباشد و هر وقت خبری از آمدن حمزه آقا به او برسد خبربدهد. گلابی آقا در کاغذی که چهار روز قبل ازین فرستاده نوشته بود که از آمدن حمزه آقا خبری نیست و اینک عین جواب گلابی آقا را فرستادم که به نظر بندگان اشرف برسد.

اما دیروز گذشته که یکشنبه بود کاغذی دیگر نوشته بود که حمزه آقا به قریهٔ دارمه آمده است. کمترین در همان ساعت شرح مؤکدی به خود گلابی آقا و عثمان آقا و خضر آقا نوشتم که دست به دست داده بای نحوکان او را گرفتار نمایند و اگر حاجت به فرستادن جمعیتی از اینجا بدانند معجلا خبر بدهند. این کاغذ

کمترین دیروز رفته بود و چنانکه عرض شده امروز خبر ثانوی گلابی آقا رسید که حمزه آقای بدذات وارد سردشت شده است و همان‌طور که عرض شده رفتن بلادرنگ خودم را واجب دانسته انشاءالله تعالی فردا که سه‌شنبه هیجدهم است با جمعیتی زبده و سبکبار عازم سردشت خواهم شد.

[۲۲] قربانت شوم

اگرچه آقایان و معارف اینجا که این خبر را شنیده‌اند بکلی به حسب ظاهر مشتعل شده اظهار غیرت و خدمت می‌کنند که چنین و چنان خواهیم کرد و تا خون همه ماها ریخته نشود نمی‌گذاریم که یک نفر سرباز یک تیر تفنگ بیندازد. اما نفاق باطنی و ... * این‌مردم واضح و مبرهن است و کمترین هیچ نوع اعتمادی به آنها ندارم. معهذا به حسب ظاهر از ترغیب و تشویق و برانگیختن آنها به دفع حمزه آقا چاره نیست و حالا که رفتن خود کمترین ضرورت فوری به هم رسانده با شرایط حزم و احتیاط خواهم رفت و در هر منزلی سنگرهای مضبوط و محکمی که مخصوص سرباز و سواره و توپخانهٔ دولتی باشد خواهم داشت که از جمعیت ولایتی جدا باشد.

واین فقره را محض تذکار خاطر بندگان اشرف عرض می‌نمایم که آمدن حمزه آقا به سردشت بعینه مثل آمدن او به ساوجبلاغ است و برای بندگان اشرف شبهه نباشد که اگرچه از ایل خودش با او جمعیت زیادی نیست لکن از همین طایفهٔ سولینی بلاشبهه زیاده بر هزار

* یک کلمه مانده.

نفر با او همراه است، و حالا که وارد سردشت شده و محققاً ساکنین آنجا او را به موافقت خودشان اطمینان داده‌اند در حالتی که قصبهٔ سردشت کمتر از قصبهٔ ساوجبلاغ نیست و به حسب مکانیت محکمتر از اینجاست قطع بفرمائید که الان و بالفعل اصحاب و اتباع او با مردم خود سردشت واهالی آن نواحی از پنج‌هزارنفر کمتر نیست و شاید زیادتر است، و اگرچه به یاری خدا گمانم این است و این امیدواری را دارم که با همین جمعیت قلیل مادهٔ فساد حمزه آقا را رفع نمایم و چشم زخمی نرسد لکن احتیاطاً عرض می‌نمایم که اگر مصلحت و مناسب بدانید یک فوج سرباز و دو عراده توپ با هر قدر سوار که ممکن باشد از اردوی ارومیه به لاهیجان و سلدوزبفرستید که در آنجا مقیم و متوقف و منتظر خبر کمترین باشند.

[۲۳] قربانت شوم

در این قورخانه که با کمترین فرستاده شده به همه جهت یکصد و سی هزار فشنگ سربازی موجود است و حالا که این حرکت پیش آمده لامحاله باید صد هزار آن را با خودم ببرم و سی هزار دیگرش در قصبه بماند، که نه این یکصد هزار برای این سفر کافی است و نه سی هزار برای ماندن در قصبه. در این صورت لزوماً عرض می‌نمایم که اگر همه در ترک سوار است مقرر بفرمایند که اقلاً بقدر صد هزار فشنگ دیگر به کمترین برسانند که از همه چیز لازمتر است.

و هکذا برای این هفتاد تفنگ اوطریشی به همه جهت یکهزار و ششصد فشنگ داده‌اند، مستدعیم که مقرر بفرمایند که برای این تفنگها هم هرچه ممکن است بیشتر فشنگ بفرستند.

[۲۴] قربانت شوم

کمترین با شرایط حزم و احتیاط خواهم رفت و در هر جا منزل نمایم سنگر مضبوط و محکمی مخصوص سرباز و سواره و توپخانهٔ دولتی خواهم داشت که از جمعیت ولایتی جدا باشد.

[۲۵]

قربانت شوم

تعلیقهٔ مطاعهٔ مورخهٔ بیست و سوم محرم حضرت عالی را که در جواب معروضهٔ مورخهٔ شب هفدهم کمترین صادر شده بود عصر روز گذشته که یکشنبه بیست و سوم * بود در منزل باغچه زیارت کردم و از تأميناتی که در مأمور فرمودن فوج و سواره به سولدوز و فرستادن قورخانه به ساوجبلاغ داده بودند بر مراتب امیدواری و استظهار کمترین افزود، و آنچه به خط شریف خود حضرتعالی درحاشیهٔ تعلیقه مرقوم شده بود قوت روحانی و اطمینان معنویش با قوت بیست فوج سرباز و پنجاه عراده توپ برابر بود.

البته عریضهٔ ثانوی مورخهٔ جمعه نوزدهم * کمترین که مشعر بر خبر فرار حمزه آقا و عزم جزم خودم تا سردشت بود به نظر بندگان اشرف رسیده و حالا هم که شب دوشنبه بیست و چهارم است وقایع اتفاقیه و گزارش* بعدازآن عریضه را بدین تفصیل عرض مینمایم که:

وقتی که خبر ورود حمزه آقا به سردشت رسید قصد و نیت کمترین از این حرکت و عزیمت این بود که مبادا توقف حمزه آقا در سردشت امتدادی به هم رسانده

* غریب است که نامهٔ ۲۳ محرم از تبریز همان روز در سردشت به امیرنظام رسیده باشد.

* اصل: گذارش.

از یک طرف دو طایفهٔ گورگ عثمان آقا و خضر آقا و از طرف دیگر طایفهٔ سولینی و دارمه و سایر مردم سردشت را با خودش متفق کرده در جای محکمی مثل قصبهٔ سردشت فتنهٔ تازه ایجاد نماید و مادهٔ فساد او قوتی بگیرد. این بود که معجلاً از قصبهٔ ساوجبلاغ حرکت کردم و لله الحمد بر آن طور حرکت سریع کمترین فواید چند مترتب گردید که عمدهٔ آن استیلای وحشت بر حمزه آقا بود و تا خبر حرکت کمترین را با عساکر دولت شنید سردشت را خالی کرده فرار نمود.

اگرچه مقصود بالاصاله از این حرکت که طرد و تبعید حمزه آقا بود به عمل آمد لکن کمترین خود را بهمین قدر متقاعد نکرده و حصول نتیجهٔ کلی و تکمیل محسنات این سفر و حرکت خود را در این دیدم و عزم جزم و قصد و نیت واقعیم این بود که به سردشت بروم که هم تا هر درجه که اقتضا نماید حمزه آقا را تعاقب نموده به هر وسیلهٔ که ممکن شود او را به چنگ آورده یک مرتبه مادهٔ فساد او را قلع نمایم و هم از کار دوروئی عثمان آقا و خضر آقا که حالتشان در بین عصیان و طاعت متزلزل است مطمئن شده در کلیهٔ امور سردشت ووصول مالیات آنها و استرداد اموال منهوبه قرارهای مقرون به قاعده داده مراجعت نمایم.

و به همین قصد و نیت بودم و انتظاری که در این یکی دو روز داشتم رسیدن جمعیت ولایتی بود که با استعداد درستی از این منزل به قریهٔ قالو که خانهٔ ابراهیم

آقای پسر عثمان آقا و از آنجا به قریهٔ سویناس که خانهٔ خود عثمان آقاست بروم و از آنجا از گردنهٔ صعب‌المسلک کرتک عبور کرده خود را به سردشت برسانم و بهمین قصد و نیت صبح روز گذشته که یک شنبه بود می‌خواستم که از باغچه حرکت کرده به قالو بروم شیپور کوچ هم زده بودند و در جناح حرکت بودم که از گلابی آقا که در سردشت بود کاغذی رسید و خلاصه‌اش این بود که کمترین حرکت امروز را موقوف نماید تا گلابی آقا برسد که امر مهم و مطلب لازمی دارد. کمترین نیز محض اینکه مبادا مصلحتی فوت شود حرکت را موقوف کردم، تا دو ساعت به غروب مانده دیدم گلابی آقا و عثمان آقای گورگ وارد شدند و از آمدن آنها دو چیز معلوم شد.

یکی اینکه عثمان آقا با همه وحشت و اکراهی که از آمدن داشت طوعاً و کرهاً از در تسلیم و اطاعت بر آمده است.

و ثانیاً خضر آقای گورگ و همه رؤسا و اعیان سولینی و معارف سردشت که خبر عزیمت کمترین را شنیده‌اند علاوه بر واهمه و تشویشی که از سیئات اعمال سابقهٔ خود داشتند بواسطهٔ آمدن حمزه آقا و وارد شدن او در این چند روز به سردشت به تازگی به واهمه و وحشت بزرگی افتاده‌اند که آمدن آن ناپاک حمل بر موافقت و دوستی آنها شده و حرکت و عزیمت کمترین برای تنبیه و اضمحلال آنهاست. لهذا در حالتی که گلابی آقا در

نستان دو فرسخی سردشت بوده خضر آقای گورگ و حمزه آقای براجی و پیروت آقای ربطی و مصطفی آقای بیطوش و حاجی عبدالرحمن سردشتی مجتمعاً به منزل گلابی آقا رفته از رفتن کمترین با لشکر دولتی اظهار وحشت عظیمی نموده و بعداز گفتگوی زیاد عریضه‌ای با کمال ضراعت نوشته و مستدعی شده‌اند که کمترین رفتن به سردشت را ترک نماید و التزام نامه هم نوشته‌اند که اگر بار دیگر حمزه آقا به خاک سردشت بیاید همگی مقصر و مؤاخذ و واجب‌القتل باشند و ده هزار تومان هم جریمه بدهند.

و در کاغذ دیگر به اصطلاح خودشان پانصد تومان برای کمترین ملتزم شده‌اند و آنچه گلابی آقا محرمانه و صریحاً گفت این است که وحشت و دهشت این مردم از رفتن کمترین به درجه‌ای است که اولاً مضایقه ندارند که از ترس جان و مال خودشان از در جسارت برآمده گردنهٔ کرتک را که علاوه بر سختی و صعوبت طبیعی با برف زیادی که دارد احاطه کرده راه عبور را بر لشکر دولت مسدود نمایند که در این صورت در چنین وقتی به هیچ تدبیری و با هیچ حمله و هجومی عبور از آن گردنه ممکن نیست و سوای اتلاف نفوس حاصلی ندارد و بالفرض که این کار را نکنند بیشک و شبهه همگی کوچیده و متفرق و با حمزه آقا الجاءً متفق خواهند شد.

کمترین وقتی که بر این تفصیلات واقف و مطلع شدم صورت کارها و مقتضیات وقت را با مضمون آن

مختصر رقیمه که مرقوم فرموده بودید (از طرف قرین الشرف اقدس اعلی روحنا فداه مقرر شده است که به هر یک از این اشرار اگرچه حمزه آقا هم باشد امنیت باید داد و مستمال باید کرد) تطبیق کرده اطراف امر را با عقل قاصر خود به این طور سنجیدم که حالا که حمزه آقا فرار کرده و عثمان آقا از در اطاعت برآمده و خضر آقا و طایفهٔ سولینی و دیگران همگی دیدند که تا خبر آمدن حمزه آقا رسید کمترین با افواج و توپخانه و قورخانه و سوارهٔ دولتی و جمعیت ولایتی برای دفع و تنبیه هر متمردی حاضرم و به همین جهت به آنطورها مضطرب و متزلزل شدند و آنطور عریضه والتزام فرستادند و برای حفظ مال و جان خودشان مخالفت حمزه آقا را بر خود حتم کردند.

با این مقدمات در چنین وقتی و در چنین فصلی که لشکرکشی اقتضا ندارد اولی و انسب این است که عجالتاً و بەنقد به این نتایجی که از این حرکت به دست آمده کفایت شود و سر هم رفته محسنات و مرجحات قبول استدعای اهالی سردشت با آن تعهداتی که کرده‌اند در نظر کمترین غالب آمده و این اعتقاد را با آن طور مکنون خاطر خطیراعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی روحنا فداه و با رأی صائب بندگان اشرف مطابق و موافق دانستم.

و معهذا به ملاحظهٔ شرط ادب و حفظ مراتب بندگی با تشریف داشتن حضرت اجل عالی در این نزدیکی رد و قبول استدعای اهالی سردشت در رخصت و

اجازهٔ رفتن و برگشتن را از امتیازات مخصوصهٔ ریاست مطلقهٔ حضرت عالی دانسته مراجعت خودم را بی‌اجازهٔ بندگان اشرف جایز ندانستم، و به همین جهت با اینکه چندین دفعه عثمان آقا دست و دامن کمترین را بوسید و گلابی آقا و سایرین را به شفاعت فرستاد باز هم عثمان آقا را به قبول مراجعت خودم وعده نداده و همینقدر به او گفتم که تا حکم بندگان اشرف سپهسالار اعظم به من نرسد مراجعت نخواهم کرد و فقط چون شما و خضر آقا و عامهٔ مردم سردشت از در عجز و الحاح برآمده و آنطورها تعهد خدمت کرده‌اند همین قدر می‌توانم که حرکت و عزیمت خودم را به تأخیر انداخته در همینجا متوقف باشم و استدعای شما را با تعهداتی که کرده‌اید عرض نمایم تا چه حکم فرمایند.

حرف به این ختم شد، و این عریضه را معجلاً با صورت حال و حقیقت واقعه عرضه داشتم و کاغذ گلابی آقا و عریضه و التزام و تمسک پانصد تومان خضر آقا و سایر مردم سردشت را لفاً ارسال حضور نمودم و به همین طور که عرض شد در همین حدود متوقف خواهم بود تا حکم بندگان اشرف در جواب این عریضه برسد و تکلیف معلوم گردد.

در صورتیکه رأی اجل عالی بر قبول استدعای آن مردم و مراجعت کمترین تعلق گیرد در حقیقت مرحمتی خواهد بود که از جانب حضرت اشرف نسبت به آنها مبذول شده باشد.

[۲۶]

قربانت شوم

رفتن کمترین به سردشت یکی از لوازم حفظ نظم این ولایت و از امور حتمیه است، لکن حالا با این هوا و کمال صعوبت راهها و این مقدماتی که عرض شده است تا دو ماه دیگر که هواها اعتدالی به هم برساندو علاوه بر گردنهٔ کرتک از راههای دیگر هم بتوان رفت تعطیل و تأخیر در رفتن به سردشت اولی و انسب و رأی و اختیار با بندگان اشرف است.

۲۴ محرم ۹۸

در حاشیه نوشته

قربانت شوم

در صورت قبول استدعای اهالی سردشت و اجازهٔ اخذودریافت پانصد تومان پیشکش آنها البته تقدیم صندوقخانهٔ حضرتعالی خواهد شد که به هر مصرفی مقرر فرمایند برسد.

[۲۷] قربانت شوم

این عریضه را در بقیهٔ وقایع حرکت به عزم سردشت تا مراجعت از آن سفر و ورود ثانوی به ساوجبلاغ عرض می‌نمایم که چنانکه در عریضجات سابق عرض شده کمترین بعد از رسیدن آنطور عریضجات و تعهد نامه‌های مردم سردشت فسخ عزیمت و مراجعت خود را به ملاحظات چند موقوف و منوط به حکم حضرت اشرف قرار دادم و به همین جهت به انتظار وصول جواب عریضجات در آن نواحی بودم تا در دوم شهر صفر به زیارت تعلیقهٔ مطاعهٔ حضرت اجل عالی مشرف شدم و سواد تعلیقه را با نوشته از خودم برای عثمان آقا و خضر آقا و سایر رؤسای سردشت فرستادم و از مرحمتی که بندگان اشرف در قبول استدعای آنها مبذول فرموده و اذن و اجازهٔ مراجعت داده‌اند بر آنها منتی عظیم گذاشتم و از منزل تبوت مراجعت کرده شنبه هفتم شهر صفر با جمعیتی که از قشون دولتی و ولایتی همراه بود وارد ساوجبلاغ شدم.

واز جمله محسنات این سفر یکی این بود که یک قسمت از این ولایت را دیده بر وضع و هیأت آن اطلاع

یافتم، و چه عرض نمایم که لیاقت مکان و استعداد طبیعی این ولایت به چه درجه است و این مردم بدعاقبت چگونه باعث خرابی خانهٔ خود و ویرانی این ولایت شده‌اند، و بالجمله دو روز بعد از ورود شهر مجلسی مشتمل بر همه علماء و اعیان ترتیب داده مسئلهٔ وصول مالیات را بر طبق التزامی که نموده‌اند عنوان کردم. سوای قادر آقا که گفت باید چشممان کور شود و مالیات دیوان را به موجب التزامی که داده‌ایم باید از عهده برآئیم سایرین همگی از در عجز و لابه برآمدند که با خرابی محسوس و غارت اموال و تفرقهٔ رعایا و سوختگی دهات چگونه از عهدهٔ ادای تمام مالیات برآئیم، و اگر هزار مقصر و روسیاهیم در حالتی که عفو و رحمت شاهنشاه شامل حال ما شده این استدعا و امیدواری را داریم که مالیات دهات مخروبهٔ خالی از سکنه را تصدقاً و تفضلاً به تخفیف مقرر فرمایند. کمترین به اقتضای مجلس از در تهدید و تشدد برآمدم و بطور حتم گفتم که باید بروید و با هم در یکجا نشسته همانطور که التزام داده‌اید خراب و آباد را روی هم گذاشته تمام مالیات دیوانی و فروعات را جابه‌جا کرده‌از عهده برآئید و حسینقلی بیک یاور فوج شقاقی را بر آنها گماشتم که آنها را به منزل شیخ الاسلام برده و در یکجا بنشاند تا قرار قطعی وصول مالیات را بدهند. با ترس و یأسی تمام رفتند و تا دو روز به گفتگو مشغول شدند و بالاخره باز هم بر طبق اظهارات شفاهی خودشان عریضه مبنی بر عجز و انکسار نوشته فرستاده

بودند که اگر مالیات دهات مخروبهٔ محروقهٔ خالی از سکنه به آنها تخفیف داده شود از عهدهٔ باقی مالیات ملزمی خود برآیند. کمترین دیدم که با این خرابی و حرق و نهب محسوسی که بر یک نصف این ولایت وارد آمده و یک قسمت عمده از آن به نظر خود بندگان اشرف رسیده* ادای تمام مالیات از قوهٔ آنها خارج است و اگر در این باب سختی و تشددی بشود عامهٔ مردم مأیوس و آن یک نصف دیگر ولایت هم که صورت آبادی دارد متفرق و متزلزل خواهد شد. لابد و ناچار به اقتضای مصلحت و امیدواری این مردم قرار وصول مالیات دیوانی را بر سه وجه بدین تفصیل دادم:

اولاً مالیات دهاتی را که دست نخورده و سالم است تمام و کمال بدهند.

ثانیاً مالیات دهاتی را که فقط اعیانی آنها خراب شده و آتش گرفته و اما از مال و دواب و مخلفه و اسباب ساکنین آنها چیزی به غارت نرفته و خود ساکنین آن دهات قبل از وقت مال و اسباب خود را بیرون برده متفرق شده‌اند این قبیل دهات دو ثلث مالیات خود را بدهند و یک ثلث دیگرش عجالتاً موقوف‌الحواله باشد تا چه حکم فرمایند.

ثالثاً مالیات آن دهاتی را که هم مال و دواب و اسباب سکنهٔ آن به غارت رفته و هم اهل خانه و آذوقه و علوفهٔ آنها آتش گرفته است بالمناصفه بدهند و یک نصف دیگر موقوف‌الحواله باشد تا چه حکم

* اشاره است به آن که میرزا حسین خان شخصاً برای مقابله با شیخ به میاندوآب آمده بود.

فرمایند.

واگرچه به قبول این قرار هم متقاعد نشده‌اند و اظهار عجز می‌کنند لکن کمترین دیگر به هیچوجه عذری از آنها نمی‌پذیرد و انشاءالله تعالی در همین روزها به قسمی که عرض شد مالیات آنها را حواله داده در وصول آن لازمهٔ اهتمام به عمل خواهم آورد و در مقدمه هر قدر بیشتر وصول شود با عریضه و آدم مخصوص به آستان حضرت اقدس والا روحی فداه خواهم فرستاد و این تفصیل را محض اطلاع خاطر حضرت اشرف عرض کردم.

[۲۸] قربانت شوم

تازه رفته است که فتنهٔ شیخ ملعون و طوایف اکراد تسکین یافته مردم آرامی بگیرند که اهالی میاندواب و سایر دهات مرحمت آباد اعم از دهات امین لشکر و غیره دستی به تجدید فتنه و اعادهٔ فساد زده علی‌الاتصال از طرق مختلفه به تاخت و تاز دهات مکری و به ارتکاب اقسام هرزگی و شرارت مشغولند و روز به روز مادهٔ شرارت و هرزگی خود را قوت داده نزدیک به آن شده که فتنهٔ بزرگی تولید نمایند.

و تفصیل این اجمال این است که تا جمعیت متفرقهٔ میاندواب و دهات مرحمت‌آباد جمع نشده بود در اوایل پنج نفر و ده نفر از آنها بطور دزدی می‌آمدند از گوشه و کنار دستبردی می‌کردند و عابرین و مترددین را متعرض می‌شدند. کمترین در همان اوقات یعنی دو روز بعد از ورود خودم به ساوجبلاغ از یک طرف اسدالله‌آقا نایب سوارهٔ نصرت را با بیست نفر فرستادم که به سمت قراسورانی در کلبرضاخان متوقف و آن نواحی را از شر این دله دزدیها حفظ نماید، و از طرف دیگر کاغذهای متواتر مؤکد به مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه نوشتم

که آدم درست معتبری به نیابت میاندواب بفرستد و در انتظام آن حدود و دفع این قبیل اشرار اهتمامات لازمه به عمل آورد و هکذا مشروحات مؤکدهٔ سخت به میرزا محسن برادر جناب امین لشکر نوشتم که دست رعایا و اتباع خود را از این هرزگیها و شرارتها کوتاه نماید.

راست عرض باید کرد که از جانب حکومت مراغه اهتمامی در رفع این اختلال نشد و میرزا محسن هم اقدامی به ممانعت رعایای خود نکرد و چون مردم میاندواب و اشرار آن حدود مانعی برای خود ندیدند جسارت خود را بیشتر کرده چند روز قبل با جمعیتی از سواره و پیاده آمده علی‌الغفله قریتین قباق کندی و سبزی را که از املاک مرحوم مجید خان و در تحت اجارهٔ خواجه ارزمان تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه است غارت نموده سیصد و پنجاه رأس اغنام و پانزده شتر آنها رابردندو دو نفر از آنها را کشتند و مجدداً اهالی میاندواب و طایفهٔ بالکانلو از در جسارت برآمده اغنام و دواب قریتین حاجی حسن و گرده‌رش را غارت نمودند و سه نفر را هم به قتل رسانیدند، و هکذا چهار روز قبل احتشاد تازه کرده علی‌الغفله آمدند و بقدر پنج هزار اغنام و دواب قریهٔ گوک تپه متعلقه به قادر آقا را که در پنج فرسخی اگری قاش و در سه فرسخی قصبهٔ ساوجبلاغ واقع است بردند و چهار نفر را هم در آنجا به قتل رسانیدند و اهالی گوک تپه نیز چهار نفر از آنها را دستگیر کرده آورده بودند که الان در آنجا محبوسند.

کمترین دیدم که این فتنه روز به روز قوت می‌گیرد و با وجود هیچ اقدامی از جانب حکومت مراغه اسد آقای نایب سوارهٔ نصرت نیز با بیست نفر از عهدهٔ ضبط آن حدود و دفع این اشرار برنمی‌آید خود ابراهیم آقای سرهنگ سوارهٔ نصرت را با پنجاه نفر سوارش فرستادم که برود و این فتنه را تسکین داده مال و اموال منهوبهٔ مردم را گرفته رد نماید. مشارالیه رفت و بلافاصله خبر فرستاد که چون مادهٔ هرزگی اشرار قوتی گرفته پنجاه نفر سوار خودش کفایت ضبط آن حدود را نمی‌کند کمترین در ثانی رستم خان سرکرده را با پنجاه نفر از هشتاد و هفت نفر جمعی خودش فرستادم که بالاتفاق به ضبط آن حدود و دفع اشرار بپردازند.

امروز که سه شنبه‌هیجدهم*بود کاغذی از ابراهیم آقا رسید که در حالتی که خودش در قریهٔ کلبرضاخان بوده و رستم خان سرکرده را با اسدالله آقا نزد میرزا محسن که تازه از مراغه مراجعت کرده فرستاده است که در دفع این مفاسد با او گفتگو نمایند. در همانجا به آنها خبر رسیده است که اهالی میاندواب هر پنج نفر و چهار نفر به دهات مراغه افتاده و مردم را به موافقت خود تحریص و ترغیب نموده و با آنها هم قسم شده‌اند که فردا و پس فردا جمع شده یک مرتبه با هیأت مستعدی به دهات مکری بتازند.

و از قراری که در همان کاغذ نوشته مردم چهار دولی و طایفهٔ بالکانلو هم که رئیسشان لله بیگ است به

* چون شنبه را قبلاً ۷ صفر گفته، هیجدهم چهارشنبه است.

همین نیت اجماع سختی‌نموده‌اند و چون ابراهیم آقا مادهٔ فساد را مستعد دیده دو دفعه نوشته و اصرار کرده بود که بقدر دویست نفر هم سرباز فرستاده شود کمترین به احتیاط اینکه مبادا واقعاً اهالی میاندواب و دیگر محالات مراغه و چهاردولی نظر به مادهٔ خصومتی که فیمابین آنها و مردم این ولایت مستحکم گشته یک مرتبه به حرکت و جسارت بزرگی اقدام نمایند عجالتاً بقدر دویست نفر از فوج پنجم شقاقی را با باقر سلطان برادر حسینقلی بیگ یاور فرستادم و موکداً به او نوشتم که با این صد نفر سوار و دویست نفر سربازی که هست فقط خود را مأمور به ضبط و حفظ حدود بداند و داخل خاک میاندوآب نشده از خارج مرتکبین و مفسدین را تهدید و تخویف نماید و با میرزا محسن علیه ما علیه، و اگر مأموری از جانب حکومت مراغه آمده باشد قرار ملاقاتی داده نوعی نمایند که این فتنه بخوابد و آنها را از این هرزگی و جسارتها منصرف نمایند.

و چون محتمل است که فتنهٔ بزرگی تولید نماید دیروز که سه شنبه بود سوار مخصوصی معجلاً فرستاده به علی خان حاکم مراغه نوشتم که اگر هزار کار دارد خودش از مراغه به میاندوآب آمده به دستیاری سرباز و سواره‌ای که کمترین فرستاده این فتنه را بخواباند و مقصرین و مرتکبین را حبس و تنبیه نموده در استرداد اموال منهوبهٔ این مردم و در کلیه رفع این اغتشاش اهتمامات لازمه به عمل آورد، و اگر احیاناً کمترین ببیند

و بداند که رفتن خودم هم لازم است مضایقه نکرده با جمعیت قلیلی تا به کنار رودخانهٔ تتهو خواهم رفت که علی خان هم بیاید و در رفع این مفاسد قرارهای لازمه داده شود.

و این عریضهٔ مشروحه را معجلاً عرض کردم که خاطر حضرت اشرف از صورت واقعه مطلع شده نظر به محذوراتی که همه وقت در مخاصمهٔ این دو گروه همجوار مظنون و متصور است به هر طوری که رأی صواب نمای حضرت اشرف قرار گیرد در حفظ نظم حدود مراغه و ضبط عنان مردم آن ولایت که هر روز فتنه تولید نکند ملاحظات لازمه بفرمایند و بر طبق آن احکام مؤکده صادر شود.

و این فقره را مخصوصاً استدعا می‌نمایم که اگر احیاناً از جانب مردم میاندوآب و طوایف دیگر بطوری که شهرت می‌دهند اجماع و ازدحامی شده یک مرتبه به حرکت متجاسرانه اقدام نمایند تکلیف کمترین معلوم و دستورالعمل مرحمت بفرمایند.

و برای اطلاع و اطمینان خاطر بندگان اشرف عرض می‌نمایم که در حالتی که پنج ده معتبر از ولایت مکری را چاپیده و ده نفر از آنها را کشته‌اند تا امروز نه کمترین گذاشته و نه خود این مردم جرأت و جسارت آن را داشته‌اند که در مقام مدافعه برآیند و یا به تلافی خون و مال خود حرکتی نمایند و همگی دست بسته ایستاده و تن به قضا داده‌اند.

[۲۹]

قربانت شوم

بندگان اشرف می‌دانند که کمترین در چه موقعی و به چه زحمتی آن چهار صد و پنجاه و یک خروار گندم را به تبریز رساندم و به سر مبارک بندگان اجل عالی که چه بواسطهٔ تفاوت کرایه و چه بواسطهٔ کسر وزنی که در دارالسلطنهٔ تبریز به هم رسیده نزدیک به دو هزار تومان بر کمترین ضرر وارد آمد. معهذا تا به حال که نزدیک به شش ماه است از این معامله می‌گذرد بعد از وضع آن دو هزار تومانی که به توسط کارگزاران بندگان اشرف در دارالخلافه به کمترین رسید دو هزار و پانصد تومان از قیمت آن گندم باقی است، و از قرار تلگرافی که بندگان اشرف در جواب جناب جلالت مآب اکرم آقای مدظله العالی مرقوم فرموده‌اند قیمت گندمهای مرسوله به توسط جناب اجل عالی بواسطهٔ تفاوت عمل وجوهات در نزد کارگزاران حضرت اقدس والا ولیعهد روحی فداه باقی است و دریافت نفرموده‌اند، و حالا که به سلامت و سعادت در تبریز تشریف دارند استدعا می‌نمایم که مقرر فرموده دو هزار و پانصد تومان بقیهٔ قیمت گندم مرسوله را بطوری که علاوه بر ضررهای سابق ضرر

دیگری بواسطهٔ تفاوت وجوهات کمترین نشود به عالیجاه حاجی شیخ تسلیم و تحویل نمایند تا مشارالیه بتواند که عوض آن را به دارالخلافه برات نموده به طلبکاران کمترین برسد.

و برای اینکه تجدید مزاحمتی به بندگان اشرف نشود عرض می‌نمایم که اگر بندگان اشرف با وجود تفاوت قیمتی که از فروختن آن گندم به کارگزاران دارالسلطنهٔ تبریز عاید شده باز هم تفاوت عمل وجوهات را از آنها پذیرفته باشند چون در این معامله ضرر کلی بر کمترین وارد آمده مستدعیم که مقرر بفرمائید بقیهٔ طلب کمترین را بی‌تفاوت عمل وجوهات بدهند که تخفیف این ضرر کمترین موقوف به توجه بندگان اجل عالی است.

[۳۰]

فدایت شوم

حقیقت این است که عمل حکومت صاین قلعه از جهات عدیده مختل و پریشان است:

اولاً چه اهل ولایت استنباط کرده‌اند و چه خود خانباباخان دانسته است که معزول است.

ثانیاً مقرب‌الخاقان محمد حسن‌خان یوزباشی بواسطهٔ تأخیری که در اجرای حکم نیابت خودش می‌بیند همیشه اظهار دلتنگی می‌کند و چنانکه باید شرایط اهتمام را در انتظام امور آن ولایت به عمل نمی‌آورد.

ثالثاً نواده‌های سلیمان خان مشارالیه را با حالت شکستگی حرکت داده به دارالسلطنهٔ تبریز برده و یا به حضور بندگان اشرف آورده‌اند، و به اقسام مختلف شهرتها داده و ولایت را مختل کرده‌اند.

و از طرف دیگر عالیجاه بیوک خان که در اردوی مبارک است علی‌الاتصال به اغوا و تحریک مردم افشار بر بی‌اعتنائی به حکومت و اختلال ولایت مشغول است و بالجمله در این مختصر ولایت صاین قلعه نیز حالتی به هم رسیده است که چند نفری سر به هرزگی و یاغیگری برآورده.

دو روز قبل چه محمد حسن خان یوزباشی و چه خود خانباباخان نوشته بودند که برای تنبیه و تأدیب اشرار دویست نفر سرباز فرستاده شود. کمترین به هر دو ضرب * نوشتم که این چه عجزی است اظهار کرده‌اند، و علی ای حال چون وضع و حالت به اینجا رسیده بالضروره باید کار این ولایت یکطرفی بشود. و چون سوای نواده‌های خود سلیمان خان احدی از اهل ولایت افشار راضی به اعادهٔ حکومت مشارالیه نیستند و نواده‌های او هم به جهت استیلای خودشان دور و بر او را گرفته و تحاشی مردم از شخص نواده‌های اوست در این صورت اعادهٔ نیابت و یا حکومت به خود سلیمان خان و یا نواده‌های او مطلقاً اقتضا ندارد.

و چون امر دایر فیمابین خانباباخان و یوزباشی است وقت آن است که بندگان اشرف حکم قطعی صادر بفرمایند که خانباباخان عازم تبریز شده و محمد حسن خان یوزباشی مستقلاً به نیابت خود مشغول باشد تا کار این ولایت یکطرفی شده مردم تکلیف خود را بدانند و این بی‌نظمیها و اختلافات رفع شود.

* کذا. شاید: طرف.

[۳۱]

قربانت شوم

تعلیقهٔ مطاعه در باب شترهای حامل قورخانه زیارت گردید. چنانکه به عرض حضرت عالی رسیده و کمترین نیز با کمال دقت تحقیقات لازمه به عمل آورده تمام این شترها را عزیز فتاح برده که الان با حمزه آقا ست، و این فقره محقق است که یک نفر ازین شترها در نزد آقایان مکری نیست. و علی ای حال بر این بیچاره‌ها ظلمی فاحش رفته و به خسارت بزرگی افتاده‌اند و کمترین احقاق حق آنها را تا هر درجه که اقتضا نماید یکی از تکالیف عمدهٔ مأموریت خود می‌دانم و هر وقت و به هر طور باشد بحول‌الله تعالی و توجه بندگان اشرف آنها را به حق می‌رسانم. لکن انجام این کار و احقاق حق آنها مدت و مهلتی لازم دارد و خواستم که یکی دو نفر از آنها را در اینجا نگاه دارم خودشان راضی به ماندن نشده مراجعت کردند و چون خیلی پریشان و بی‌خرجی بودند پنج تومان هم از خودم به آنها داده معاودت کردند.و به همین طور که عرض شده انشاءالله تعالی هر وقت و به هر طور باشد آنها را به حق می‌رسانم که دعاگوی وجود اقدس همایون روحنا فداه باشند.

[۳۲] قربانت شوم

عالیجاه محمد خان پسر مقرب‌الحضره حیدرخان سرکردهٔ سوارهٔ افشار که در اردوی مبارکه شرف معرفی در حضور حضرت اشرف را تحصیل کرد جوان بسیار قابل و لایق و صاحب خط و سواد است و کمترین مشاغل مخصوصهٔ نایب آجودانی را نسبت به اعمال نظامیهٔ اردوی مأمور و متوقف ساوجبلاغ به مشارالیه رجوع کرده و بسیار خوب از عهده برمی‌آید.

استدعا دارم که در جواب معروضات این دفعه حکم نایب آجودانی او را صادر و مرحمت و کمترین را به قبول این استدعا قرین افتخار بفرمایند.

و به جهت اطلاع خاطر مبارک حضرت‌عالی عرض نمایم که سابقهٔ نوکری و سمت صاحبمنصبی دارد و مدتها در آستان حضرت اقدس والا ولیعهد ادام‌الله ایام شوکته مشغول خدمت بوده.

[۳۳]

[۳۴]

قربانت شوم

استدعا دارم که مرحمت فرموده این فقره را مرقوم فرمایند که در وقوع این فتنه و خروج این دجال دولت عثمانی چه مسلکی اختیار کرده و تا چه پایه در دفع این اشرار با دولت علیه از در موافقت برآمده است.

اگر وکلای دولت عثمانی به نظر تأمل ملاحظه نمایند محذورات و مخاطرات این فتنه برای آنها صد مقابل بیشتر است که از وان و بایزید گرفته تا موصل و سلیمانیه و کرکوک و دیار بکر این عبیدالله ملعون را پیرو مرشد مفترض‌الطاعهٔ خود می‌دانند و معلوم است که سربرآوردن و داعیهٔ چنین شخصی برای آن دولت چه خطرهای بزرگ دارد. زیاده عرضی ندارد. امرالعالی مطاع.

مقرب‌الحضره حسن خان را که برای اخذ و دریافت عوض اموال منهوبه از عالیجاه محمد آقای مامش و خدمات دیگر مأمور فرموده بودند با کمال معقولیت و درستکاری خودش که معروف و مشهود حضرت عالی

است بعد از اهتمامات زیاد خدمت مرجوعه را انجام داده بقدر دو هزار از اجناس گوسفند و نقد و پانصد رأس از انواع دواب از محمد آقای مامش دریافت کرده به ساوجبلاغ آمد و کمترین نیز در گذراندن آن اغنام و دواب از خاک مکری و رساندن آنها به میاندوآب و سپردن و تسلیم کردن آنها به گماشتهٔ مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه اهتمامات لازمه به عمل آورده سهل است محض اینکه در خدمت و زحمت مشارالیه که گماشتهٔ مخصوص بندگان اشرف بود علت و نقصی به هم نرسد از سرباز و سواره که برای حفظ حدود در کنار رودخانهٔ تتهو گذاشته‌ام مأمور کردم که به اتفاق آدم مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه اغنام و دواب را از تعرض اهالی میاندوآب و غیره که مثل گرگ سر راهها را گرفته‌اند حفظ نموده به موجب دستورالعمل بندگان اشرف به مراغه برسانند.

و این عریضه را محض اطلاع خاطر اجل عالی و عرض مراتب بندگی و اخلاص خود عرضه داشتم و عالیجاه مشارالیه با کمال معقولیت و ادب و انسانیتی که دارد صورت حال و کار را از هر جهت به عرض بندگان اشرف خواهد رسانید. امرکم العالی مطاع.

مکتوبهای به
اعتمادالسلطنه
(مصطفی قلی‌خان قراگوزلوی
همدانی)
رئیس قشون آذربایجان
متوفی در اورمیه، نیمه اول شوال
۱۲۹۸

۸ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۳۵]

فدایت شوم

مدتی است که به زیارت رقیمهٔ سرکار مشرف نشده‌ام و حق این است که مشکلات آمد و شد چاپارها و قاصدها و نبودن پسته خانهٔ مخصوص و منتظمی باعث تعطیل کارها و تأخیر مصلحتهای فوری شده است، و الان و بالفعل مثل این است که مخلص از هیچ جا خبر ندارم و از من به جائی خبر نرسیده باشد.

مثلا تا چند وقت قبل که تشریف داشتن حضرت امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی در خوی محقق بود و در هیجدهم شهر صفر پاکت مخصوصی مشتمل بر عریضجات مشروح و مفصل خدمت بندگان معظم الیه عرض کرده از اینجا با دو نفر سوارهٔ افشار خدمت امیرالامراء العظام نصرالملک رئیس اردوی ارومیه فرستاده‌ام که از آنجا به خوی بفرستند و سرکار نصرالملک ورود آدم و وصول پاکت را نوشته و اطمینان داده بودند که پاکت را با سوار مخصوص خودشان خدمت بندگان اشرف فرستاده‌اند.

و علاوه بر آن وقتی که خبر حرکت بندگان معظم الیه از خوی به تبریز و احضار سرکار ایشان به

دارالخلافه رسید مجدداً پاکت دیگر که مشتمل بر کلیهٔ مطالب راجعه به این ولایت و عرض وقایع اتفاقیه بود نوشته از همینجا به توسط قاصد مخصوصی به تبریز فرستاده که قبل از عزیمت و حرکت بندگان معظم‌الیه از تبریز برساند و جواب تحصیل کرده بیاورد. معهذا تا این ساعت که ظهر روز دوشنبه هشتم ربیع‌الاول است هیچ جوابی بر آن دو پاکت معروضه نرسیده و از خود بندگان معظم‌الیه نیز که می‌بایست در وقت عزیمت و حرکت خودشان به دارالخلافه تکلیف و دستورالعمل آتیهٔ مخلص را معلوم و مرقوم فرمایند هیچ نوع حکم و تعلیقه زیارت نشده و بواسطهٔ نرسیدن جواب عریضجات و هیچ نوع حکم و دستورالعملی اکثر تکلیفها بر مخلص دشوار شده و غالب کارهای اینجا به تأخیر افتاده.

و اینک قاصدی خدمت سرکار فرستاده و چند فقره مطلبی را که لازم بود جدا جدا در طی نوشتجات دیگر عرض کرده فرستاده‌ام که لطف فرموده جواب آنها را مرقوم فرمایند و قاصد را هرچه زودتر مراجعت بدهند. زیاده مصدع نمیشوم.

۸ شهر ربیع‌الاول ۹۸

فدایت شوم

[۳۶]

اختلال و اختلاف وضع آمد و شد چاپارها و قاصدها و نبودن پستهخانهٔ منتظم مقرری غالب کارها و اکثر مصلحتهای فوری را به تأخیر انداخته. از جمله از هیجدهم شهر صفر تا امروز که هفتم شهر ربیع‌الاول است یک دفعه عریضجات مفصل و مشروح با دو نفر سوارهٔ مخصوص به ارومیه فرستاده‌ام که امیرالامرا العظام نصرالملک رئیس اردوی ارومیه از آنجا با سوارهٔ مخصوص خودش به خوی بفرستد. سرکار نصرالملک ورود آدم و وصول پاکت را نوشته و تصریح کرده‌اند که پاکت رسید و به توسط سوار مخصوص خودم فرستادم که به جناب مستطاب اشرف امجد سپهسالار اعظم برساند.

چند روز قبل که خبر احضار جناب معظم الیه به دارالخلافه و تشریف بردن ایشان رسید عریضهٔ مفصل و مشروحی که متضمن بعضی امورات فوری بود نوشته با قاصد فرستادم که در تبریز به ملاحظهٔ جناب معظم‌الیه برسد و تا به حال جواب هیچ یک از آن عریضجات نرسیده و خودشان هم تعلیقه صادر نفرموده‌اند، و حالا

بالضروره در اظهار این دو فقره زحمت می‌دهم.

اولاً ـ در باب هرزگیها و جسارتهای اهالی میاندوآب که خود سرکار کماهوحقه اطلاع دارید که تا چه درجه اسباب اختلال و اغتشاش این نواحی را فراهم آورده‌اند، علاوه بر بی‌اعتدالیها و هرزگیهائی که چند وقت قبل از آنها به ظهور رسیده و مبالغی مال و اموال دهات اهالی مکری را غارت نمودند و جمعی را به قتل رساندند، چند روز قبل ازدحام و جمعیتی فراهم آورده قریهٔ ساری قمش را تاخت و تاز نموده و قریب یکصد نفر را هم به قتل رسانده‌اند و دو سه قریهٔ دیگر را هم خراب و اموال آنها را غارت نموده برده‌اند و برای تسکین مادهٔ فساد در مقدمهٔ اول دو دسته سرباز با معدودی سوار فرستادم که آنها را ممانعت نموده جلوگیری نمایند. اهالی میاندوآب ممنوع نشده و روز به روز جسارت و هرزگی آنها در تزاید است و مخصوصاً در عریضجات مرسوله خدمت جناب مستطاب اشرف امجد سپهسالار اعظم عرض کرده‌ام که در این باب و سایر امورات متعلقه به این جا دستورالعمل لازمه بفرستند و تا به حال جواب مرقوم نفرموده‌اند و مخصوصاً به‌سرکاراظهار می‌نمایم که اگر قراری مقرون به قاعده در این موارد داده نشود غیر ممکن و محال است که این غایله در میانهٔ این دو ولایت مرتفع و اسباب آسودگی رعیت فراهم آید، و حالا در این باب به هر طور که مصلحت و مقتضی وقت می‌دانید تدابیر لازمه به عمل آورید که اهالی میاندوآب نتوانند

اقدام به هرزگی و جسارت نمایند.

ثانیاً ـ عالیجاه مقرب‌الخاقان محمد حسن خان یوزباشی غلامان خاصهٔ همایونی که سرکار کماهو حقه از وضع مأموریت مشارالیه اطلاع دارید بدون اذن و اجازهٔ مخلص عازم تبریز شده و خدمات مرجوعه به خودش را انجام نداده و معوق گذاشته است.

[۳۷] فدایت شوم

چنانکه اطلاع دارید بعد از آنکه مصلحت را در مأموریت مخلص در اینجا دیدند و حکومت صاین قلعهٔ افشار را به ملاحظات چند ضمیمهٔ حکومت ساوجبلاغ کرده به مخلص سپردند برای بقای حکومت مقرب‌الخاقان خانباباخان در افشار پاره‌ای موانع به نظر آمد و قرار بر این شد که مقرب‌الخاقان محمد حسن خان به نیابت یوزباشی حکومت صاین قلعه مأمور ومنصوب شد و به همین واسطه در اردوی مرکزیه حکم نیابت مشارالیه نوشته و به او داده شد، و در ثانی به‌ملاحظهٔ اینکه مقرب‌الخاقان خانباباخان حرفش این بود که مبلغی از مالیات دیوانی افشار در زمین است و اکثر مؤدیان از ادای آن به طفره و تعلل قائل شده‌اند به ملاحظهٔ اینکه تغییر وضع حکومت وسیلهٔ کسر و نکس مالیات دیوانی نشود این طور مصلحت دیده شد که مقرب‌الخاقان محمد حسن خان یوزباشی باطناً نایب باشد و ظاهراً مأمور شده برود که هم مالیات دیوانی را وصول نماید و هم دعاوی و منازعات واقعه فیمابین اهالی سقز و افشار را رفع نماید و بعد از انجام این کارها حکم نیابت خود را ابراز و مستقلاً

به لوازم نیابت حکومت اقدام نماید. لهذا به همینطور و با همین دستور العمل و مأموریت عازم شد و در اوایل تا چند وقتی به سقز کردستان رفته به رفع ادعای فیض‌الله بیگ بر اهالی آن ولایت مشغول شد و آن کار را به یک‌طوری به‌هم بسته از آنجا به افشاررفت و از وقتی که وارد آنجا شد و با خانباباخان ملاقات کرد علی‌الاتصال از یک طرف یوزباشی به اظهار موانع و عدم پیشرفت خدمت و مأموریت خودش مشغول شد، و از طرف دیگر خانباباخان شکایت از عدم اقدام یوزباشی به وصول بقایا و عدم موافقت با خودش پرداخت. صریحتر باید گفت که از یک طرف مردم ولایت معزولی خانباباخان و عدم موافقت یوزباشی را با او استنباط کرده از طریق تمکین و اطاعت او خارج شدند و از دادن مالیات امتناع کردند و از طرف دیگر یوزباشی بواسطهٔ تأخیر و تعللی که در ابراز نیابت خودش می‌دید دلتنگ شد و بالاخره رشتهٔ نظم این یک مشت ولایت از جهات عدیده که تحریکات و تحریرات بیوک خان هم مقوی بود از هم پاشید و کار طرفین نسبت به یکدیگر به منافرت کشیده یوزباشی از آخر ولایت افشار که محل انجام و اجرای کارها بود به صاین قلعه آمد و خانباباخان نیز درتکلیف خودش عاجز شد.

وقتی که مخلص اینطور دیدم در جزو عریضجات خودم که هنوز هم جوابش نرسیده حالت حالیه و اختلال وضع حکومت صاین قلعه را خدمت بندگان اشرف

عرض کردم و تصریح نمودم که حالا وقت آن رسیده است که خانباباخان را به تبریز احضار نمایند و اجازه بدهند که یوزباشی نیابت خود را اعلام و اظهار نماید، و در همان وقت به یوزباشی نوشتم که دل تنگ نباشد و تأمل نماید تا جواب عریضهٔ من از خدمت بندگان اشرف برسد.

در این اثنا خبر احضار و عزیمت حضرت اشرف امجد اکرم به دارالخلافه به یوزباشی رسید و مشارالیه از همانجا عازم تبریز شده آنچه اجمالاً به مخلص نوشته بود کلیةً از این مأموریت اکراه داشته و قصد و نیتش این بوده که خود را به جناب معظم‌الیه برساند و از طرف دیگر خانباباخان نیز دیگر توقف خود را در افشار مناسب ندیده دو روز است که از آنجا به ساوجبلاغ آمده که از اینجا عازم دارالسلطنهٔ تبریز و به آستان‌بوسی حضرت اقدس والا روحی فداه مشرف شود.

لهذا صورت حال و این اختلافات واقعه را مشروحاً به سر کار عالی اطلاع دادم که اگر تا رسیدن این ذریعه یوزباشی از دارالسلطنهٔ تبریز حرکت نکرده و نرفته باشد البته به هر طور هست او را از صرافت رفتن انداخته با رقم مبارک حضرت اقدس والا به نیابت حکومت افشار روانه فرمایند و اگر رفته باشد گزارش را با تلگراف خدمت بندگان اشرف عرض نمایند که یا حکم بفرمایند که خود یوزباشی مراجعت کرده به نیابت خودش و به کارهای این ولایت مشغول شود و یا هر

کس دیگر را که مصلحت و مناسب بدانند مأمور و مشخص بفرمایند که این کار ولایت محقر افشار از جهات عدیده مغشوش و مختل شده، و از حالا عرض می‌نمایم که خواه یوزباشی باشد خواه غیر یوزباشی لامحاله و بالضروره باید باب فساد و تحریک و اغوای بیوک خان و امثال آن مسدود شود. مخصوصاً بیوک خان را پیش رضا قلی خان و پدرش باید فرستاد والا هیچوقت این ولایت منتظم نخواهد شد.

[۳۸] فدایت شوم

پاکت دیگر را که مشتمل بر نوشتجات و ذریعجات متعدده و متضمن بعضی مطالب است نوشته و حاضر کرده بودم که با چاپار مخصوص خودم خدمت سرکار بفرستم که عالیجاه عبدالکریم خان فرستادهٔ سرکار وارد شد و ملفوفهٔ رقم مبارک حضرت اقدس والا روحی فداه و تعلیقهٔ مطاعه جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی و رقیمهٔ سرکار را که مبنی و مشعر بر احضار و عزیمت موقتی جناب معظم‌الیه به دربار همایون و نصب و تعیین سرکار عالی به نیابت مطلقهٔ سرکار ایشان بود زیارت شد و چون تعجیل در رسیدن آن نوشتجات لازم بود بهتر چنین دانستم که خود عالیجاه عبدالکریم خان را حامل آنها قرار داده زودتر خدمت سرکار بفرستم. لهذا مشارالیه را دو روز بیشتر نگاه نداشته با همان نوشتجات که در پاکت دیگر ملاحظه خواهید فرمود مراجعت دادم.

و این ذریعه را مخصوص عرض تهنیت قرار دادم که انشاءالله تعالی نیابت مطلقهٔ سرکار عالی در ظل عنایت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه و

توجهات مخصوصهٔ حضرت اقدس والا روحی فداه مبارک و همایون است و خدا گواه است که از صمیم قلب و از روی اعتقاد عرض می‌نمایم که شخص سرکار عالی با آن همه دولتخواهی و کفایت و حسن تدبیر و کارگزاری که دارند شایستهٔ این مقام و سزاوار این مرحمت شاهانه بودند و برای تصدی خدمات آستانهٔ مبارکه حضرت اقدس والا روحی فداه و کفالت عامهٔ امور مملکت آذربایجان در ایام غیبت بندگان اشرف انتخاب و اختیاری بر وجه لیاقت و کمال استحقاق فرموده‌اند و باز هم تجدید تبریک و تهنیت نموده عرض می‌نمایم که قبل از حصول افتخار سرکار عالی به این مقام مخلص نیک و بد امور خود را به حسن ملاطفت سرکار حواله کرده بود و حالا که به مبارکی نایل مقام نیابت مطلقهٔ بندگان اشرف مد ظله العالی شده‌اند به طریق اولی و رسمانه و شخصانه در جمیع موارد به سرکار عالی رجوع خواهد کرد و کمال امیدواری حاصل است که با همدستی و موافقت یکدیگر بتوانیم که در آستانهٔ مبارکهٔ حضرت اقدس والا روحی فداه مصدر خدمتهای عمده شویم.

و تا دو روز دیگر مقرب‌الحضرة العلیه اسدالله خان پیشخدمت خاصه را مراجعت داده به صحابت ایشان عریضهٔ مخصوص به خاکپای مبارک حضرت والا روحی فداه عرض خواهد کرد.

[۳۹] فدایت شوم

چـنـانـکـه در نـظـر داریـد در اردوی مـرکـزیـه در خدمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مدظله‌العالی برای جیره و سیورسات چهار ماههٔ اردوی ساوجبلاغ از غرهٔ محرم تا سلخ ربیع‌الاخر دو هزار خروار غله برآورد شد و از این مقدار نظر به اظهارات امیرالامراء العظام حاجی صدرالدوله بقدر پانصد خروارش را در قصبهٔ ساوجبلاغ حاضر و مهیا دانستند و در ثانی به اقرار و اعتراف خود معزی‌الیه در خدمت بندگان اشرف معلوم شد که از آن پانصد خروار زیاده بر پنجاه و یک خروار موجود نبوده و بندگان معظم له در همان اوقات در یکی از تعلیقات خودشان به این عبارت تصریح فرموده‌اند که «از دو هزار خرواری که برای جیرهٔ چهارماهه براتی منظور شد چهارصد و پنجاه خروار طلب شماست که باید برسد» و از این قرار از دو هزار خرواری که برای جیرهٔ چهار ماههٔ این اردو منظور شد چهارصد و پنجاه خروارش در زمین و بلامحل ماند.

و از غرهٔ محرم تا به حال که دهم شهر ربیع‌الاول است جـیـره و سـیـورسـات دو مـاه و ده روز اجزاء اردوی

ساوجبلاغ از یکهزار و پانصد خروار غله که با آقا هارتون و احمد بگ معامله و عوضش به مراغه حواله شد داده شده است و چون جیره‌وسیورسات این اجزا و این اردو در هر ماهی کمتر از پانصد خروار نیست از این قرار جیرهٔ این اردو از این یکهزار و پانصد خروار تا سلخ این ماه تمام است و از غرهٔ ربیع‌الثانی به آن طرف لامحاله باید برای جیره و سیورسات آنها محل معتبری معین و قرار معجلی داده شود که نوکر را در این ولایت و در سر خدمت بی‌جیره نگاه نمی‌توان داشت.

و چون مخلص می‌داند و اطلاع دارد که در این نزدیکیها و بلکه در کلیهٔ مملکت آذربایجان محلی از جنس دیوانی باقی نیست که بتوان به عوض جیره و سیورسات اردوها حواله داده چاره و تدبیری که برای تسهیل تکلیف سرکار و رسیدن سیورسات آیندهٔ این اردو به خاطر مخلص رسیده این است که در قریهٔ حاجی‌آباد متعلقه به عالیجاه ایزک‌بیک تبعهٔ‌دولت‌فخیمهٔ انگلیس که در خاک مکری و در کنار رودخانهٔ تتهو واقع است بقدر هزار خروار گندم موجود و خود مشارالیه در دارالخلافهٔ تبریز حاضر است و خوب است که سرکار عالی او را بخواهند و این هزار خروار گندم را هرچه زودتر به تسعیر حالیهٔ این ولایت که یک خروار هشت عباسی در چهار تومان و پنج هزار است از مشارالیه ابتیاع نمایند و از او به خواجه طوماس گماشتهٔ خودش که در اینجاست حواله گرفته بفرستند.

و چون تسعیر این ولایت در ترقی است بهتر است که هرچه زودتر این معامله را با مشارالیه بگذرانید و اگر هم معامله صورت نگیرد چاره‌ای جز این نیست که سرکار عالی بر وجهی دیگر که خود بهتر می‌دانید قرار درستی در باب جیره و سیورسات از غرهٔ ربیع‌الثانی به آن طرف این اردو را بدهند که یا از هر جا و به هر وسیله که می‌دانند جنس بعینه و یا قیمت آن وجه نقد به تسعیر این ولایت که الان چهار تومان و پنج هزار است به این اردو برسانند.

و چون این فقره خیلی اهمیت دارد و از بیست روز بیشتر به آخر ربیع‌الاول نمانده است لازم است که هرچه زودتر در این باب قرار بدهند. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۱۰ شهر ربیع‌الاول ۹۸

فدایت شوم

سه روز قبل با عالیجاه عبدالکریم خان پاکتهای متعدد با مطالب مشروحه خدمت سرکار فرستاده‌ام و حالا هم که مقرب الحضرة العلیه اسدالله خان پیشخدمت خاصه که حامل خلعت و رقم مبارک بود مراجعت می‌کرد این مختصر را عرض می‌نمایم که با عالیجاه مشارالیه علاوه بر پانصد تومانی که به عنوان پیشکش تقدیم حضور مبارک ارسال شده عجالةً مبلغ یکهزار تومان هم از بابت مالیات ساوجبلاغ که در این چند روز حاضر شده بود برات تجارتی به وعدهٔ پنج روزه فرستاده‌ام که به هر که بفرمایند تحویل داده سند وصول آن را برای مخلص بفرستند.

صورت عمل بقیهٔ مالیات و قرار وصول و ایصال آن همان است که با ذریعجات مصحوبهٔ عالیجاه عبدالکریم خان عرض شده و بالضروره این مطلب را تجدید و تکرار می‌نمایم که چون حالت وصول مالیات با آن تفاصیلی که عرض شده صورت استقامتی ندارد و خود مخلص به اقتضای تکلیفی که دارد در وصول و ایصال بقیهٔ مالیات اینجا نهایت سعی و اهتمام را به عمل

خواهد آورد دیگر حوالهٔ براتدارو عنوان وجه خزانهٔ نظام و امثال آن اقتضا ندارد، که هرچه وصول شود تا شب عید خود مخلص متدرجاً وجه نقد خواهم فرستاد که در آنجا به هر مخزن و هر مرکزی که خواسته باشند برسانند. زیاده مصدع نمی‌شوم.

[۴۱]

فدایت شوم

در باب جیره و سیورسات قشون متوقف در ساوجبلاغ سه روز قبل شرحی با عالیجاه عبدالکریم خان خدمت سرکار عالی نوشته‌ام. حالا هم صورت جمع و خرج آن یکهزار و پانصد و پنجاه و یک خروار حوالهٔ مراغه و گندم موجودی در انبار قصبهٔ ساوجبلاغ را لفاً ارسال خدمت نمودم تا بر سرکار عالی به درستی معلوم باشد که در صورتی که مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه تمام یکهزار و پانصد خروار حوالهٔ خود را بدهد جیره و سیورسات قشون متوقف در اینجا در سلخ این ماه که ربیع‌الاول است تمام است و از غرهٔ ربیع‌الثانی تا هر قدر و هر وقت که در اینجا متوقف باشند جیره و سیورسات آنها باید ماه به ماه از محل صحیح و معتبری اعم از نقد و جنس معین شده برسد و برای تسهیل این امر چنانکه در ذریعهٔ سابق عرض شده باز هم عرض می‌نمایم که عالیجاه ایزک بیگ تبعهٔ دولت انگلیس در اینجا هزار خروار گندم دارد که اگر بتوانند در آنجا با مشارالیه از خرواری چهار تومان و چهار هزار تا چهار تومان و پنج هزار تسعیر آن را بدهند و از مشارالیه به خواجه طوماس

گماشتهٔ او که در اینجا است حواله گرفته بفرستند بسیار خوب و از جهات عدیده به صرفهٔ دیوان و سهولت امر نوکر نزدیک است، و علاوه بر آن یک هزار خروار به وزن جدید که یکهزار و پانصد خروار و کسری به وزن هشت عباسی خواهد شد از مالیات جنسی دیوانی در افشار صاین قلعه و خیلی مناسب است که این مقدار را به عوض سیورسات آیندهٔ قشون متوقف ساوجبلاغ منظور و حواله بفرمایند که خود مخلص در وصول آن اهتمامات لازمه به عمل آورده به مصارف لازمهٔ این اردو برساند، ولکن این نکته را بالضروره باید ملاحظه فرمایند که چون نه رعیت افشار می‌تواند که این غله را بر وجه تحمیل حمل کرده به ساوجبلاغ برساند و نه نوکر می‌تواند که از اینجا رفته از افشار جیرهٔ خود را حمل کرده بیاورد لامحاله و بالضروره باید قرار کرایه حمل و نقل آن را هم بدهند.

و برای اطلاع سرکار عرض می‌نمایم که قرار معمول و متداول حمل و نقل از افشار صاین قلعه به اینجا موافق معاملات کسبه و تجار به اختلاف محل در یک خروار هشت عباسی از بیست و پنج هزار تا سه تومان است و بالاخره چون بیست روز بیشتر به انقضای سیورسات این قشون نمانده لطف فرموده هرچه زودتر قرار سیورسات این اردو را بدهند و مخلص را مطلع فرمایند. زیاده مصدع نمی‌شوم.

[۴۲]

فدایت شوم

از جمله مطالبی که چند روز قبل خدمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم عرض کرده‌ام و تا به حال جوابی به مخلص نرسیده شرح مفصلی است که در ظهور شرارت و جسارت اهالی میاندوآب و سایر محالات مراغه و تاخت وتاز وخونریزی آنها نسبت به دهات مکری نوشته‌ام و حالا مناسب چنین دانستم که سواد آن عریضه را لفظاً بلفظ خدمت سرکار بفرستم تا از مقدمهٔ این امر و آنچه در این باب عرض شده اطلاع کامل به هم رسانند و در رفع این اقدامات جسارت‌آمیز آنها که منتج مفاسد عظیمه است تدابیر لازمه بفرمایند.

و این است سواد آن عریضه:

قربانت شوم

تازه رفته است که فتنهٔ شیخ ملعون و طوایف اکراد تسکین یافته مردم آرامی بگیرند که اهالی میاندوآب و سایر دهات مرحمت‌آباد اعم از دهات امین‌لشکر و غیره دستی به تجدید فتنه و اعادهٔ فساد زده علی‌الاتصال از طرق مختلفه به تاخت و تاز دهات مکری و به ارتکاب اقسام هرزگی و شرارت مشغولند و روز به

روز مادهٔ شرارت و هرزگی خود را قوت داده نزدیک به آن شده است که فتنهٔ بزرگی تولید نماید.

تفصیل این اجمال این است که تا جمعیت متفرقهٔ میاندوآب و دهات مرحمت‌آباد جمع نشده بود دراوایل پنج نفر و ده نفر از آنها بطور دزدی می‌آمدند و از گوشه و کنار دستبردی می‌کردند و عابرین و مترددین را متعرض می‌شدند. کمترین در همان اوقات یعنی دو روز بعد از ورود خودم به ساوجبلاغ از یکطرف اسدالله آقا نایب سوارهٔ نصرت را با بیست نفر فرستادم که به سمت قراسورانی در کلبرضاخان متوقف و آن نواحی را از شر این دله دزدها حفظ نماید، و از طرف دیگر کاغذهای متواتر مؤکد به مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه نوشتم که آدم درست معتبری به نیابت میاندوآب بفرستد و در انتظام آن حدود و دفع این قبیل اشرار اهتمامات لازمه به عمل آورد، و هکذا مشروحات مؤکد و سخت به میرزا محسن برادر جناب امین لشکر نوشتم که دست رعایا و اتباع خود را از این هرزگیها و شرارتها کوتاه نماید.

راست عرض باید کرد که از جانب حکومت مراغه اهتمامی در رفع این اختلال نشد و میرزا محسن هم اقدامی به ممانعت رعایای خود نکرد، و چون مردم میاندوآب و اشرار آن حدود مانعی برای خود ندیدند جسارت خود را بیشتر کرده چند روز قبل با جمعیتی از سواره و پیاده آمده و علی‌الغفله قریتین قباق کندی و سبزی را که از املاک مرحوم مجیدخان و در تحت اجارهٔ

خواجه ارزمان تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه است غارت نموده سیصد و پنجاه رأس اغنام و پانزده شتر آنها را بردند و دو نفر آنها را کشتند و مجدداً اهالی میاندوآب و طایفهٔ بالکانلو از در جسارت برآمده اغنام و دواب قریتین حاجی حسن وگرده‌رش را غارت نمودند و سه نفر را هم به قتل رسانیدند. و هکذا چهار روز قبل احتشاد تازه کرده و علی‌الغفله آمدند و بقدر پنج‌هزار اغنام و دواب قریه گوک تپه متعلقه به قادر آقا را که در نیم فرسخی اگری قاش و در سه فرسخی قصبهٔ ساوجبلاغ واقع است بردند و چهار نفر دیگر هم در آنجا به قتل رسانیدند و اهالی گوگ تپه نیز چهار نفر از آنها را دستگیر کرده و برده بودند که الان در اینجا محبوس است.

کمترین دیدم که این فتنه روز به روز قوت می‌گیرد و با وجود هیچ اقدامی از جانب حکومت مراغه اسد آقای نایب سوارهٔ نصرت نیز با بیست نفر از عهدهٔ ضبط آن حدود و دفع این اشرار برنمی‌آید خود ابراهیم آقای سرهنگ سوارهٔ نصرت را با پنجاه نفر سوارش فرستادم که برود و این فتنه را تسکین داده مال و اموال منهوبهٔ مردم را گرفته رد نماید. مشارالیه رفت و بلافاصله خبر فرستاد که چون مادهٔ هرزگی اشرار قوتی گرفته پنجاه نفر سوارهٔ خودش کفایت ضبط آن حدود را نمی‌کند. کمترین در ثانی رستم خان سرکرده را با پنجاه نفر از هشتاد نفر جمعی خودش فرستادم که بالاتفاق به ضبط آن حدود و دفع اشرار بپردازند.

امروز که سه‌شنبه هیجدهم * بود کاغذی از ابراهیم آقا رسید که در حالتی که خودش در قریهٔ کلبرضاخان بوده و رستم خان سرکرده را با اسدالله آقا نزد میرزا محسن که تازه از مراغه مراجعت کرده فرستاده است که در رفع این مفاسد با او گفتگو نماید، در همانجا به آنها خبر رسیده است که اهالی میاندوآب هر پنج نفر و چهار نفر به دهات محال مراغه فرستاده مردم را به موافقت خود تحریص و ترغیب نموده و با آنها هم قسم شده‌اند که فردا و پس فردا جمع شده یک مرتبه با هیأت مستعدی به دهات مکری بتازند، و از قراری که در همان کاغذ نوشته مردم چهار دولی و طایفهٔ بالکانلو هم که رئیسشان لله بیگ است به همین نیت اجماع سختی نموده‌اند و چون ابراهیم آقا مادهٔ فساد را مستعد دیده دو دفعه نوشته و اصرار کرده بود که بقدر دویست نفر هم سرباز فرستاده شود. کمترین به احتیاط اینکه مبادا واقعاً اهالی میاندوآب و دیگر محالات مراغه و چهاردولی نظر به مادهٔ خصومتی که فیمابین آنها و مردم این ولایت محکم گشته یک مرتبه به حرکت و جسارت بزرگی اقدام نمایند عجالةً بقدر دویست نفر از فوج پنجم شقاقی را با باقر سلطان برادر حسینقلی بیگ یاور فرستادم و مؤکداً به او نوشتم که با این صد نفر سوار و دویست نفر سربازی که هست فقط خود را مأمور به ضبط وحفظ حدود بداند و داخل خاک میاندوآب نشده در خارج مرتکبین و مفسدین را تهدید و تخویف نماید و با میرزا محسن علیه ما

* چون شنبه را ۷ صفر گفته و یکشنبه را ۲۹، پس سه‌شنبه ۱۷ می‌شود.

علیه و اگر مأموری ازجانب حکومت مراغه آمده باشد قرار ملاقاتی داده نوعی نمایند که این فتنه بخوابد و آنها را از این هرزگی و جسارتها منصرف نمایند و چون محتمل است که فتنهٔ بزرگی تولید نماید دیروز که سه‌شنبه بود سوار مخصوصی معجلا فرستاده به علی خان حاکم مراغه نوشتم که اگر هزار کار دارد خودش از مراغه به میاندوآب آمده به دستیاری سرباز و سواره‌ای که کمترین فرستاده‌ام این فتنه را بخواباند و مقصرین و مرتکبین را حبس و تنبیه نموده در استرداد اموال منهوبهٔ این مردم و در کلیهٔ رفع این اغتشاش اهتمامات لازمه به عمل آورد، و اگر احیاناً کمترین ببینند و بداند که رفتن خودم هم لازم است مضایقه نکرده با جمعیت قلیلی تا به کنار رودخانهٔ تتهو خواهم رفت که علی خان هم بیاید و در رفع این مفاسد قرارهای لازمه داده شود.

و این عریضهٔ مشروحه را معجلاً عرض کردم که خاطر حضرت اشرف از صورت واقعه مطلع شده نظر به محذوراتی که همه وقت در مخاصمهٔ این دو گروه همجوار مظنون و متصور است به هر طوری که رای صواب نمای حضرت اشرف قرار گیرد در حفظ نظم حدود مراغه و ضبط عنان مردم آن ولایت که هر روز فتنه تولید نکند ملاحظات لازمه بفرمایند و بر طبق آن احکام مؤکده صادر شود.

و این فقره را مخصوصاً استدعا می‌نمایم که اگر احیاناً از جانب مردم میاندوآب و طوایف دیگر بطوری

که شهرت می‌دهند اجماع وازدحامی شده یک مرتبه به حرکت متجاسرانه اقدام نمایند تکلیف کمترین را معلوم و دستورالعمل مرحمت بفرمایند و برای اطلاع و اطمینان خاطر بندگان اشرف عرض می‌نمایم که در حالتی که پنج ده معتبر از ولایت مکری را چاپیده و ده نفر از آنها را کشته‌اند تا امروز نه کمترین گذاشته و نه خود این مردم جرأت و جسارت آن را داشته‌اند که در مقام مدافعه برآیند و یا به تلافی خون و مال خود حرکتی نمایند و همگی دست بسته ایستاده و تن به قضا داده‌اند.

* * *

این است سواد آنچه در فقرهٔ اقدام اهالی مرحمت‌آباد و سایر محالات مراغه و غیره نسبت به قتل و غارت دهات مکری و مختل کردن امنیت این حدود در هیجدهم شهر صفر خدمت حضرت اشرف مدظله العالی عرض کرده‌ام.

و بعد از آن تاریخ به آنچه سابقاً کرده بودند کفایت نکرده مجدداً با استعدادی هرچه تمامتر مرکب از اهالی دهات مرحمت‌آباد و بعضی از توابع مراغه و طایفهٔ کورانلو و بالکانلو و چاردولی که اسامی رؤسای آنها به تفصیل ذیل است علانیه و آشکار آمده بر سر قریهٔ ساروقمیش متعلقه به سلیمان خان برادرزادهٔ مرحوم مجیدخان که در آن طرف رودخانهٔ تتهو و در نزدیکی دهات مرحمت‌آباد واقع است ریخته آنچه داشتند و نداشتند به غارت بردند و بدون اغراق زیاده بر شصت نفر

از آنها را در خود آن قریه به قتل رساندند و جمعی دیگر که از ترس جان خود را به رودخانه زده بودند بواسطهٔ طغیان آب غرق شدند و بر سر هم رفته بقدر صد نفر از اهل آن ده کشته و تلف شدند.

و با این تفصیلات مخلص ابداً جایز ندانستم و اذن ندادم که سرباز و سوارهٔ مأمور آن حدود در رفع این اشرار استعمال اسلحه نمایند، و فقط از یک طرف به اظهارات مکررهٔ مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه و تأکید در فرستادن آدم درستی و بلکه به آمدن خودش به میاندوآب برای رفع این اشرار و تسکین این فتنه پرداختم، و از طرف دیگر باز هم آدمهای مکرر فرستاده و کاغذهای مبنی بر تهدید و تخویف و نصیحت و ملامت به مردم میاندوآب، و علاوه بر آن شرح مفصلی به جناب حاجی قاضی سیف‌العلما نوشته فرستادم که این مردم و این جماعت را از این اقدامات که متضمن ابطال حق آنها و باعث تجدید مادهٔ فساد است منع نماید، و علاوه بر این آدمهای مخصوص فرستادم تا جمعی از ریش سفیدان خود میاندوآب را آوردند و آنچه لازم بود با پاره‌ای نکات و دقایق آن به آنها حالی و خاطرنشان کردم و مبلغی هم از خود به آنها خرجی داده روانه نمودم که بروند و این جهال را از این اقدامات منع نمایند.

با این اهتمامات و با این تدابیر چند روزی است که آن جماعت آرامی گرفته‌اند، و بعد از این همه خرابیها و این همه قتل و غارتی که واقع شد چند روز است که از

جانب مقرب‌الخاقان علی خان حاکم مراغه هم سی چهل سوار به میاندوآب آمده است و عجالةً امر تازه‌ای واقع نشده است.

لکن سرکار عالی مطلع و معتقد باشند و مخلص با کمال اطمینان به تاج و تخت اعلیحضرت شاهنشاهی قسم می‌خورم که تا به حال بواسطهٔ این اقدامات اهالی میاندوآب و غیره زیاده بر یکصد نفر از اهالی مکری مقتول و بقدر سیزده چهارده هزار مال و دواب آنها و شش قریه به غارت رفته است و اگر فرضاً ده قریهٔ دیگر را هم بچاپند و صد نفر دیگر را هم بکشند مخلص ابداً تکلیف خود را در این نخواهد دانست که نوکر دیوانی را با استعمال اسلحه به دفع این جماعت مأمور نماید. لکن با سابقه ولاحقهٔ وقوع مخاصمه و با استحکام مادهٔ عداوت فیمابین این دو گروه این مسئله خیلی محل ملاحظه و حالاً و مآلاً متضمن مخاطرات و محذورات بزرگ است.

و البته سرکار عالی که امروز نایب مناب حضرت اشرف امجد اکرم مدظله‌العالی هستید با آن مآل اندیشیها و حسن تدبیری که دارند این تفصیل را به نظر مبارک حضرت اقدس والا روحی فداه رسانیده در موجبات و مقتضیات رفع این فتنه و دفع این اشرار و کلیةً در سدّ این باب مخاصمه و مقاتله فیمابین این دو طایفهٔ همجوار هرچه زودتر تدابیر لازمه به عمل آورده مخلص را اطلاع خواهند داد. و اگر چه با وجود ملاحظات خود سرکار حاجت به اظهار بعضی نکات و دقایق نیست لکن اشعار

به این یک فقره را لازم می‌دانم که اگرچه مخلص از این طرف تا به حال جلو این مردم را نگاه داشته‌ام ودرحالتی که صد نفر بیشتر از آنها کشته شده و شش ده از آنها به غارت رفته مثل مردهٔ بیجان ایستاده و قدرت آن را نداشته‌اند که از خود دفع شری نمایند، و باز هم در ضبط عنان آنها تا نهایت درجه سعی خواهم کرد.

لکن وقتی که کار از اندازه بگذرد ممکن ومحتمل است که این مردم * بدعاقبت با آن حالتهای جسارت‌آمیزی که فطری آنهاست یک مرتبه در مقام مدافعه به امری اقدام نمایند که باز هم فتنهٔ عظیمی تولید نماید و تکلیفها دشوار شود.

و بالجمله این مسئله خیلی اهمیت دارد و لازم است که هرچه زودتر در این باب تدابیر لازمه به عمل آید. زیاده مصدع نمی‌شود.

* یک کلمه ناخوانده مانده.

[۴۳] قربانت شوم

در باب امر مالیات ساوجبلاغ نیز چند روز قبل در ضمن عریضجاتی که جوابش به مخلص نرسیده عریضهٔ مخصوصی خدمت حضرت اشرف اکرم دام اقبال‌العالی عرض کردم و اینک سواد آن را به شرح ذیل می‌نویسم که از تفصیل مطلب این امر مطلع شوید.

قربانت شوم دو روز بعد از ورود به شهر مجلسی مشتمل بر همه علما و اعیان ترتیب داده مسئلهٔ وصول مالیات را بر طبق التزامی که داده‌اند عنوان کردم. همگی از در عجز ولابه برآمده که با این خرابی محسوس و غارت اموال و تفرقهٔ رعایا و سوختگی دهات چگونه از عهدهٔ ادای تمام مالیات برآئیم، و اگر هزار مقصر و روسیاهیم در حالتی که عفو و رحمت شاهنشاه شامل حال ما شده این استدعا و امیدواری را داریم که مالیات دهات مخروبهٔ خالی از سکنه را تصدقاً و تفضلا به تخفیف مقرر فرمایند.

کمترین به اقتضای مجلس از در تهدید و تشدد برآمدم و بطور حتم گفتم که باید بروید و با هم در یکجا

نشسته همانطور که التزام داده‌اید خراب و آباد را روی هم گذاشته تمام مالیات دیوانی و فروعات را جا به جا کرده از عهده برآئید و حسینقلی بیگ یاور فوج پنجم شقاقی را بر آنها گماشتم که آنها را به منزل شیخ‌الاسلام برده در یکجا بنشاند تا قرار قطعی وصول مالیات را بدهند.

حضرات با ترس و یأس تمام رفتند و تا دو روز به گفتگو مشغول شدند و بالاخره باز هم بر طبق اظهارات شفاهی خودشان عریضه مبنی بر عجز و انکسار نوشته فرستاده بودند که اگر مالیات دهات مخروبهٔ محروقهٔ خالی از سکنه کلیةً به آنها تخفیف داده شود از عهدهٔ باقی مالیات ملزمی خود برآیند.

کمترین دیدم که با این‌خرابی و حرق و نهب محسوس که بر یک نصف این ولایت وارد آمده و یک قسمت عمده از آن به نظر خود بندگان اشرف رسیده ادای تمام مالیات از قوهٔ آنها خارج است، و اگر در این باب سختی و تشددی شود آن یک نصف دیگر ولایت هم که صورت آبادی دارد متفرق و متزلزل خواهد شد لابد و ناچار به اقتضای وقت و مصلحت و امیدواری این مردم قرار دیوانی را بر سه وجه و بدین تفصیل داده‌ام:

اولاً، مالیات دهاتی را که سالم است و دست نخورده تمام و کمال بدهند.

ثانیاً، مالیات دهاتی را که فقط اعیانی آنها خراب شده و آتش گرفته و اما از مال و دواب و مخلفه و اسباب

ساکنین آنها چیزی به غارت نرفته و خود ساکنین آن دهات قبل از وقت مال و اسباب خود را بیرون برده متفرق شده‌اند این قبیل دهات دو ثلث مالیات خود را بدهند و یک ثلث دیگر عجالةً موقوف الحواله باشد تا از دیوان به حکم فرمایند.

ثالثاً، مالیات آن دهاتی را که هم مال و دواب و اسباب سکنهٔ آن به غارت رفته و هم اصل خانه و آذوقه و علوفهٔ آنها آتش گرفته و جمعی هم از سکنهٔ آن به قتل رسیده است یک نصف مالیات این قبیل دهات را بدهند و نصف دیگرش موقوف به حواله باشد تا از دیوان چه حکم شود.

اگرچه به قبول این قرار هم متقاعد نشده‌اندو باز هم اظهار عجز می‌کنند لکن کمترین دیگر بهیچوجه عذری از آنها نپذیرفته و انشاءالله تعالی به قسمی که عرض شد مالیات آنها را حواله داده در وصول آن لازمهٔ اهتمام به عمل خواهم آورد و متدرجاً هرچه وصول شود با عریضه و آدم مخصوص خود به آستان حضرت اقدس والا روحی فداه خواهم فرستاد و این تفصیل را محض اطلاع خاطر اشرف عرض کردم.

۹ شهر ربیع‌الاول ۹۸

* * *

این است تفصیلی که در باب عمل مالیات خدمت حضرت اشرف عرض کرده‌ام و آنچه حالا به خود سرکار اطلاع می‌دهم این است که نظر به حالت حالیه و

اقتضای وضع و مصلحت این ولایت از آن روز تا به حال محصلها گماشته و مؤدیان مالیات را به تفریغ حساب و پرداختن مالیات ملزمی خودشان اعلام نمودم و تا امروز جمعی آمده و مالیات خود را از مأخذ و پیکرهٔ قرارهای سه‌گانه پرداخته‌اند و به همان عنوانها و قیوداتی که در فقرات ثلاثه ملاحظه فرمودید به آنها مفاصا داده شده است و تا امروز بقدر هزار تومان از باقی مالیات اخذ و دریافت شده که در همین دو روز این مبلغ را با مقرب‌الحضرة العلیه اسدالله خان پیشخدمت به آستانهٔ مبارکهٔ حضرت اقدس والا روحی فداه می‌فرستم و علاوه بر این نیز هرچه وصول شود متدرجاً بدون تأخیر خواهم فرستاد و در این ضمن چند فقره بدین تفصیل برای اطلاع سرکار می‌نویسم.

اولا موافق ثبت حوالجاتی که هست نواب لطفعلی خان کشیکچی باشی از بیست و هشت هزار تومان مالیات ساوجبلاغ بقدر شش هزار تومان مأخوذ دارد که در این روزها در وقت تفریغ حساب مستوفی محاسبی که معین کرده‌ام بروات معزی الیه را متدرجاً ضبط و دریافت می‌نماید و مفاصا می‌دهند تا در آخر مأخوذی نواب معزی‌الیه بر طبق بروات ایشان معلوم شود.

ثانیاً از بیست و هشت هزار تومان مالیات ساوجبلاغ پنج هزار تومان مالیات سردشت است که بعد از وضع پانصد تومان مأخوذی نواب لطفعلی خان چهار هزار و پانصد تومان دیگرش باقی است که مخلص چند

روز است آدم مخصوصی مأمور کرده فرستاده‌ام و آنچه لازم است با وعد و وعید به عثمان آقا و خضرآقا و سایر اعیان سردشت نوشته‌ام که باقی مالیات ملزمی خود را بدهند لکن با این حالتی که از مردم سردشت مشاهده می‌شود و این سبکی که پیش گرفته‌اند معلوم و محقق است که مالیات ملزمی خود را به آسانی نخواهند داد و در جمیع موارد به دفع‌الوقت و نوشتن عریضجات بی‌معنی قائل شده‌اند و کلیةً این مسئله مرکوز خاطر مبارک حضرت اقدس والا روحی فداه و اعتقاد سرکار باشد که الان و بالفعل حالت طایفهٔ گورگ و مردم سردشت در حکم طفره و تعلل در خدمت و اطاعت واقعی آنها مردد و اعتقاد مخلص این است که تا خودم در موقعی که اقتضا نماید و اجازه برسد به سردشت نروم و آن مردم طوعاً و کرهاً به مقام اطاعت تامه نیایند و قرارهای مقرون به اطمینان و استحکام در کلیهٔ امور آنجا داده نشود حالت سردشت اعم از مالیات و غیر مالیات مختل و متزلزل است و قابل اعتماد نیست.

و در این مورد این نکته را هم بالضروره عرض می‌نمایم که امروز فی‌الواقع نقطهٔ مهم سرحد ما در این ولایت سردشت است که متصل به خاک عثمانی و محل اقامت یک قسمت از ایل گورگ و طوایف دیگر است، و اهمیت انتظام و استحکام آن طرف از خود ساوجبلاغ و نقاط دیگر بیشتر است.

[۴۴]

فدایت شوم

البته تا وصول این پاکت ذریعجات مرسوله با عالیجاه عبدالکریم خان و مقرب‌الحضره اسدالله خان پیشخدمت به ملاحظهٔ سرکار رسیده، حالا هم این مختصر را عرض می‌نمایم که از مقدمهٔ مأموریت مقرب‌الخاقان سلیم خان سرتیپ بر اتفاق و اتحاد محمد آقای مامش و عثمان آقای گورگ بر دفع حمزه آقا و صدور احکام مبنی براین ماده از جانب جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی اطلاع دارید و چون لازم است که صورت هر واقعه از عرض حضور حضرت اقدس ارفع والا روحی فداه و اطلاع سرکار گذشته به جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم برسد این است تلگرافی را که مبنی بر مسئلهٔ عقد اتفاق فیمابین محمد آقا و عثمان آقا واقع شده خدمت حضرت اشرف عرضه کرده‌ام لفاً سربسته خدمت سرکار فرستادم که مطالعه فرموده به ملاحظهٔ نظر مبارک برسانند و از تفصیل مطلع شده تلگراف معروضهٔ مخلص را به تلگرافخانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز بفرستید و تأکید بفرمائید که تلگراف را زودتر عرض نمایند و هر جوابی که برسد معجلاً ارسال

فرمایند.

در باب قرار سیورسات آیندهٔ اردوی متوقف ساوجبلاغ لطف فرموده هرچه زودتر قراری بفرمائید که چهارده روز بیشتر به انقضای مدت سیورسات آنها باقی نمانده است. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۱۶ ربیع‌الاول ۹۸

[۴۵]

فدایت شوم

دیروز که شنبه نوزدهم ربیع‌الاول بود دستخط تلگراف همایونی مشتمل بر احضار موقتی حضرت اقدس والاروحی فداه به دارالخلافه و قبول استعفای جناب مستطاب به شرف امجد اکرم سپهسالار اعظم از کفالت امور آذربایجان و مأموریت جناب جلالت مآب علاءالدوله و دیگر فرمایشات علیهٔ همایونی به افتخار بنده رسید. واقعاً ملاحظه بفرمائید که در این پنج شش ماه چه تغییرات و تبدلات و چه حوادث فوق‌العاده روی داده انشاءالله تعالی عواقب کارها در سایهٔ اقبال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحناه فداه و مدد بخت حضرت اقدس والا مسعود و محمود است.

از دهم ربیع‌الاول تا امروز که بیست و یکم است با عالیجاه عبدالکریم خان فرستادهٔ خود سرکار و مقرب الحضره اسدالله خان پیشخدمت و ابراهیم آقای سرهنگ سوارهٔ نصرت و کاظم بیگ تفنگدار تبریزی پاکتهای مشروحهٔ مفصله خدمت سرکار فرستاده‌ام تا به حال جوابی نرسیده است واگرچه فردا و پس فردا هم با دو نفر سوار مخصوص که برای رساندن جواب دستخط مبارک

و عرض وقایع خواهم فرستاد ذریعجات دیگر هم خدمت سرکار خواهم نوشت، لکن حالا که قاصد عازم بود عجالةً به تحریر این مختصر پرداخته مسئله انقضاء و اتمام سیورسات این اردو را در آخر این ماه که خیلی اهمیت دارد تجدید و تکرار می‌نمایم که هرچه زودتر در این باب قراری بدهند و عجالةً این مختصر تلگراف ملفوفه را که مبنی بر مراجعت دادن فتح‌الله خان پسر مرحوم مظفرالدوله به خاکپای اقدس عرض شده به نظر مبارک حضرت اقدس والا روحی فداه رسانیده و خود سرکار مطلع شده بفرمائید به تلگرافخانه برند تا انشاءالله تعالی فردا و پس فردا نوشتجات مشروحه فرستاده شود. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۲۲ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۴۶]

فدایت شوم

مقرب‌الحضره میرزا لطفعلی پیشخدمت با ارقام مبارک که مشتمله بر اخذ و دریافت چهارده هزار تومان اقساط وجه نظام و چهار هزارو هفتصد تومان وجه مقرری آستانهٔ مبارک که مأمور شده آمده بود برای مخلص حیرتی دست داد که مگر وضع و حالت این مردم و این ولایت بر خدام آستانهٔ مبارک پوشیده است و یا سرکار عالی به این زودی حالت و هیأت و مقتضیات این ولایت را فراموش فرموده‌اید! بلی در اردوی مرکزیه از اشراف و اعیان این ولایت التزام گرفته شد که تمام مالیات هذه‌السنه را سهل است چهل هزار تومان پول «روسیاهی» هم بدهند و اموال منهوبهٔ مردم آذربایجان را هم رد نمایند، لکن سرکار می‌دانند که گرفتن آن التزام مبنی بر بعضی مصلحتها و مقتضیات وقت بود و اجرا و امضای وصول آن التزام حکمی وحتمی نبود، و در شب آخر خود سرکار حضور داشتید که مخلص یکی از مشکلات و محذوراتی که در تصدی امور این ولایت و کفالت این خدمت ملاحظه کرده جداً و قویاً در خدمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم در مقام استعفا

بودم همین مسئله بود و در این ماده فصلی مشبع گفتگو شد و صریحاً به من فرمودند که این چه فکرهاست که می‌کنی و معلوم و محقق است که آن التزامی که گرفته شد مبنی بر مصلحت و اقتضای حال و کار بودوشما خود باید بر وفق مصلحت دولت و اقتضای حالت مردم ولایت رفتار نمائید.

با این تفصیلات و با علم و اطلاعی که سرکار عالی بر سابقهٔ این امور و بر وضع خرابی و انهدام یک قسمت عمدهٔ این ولایت و وحشت و تزلزل این مردم دارید صدور ارقام مبارکه و فرستادن مأمورین متعدد به مطالبهٔ نوزده هزار تومان اقساط وجه خزانه و مقرری آستانهٔ مبارکه وحوالهٔ براتهای دیگر مثل این است که گویا این ساوجبلاغ را ساوجبلاغ سابق می‌دانند و یا مخلص تقبل و تعهد رسمی کرده‌ام که تمام مالیات این ولایت را بپردازم و حال آنکه قضیه برعکس است و اساس حقیقی مأموریت مخلص در این ولایت بر حفظ مصلحت دولت ومناسبات وقت و فراهم آوردن موجبات امنیت‌ورفع وحشت از این مردم است وچون مصلحت دولت و تکلیف چاکری و مأموریت خود را چنین دانسته‌ام از روزی که کفالت این ولایت را بر عهده گرفته‌ام خوف و وحشت این مردم را به نویدهای مراحم شاهانه زایل کرده و متفرقین آنها را به وعده‌های عنایت ملوکانه جمع نموده و سرهم رفته به حکم ضرورت ازهر جهت با آنها از در رفق و ملایمت برآمده و آنها را به

دادن خلعتها و اقسام ملاطفتها مطمئن و امیدوار نگاه داشته‌ام و تکلیف چاکری خود و مصلحت دولت را در تحکم و تشدد و سختی در وصول مالیات ندانسته‌ام و اگر می‌دانستم که بنده را فقط برای وصول مالیات از این ولایت خراب مأمور کرده‌اند البته لامحاله تعهد این مأموریت را نمی‌کردم.

و بالجمله در مسئلهٔ متعلقه به مالیات هذه‌السنهٔ این ولایت بنابر اقتضای وقت و نظر به مصلحت حالیهٔ دولت تفصیل همان و نهایت اهتمام و اجتهاد مخلص همان بود که قرار مالیات هذه‌السنه را بر سه وجه و به سه شق داده گزارش را چندی قبل در جزو عریضجات چاکرانهٔ خود به خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه عرض کرده و به جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم نوشته و چند روز قبل هم با عالیجاه عبدالکریم خان تفصیل را به سرکار اطلاع داده‌ام و چنانکه در ضمن دستخط مبارک تلگرافی که در جواب معروضه‌جات مخلص صادر گشته زیارت نموده‌اید از جانب سنی‌الجوانب همایون قرارهای سه‌گانهٔ مخلص را نسبت به وصول مالیات هذه‌السنه تصدیق و امضاء فرموده‌اند و به سرکار عالی پوشیده نیست که اگر باوضع حالیهٔ این ولایت زیاده بر آنچه مخلص به تدابیر مختلفه و حکمتهای عملی بر آنها وارد آورده و به مطالبه و وصول آن مشغولم مبلغی دیگر از بابت مالیات بر آنها تحمیل شود این قسمت دیگر از ولایت هم که فی‌الجمله صورت آبادی

دارد متفرق خواهد شد و برای پنج شش هزار تومان تفاوت عمل مالیات امسال همهٔ زحمتها به هدر خواهد رفت و مصلحتهای کلی از دست خواهد رفت.

واگرمخلص بتواند که بعداز وضع شش هزار تومان مأخوذی نواب لطفعلی خان و دو هزار و پانصد تومان نکس اجارات و ادای وجه براتدارها و مواجبها و مستمریهای‌اهل‌ولایت که‌جملتان‌سر به سیزده هزار تومان می‌زند از بقیهٔ مالیات هذه‌السنه با این موانع و مشکلاتی که هست از هشت تا نه هزار تومان با مالیات سردشت وصول کرده متدرجاً بفرستم به اعتقاد خودم از خدمت گذشته‌داخل کرامت است که هزار تومانش را چند روز قبل با مقرب‌الحضره اسدالله خان فرستاده و هزار تومان دیگر هم امروز که بیست و چهارم ربیع‌الاول است با مقرب‌الحضره میرزا لطفعلی پیشخدمت معجلاً به آستانهٔ مبارکه فرستاده و مابقی را هم در صورت وصول مالیات سردشت خود مخلص متدرجاً خواهم فرستاد و دیگر حاجت به فرستادن مأمور و محصل نیست که خود آمدن مأمورین و ورود محصلهای متعدد فی حد ذاته اسباب وحشت این مردم و مخالف اقتضای وقت است، و چه حکم و محصلی شدیدتر از اهتمامات خود مخلص است. زیاد مصدع نمی‌شوم.

۲٤ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۴۷] در یکی از رقیمه‌جات... واجب است که راپورتها و عریضجاتی را (که به خاکپا)ی همایون اقدس اعلی روحنا فداه (نوشته‌ام) بدواً به حضور اشرف والا روحی فداه (فرستاده) خاطر مبارک از معروضات مخلص مطلع (گشته) آنچه را لازم بدانند به عرض خاکپای مبارک (برسانند).

جواب این مطلب عرض می‌نمایم که اگرچه ... که مکرر اظهار کرده‌ام راهنمائیها ودخالتهای ... را مغتنم و محترم می‌شمارم لکن دراین‌ماده ... وقصور خود نمی‌توانم کرد زیرا که تا جناب ... اشرف سپهسالار اعظم بود به قاعده و قانونی ... متداول است این مخلص در هر موقع (کل) اخبار و گزارش اتفاقیه را جزو به جزو ... وسایل مختلفه خدمت جناب معظم الیه می‌رسانید و این خاطر جمعی و اطمینان را ... جناب معظم الیه با آن ملاحظات و دقت ... دارند البته و بالضروره معروضات به عرض حضور حضرت اشرف امجد والا رسانده‌اند. و ایشان بواسطهٔ کثرت مشاغلی که داشتند ... آن راپورتها و عریضجات ... نداشته‌اند بر بنده ایرادی نیست و از جانب

* کاغذی چسبانیده‌اند بعضی کلمات رفته. لذا نقطه‌چین می‌شود و آنچه که به حدس نوشته می‌شود در ( ) می‌آید.

... و اگر مخلص در ضمن عریضجات هم که آن راهم حسب‌الامر الاقدس عرض کرده‌ام ... علاوه بر آنچه به سپهسالار اعظم نوشته عرض کرده‌ام باز هم بر بنده جای ایراد است و بعداز محقق شدن ... اشرف هم که کفالت کلیهٔ امور آذربایجان (بر عهدهٔ) سرکار مقرر شد آنچه سابقاً گذشته بود و آنچه روی داده است همه را مشروحاً و مفصلاً خدمت سرکار (نوشته) و مخصوصاً قید کرده‌ام که معروضات و تحریرات مخلص را به نظر مبارک حضرت اشرف والا برسانید و البته رسانده‌اید.

با این تفصیلات گویا مخلص قصوری نکرده و از رسومات خدمت بی‌اطلاع نباشم و اگر در مسئلهٔ بی‌اعتدالیها و ظهور شرارتهای اهالی میاندواب و دیگر طوایف نسبت به ولایت مکری از روی ضرورت و از واهمه و تشویش اینکه مبادا مادهٔ اقدامات آنها قوتی دیگر بهم رسانده فتنهٔ عظیمی تولید نماید شرحی به خاکپای مبارک عرض کرده‌ام و در طی تلگرافهای همایونی در تسکین این ماده پاره‌ای خطابهای شدید صادر گشته، باز هم بر مخلص بحثی نیست، زیرا که بدواً و در مقدمهٔ امر اقدام اهالی میاندوآب را بر آن جسارتها در هیجدهم شهر صفر مشروحاً و مفصلاً خدمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم عرض کرده‌ام و دوازده روز بعد از آن تاریخ یعنی در غرهٔ ربیع‌الاول که دستخط تلگرافی صادر و مؤکداً مقرر شده بود که گزارش را هرچه هست تلگرافاً عرض نمایم بالضروره شرح

بی‌اعتدالی و اقدامات اهالی میاندوآب را هم که متضمن مفاسد عظیمه بود به خاکپای مبارک عرض کرده‌ام و در حالتی که در مدت دوازده روز جواب عریضجات مخلص از بندگان اشرف نرسیده و هیچ نوع اقدامی در تسکین مادهٔ شرارت اهالی میاندوآب به ظهور نرسیده بود، مخلص جز اینکه از ترس آبروی خودم گزارشی را به خاکپای همایون عرض می‌کردم دیگر چه چاره‌ای داشتم؟ و اگر سرکار عالی بودند چه می‌کردند!

والا این فقره معلوم و مسجل است که ساوجبلاغ جزو حکومت کل آذربایجان و افتخار بنده به چاکری حضرت اشرف ارفع والا روحی فداه و البته واجب و معلوم است که جزئی و کلی اخبار وقایع اتفاقیه از نظر مبارک حضرت والا گذشته و به اطلاع خاطر مبارک رسیده هرچه را صلاح و مناسب بدانند به دارالخلافه اظهار فرمایند و امیدوارم که مخلص در اجرای تکالیف قصور ننمایم و از آنچه به سرکار عالی اظهار و اشعار فرموده‌اند کمال امتنان دارم. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۲۴ ربیع‌الاول ۹۸

[۴۸]

[۴۹] فدایت شوم

لطف فرموده صورت کتابچهٔ دستورالعمل مالیات هذه‌السنهٔ ساوجبلاغ را که به اسم نواب لطفعلی خان کشیکچی باشی از دفترخانهٔ دارالسلطنه تبریز نوشته شده هرچه زودتر ارسال بفرمائید که برای اطلاع بر جمع و خرج و مواجب و مستمری و تخفیف اهل ولایت خیلی لازم است و هکذا قدغن بفرمائید که رقم امین‌الشرعی جناب سید محمد امین پسر مرحوم حاجی سید بایزید را بر طبق حکمی که ازجانب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم به او مرحمت شده صادر کرده با اسناد و نوشتجات مفصلهٔ ذیل بفرستید که همگی ضرورت کلی دارد:

- تمسکات و التزامهای عثمان آقا و اعیان سردشت مبنی بر ادای مالیات سردشت که به نواب لطفعلی خان کشیکچی باشی داده‌اند.
- جزو جمع مالیات ساوجبلاغ که در دفترخانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز است.
- صورت مأخوذی نواب لطفعلی خان موافق ثبتی که خودشان دارند.

- دستورالعمل جیره و سیورسات فوج پنجم و سوارهٔ حاجی علیلو و سوارهٔ نصرت که سابقاً نیز عرض شده بود.

و محض اینکه معطلی حاصل نشود سواد حکم بندگان اشرف را مبنی بر امین الشرعی سید محمد امین و برقراری مستمری و تخفیف مرحوم حاجی سید بایزید در حق اوست لفاً فرستادم که بر طبق آن رقم مبارک صادر شود. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۲٤ ربیع‌الاول ۹۸

فدایت شوم

چون می‌دانم که مشغلهٔ زیاد دارید و مبادا کثرت مشغله مانع یادآوری باشد لزوماً به تجدید و تکرار این مطلب زحمت می‌دهم که جیره و سیورسات قشون متوقف در اینجا تا آخر همین ماه تمام است و از غرهٔ ربیع‌الثانی تا هر وقت در اینجا باشند باید قرار وصول جیره و سیورسات آنها داده شود، همانطور که در ذریعجات سابق عرض کرده‌ام یا به معامله با عالیجاه ایزک بیگ تبعهٔ دولت انگلیس یا به حوالهٔ جنسی دیوانی در صاین قلعه و یا به وسایل دیگر که خود سرکار مقتضی و مصلحت بدانند زودتر قرار سیورسات آتیهٔ این اردو را بدهند که نوکر را در این سرحد بی‌جیره و سیورسات نمی‌توان نگاه داشت. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۲٤ ربیع‌الاول ۹۸

[۵۰] فدایت شوم

در فقرهٔ اقدامات فتنه‌انگیز اهالی میاندوآب و غیره که سواد دستخط مبارک تلگرافی را با آن تأکیدات فرستاده و مأموریت مقرب‌الخاقان علینقی خان سرتیپ را برای رفع غایله و استرداد اموال اهالی مکری اشعار فرموده بودید مخلص به اقتضای دولتخواهی و محض اینکه اهتمامات خود را در رفع مادهٔ غایلهٔ فیمابین این دو فرقه صرف کرده و تکلیف خود را به عمل آورده باشم مقدماتی ترتیب داده و اهالی مکری را به صرف نظر از آن خون و مال راضی و متقاعد کرده و تفصیل این مطلب رامشروحاً در عریضهٔ مخصوص به حضور مبارک حضرت اشرف ارفع امجد والا روحی فداه عرض نموده‌ام، البته ملاحظه خواهید فرمود و دیگر به تجدید و تکرار آن سرکار را زحمت نمی‌دهم و گمانم این است که سرکار هم این تدبیر و تمهید را تحسین و تمجید خواهید فرمودو بالجمله همانطور که در عریضه عرض کرده‌ام مقرب‌الخاقان علینقی خان سرتیپ را به میاندوآب بفرستید تا مخلص بطوری که عرض نموده مقدمات قطع و فصل این منازعه و رفع این غایله را فیمابین این دو طایفه فراهم

بیاورم.

اما بطوری که در آخر آن عریضه عرض کرده و اشعار نموده‌ام لازم و واجب است که از هر راه و به هر طور که مقتضی و مصلحت بدانند نوعی بفرمائید که بار دیگر اهالی میاندوآب و سایر دهات توابع مراغه به این قسم حرکات که متضمن فتنه‌های بزرگ و باعث تولید مفاسد عظیمه است اقدام نکنند و خود سرکار از دستخطهای مبارک تلگرافی و احکام مؤکدهٔ همایونی اطلاع دارند که در حفظ حالت این مردم و وقوع هر نوع تعدی و بی‌اعتدالی نسبت به آنها چه تأکیدات شده. زیاده مصدع نمی‌شوم.

[۵۱] فدایت شوم

ابتدا از دهم ربیع‌الاول تا امروز که بیست و نهم و نوزده روز است ذریعجات متعدد مشتمل بر مطالب لازمه و وقایع و اخبار این ولایت به وسایل چند خدمت سرکار عالی ارسال داشته و هر نوع عریضه که به خاکپای همایون اقدس اعلی و حضور مبارک حضرت اشرف ارفع امجد والا عرض نموده خدمت سرکار فرستاده‌ام و چون تا امروز هیچ نوع جوابی نسبت به این مطالب از سرکار نرسیده و عزیمت و تشریف فرمائی جناب جلالت مآب اجل اکرم علاءالدوله امیرنظام دام اجلاله‌العالی به آذربایجان محقق و اطلاع خاطر ایشان بر مقدمات هر امری لازم است لطف داشته عجالتاً تمام آن عریضجات و نوشتجات را به ملاحظهٔ جناب معظم‌الیه برسانید که اطلاعی بر مقدمات امور متعلقه به این اردو و این ولایت بهم برسانند و نسبت به مطالبی که عرض شده احکامی که لازم است صادر بفرمایند تا بعد از این هر نوع خبر و مطلبی باشد خدمت خود جناب معظم الیه عرض شود. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۲۹ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۵۲]

فدایت شوم

چون تا به حال خبر ورود جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم سرکار علاءالدوله امیر نظام دام اجلاله‌العالی نرسیده است نظر به تأکیدات علیهٔ همایونی می‌خواهم زودتر جواب تلگرافهای همایونی را عرض نمایم.

اینک کتابچه را که مشتمل بر چند فقره است عرض نموده لفاً فرستادم که اگر جناب جلالت مآب اجل اکرم امیر نظام به سعادت و سلامت وارد شده‌اند به ملاحظهٔ سرکار ایشان برسانید، والا خود سرکار مطالعه فرموده به تلگرافخانهٔ مبارکه بفرستید که معجلاً تلگراف نمایند. مطالب دیگر را فردا به توسط آدم مخصوصی که روانه می‌کنم عرض خواهم کرد. زیاده مصدع نمی‌شوم.

۸ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۵۳] فدایت شوم

برحسب لزوم عرض می‌نمایم که افواج و توپچی مأمور ساوجبلاغ ملبوس و چادر ندارند وخود سرکار می‌دانید که مابه‌الامتیاز نوکر و رعیت لباس است، خاصه در همچو وقتی و همچو مکانی که ساعت به ساعت محتمل است که ضرورتی برای حرکت آنها پیش آید.

مخصوصاً خدمت سرکار زحمت می‌دهم که پیش از وقت در تدارک و تهیهٔ ملبوس و چادر دو فوج سرباز و پنجاه نفر توپچی باشید و هرچه ممکن است زودتر بفرستید و اگر حاجت به استیذان دارالخلافه‌باشد عرض و اظهار نمائید که در مقام ضرورت معطلی حاصل نشود.

[۵۴] فدایت شوم

در ضمن یکی از مرقومات اشعار فرموده بودند که رقم حضرت اشرف ارفع امجد والا روحی فداه به عنوان مقرب‌الخاقان سلیم خان چاردولی ارسال فرموده‌اید، در جزو رقیمجات مرسوله چنین رقمی نبود. محض اطلاع سرکار عرض شد.

و اما لازم است که نسبت به کلبعلی خان یاور که با اهالی میاندوآب و سایر دهات توابع مراغه دست به دست داده و بعضی فضولیهای دیگر کرد اجرای تنبیهی شود تا دیگری به امثال آن اقدام نکنند. زیاده مصدع نمی‌شوم.

[۵۵]

فدایت شوم

در این چند وقت هیچ نوع رقیمه از سرکار نرسیده وجوابی بر ذریعجات مخلص نفرستاده‌اید. اگرچه می‌دانم مشغلهٔ زیاد دارید و مجال نوشتن جواب ذریعجات نداشته‌اید لکن از آن می‌ترسم که خدای نخواسته بی‌لطف شده باشید و بحمدالله مخلص در طریق ارادت ثابت و راسخم و حالا که این چاپار را روانه می‌کردم بدین مختصر استعلام سلامت احوال و استقامت مزاج شریف را لازم دانستم.

اخبار و وقایع این حدود را مشروحاً خدمت جناب جلالت‌مآب اجل اکرم سرکار علاءالدوله امیر نظام دام اجلاله العالی عرض نموده‌ام. البته می‌بینید و مطلع خواهید شد. مستدعیم که در اجراء و امضای مطالب معروضه در خدمت جناب معظم الیه یادآوری و تذکار بفرمائید که چنانکه خود سرکار هم بصیرت و اطلاع کامل دارید نظر به مقتضیات وقت و وضع حالیهٔ این ولایت و این حدود تعجیل در اجرای مادهٔ آن مطالب لازم و متحتم است.

خواهش می‌نمایم که برخلاف این چند وقت همیشه مخلص را به صدور رقیمجات و رجوع فرمایشات سرافراز فرمائید. زیاده مصدع نمی‌شوم.

تلگرافها
به
شاه و ولیعهد

[٥٦] سواد تلگراف به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

صبح یکشنبه ۲۹ صفر به زیارت دستخط مبارک تلگرافی مفتخر و مباهی گشته همه صاحبمنصبان نظامی و اجزاء اردوی متوقف ساوجبلاغ را حاضر کرده بذل توجه شاهانه و ظهور مرحمت خاطر اقدس را به تفقد احوال آنها اعلام و دستخط مبارک را قرائت کردم. همگی دست به دعا برآورده ازدیاد عمر و دولت شاهنشاه را مسئلت کردند. حق جل و علا جان ناقابل این جان نثار و افراد صاحبمنصب و اجزاء اردوی ساوجبلاغ را اعم از سرباز و توپچی و سواره تصدق خاکپای مقدس شاهنشاه ولینعمت تاجدار نماید که در عین اشتغال به جلایل مهام دولت و مشاغل عظمت خاطر مبارک مقدس خود را به پرسش حال چاکران مصروف و مبذول فرموده و اگر هزار جان داشته باشند و همه را تصدق وجود مسعود همایون نمایند از عهدهٔ شکر این مرحمت و موهبت برنیامده‌اند.

ـ پس از عرض مراتب جان نثاری و عبودیت جسارت می‌نماید که چاکر جان نثار از روزی که وارد به ساوجبلاغ شده علی‌الاتصال صورت وقایع و

راپورت امور اتفاقیه را مشروحاً و مفصلاً خدمت جناب اشرف سپهسالار اعظم عرض کرده و امیدوار است که آن عریضجات به لحاظ انور همایون رسیده باشد. حالا هم حسب‌الامر خلاصهٔ وقایع و راپورت مختصر هر جزوی از امور راجعه به این اردو و این ولایت را بدین تفصیل عرض می‌نماید.

ـ اجزاء این اردو مرکب است از یک فوج گروسی به سرهنگی خسروخان و یک فوج پنجم شقاقی به سرهنگی مرتضی قلی آقا و پنجاه نفر سوارهٔ نصرت با ابراهیم آقا و نود نفر حاجیعلیلو با رستم خان و یکصد نفر سوارهٔ افشار صاین قلعه با حیدر خان و چهل و پنج نفر توپچی و قورخانچی به ریاست سلیمان خان یاور مقدم و یک عراده توپ چهار پوند و نیم خاندار و یک عراده چهار پوند و نیم بی‌خان و یک عرادهٔ شش پوند و یک عرادهٔ قپس و بقدر رفع ضرورت قورخانه و هشتاد قبضه تفنگ اوطریشی با سه هزار و ششصد فشنگ مخصوص آن.

ـ از هیچ یک از دستجات سواره و پیاده یک نفر فراری نیست، و اما از دو فوج گروس و پنجم به همه جهت بقدر یکصدو بیست نفر به ضرورتهای مختلف مرخص خانه و مأمور ولایت هستند، تا شب عید حاضر خدمت خواهند شد.

ـ هوای امسال این ولایت خیلی نامساعد است و از اول محرم تا به حال (که دو ماه) است ناخوشی مطبقهٔ

شدیدی ظهور کرده از خود اهالی جمعی کثیر تلف شده‌اند و از چاکران جان نثار شاهنشاهی نیز تا امروز بقدر چهل نفر سرباز و پنج نفر صاحبمنصب تصدق خاکپای مبارک شده‌اند که یکی از آنها عباسقلی آقای برادر مرتضی قلی آقای سرهنگ و یک نفر از سردسته‌های قدیم فوج گروس است.

ـ یک نفر طبیب نظامی هست، لیکن مخصوصاً استدعا می‌نماید که امر و مقرر شود یک نفر طبیب حاذق با یک نفر جراح بفرستند که برای حال و استقبال ضرورت کلی دارد. اگرچه حالت جسمانی افراد لشکر در این ایام بواسطهٔ کثرت مرضی و نامساعدی هوا قدری ضعیف است، لیکن حالت روحانی آنها کمال قوت دارد و همگی با شوقی کامل به لوازم خدمت مشغولند.

ـ جناب اشرف سپهسالار اعظم جیرهٔ چهارماههٔ این اردو را از غرهٔ محرم تا سلخ ربیع‌الاخر جابه‌جا کرده حواله داده‌اند که دو ماههٔ محرم و صفر آنهابتمامه رسیده‌وتادوماه‌دیگرهم‌محل جیره‌شان موجود است.

ـ از بابت مواجب به فوج گروس نه ماهه و به فوج پنجم شش ماهه و به دستجات سواره ششماهه رسیده است و استدعای همه این است که یک سه ماهه‌مواجبی هم به آنها مرحمت شود که با مزید امیدواری به جان نثاری مشغول باشند.

ـ چون در قصبهٔ ساوجبلاغ هیچ نوع قلعه و هیچ جای

محکمی نیست لابد و ناچار فوجها و سوارهٔ دیوانی را در یکی از کاروانسراها و بعضی خانه‌ها که خالی بودند جا داده و خود جان نثار با چهاردسته از فوج پنجم و گروس در خانه‌های مرحوم مظفرالدوله است که بالنسبه استحکامی دارد و از روزی که آمده‌ام اطراف آن را سنگر بسته و قورخانه را با قدری آذوقهٔ احتیاطی در اینجا گذاشته‌ام و در یک نقطهٔ بسیارمساعدی که در وسط قصبه و مشرف بر اطراف است باستیان فوری بسیار خوبی که سی ذرع طول و چهارده ذرع عرض دارد ساخته توپها را آنجا گذاشته‌ام و اگر این باستیان بطوری که لازم است ساخته شود جای بسیار خوبی خواهد شد و اطراف آن را هم سربازخانهٔ محکمی می‌توان ساخت که برای همه وقت به کار آید.

خلاصهٔ راپورت نظامیه از قراری است که به خاکپای مبارک عرض شد و خلاصهٔ امور متعلقه به ولایت نیز از این قرار است:

جان نثار پنجم شهر محرم وارد ساوجبلاغ شده و اگرچه از روزی که آمده شب و روز با مواظبتی هرچه تمامتر به اصلاح کارهای آشفته و اطمینان مردم و استقرار امنیت این ولایت مشغولم لیکن بر وجه صداقت باید عرض نمایم که اگرچه از وخامت فتنهٔ عبیدالله ملعون و از بخت بد خود این مردم که طوعاً و کرهاً با او متابعت کردند خرابیها و خسارتهای فوق‌العادهٔ جانی و

مالی بر یک قسمت عمده از مملکت آذربایجان وارد آمده اما بر مردم این ولایت نیز به کیفر اعمال خودشان خرابیها و خسارتها روی داده که به تصور نمی‌آید و یک قسمت بزرگ این ولایت بطوری زیر و زبر گشته که سالها باید بگذرد تا این ولایت حالت اعتدالی به هم رساند و این خرابه‌ها صورت آبادی پذیرد.

و عجالةً جان نثار در این دو ماه بقدری که ممکن بوده در اصلاح کارها سعی کرده.

اولاً بقدر هفتصد خانوار ساکنین قصبهٔ ساوجبلاغ را که به اطراف متفرق شده بودند به اقسام مختلف مطمئن نموده مراجعت دادم، و در حالتی که هیچ بازار و دکان و معامله و داد و ستدی نبود بازارها و کاروانسراها را دایر کردم و تجار و کسبهٔ غریبه و بومی با کمال امنیت به داد و ستد مشغول شدند، ومخصوصاً مسجدها و مدرسه‌ها را که بکلی معطل مانده بودند مفتوح کرده برای هر یک پیشنمازها و مدرسها قرار دادم، و در هر جمعه جماعت منعقد گشته خطبه‌ها به نام اقدس قرائت می‌شود و خود جان نثار غالباً به جماعت حاضر می‌شوم و برای حفظ نظم شهر داروغه و عملهٔ احتساب و در سر هر گذری قراولهای نظامی قرار داده‌ام و سر هم رفته امر قصبه در نهایت نظم است.

در وقت عزیمت جان نثار از اردوی مرکزی به ساوجبلاغ از آقایان و اعیان این ولایت فقط قادر آقا و احمد بیگ و گلابی آقا و بایزید آقا و رسول آقا حاضر و با

جان نثار وارد شدند و بعد از ورود به قصبه بلافاصله آدمها به اطراف فرستادم و اشخاصی را که تا آن وقت مطمئن نشده و نیامده بودند مثل فیض‌الله بیگ و حسن آقا خواهرزادهٔ قادر آقا و برادرزاده‌های احمد بیگ و محمد صالح بیگ پسر باباخان آقا و محمد بیگ عموزادهٔ او و کدخداهای معتبر ورمزیـار، مثل مامند آقا و یوسف آقا و حسن آقا و غیره و غیره که از سی نفر بیشتر بودند همه را یکان یکان مطمئن و مستمال نموده متدرجاً آوردند و سوای خضر آقا و معارف سردشت که تا به حال بمعاذیر غیر موجه نیامده‌اند از طایفهٔ بیگزاده‌ها و آقایان دهبکری و دیگر معارف محوطهٔ ولایت مکری کسی نمانده که نیامده باشد، و جان نثار همه را خلعت داده و مستمال نموده. الان و بالفعل سوای اشخاصی که آمده و مطمئن برگشته و مرخص شده‌اند بقدر سی نفر از اعیان معتبر در قصبهٔ ساوجبلاغ حاضرند که هر روزه با نظم و ترتیبی شایسته و با کمال امیدواری می‌آیند و جان نثار به تمشیت کارهای آنها مشغول و از خوان نعمت اعلیحضرت شاهنشاهی سفرهٔ وسیعی برای آنها آماده و گسترده است، و در این مورد عرض این فقره را مخصوصاً از تکالیف چاکری خود می‌داند که آنچه از فیض‌الله بیگ به خاکپای اقدس عرض شده و اشتهار یافته اغراض و غالباً بی‌اصل است و امان الله بیگ پسر او هم کشته نشده و الان در اینجا حاضر است.

جان نثار سه روز بعد از ورود به ساوجبلاغ

گلابی آقا را مخصوصا به سردشت فرستاده بود که:

اولاً خانواران تفرقهٔ ساوجبلاغ را از آنجا مراجعت بدهد.

ثانیاً عثمان آقا و خضر آقای گورگ و اعیان سردشت را که حالت خدمت و اطاعتشان به درستی معلوم نیست و از آمدن به خدمت سپهسالار اعظم به طفره و تعلل قایل شدند با وعد و وعید آنها را از صرافت خیالات خودشان انداخته و مطمئن و امیدوار کرده نزد چاکر بفرستد و

ثالثاً در خود سردشت و آن نواحی اقامت کرده از حرکات یومیهٔ حمزه آقا و اخبار آن طرف اطلاعات لازمه بدهد.

عصر هفدهم محرم بود که از گلابی آقا خبر رسید که در حالتی که خود او و عثمان آقا در سردشت بوده‌اند حمزه آقا به اطمینان جمعی از مردم سردشت با شصت هفتاد نفر از اتباع خود از محال دارمه که در آخر سردشت و متصل به خاک عثمانی است علی‌الغفله وارد سردشت شده و گلابی آقا و عثمان آقا که جمعیتی همراه نداشته‌اند قصبهٔ سردشت را گذاشته بیرون آمده‌اند. جان نثار دیدم که اگر اقامت حمزه آقا در سردشت امتدادی به هم رساند بی‌شبهه مردم سردشت و طایفهٔ گورگ و هلم جرّا طوایف دیگر با او متفق خواهند شد و فتنهٔ تازه‌ای تولید خواهد کرد.

لهذا در همان ساعت از یک طرف گزارش را خدمت جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم عرض

کردم و احتیاطاً به فرستادن فوج و سواره و قورخانه از جناب معظم‌الیه استمداد نمودم.

و از طرف دیگر به همه اعیان ولایت اعلام نمودم که هر کس جمعیت خود را از سواره و پیاده آماده کرده خود را به جان نثار برسانند، و هکذا در همان روز به خوانین قراپاپاق و محمد آقای مامش وبه یونس خان حاکم بانهٔ کردستان اعلام کردم که از دو طرف با جمعیت خودشان راه فرار حمزه آقا را مسدود نمایند.

و خود جان نثار صبح هیجدهم محرم که برفی مفرط در زمین و هوا به شدت سرد بود با یک هزار نفر سرباز زبده از دو فوج گروس و پنجم شقاقی و دویست نفر سوارهٔ دیوانی به سرعتی هرچه تمامتر از ساوجبلاغ حرکت کرده و با اشکالات زیاد از کوههای سخت عبور نموده و خود را به قریهٔ بیرم که در پنج فرسخی قصبه است رساندم و در وقت حرکت از قصبه سوای نوکر دیوانی قادر آقا و دو پسرش با پانصد نفر سواره و تفنگچی بسیار مستعد همراه و همه جا در جلو بودند و از منزل بیرم به قریهٔ باغچه رفته به انتظار جمعیت ولایتی در آنجا توقف کردم. در دو روز بقدر دو هزار نفر با جمعی از اعیان حاضر شدند.

در بیست و سوم محرم که در شرف حرکت بودم و شیپور کوچ زده بودند که از باغچه به قریهٔ سویناس که از دهات گورگ و خانهٔ خود عثمان آقا در آنجاست بروم، از گلابی آقا خبر رسید که حمزه آقا به محض

شنیدن خبر عزیمت جان نثار از سردشت فرار کرده ونوشته بود در حرکت تعجیل نشود تا خودش و عثمان آقای گورگ از جانب مردم سردشت بیایند. لهذا حرکت را موقوف کردم و روز دیگر گلابی آقا با عثمان آقا وارد شدند و معلوم شد که خضر آقای گورگ و اعیان سردشت به توهم اینکه جان نثار آمدن ناگهانی حمزه آقا را به سردشت برای آنها تقصیر قرار داده و به جرم این عمل در این عزیمت به لوازم تنبیه وتأدیب آنها اقدام خواهد شد مضطرب و متوحش گشته عثمان آقا را با گلابی آقا به شفاعت و ضراعت فرستاده‌اند که جان نثار عزیمت سردشت را ترک نماید، و در آن ضمن عریضه نوشته و التزامی فرستاده بودند که اگر بعد از این بگذارند که حمزه آقا داخل خاک سردشت شود و یا از آن حدود بگذرد همگی واجب‌القتل باشند و ده هزار تومان جریمه بدهند و علاوه بر آن به اصطلاح خودشان پانصد تومان به عنوان پیشکش جان نثار تقبل کرده بودند. این غلام دیدم که

اولاً ـ مقصود بالاصاله از این حرکت که فرار کردن حمزه آقا و خالی کردن سردشت‌بودبه‌عمل آمد.

ثانیاً ـ حالت مخالفت و تبرای آشکاری فیمابین طایفهٔ گورگ و مردم سردشت با حمزه آقا به هم رسیده و علاوه براین‌برهمه معلوم شد که تا از طرفی جنبشی شود ویااز سری صدائی برآید جان نثار با قشون حاضر دولت و با پشت بند محکمی از اردوی ارومیه وغیره برای تنبیه

هر سرکشی حاضر است. با این ملاحظات و به حکم اطلاع بر مکنون خاطر خطیر اقدس و تأمین عامهٔ مردم که جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم جان نثار را قبل از وقت مطلع کرده بودند عجالةً ترک عزیمت را اولی و انسب دانسته با عثمان آقا محبت و مهربانی کردم. او و گلابی آقا را به قول توسط آنها و استدعای اعیان سردشت با تعهداتی که کرده‌اند با شرط اجازهٔ سپهسالار اعظم اطمینانی داده در همانجا توقف کردم و گزارش را خدمت سپهسالار اعظم عرض نمودم و چند روزی در آن نواحی بودم تا از جناب سپهسالار اعظم تعلیقه‌ای مبنی بر رخصت و ترک عزیمت سردشت رسیده قشون دولتی و جمعیت ولایتی را که تا آن وقت به پنج هزار نفر رسیده بودند با نظم و ترتیبی شایسته مراجعت داده هفتم شهر صفر وارد ساوجبلاغ شدم و قبول استدعای مردم سردشت را با منتی عظیم به آنها اعلام کردم.

و یکی از فواید این سفر این بود که یک قسمت عمده از ولایت مکری را دیده بر وضع و هیأت آن مطلع شدم، و هر قدر از لیاقت مکان و استعداد طبیعی این ولایت به خاکپای اقدس عرض نمایم کافی نخواهد بود.

حمزه آقا بعد از فرار کردن از سردشت و اطلاع بر مخالفت عثمان آقا و خضر آقا و اعیان سردشت با او و تعهد کردن آنها بر گرفتن یا کشتن او به محل معروف به سوسنه رفته که جنگل و کوهستان بسیار سختی است و

مشتمل بر غارها و سوراخهای متعدد است، و این سوسنه در نقطهٔ آخر حدود دولت علیه و متصل به محال پژدر متعلق به خاک عثمانی است که حمزه‌آقا الان و بالفعل خودش با چهار نفر برادر و برادرزاده‌اش و عزیز فتاح و برادر او و امین آقای پسر قادر آقا و فتح‌الله خان پسر مظفرالدوله و شصت هفتاد نفر دیگر در همانجا اقامت دارد و ایل و طایفه و خانه و عیال حمزه آقا با پسرش که با پیر آقاست در سید احمدان که از توابع پژدر و خاک عثمانی است متوقفند و از قراری که ثابت و محقق شده است قایم مقام محال رانیه که از سنجاق کوی است نسبت به ایل و طایفهٔ حمزه آقا و خانه و عیال او لازمهٔ حمایت به عمل آورده و مخصوصاً با پیر آقای پسر او را خلعت داده است.

و محض اطلاع خاطر مبارک عرض می‌نماید که برای قطع مادهٔ فساد حمزه آقا از یک طرف قادر آقا و میرزا ابوالقاسم قاضی را که با او سابقهٔ دوستی دارند به مکاتبه و پیغام با او واداشته که اگر به حرف این دو نفر مطمئن شود آنها را بفرستم و او را در یک جائی ببینند و هر طور هست شاید او را به تعهدات جان نثار مطمئن نموده بیاورند، و از طرف دیگر نظر به دستورالعملی که از جناب اشرف سپهسالار اعظم رسیده مشغولم که به دستیاری سلیم خان چارد ولی اسباب اتفاقی فیمابین محمد آقای مامش و عثمان آقای گورگ فراهم بیاوریم که این دو نفر دست به دست داده از هر راه و به هر وسیله که بتوانند

متفقاً یا او را کشته و یا زنده به دست آورند و کمال امیدواری حاصل است که از اقبال شاهنشاه یکی از این دو تدبیر اصابه نماید.

[۵۷] سواد تلگراف به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

چند روز است که بقرار وصول مالیات دیوانی ولایت مشغولم و بعد از انعقاد مجالس چند که تفصیل آن در عریضجات تحریری به خاکپای اقدس عرض خواهد شد نظر به اقتضای وقت و بنا بر خرابی و انهدام یک قسمت عمده از این ولایت عجالةً قرار وصول بقیهٔ مالیات را به سه وجه و بدین تفصیل داده به اخذ و تحصیل آن مشغولم:

اولاً دهاتی که دست نخورده و تعرض به آنها نرسیده است مالیات خود را بتمامه بدهند.

ثانیاً دهاتی که از صدمهٔ عبور عساکر خراب شده و سوخته اما قتل و غارت زیادی در آنها بهم نرسیده عجالةً دو ثلث مالیات خود را بدهند تا نسبت به ثلث دیگر دیوان چه حکم نماید.

ثالثاً دهاتی که هم اصل اعیان و بیوتات آن بکلی منهدم و سوخته شده و هم مال و اموال سکنهٔ آنها بکلی به غارت رفته و جمعی از آنها نیز کشته شده عجالةً یک نصف مالیات را بدهند تا نسبت به نصف دیگر دیوان چه حکم فرماید.

و این نکته را در این مورد عرض می‌نمایم که اگرچه در اردوی مرکزیه به اقتضای وقت و مصلحت از اعیان اینجا التزام گرفته شده که تمام مالیات خود را بدهند لیکن در این وقت و با این حالتی که هست اگر با سختی و تشدد مطالبهٔ تمام مالیات از این مردم بشود این یک نصف دیگر ولایت هم که ساکنین آنها در عین وحشت و اضطرابند خراب و متفرق خواهد شد و تکلیف جان نثار است که صورت کارها را بر وجه حقیقت عرض نماید.

برای مالیات طایفهٔ گورگ و سردشت هم چند روز است مأمور مخصوص فرستاده، اما با این سبک و طرزی که مردم سردشت پیش گرفته‌اند مالیات خود را به سهولت نخواهند داد و چنانکه آن پانصد تومان پیشکشی را هم که در فسخ عزیمت جان نثار به سردشت تقبل کرده بودند تا به حال نفرستاده‌اند و بالجمله برای تصفیهٔ امور این ولایت عموماً و برای خالص شدن عمل سردشت خصوصاً پاره‌ای تدبیر و اقدامات لازم است که تفصیل را تحریراً به خاکپای اقدس عرض حواهم کرد.

فقرهٔ عمده که خیلی قابل ملاحظه است این است که اهالی میاندوآب و سایر توابع مراغه که غارت‌زدهٔ اتباع شیخ ملعون و این مردم بد عاقبت مکری هستند تا مردم متفرقهٔ آنها جمع نشده بود در اوایل پنج نفر و ده نفر از آنها به تلافی و تقاص خون و مال خودشان بطور دزدی می‌آمدند و در خاک مکری از گوشه و کنار به

راهزنی و لخت کردن عابرین مشغول بودند. جان نثار چهار پنج روز بعد از ورود به ساوجبلاغ محض حفظ نظم حدود بقدر بیست نفر از سوارهٔ نصرت را فرستادم که به عنوان قراسورانی حدود این ولایت را از دله دزدی این قبیل اشخاص حفظ نماید. چند روزی به همین حالتها بود و به علی خان حاکم مراغه نوشتم و تأکید کردم که آدم درستی به میاندوآب بفرستد و جلو این مردم را نگاه دارد. کسی را نفرستادند و اقدامی نشد تا مردم میاندوآب و محال مرحمت آباد جمع شده از کرمانیها و طایفهٔ کورانلوو بالکانلوی لله بیگ چند نفر جهال دست به هم داده علانیه و آشکار با جمعیت و هیأت مستعدی آمده در دو قریهٔ متعلق به خانباباخان که در اجارهٔ تبعهٔ خارجه است تاخت و تاز زیادی کردند و دو سه نفر را به قتل آوردند و بلافاصله آمده بقدر پنج هزار گاو و گوسفند گوگ تپه متعلقه به قادر آقا را که در سه فرسخی ساوجبلاغ است بردند.

جان نثار این دفعه ابراهیم آقای سرهنگ و رستم خان را با یکصد و پنجاه نفر سوار و دویست نفر سرباز فرستادم که حدود این ولایت را از تعدی و تطاول این اشخاص حفظ نمایند و بی‌استعمال اسلحه به منع و تهدید آنها را از صرافت این اقدامات بگذارند.

و در ثانی نوشتجات متواتره به علی خان حاکم مراغه نوشتم و هکذا به میرزا محسن برادر امین لشکر تأکید و تهدید کردم که رعایای خود را از شرکت و رفاقت این

مردم منع نماید. باز هم ثمری نبخشید. معهذا خود جان نثار آنچه لازم بود به اهالی میاندوآب نوشتم که مظلومیت و ستم رسیدگی خود را که خود جان نثار هم بر حقیقت آنها تصدیق می‌نماید به اینطور حرکات جسورانهٔ جهال خود ضایع نکنند. با این تدبیرات چند روزی مادهٔ هیجان آنها تسکین یافت و چند نفری هم از اهالی میاندوآب به اینجا آمدند. جان نثار به آنها مهربانیها کردم و پاره‌ای نکات را به آنها حالی نمودم. مبلغی هم خرجی به آنها دادم و همگی راضی و خوشدل مراجعت کردند و متعهد شدند که بروند وجهال خود را از این اقدامات منع نمایند.

معهذا مجدداً همان اشخاص اجماعی کردند واین دفعه چند نفری هم از اتباع کلبعلی خان چهار دولی به آنها متفق گشته علی‌الغفله بر سر قریهٔ ساری قامش متعلق به سلیمان خان برادر زادهٔ مجیدخان که در آن طرف رودخانه تتهو و متصل به دهات میاندوآب است ریختند و هست و نیست آنجا را غارت کرده شصت نفر را هم به قتل آوردند.

جان نثار گزارش را به جناب اشرف سپهسالار اعظم عرض کردم و تا این ساعت حکم و جوابی نرسیده است، و کلیهٔ در این مسئله از تکلیف چاکری خود قاصر و بین‌المحذورین واقع شده‌ام که اگر این جماعت را به قوت اسلحه دفع نمایم در حکم این است که مثل اتباع شیخ ملعون و حمزه آقا آنها را به قتل رسانده و خون رعیت

شاهنشاه را به دست نوکر دولت ریخته باشم، و اگر ساکت بنشینم و از خارج هم اسباب ممانعت شدیدی برای آنها فراهم نیاید بالضروره جسارت آنها که همگی مردمان دل سوخته‌اند زیاد خواهد شد و به تازگی خونریزی و فتنهٔ عظیمی در میان این دو طایفه تولید خواهد کرد.

و اگر تا به حال جان نثار جلو مردم مکری را نگاه داشته و در مقابل این قتل و غارتی که از اینها شده ابداً یک نفر دست دراز نکرده و همگی مثل مردهٔ بیجان تن به قضا داده‌اند محتمل است که با این حالت وحشتی که دارند متحمل نشده یک مرتبه به مقام تقاص و دفاع برآیند و آنوقت هم چاکر مقصر و هم آشوب بزرگی واقع شود.

و بالجمله اگر اهالی میاندوآب ده قریهٔ دیگر را هم از خاک مکری بچاپند و صد نفر دیگر را هم بکشند جان نثار تکلیف چاکری خود نمی‌داند که مردم میاندوآب را به استعمال اسلحه دفع نماید و عجالةً جلو این کار را به مناصحت و مصالحت و منع و تهدید اهالی میاندوآب و محکم کردن حدود این ولایت می‌گذرانیم تا از خاکپای اقدس وازدارالسلطنهٔ تبریز در رفع این محذور که خیلی اهمیت دارد احکام لازم صادر و قرار درستی داده شود. و در ذیل این فقره با کمال تضرع از خاکپای اقدس استدعا می‌نمایم که تصدیق فرموده این نکته را به نظر مرحمت و انصاف شاهانه ملاحظه فرمایند که این

جان نثار بعد از پنجاه سال خدمت در این آخر عمر در میانهٔ دو محذور بزرگ واقع شده: اگر به اقتضای تکلیف مأموریت از این مردم بدعاقبت حمایت نمایم مبغوض و مردود عامهٔ مردم آذربایجان وبلکه مبغوض عامهٔ ملت ایران خواهم بود، و چنانکه از حالا می‌گویند و می‌شنوم جان نثار را شیخ عبیدالله و حمزه آقای ثانی می‌گویند! و عنقریب در حق جان نثار چیزها خواهند گفت و تهمتها خواهند زد که همگی باعث بدنامی و تضییع خدمات چندین سالهٔ جان نثار خواهد شد، و اگر به استحقاق واقعی این مردم و به تقاص خون و مال مردم آذربایجان و تعصب ملتی و مذهبی که سرشتهٔ فطرت جان نثار است و در حقیقت خود جان نثار هم شریک آن حقم با این مردم به مقام انتقام برآیم از حد مأموریت و تکلیف چاکری خودم که حفظ و وقایهٔ این مردم و نظم این حدود است خارج شده‌ام.

و بالاخره نظر به این دو محذور بزرگ که از یک طرف خود را در خاکپای همایون مسئول حفظ حالت و تأمین این مردم و نظم این حدود می‌بینم، و از طرف دیگر خود را مبغوض عامهٔ مردم آذربایجان و در معرض انواع نسبتها وتهمتها مشاهده می‌نمایم اندیشهٔ آبرو و ملاحظهٔ اعتبار خدمت پنجاه سالهٔ چاکر جان نثار را مشوش و متزلزل کرده و اگر با کمال عجز و انکسار معافی خود را هرچه زودتر از این خدمت و از این مأموریت به خاکپای اقدس عرض نمایم جسارت نخواهد بود.

به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

چهار روز قبل در راپورت مشروحه عرض شده است که ناخوشی مطبقه در عموم ساوجبلاغ شیوعی دارد و این اوقات شدتی کرده، للهالحمد در فوج پنجم شقاقی سوای چند نفر ناخوش نیست. لیکن این مرض بطوری در فوج گروس سرایت نموده که الان یک نصف بیشتر فوج بستری است و هر روز چند نفر از آنها تلف می‌شود.

بر خاکپای مبارک معلوم است که این فوج دو سال و نیم در فارس بوده و تازه وارد ولایت شده بودند که به این طرف مأمور شدند و حالا هم پنج ماه است که در این سفرند.

تکلیف جان نثار است که حقیقت هر امری را عرض نمایم که این فوج به واسطهٔ امتداد ایام سفر و مخصوصاً بواسطهٔ شدت این ناخوشی خیلی «لکنته» و پریشان شده‌اند. استدعا این است که این فوج را مرخص فرمایند و حکم تلگرافی صادر شود که اولا یکی از افواج عراقی و یا از افواج آذربایجان را مثل فوج ششم و هفتم شقاقی و قهرمانیه که سفری نکرده‌اند به عوض آنها

بفرستند.

جان نثار بودن فوج گروس را با خودم از چندین جهت بهتر و مناسب‌تر می‌دانستم و اگر حالت آنها اینطور نبود این استدعا را نمی‌کردم و چون رسیدن یک فوج دیگر البته یک ماه طول دارد جان نثار متعهد است که تا رسیدن عوض اختلالی در نظم این ولایت به هم نرسد.

به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

چون جمیع اوقات جان نثار مصروف به استمالت و تأمین عامهٔ مردم این ولایت و اعادهٔ متوحشین است چند وقت قبل به فرخ خان سرهنگ پسر مرحوم مظفرالدوله مخصوصاً سپرده و از او خواسته بودم که هر طور است **فتح‌الله خان** برادرش را که مستمال کرده مراجعت بدهد و از حمزه آقا جدا نماید. مشارالیه در این باب اهتمامات لازمه کرد و مکرر کاغذ نوشت و آدم فرستاد و در این آخر خواسته بود که جان نثار شرحی مشتمل بر اطمینان او به قید و به نمک اعلیحضرت شاهنشاهی به خط خود به او بنویسیم. جان نثار نیز به امیدواری عفو و مرحمت‌شاهانه مختصری به فتح‌الله خان نوشتم. مشارالیه مطمئن شده مراجعت کرده و الان در نزد جان نثار حاضر است و مراجعت او خیلی اسباب تضعیف حمزه آقا خواهد بود.

استدعا آنکه در جواب این عریضهٔ چاکرانه نسبت به فرخ خان که این خدمت را انجام داده مرحمت مخصوص از ترقی مرتبه یا اعطای نشان سرهنگی مبذول شودوبه عفو تقصیر فتح‌الله خان دستخط مبارک صادر گردد.

سایر گزارشات در طی عریضجات دیگر به لحاظ انور همایون خواهد رسید.

چاکر جان نثار، حسنعلی

معروضهٔ ۲۲ ربیع‌الاول

۲۵ ربیع‌الاول ۹۸

[٦٠] به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

دستخط مبارک تلگرافی که در جواب راپورت معروضهٔ جان نثار در نهم ربیع‌الاول شرف صدور یافته بود در بیست و دوم همان ماه در قصبهٔ ساوجبلاغ زیارت شده و چون این توقیع شاهانه و دستخط همایون ملوکانه آیت رحمتی بود که بر جان نثار و آحاد و افراد لشکر متوقف ساوجبلاغ و عامهٔ مردم این ولایت نازل شد ابلاغ آن را برای افتخار ابدی طبقات نوکر و رعیت شاهنشاهی واجب دانسته عامهٔ صاحبمنصبان نظامی و افراد لشکر و همه علماء و اعیان ولایت و قاطبهٔ ساکنین قصبهٔ ساوجبلاغ را اعلام کرده ظهر روز چهارشنبه بیست و سوم حاضر شدند و جان نثار بر خاسته به همگی خطاب کردم که از اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار که جانهای ما فدای خاکپای مبارکش باد دستخطی به افتخار ما صادر شده است که از بدو خلقت عالم تا امروز از هیچ پادشاهی نسبت به هیچ نوکر و رعیتی این نوع مکرمت و مرحمت به ظهور نرسیده و این دستخطی است که سلاطین روی زمین باید آن را سرمشق سلوک و رفتار خود نسبت به آحاد نوکر و رعیت قرار دهند و سزاوار آن است که در

تاریخها ثبت و ضبط شود تا آیندگان ما بدانند که روزگار ما با سعادت ایام سلطنت چنین پادشاه رئوف عادل با عفو و رحمتی مقرون بوده که افراد چاکران و آحاد رعیت خود را به فرزندی خطاب فرموده و بر ما واجب است که از این دستخط مبارک هر یک نسخه‌ای تیمناً و تبرکاً ضبط کرده حرز جان و مایهٔ افتخار ابدی خود قرار دهیم و تا جان داریم به شکرانهٔ این مرحمتها عمر دولت شاهنشاه خود را دعا کنیم.

پس دستخط مبارک تلگرافی را به میرزا ابوالقاسم قاضی داده شروع خواندن کرد و مقارن شروع او به تهنیت این مرحمت که برای همه عیدی بزرگ بود از توپخانهٔ مبارکه بیست و یک تیر توپ شلیک شد، و به تاج و تخت اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه قسم که از استماع هر فقرهٔ از کلمات مرحمت شاهانه یک نوع نشاط و انبساط ویک‌نوع همهمه و هیجانی در عامهٔ مردم بهم رسید که چندین دفعه به خاک افتاده و برخاسته یکمرتبه متفقاً به آواز بلند عمر و دولت شاهنشاه را از صمیم قلب دعا گفتند و با دلی پر از امید و زبانی پر از شکر مراجعت کردند و در همان روز از دستخط مبارک سوادها با نوشتجات مخصوصه به همهٔ اطراف و محالات فرستاده شد.

و بعد از عرض این مقدمه صورت کارها و وقایع اتفاقیه را بدین تفصیل به خاکپای مبارک عرضه می‌دارد.

در سایهٔ اقبال شاهنشاه امور راجعه به قشون منتظم و

ولایت امن و مردم آرام و سرحدات مضبوط است.

دستخط مبارک تلگرافی مشتمل بر احضار موقتی حضرت اشرف امجد والا ولیعهد دولت قوی شوکت و قبول استعفای جناب سپهسالار اعظم و مأموریت جناب علاءالدوله و مبنی بر تأکیدات علیه به این چاکر در اقدام به لوازم خدمات مرجوعه و نظم این حدوددرروز...*زیارت شد. ارادهٔ خاطر شاهنشاهی از الهامات الهی است و در هر امری از اوامر علیه هزار حکمت و مصلحت مندرج است و برای چاکران این افتخار بس است که احکام صادره را با کمال عبودیت امتثال نمایند.

* جایش سفید مانده.

در مسئلهٔ بی‌اعتدالی میاندوآب و بعضی محالات مراغه و غیره نسبت به دهات ولایت مکری بعد از اهتمامات کلی و تهدید و تخویف زیاد و فرستادن یکصد نفر سوار و دویست نفر سرباز به حفظ حدود این ولایت که از جانب علی خان حاکم مراغه هم غلامحسین بیگ با شصت نفر سوار مأمور شده به میاندوآب آمد چند روز است که آن جماعت دست از آن حرکات و تاخت و تاز دهات مکری برداشته‌اند و به نمک اعلیحضرت شاهنشاهی قسم که از آن تطاولها و اقدامات جسورانهٔ آنها زیاده بر یکصد نفر از مردم مکری کشته شد و زیاده بر پانزده شانزده هزار مال و دواب با همه مخلفه و اثاث البیت ساکنین شش قریهٔ معتبر از این ولایت به غارت

رفت و معهذا این روزها که احکام علیهٔ همایونی از روی کمال مرحمت و عدالت با آن همه تأکیدات در رد اموال اکراد و تنبیه مرتکبین صادر شده و از جانب حضرت اشرف والا ولیعهد ارقام مؤکده با مأموریت علینقی خان سرتیپ صادر گشته بود و مردم این ولایت از ظهور این نوع داوری و عدالت شاهنشاهی قرین کمال امیدواری گشتند.

از آنجا که یکی از تکالیف واجب چاکر این است که از هر راه‌وبه‌هر وسیله که باشد غائلهٔ واقعه فیمابین دو فرقه از رعیت شاهنشاه را زایل و موجبات مسالمت و مصالحت را فیمابین آنها برقرار نماید لهذا اعیان این ولایت و مالکین قراء منهوبه را به صرف نظر از این خون و مال دعوت و دلالت کردم که این فقره واسطهٔ اصلاح و التیام فی مابین آنها بشود و اعیان ولایت نیز به آن دلایل و نکاتی که جان نثار بر آنها القاء کردم بالطوع و الرغبه تمکین و اطاعت نمودند و در همان مجلس در ضمن عریضه که در تشکر مرحمتهای شاهنشاهی نسبت به خود نوشتند این فقره را مخصوصاً قید کردند که خون این یکصد نفر وهمه اموال منهوبه را تصدق خاکپای مبارک کردند و استدعا نموده‌اند که نسبت به این خون و مالی که از آنها رفته است متعرض اهالی میاندوآب و غیره نشوند و در آخر این عریضه استدعائی که کرده‌اند این است که در آینده از این قبیل تعرضات اهالی میاندوآب محفوظ باشند.

امیدوارم که این تدابیر و این اهتمام جان نثار در تسکین مادهٔ مخاصمه فیمابین این دو رعیت شاهنشاه مفید باشد و در خاکپای مبارک مستحسن افتد و حالا که احکام علیهٔ همایونی و ارقام حضرت اشرف والا ولیعهد با تأکیدات لازمه در رفع این بی‌اعتدالیها صادر گشته چه جان نثار از این طرف و چه حکومت مراغه از طرف دیگر نوعی خواهیم کرد که دیگر از این بی‌اعتدالیها ظاهر نشود و خاطر مبارک از امنیت این نواحی مطمئن باشد.

تفصیل «وجه روسیاهی» اهالی مکری این است که در جزو التزامی که در اردوی مرکزیه از اعیان این ولایت گرفته شد در فقرهٔ «وجه روسیاهی» نیز فصلی بدین عبارت در آن التزام قید شد که مبلغ چهل هزار تومان به اسم «روسیاهی» به خاکپای مبارک پیشکش نمائیم و مطالبهٔ این وجه پیشکش را تا یک مدتی موقوف بدارند که شاید انشاءالله تعالی به قوت اقبال شاهنشاه در صورتی که حمزه آقای منگور شریر بدذات نمک به حرام که باعث و مایهٔ این فتنه و فساد بود به خاک ساوجبلاغ بیاید و حیاً او میتاً او را گرفته به دولت تسلیم نمائیم از ادای وجه پیشکش «روسیاهی» معاف باشیم و دولت در مقابل این خدمت که گرفتن حمزه آقا باشد از ما گذشت نماید. نظر به این قید و شرط و بنابر مقتضیات مطالبهٔ پول «روسیاهی» ازاین مردم نشده.

و در باب امر حمزه آقا بتفصیلی که در

عریضجات سابق عرض شده جان نثار از دو راه و به دو واسطه با مواظبتی هرچه تمامتر به انجام آن خدمت و اتمام آن امر مشغول است و غفلت ندارد، و البته مواد تعهدنامهٔ محمد آقای مامش در آن مسئله و کاغذ خود حمزه آقا که در جواب قادر آقا نوشته و جان نثار چند روز قبل به سپهسالار اعظم تلگراف کرده بود به نظر انور همایون رسیده است.

در ضمن دستخط مبارک تلگرافی مقرر شده بود که در عزیمت جان نثار به سردشت مناسبتر بود که یکبارگی از کار آنجا مطمئن و آسوده می‌شدیم. قصد و نیت جان نثار نیز در ابتدای آن عزیمت همین بود و بهمین طور هم به جناب سپهسالار اعظم نوشته بودم. لکن در همان ایام پاره‌ای نوشتجات از جناب معظم‌الیه به چاکر رسید و صریحاً اشعار کرده بودند که میل خاطر مبارک بر این است که این ایام با این مردم از در ملایمت و استمالت برآمده و اگر حمزه آقا هم باشد او رامطمئن و مستمال باید نمود. نظر به این مقدمه وقتی که چاکر عزیمت سردشت کرده بود و عثمان آقا و گلابی آقای مرحوم با آن نوشتجات و آن التزامها و تعهدات مردم سردشت آمدند و معلوم شد که از عزیمت چاکر با اردوی دولتی کمال وحشت و تشویش دارند، جان نثار فسخ عزیمت به سردشت را در آن موقع به رضای خاطر مبارک و اقتضای وقت و فصل نزدیکتر دیده مراجعت

کردم و از آن وقت تا به حال به اقسام مختلف واز هر راه و هر وسیله که به نظر آید سعی و اهتمام کرده‌ام که شاید مردم سردشت خیرگی را موقوف کرده بطوری که باید از در خدمت برآیند و مالیات پیشکش ملزمی خود را بدهند. همه را به امروز و فردا و لیت و لعل و معاذیر غیر موجه گذرانده نه یک نفر از اعیان آنها نزد چاکر آمده و نه یک دینار از مالیات پیشکش خود را داده‌اند،واگرجان نثار این روزها محض اتمام حجت مامند آقا را که یکی از اعیان این ولایت است فرستاده و آنچه لازم بود از وعد و وعید و نوید و تهدید با او نوشته فرستاده‌ام لکن با این سبکی که مردم سردشت پیش گرفته‌اند برای جان نثار شبهه‌ای نمانده است که تا خود چاکر با اردوی دولتی نرود و گوشمالی به آنها ندهد و حاکم معتبر با عرضه بر آنها نگمارد با هیچ تدبیر و تهدید و ملایمتی از خیالات وحشیانهٔ خودشان منصرف نخواهند شد و تا کار سردشت یکطرفی نشود نه خیالاتی که در سر این مردم است بکلی زایل خواهد شد و نه ... * که باید در حکومت این ولایت بهم خواهد رسید و نه دولت می‌تواند که از قلع مادهٔ فساد و اتمام کار این ولایت و استحکام سرحد خود مطمئن باشد و نه کار حمزه آقا یکطرفی خواهد شد.

و نظر به این ملاحظات و بنابر اطلاعات چاکرانهٔ خود عرض می‌نمایم که وقت آن است که اگر از حالا تا نهایتش بیست روز دیگر مردم سردشت بطوریکه باشد و

* جای یک کلمه بیاض است و این دلالت دارد بر اینکه کاتب از روی اصل نامه سواد برداشته

به قسمی که قابل اطمینان باشد از در خدمت برنیایند رخصت و اجازت بفرمایند که خود چاکر بطوریکه باید و با استعدادی که لازم است برود و کار سردشت را از هر جهت منظم نماید که نقطهٔ مهم و کلید مکان ولایت مکری وسرحد حقیقی دولت علیه در این ولایت سردشت است و فیصل کار و اتمام و استحکام عمل آنجا لازم و ملزوم نظم این ولایت و از مقتضیات مصلحت ناچاری دولت و امر امر همایون است.

از جمله کارهائی که خیلی ضرورت و اهمیت دارد دایر شدن پستهخانه از تبریز به ساوجبلاغ و امتداد رشتهٔ تلگراف از خوی به ارومیه و از آنجا به ساوجبلاغ است که بدین دو وسیله اسباب سهولت مکاتبات دولتی و عمومی فراهم آمده و در وصول احکام دولتی و عرض وقایع و مطالب فوریه از این طرفها تأخیری نشود، چنانکه این دفعه دستخط مبارک تلگرافی از تبریز دوازده روزه به چاکر رسید و عرض جواب جاننثار الجاء به تأخیر افتاد.

عریضهٔ قاطبهٔ علماء و اعیان و آقایان مکری را مبنی بر عرض تشکر مراحم شاهانه و صرفنظرخودشان ازخون و مالی که بواسطهٔ تطاول میاندوابیها و غیره بر آنها وارد آمده به دارالسلطنهٔ تبریز فرستاد که امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه با پستهٔ دولتی به خاکپای مبارک بفرستد و صدور جواب را برای مزید امیدواری آنها

استدعا می‌نماید.

مرتضی قلی آقای سرهنگ از ظهور مراحم شاهانه که او را از تصدق شدن عباسقلی آقای برادرش تسلیه فرموده بودند قرین انواع سرافرازی شد. استدعا این است که یکصد تومان مواجب عباسقلی آقا در حق بهاءالدین آقا پسر آن مرحوم که معروف به آقا بالاست مرحمت و عنایت شود.

محمد خان پسر حیدر خان سرکردهٔ سوارهٔ افشار صاین قلعه جوان بسیار قابل صاحب خط و سوادی است و جان نثار مشاغل لازمهٔ نایب آجودانی و تحریرات نظامی را به او رجوع کرده، استدعا این است که حکم نایب آجودانی او با یکصد تومان اضافه مواجب صادر و مرحمت شود. جان نثار محل مواجب او را از غایب یا متوفی یا تفاوت عمل صاین قلعه جا به جا خواهد نمود.

چون عمل نیابت حکومت افشار صاین قلعه در میان خانباباخان حاکم سابق و محمد حسن خان یوزباشی غلامان خاصه مردد مانده محمد حسن خان عازم دارالخلافه شد و خانباباخان تبریز رفت، عجالةً جان نثار میرزا علیرضای تفرشی را به عنوان مباشری برای وصول بقایای مالیات آنجا فرستاده و به کارگزاران حضرت اشرف والا عرض کرده است که هر کسی را مناسب

بدانند به نیابت حکومت آنجا تعیین نموده به آنجا بفرستند که جان نثار تکالیف او را معین کرده به افشار بفرستد و سرهم رفته پاره‌ای خودسریهای نواده‌های سلیمان خان خصوص بیوک خان نوهٔ او قدری باعث اختلال کار آن ولایت است و بالضروره باید رفع شود و برای امور راجعهٔ افشار صاین قلعه از قبیل پادار کردن سوارهٔ دیوانی و تشخیص مالیات ولایت که به همگی سرخط داده شود و هر کس ملزمی خود را بداند و افراط تفریطی نباشد قرارهای جدید لازم است و جان نثار در عمل سال آینده نسبت به هر یک از آنها قرارهای مقرون به قاعده داده گزارش را عرض خواهم کرد.

چاکر جان نثار، حسنعلی

معروضهٔ ۲۵ ربیع‌الاول ۹۸ از قصبهٔ ساوجبلاغ

[٦١] در حاشیهٔ ورق سواد نامه‌ای است به خط امیر نظام و ظاهراً در دنبال عریضهٔ قبلی نوشته و ارسال شده بوده است.

اوقاتی که جناب سپهسالار اعظم در این نواحی بودند نظر به بعضی ملاحظات امور سرحدیه و صلاح دولت قرار داده بودند که بیوک خان قراپاپاق از دویست الی سیصد نفر سواره علاوه بر مأخذ چهارصد نفر قدیم نوکر دیوانی گرفته و اشنویه را که بالفعل خراب و خالی از سکنه است از بابت مواجب سواره به عنوان تیول قبول کرده در آبادی آنجا و انتظام سرحد اهتمامات لازمه به عمل آورد. چون جان نثار در این مدت قلیل به مقتضیات امور این صفحات بصیرتی حاصل کرده جسارت می‌نماید که در ضمن برقراری این سوار و قوت طایفهٔ معروض در این سرحدات محسنات زیاد است و بیوک خان و عموم قراپاپاق در کمال اشتیاق برای حاضر کردن این دویست و سیصد نفر سوار از جوانهای رشید قراپاپاق حاضرند.

و اگر رأی مبارک شرف تعلق بگیرد اجازه بفرمایند که به گرفتن سوار جدید مشغول باشند و بعد از اتمام عمل سوار را به ساوجبلاغ بیاورند که جان نثار آنها را سان دیده صورت اسامی را به آستان مبارک بفرستد و از سال نو مواجبشان در دستورالعمل آذربایجان

منظور شود و تا این جان نثار در این صفحات است مراقبت مخصوص در پاداری سوار معروض به عمل آورده به قسمی در این کار اهتمام نماید که از حیث استعداد و آراستگی از سوار قدیم قراپاپاق سمت امتیاز داشته باشند.

سیصد نفر سوارهٔ قراپاپاق مدتی است در خراسان مشغول خدمتگزاری هستند. سواره در موسم بهار در آنجا خیلی به کار خواهد آمد. خاصه قراپاپاق که با مخالفین همجوار و بهتر از هر کس به رسوم خدمات این سرحدات بلد می‌باشند. اگر رأی مبارک به مرخصی سوارهٔ قراپاپاق تعلق گیرد برای خدمات این خدمت مناسب است. امر امر همایون است.

[۶۲] به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

امیدوارم که عریضه‌جات ثلاثهٔ تلگرافی جان نثار مشتمله بر سواد کاغذ محمد آقای مامش در تعهد خدمت معهود و سواد نوشتهٔ حمزه آقا در جواب قادر آقا و راپورت مشروحه بعد اززیارت دستخط مبارک تلگرافی به ملاحظهٔ نظر انور همایون رسیده باشد و امروز هم که غرهٔ ربیع‌الثانی است این عریضهٔ تلگرافی را عرضه می‌دارد که چون جان نثار همه وقت از طرق مختلفه تحصیل اخبار می‌نماید چندروز قبل مخصوصاً به محمد آقای مامش نوشته بود که از حال و کار شیخ عبیدالله اطلاعات لازمه تحصیل کرده خبر بدهد. در همین روز از مشارالیه پاره‌ای کاغذها رسید که سواد یکی از آنها این است: *

این است آخر کاغذ محمد آقای مامش.

و دیروز هم که سلخ ربیع‌الاول بود مقوی و مصدق این خبر به روایتهای شفاهی به جان نثار خبر رسیده بود و چون در این نوع انتشارنامه‌ها و اغواهای جدید عبیدالله و ملاقات مأمور بابعالی با او شبهه نبود اطلاع خاطر مبارک را لازم دانسته جسارت می‌نماید که در این مدت

* سفید مانده است.

از کارگزاران دولت علیه و خیال و مسلک واقعی دولت عثمانی نسبت به نقشهٔ شیخ عبیدالله هیچ نوع اطلاعی به چاکر داده نشده و هیچ نمی‌داند که حاصل مذاکرات وزارت جلیلهٔ امور خارجه و سفرا و مأمورین دولت علیه با بابعالی و دولتهای دیگر در این ماده چه و بنای رفتار دولت عثمانی و رأی و عقیدهٔ دولتهای دیگر در این مسئله چه چیز است؟

چون اطلاع جان نثار از هر جهت و بخصوصه با سمت مأموریتی که در این حدود دارد بر این مواد لازم است استدعا می‌نماید که امر و مقرر شود که از وزارت جلیلهٔ خارجه درین باب اطلاعات لازمه به جان نثار بدهند که با علم و اطلاع بر اساس پولتیک دولت علیه و عقاید بابعالی تکالیف خدمت و مأموریت خود را بهتر خواهد دانست.

و علی ای حال از آمدن این یاور حربیه و ملاقات او با شیخ عبیدالله و خلعت دادن قائم مقام را به برادر و پسر حمزه آقا و جا دادن و تقویت کردن مدیران دولت عثمانی به ایل منگور و اینکه تا به حال اقدام درستی در رفع فتنهٔ عبیدالله از آنها به ظهور نرسیده چنان استنباط می‌شود که قرار این دولت در این ماده بر تسامح است.

و آنچه جان نثار استنباط کرده محمد آقا آدم عاقلی است و خیلی ساعی است که از هر جهت مصدر خدمت شود. از جمله این روزها تعهدی که کرده بود بقدر سه هزار رأس گاو و گوسفند از بابت غرامت اموال

منهوبه به توسط بیوک خان قراپاپاق به محمد رحیم بیگ گماشتهٔ جناب سپهسالار اعظم تسلیم کرده تا خاک مکری رسانده‌اند و جان نثار نیز چند نفر سرباز و سوار مأمور کرده که مال و دواب را از خاک ساوجبلاغ به میاندوآب رسانده به گماشتهٔ علی خان حاکم مراغه تسلیم نمایند و اگر لازم باشد همان سرباز و سواره با گماشتهٔ علی خان تامراغه بروند که در راهها از مردم محالات دستبردی به آنها نرسد، و استدعا آنکه در صدور جواب این عریضه نسبت به محمد آقای مامش اظهار مرحمتی شود.

در باب حمزه آقا دو رو قبل عثمان آقا در ضمن کاغذ خودش مختصری بدین عبارت نوشته بود:

«از حمزه آقای منگور بخواهید حالش معلوم نیست. چون حلقهٔ هر دری و هر جائی است، لات و لوت گاه در یونسیه، گاه در میان کوه پاره‌ها و جاهای سخت، گاه در خاک پژور. حالش دگرگون است. رفیقی ندارد. تنها مانده. درد بالای دردی که دارد او را کفایت است.»

اگرچه حالت امروزهٔ حمزه آقا بر وجه حقیقت همین است که عثمان آقا نوشته لکن جان نثار چنین می‌داند و از این نکته غافل نخواهد بود که چون حمزه آقا آدم جسور از جان گذشته‌ای است همین که برفها تخفیفی یافت و راهها مفتوح شد اگر خودش تنها و منفرد هم

باشد مثل دزدها از این گوشه و آن گوشه اظهار حیاتی می‌کند، و حال آنکه علاوه بر ایل و طایفهٔ خودش که نسبت به او کمال اطاعت دارند و هنوز هم که هست چند نفری دیگر از این مردم با او همراهند و با این مماطله و اقدامات شبهه‌ناکی که از جانب دولت عثمانی مشاهده می‌نماید و شاید باطناً اطمینانی هم از آن طرف حاصل نماید بی‌شک و شبهه بر جسارت او افزوده هر وقت که باشد از یک طرفی خودنمائی خواهد نمود.

مقصود از این عرض این است که جان نثار با علم و اطلاع بر ضعف کلی امروزهٔ حمزه آقا باز هم به ملاحظاتی که عرض شد از کار و حال او غافل و مطمئن نخواهد بود.

و در ذیل این مطلب عرض این فقره را از لوازم عبودیت خود می‌داند که اگرچه بحمدالله از این مطلب کمال اطمینان حاصل است که بار دیگر نه شیخ ملعون می‌تواند که با آن داعیه حرکتی کرده رو به این طرف بیاید و نه بار دیگر این مردم اعم از مکری و مامش و گورگ و قراپاپاق و غیره با او متفق خواهند شد، اما لازم است که وکلای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از این همه لشکرکشیها و خرجهای فوق‌العاده که برای دولت روی داد از هر راه و به هر وسیله و تدبیری که هست دولت عثمانی را به قطع مادهٔ این فساد دعوت نماید، که تا این ماده بکلی زایل نشود همه وقت برای دولت علیه اسباب دغدغه و باعث اشتغال است.

در سایهٔ اقبال شاهنشاه ولایت امن و کارها منتظم است. تا به حال عوض فوج گروس نیامده و تا عوض نیاید آنها را مرخص نخواهم کرد. ضرورت عزیمت مجدد خود را به سردشت در عریضهٔ تلگرافی چند روز قبل عرض کرده و منتظر صدور حکم و اجازه هستم.

با نصرالملک مراوده دائمی داریم و معلومات خود را به یکدیگر اطلاع می‌دهیم.

معروضهٔ ۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۸

[٦٣] سواد شرحی است که در ذیل کتابچهٔ تلگرافی مورخهٔ سوم شهر ربیع‌الثانی ۹۸ به خاکپای مبارک عرض شده

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایون شوم

از اتفاقات حسنه در حالت اتمام عریضه از ابراهیم آقای برادر مرحوم گلابی آقا که او را برای انجام بعضی کارها و تحصیل پیشکش متقبلهٔ مردم سردشت به آنجا فرستاده‌ام کاغذی رسیده معلوم شد که اصل یکی از آن اعلان نامه‌های شیخ ملعون به یک واسطه به دست ابراهیم آقا افتاده و او هم عین آن کاغذ را که خطاب به **محمد آقای آکو** - که‌یکی‌از رؤسای عشایر عثمانی است - برای جان نثار فرستاده بود، و از این کاغذ ثابت و محقق شد که آنچه محمد آقای مامش خبر داده بود صحیح و روایت او مطابق مضمون اعلان نامه و عبارت کاغذ به مهر خود شیخ این است:

محب صداقت کیش عالیجاه محمد آقای آکو، سلمه‌الله تعالی

بعد از ابلاغ کمال سلام محبانه اینکه هرگاه از روی صداقت احوالات اینجانب را سئوال بنمایند بحمدالله تعالی دنیا و کار و بار حسب‌المرام اخلاصمندان است و از جانب سنی‌الجوانب دولت علیه جناب سعادت مآب احمد بیگ یاور حضور

مبارک حضرت شاهانه در بعضی احوالات محرمانه و خفیه وارد گردید. از همت پیران بزرگوار آنچه مرام و مقصد ماست همان است و از جملهٔ دولتها عجم را صاحب خطا و ناحق کرده و حقی را به جانب ما داده‌اند، و از برای تعلیم و به راه داشتن جناب یاور و جنابان نور چشمانم شیخ عبدالقادر و شیخ محمد سعید را تا رواندوزو اربیل همراه داشتم.

لهذا لازم دید که قبل بر آن به شما خبر بدهم که استقبال و ملاقات مشارالیهما نموده که از هر جهت و هر بابت مستحضر هستند تماماً و کلاً احوالات را به شما حالی خواهند نمود.

خلاصه از جانب دولت کار و بار موافق دلخواه مایان است. آنقدر است که اهالی کردستان متفق و متحد بوده باشند. الحمدلله کردستان طرف آناطول جمله متفق، و متحد می‌باشند. مأمول است که از طرف عراق همچنان بوده غیرت دین ، و اسلامیت را از دست نداده باشند. مژدهٔ سلامتی و مرجوعات را دائماً منتظریم، والسلام، فی ۱۲ ربیع‌الاول ۹۸

ازاین اعلان نامه ثابت و مدلل می‌شود که از جانب دولت عثمانی با احمدبیگ یاوری که مأمور کرده فرستاده‌اند تأمینات کلی و پشت گرمی زیادی به شیخ داده شده، والا ممکن نبود که آن بدذات علانیه و آشکار چنین

اعلان نامه‌ای نوشته برای رؤسای عشایر عثمانی و اشخاص دیگر به همه طرف بفرستد و برای استناد و استدلال دولت علیه بر عدم موافقت دولت عثمانی در دفع فساد شیخ و تقویتهای مخفی و آشکار آن دولت نسبت به او سندی بهتر از این اعلان نامه نیست، که‌جان‌نثاربا همین غلامی که حامل این عریضهٔ تلگرافی است عین کاغذ را با ذریعه به عنوان جناب وزیر امور خارجه به تبریز فرستاده و به رئیس پستخانهٔ تبریز تأکید کرده‌ام که آن پاکت را با سفارش مخصوص به دارالخلافه بفرستد که به جناب وزیر امور خارجه برسانند و از لحاظ انور همایون بگذرد.

معروضهٔ ۳ ربیع‌الثانی ۹۸

[۶۴]

در سوم ربیع‌الثانی عبارت کاغذ محمد آقای مامش و سواد یکی از انتشارنامه‌های شیخ عبیدالله را تلگرافاً عرض کرده و اصل آن را با پستهٔ تبریز خدمت جناب وزیر امور خارجه فرستاده، در این دو روز نیز پاره‌ای اطلاعات بدین تفصیل به چاکر رسیده.

اولا ـ باز هم سواد یکی از انتشارنامه‌هاست که شیخ عبیدالله به مامند آقای پیران نوشته و عبارتش این است:

عالیجاه صداقت همراه مامند آقا سلمه‌الله تعالی.
همواره مقرون به سرافرازی بوده و به سلامت باشید. دیگر هرگاه از روی اخلاصمندی احوالات این طرف را جویا بنمائید بحمدالله کار و بار حسب‌المرام هواخواهان است. در این روزها جناب احمد بیک یاور حضور همایون حضرت شاهانه در خصوص برخی امرهای محرمانه تشریف‌فرمای اینجا شد. به کرم خداوندی کار و بار حسب‌المرام اخلاصمندان است. از جمیع دولتها خطا وناحق را به طرف عجم داده و حق را به جانب ما داده و بنای

دولتها همان است که کردستان را تسلیم به ما کرده باشند. اگر از اهالی کردستان نباشد کار انجام گرفته است، آنقدر است که مایان بر اتفاق خودمان ثابت باشیم و مهاجرین صبر کرده و به عجم باز نرفته باشند که از آن سبب است که عجم در اضطرار افتاده است و به مزخرفات و حیله‌گری در استمالت و جلب مهاچران سعی می‌کنند. البته هرچند به شما میسر شود در تقویه و توصیهٔ مهاجران سعی نمائید. بگوئید بسی صبر کرده باشند که کار به مرام همگان خواهد شد و معلوم من شد که آن جناب در حمایت و ملاحظه کردن مهاجران می‌کوشند. آفرین بر شما. البته زیادتر از پیشتر حمایت بکنید. انشاءالله جزای شما ضایع نخواهد شد و اینک برای تعظیم‌وبه راه داشتن جناب یاور قرة عینی شیخ عبدالقادر و نور چشمی شیخ محمد سعید را مصحوب یاور تا رواندوز و اربیل فرستادم. لازم دید که قبل به شما خبر داده که استقبال و ملاقات ایشان لازم است و در جمیع اخبارات مستحضر هستید و بعضی کارها هستند که در کاغذها جای گنجایش ندارند. باقی ایام به کام، برب‌العباد.

ثانیاً ـ کاغذی است که ملا محمد امین ساوجبلاغی که الان در بانهٔ کردستان است به برادرش ملا عبدالله که الان در قصبهٔ ساوجبلاغ است نوشته و عبارتش این است:

جویای احوال شده بودید امروز که یوم پنجشنبه سیم

شهر حال است کاغذی که حاجی کریم برای برادرش که در اینجاست به تجارت آمده نوشته بود که در روزنامهٔ انگلیس که برای حکیم قرانتین آمده بود در آنجا طبع شده است که هرچه کردستان است به شیخ عبیدالله داده‌اند و جناب ایشان راضی شده است و هر روز عسکر وذخیرهٔ زیاد به سلیمانیه می‌آید و نوشته بود که هفتاد «تابور» هم باید تسلیم شیخ بکنند. دیگر خبر غیر از این نیست. اما معلوم این بهار آشوب و فتنهٔ عظیم برپا خواهد شد. دیگر خودتان مختارید. لازم بود که جناب شماها را خبر نمایم. احتیاج به گفتن ماها نیست. خودتان عقل دارید.

ثالثاً ـ روایت معتبری است که بدین شرح از حاجی ابوبکر نام رواندوزی که در قصبهٔ ساوجبلاغ تجارت دارد استماع شده که احمد بگ یاور حربیهٔ سلطان بعداز سه روز توقف در خانهٔ شیخ که با او خلوتها کرده و اطمینانها داده به اتفاق شیخ قادر پسر و شیخ محمد سعید برادر زادهٔ عبیدالله به رواندوز رفته‌اند و قایم مقام آنجا از آنها لازمهٔ استقبال و احترام به عمل آورده و در خانهٔ مصطفی بگ یک رأس اسب با یراق نقره به پسر شیخ داده و از آنجا به همان هیأت به اربیل رفته‌اند و بنای اجتماع آنها در اربیل به راهنمائی و تعلیمات احمد بگ یاور بر این است که چنانکه شیخ عبیدالله رؤسای عشایر و معارف آن نواحی را ترغیب و دعوت کرده است همگی

از اطراف آمده و در اربیل که مرکز تلگراف است مجتمع شده متفقاً تلگراف مشروحی به اعلیحضرت سلطان بفرستند، بدین عبارتها تظلم و تشکی نمایند که چرا دولت روس به تعصب ملت و مذهب خودش به آنطورها از مردم قراطاغ و صربستان حمایت کرد و شما که خلیفهٔ اسلام هستید چرا راضی می‌شوید که دولت عجم به تعصب مذهب خودش خون ما را بریزد و مال ما را به غارت برد و دین ما را تغییر بدهد و ما را از وطن اصلی خود آواره نماید ـ که دولت عثمانی این تلگراف را سند کرده و دولتهای بزرگ را حامی و مصدق شیخ عبیدالله قرار دهد و هکذا حاجی ابوبکر بدین عبارت تقریر می‌کرد که دولت انگلیس و پروس و فرانسه صریحاً به دولت عثمانی اطمینان داده‌اند که اگر دولت روس در این باب با دولت ایران متفق باشد ما سه دولت با شما متفق شده به دولت روس اعلام جنگ خواهیم کرد.

این است خلاصهٔ اخبار و سواد کاغذها و نوشتجاتی که در این دو سه روز تحصیل شده و چند روزی است که این خبرها در میان مردم نیز خیلی اشتهار دارد و لازم است عرض نمایم که انتشار این خبرها در این حدود بخصوصه در این ولایت اثرهای بد دارد. از جمله از روزی که این خبرها منتشر شده اگرچه مردم سردشت در اظهار اطاعت تعللی داشتند لکن باز هرچه بود گاهی اظهار اطاعت می‌کردند و دادن مالیات و آمدن خودشان را به امروز و فردا وعده می‌دادند. اما از روزی که خبرها

منتشر شده صریحاً از دادن مالیات تحاشی کرده و مامند آقا را که برای وصول مالیات فرستاده بودم جواب داده‌اند.

لهذا عرض می‌نمایم که اگرچه سابقاً عرض کرده‌ام که رفتن به سردشت ضرورت دارد لکن با وجود ظهور این حالتها و انتشار این خبرها عجالةً عزیمت به سردشت را مضر می‌دانم که مبادا یک مرتبه مردم و طوایف آنجا متفرق شده به آن طرف بروند و یا باز هم حمزه آقا را راه داده فتنهٔ تازه ایجاد نمایند.

با انتشار این خبرها که غالباً مقرون به صحت است همانطور که دو روز قبل اجمالاً عرض کرده‌ام تشکیل اردوئی در لاهیجان ضرورت کلی دارد که اگر احیاناً باز هم از طرف شیخ ملعون حرکتی شود راه حقیقی و معبر او اشنو و لاهیجان است و کلیةً با ملاحظاتی که هست و احتمالاتی که می‌رود بهتر و به احتیاط نزدیکتر این است که اردوئی را که در نظر انور است زودتر از دارالخلافه حرکت داده به این حدود بفرستند.

معروضهٔ ۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

این عبارت در آخر کتابچهٔ راپورت مورخ دهم ربیع‌الثانی نوشته شد. (در حاشیه بطور چلیپا نوشته شده)

بعد از اتمام این عریضه عرض می‌نمایم که چند روز قبل جاسوس مخصوصی به خود سلیمانیه فرستاده

بودم در این ساعت مراجعت کرد و از مصطفی آقای ساوجبلاغی که حالا در سلیمانیه است کاغذی به قادر آقا آورد که خلاصهٔ مطابق اخبار معروضهٔ فوق است، بعلاوه اینکه نوشته بود که از جانب دولت عثمانی عسکر زیاد و قورخانه پی در پی به سلیمانیه می‌رسد و در همین روزها سه «طابور» نظام به محال پژدر فرستاده‌اند و از اسلامبول تلگراف رسیده است که کل ردیف عراق عرب ملبوس بپوشند و اسلحه بردارند تا دوباره امر به آنها برسد.

معروضهٔ ۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[٦٥] به خاکپای همایون اقدس علی روحنا فداه

راپورتها و مطالب راجعه به خدمات مرجوعه در ساوجبلاغ را متواتراً به توسط جناب جلالتماب امیر نظام به خاکپای اقدس عرض نموده و می‌نماید و این عریضهٔ تلگرافی را فقط در استدعای چاکرانهٔ خود عرض می‌نماید که چنانکه در نظر مبارک هست پارسال در ایام گرانی تبریز تعهد خدمتی کرده چهارصد و پنجاه و یک خروار و پنجاه من گندم به زحمتها و اشکالات زیاد از گروس به تبریز فرستادم و مقرر شد که قیمت و کرایهٔ آن از قرار خرواری ده تومان به توسط سپهسالار اعظم به جان نثار برسد.

از آن بابت در دارالخلافه دو هزار تومان به جان نثار رسید و از آنوقت تا به حال که نزدیک یک سال است دو هزار و پانصد و پانزده تومان دیگر باقی است و در این باب مکرر به اولیای دولت عرض شده به موجب جوابهائی از جناب جلالتماب آقا و سپهسالار اعظم به جان نثار رسیده باقی طلب جان نثار از شش هزار و پانصد تومان و کسری که از علت قیمت غله‌های مرسوله به تبریز بتوسط میرزا احمد منشی باشی به کمپانی زیگلر رسیده

باید داده شود.

اما سپهسالار اعظم به واسطهٔ تفاوت پول خوراک آن تنخواه را تصرف‌نکرده‌وموافق تلگراف آخر خودشان آن تنخواه کماکان در پیش زیگلر باقی است.

استدعا آنکه این فقره را به دربار همایون حواله بفرمایند که تحقیقات لازمه به عمل آورده از هر راه و بر ذمهٔ هر کس تعلق گیرد قراری در رسیدن دو هزار و پانصد و پانزده تومان باقی طلب جان نثار بدهند که به نمک اعلیحضرت شاهنشاهی در این معامله ضرر و خسارت زیادی به جان نثار رسیده است.

غلام جان نثار، حسنعلی.

معروضهٔ ۱۷ جمادی‌الاولی ۹۸ از ساوجبلاغ

[٦٦] به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه

محمد خان حاکم گروس تصدق شده، حق تعالی همه ماها را تصدق وجود مبارک نماید. ولایت گروس اگرچه محقر است لکن حکومتش از جهات عدیده اهمیت کلی و حاکم مقتدر مسلطی لازم دارد و امروز سوای خسروخان برادر جان نثار که ریاست فوج با اوست و از هر جهت بر همه مقدم است کسی نیست که صلاحیت حکومت آنجا را داشته باشد.

استدعا آنکه حکومت ولایت به خسرو خان و سرهنگی فوج به غلامزاده و خانزاد جدید شاهنشاه که عبدالحسین است مرحمت و عنایت شود که تا جان نثار در حیات است با اقبال شاهنشاه عیب و نقصی در کار فوج و ولایت به هم نخواهد رسید.

لطفعلی خان پسر مرحوم محمد خان هم که جوان قابل و از خانزادان شاهنشاه است به حکم جناب جلالتماب امیر نظام به یوزباشی گری غلامان جدید گروس و برادر دیگرش حسین خان در همان دسته به نیابت او برقرار است و الان و بالفعل در ارومیه به خدمتگزاری مشغول هستند.

استدعا این است که به پاداش خدمات چندین سالهٔ مرحوم محمد خان از سیصد تومان مواجب و پنجاه خروار خانواری آن مرحوم یکصد و پنجاه تومان نقد و پنجاه خروار جنس علاوه بر مواجب یوزباشیگری و نایبی در حق لطفعلی خان وحسین‌خان برادرش از محل ولایت مرحمت و برقرار شود که با مزید امیدواری به لوازم جان نثاری مشغول شوند.

غلام جان نثار، حسنعلی

معروضه ۲۲ شهر جمیدی‌الثانیهٔ ۹۸ از ساوجبلاغ

[٦٧] (این نامه مقداری پارگی دارد. آن موارد نقطه‌چین شده است)

... حسب‌الامر خود را با اردوی آن مخدوم ... با وجود اینکه در احکام متعددهٔ همایونی مقرر شده است ... مؤکد صادر و از حضرت ولیعهد روحی فداه به خاکپای اقدس ... فوج گروس را فرستادیم چگونه است این همه به تأخیر افتاده و تا به حال ... این است که در احکام صادره به مخلص بدین عبارت مرقوم شده است که **اعتمادالسلطنه** ... است که اطلاعات لازمه به شما بدهد، مع‌هذا تا این ساعت هیچ نوع خبری از سرکار ... که جویا شده و استعلام کرده‌ام سوای اینکه گفته و خبر داده‌اند که **حاجی صدرالدوله** با سه فوج سرباز [میاندوآ] ب تا حوالی بناب آمده‌اند دیگر هیچوجه خبری از اردو و حرکت سرکار نرسیده است.

و بالجمله مخلص این ... مراسله را معجلاً فرستادم که در هر جا باشید به سرکار برسانند. لطف فرموده

اولاً در رساندن چادر و ملزومات فوج گروس از راه و به هر وسیله و **تدبیری** که می‌دانید اهتمامی فوق‌العاده به عمل آورید که معطلی این فوج در اینجا بهیچوجه مناسب نیست و معایب چند دارد.

و ثانیاً صورت حال و حقیقت واقعه و قصد و نیت خود را معجلاً مرقوم بفرمائید که تکلیف معلوم شود. زیاده زحمت نمی‌دهد.

[۶۸] به حضرت ولی‌عهد عرض شده

... از زیارت رقم مرحمت شیم و تقبیل خلعت تن پو [ش] ... به حصول افتخار به این نوع مرحمت‌برای ... به خدمت آستان حضرت اقدس والا شرف اختصاص یافته و پایهٔ اعتبار جان نثاریهای ... که به شکر این مرحمت بقیهٔ عمر خود را در مراسم بندگی و لوازم عبودیت در آستانهٔ مبارکه ... که تمشیت امور و حفظ نفوس و نظم حدود این دو ولایت است صرف نموده برای رضای خا [لق] ... شب و روز با مواظبتی هرچه تمامتر به اصلاح کارهای آشفتهٔ این ولایت و اعادهٔ امنیت این ... عرض می‌نماید که علاوه بر آن خرابیها و آن سفک دماء و آن نهب و غارتهای فوق‌العاده ... روی داده و خود این مردم بد عاقبت نیز که از شئامت بخت خودشان طوعاً و کرهاً، با آن ناپاک طریق ... اردوهای دولتی و عبور عساکر منصوره و ازدحام مردم اطراف که همگی دل سوخته و ستم رسیده بودند بالطبیعه و به حکم ... و ویران گشته و ساکنین آنها به حدی منهوب و متفرق شده‌اند که مزید بر آن متصور نیست و معهذا در صورتی که عفو و رحمت شا [هنشاه] ... که با توجهات خاطر

مبارک حضرت اقدس والاروحی فداه عنقریب موجبات آسودگی و امنیت این مردم فراهم آمده هرچه زودتر ... و این خرابیها صورت آبادی پذیرد و این فقره رانیز ضمیمه کرده جسارت می‌نماید که این چاکر از روزی که وارد ساوجبلاغ شده در هر موقعی ... کارها و حالت حالیهٔ این ولایت را در ضمن عریضجات مشروحهٔ متواتره خدمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم عرض کرده و البته آن عریضجات به ملاحظهٔ نظر مبارک رسیده بعد از این نیز وقایع اتفاقیه و صورت کارهای این دو ولایت بواسطهٔ عریضجات مخصوصه و نوشتجاتی که به امیرالامراء العظام نایب مناب سپهسالار خواهد نوشت به ملاحظهٔ نظر مبارک خواهد رسید. زیاده جسارت است. الامرالاشرف الوالا مطاع.

* نقطه‌چین‌ها جای پارگی کاغذ است.

قربان خاکپای مبارکت شوم

به اقتضای رسوم چاکری و عبودیت به صحابت مقرب‌الحضره اسدالله خان پیشخدمت خاصه مبلغ پانصد تومان به عنوان پیشکش تقدیم خاکپای مبارک نموده و کمال امیدواری دارد که این چاکر را به قبول این پیشکش ناقابل قرین افتخار بفرمایند و علاوه بر آن یک هزار تومان از بابت مالیات ساوجبلاغ برات تجارتی معتبر به مشارالیه داده است که پنج روز بعد از رؤیت اخذ و دریافت کرده ازنظر مبارک بگذراند.

و چنانکه سه روز قبل به امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه امیر تومان و نایب مناب سپهسالار اعظم نوشته شده این چاکر در وصول بقیهٔ مالیات این ولایت نهایت اهتمام دارد و همانطور که در آن نوشتجات به نظر مبارک خواهد رسید مخصوصاً استدعا می‌نماید که امر و مقرر بفرمایند که حوالهٔ براتدار و عنوان وجه نظام رابردارند که خود جان نثار با این تفصیلی که ازوضع مالیات اینجا به امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه نوشته هرچه وصول شود تا شب عید متدرجاً وجه نقد آن به خاکپای مبارک خواهد فرستاد که به‌هرمصرفی که خواسته باشند برسانند. زیاده جسارت‌است. الامرالاشرف الامجد الوالا مطاع.

[۷۰] قربان خاکپای مبارکت شوم

در اردوی مرکزیه که کفالت امور ساوجبلاغ و افشار صاین قلعه به عهدهٔ چاکر مقرر و لازم شد که از جانب فدوی یک نفر به نیابت آنجا منصوب و معین شود، اگرچه صورتاً به ملاحظهٔ اینکه در این آخر سال کسر و نکسی در امر مالیات به هم نرسد حکم نیابت به مقرب‌الخاقان خانباباخان نایب پیشخدمت باشی داده. لکن معناً مقرب‌الخاقان محمد حسن خان یوزباشی غلامان خاصه به نیابت حقیقی مأمور و منصوب و به‌او دستورالعمل داده شد که عجالةً بامقرب‌الخاقان خانباباخان برود و تا چندی در آنجا به وصول و ایصال باقی مالیات و رفع دعاوی و منازعات واقعه فیمابین اهالی افشار و سقز کردستان و غیر ذلک بپردازد و در موقعی که مقتضی شود حکم خود را ابراز کرده مستقلاً به نیابت آنجا مشغول شود. مشارالیهما رفتند و چنان اتفاق افتاد که حالت موافقتی در بین آنها به هم نرسید تا وقتی که خبر احضار و عزیمت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم رسید. از یک طرف محمد حسن‌خان یوزباشی به هر ملاحظه که بود از صاین قلعه بی‌مقدمه به

عزم اینکه خود را به سپهسالار اعظم برساند عازم تبریز شد و از طرف دیگر مقرب‌الخاقان خانباباخان اقامت خود را در افشار تکلیف خود ندانسته از آنجا به ساوجبلاغ آمد و چاکر چنین مناسب دانست که او را روانهٔ آستان مبارک نموده به عرض این عریضه جسارت نماید که با این اختلافی که در وضع نیابت افشار صاین قلعه روی داده است رأی و اختیار با حضرت اقدس والاروحی فداه است که یا امر و مقرر بفرمایند که محمد حسن خان یوزباشی اگر عازم طهران هم شده باشد مراجعت کرده بیاید و به نیابتی که برای او معین شده بود مشغول باشد و یا خانباباخان و هر کس دیگر که رأی مبارک قرار گیرد مأمور و معین شده معجلاً به ساوجبلاغ بیاید که چاکر دستورالعملهای لازمه به او داده روانهٔ افشار نماید.

و سرهم رفته عرض می‌نماید که افشار صاین قلعه یکی از نقاط مهمه و انتظام حکومت آن از لوازم است، لکن از چندین جهت و بواسطهٔ پاره‌ای اشخاص اختلال کلی در امر ولایت افشار به هم رسیده که عمده‌اش اقدامات بی‌قاعدهٔ نواده‌های مقرب‌الخاقان سلیمان خان و مخصوصاً حرکات ناشایستهٔ بیوک خان پسر رضاقلی خان است که دفع و رفع آن از لوازم انتظام آن ولایت است. رأی و اختیار با حضرت اقدس والا روحی فداه است. زیاده جسارت است. الامرالاشرف الامجد الوالامطاع.

مکتوبها به وزیر امور خارجه

میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک انصاری

و

سپهسالار اعظم

در اوراق ۲۵ الف تا ۲۸ ب نامه‌ها و تلگرافهای متفرقی مندرج است که آوردن آنها متناسب در میان این مجموعه اسناد نیست لذا در پایان (به شماره‌های ۱۴۷ ـ ۱۵۹) آورده شد.

قبله گاها

مأموریت این بنده به ریاست این ولایت خراب و انتظام این حدود پرآشوب به عرض جنابعالی رسیده و اجمالاً عرض می‌نمایم که فتنهٔ واقعه در این ولایت از عجایب وقایع روزگار است و هیچ تاریخی به مثل آن خبر نمیدهد.

چه عرض کنم که از شئآمت وجود این شیخ ملعون و متابعت و موافقت این مردم گمراه با او چه خرابیها و خسارتهای فاحش و چه قتل نفوس و نهب و غارتهای فوق‌العاده در این یک سمت آذربایجان روی داده و دو ثلث خود این ولایت به کیفر اعمال اهالی بد عاقبت آن چگونه زیر و زبر گشته!

و اگرچه کمترین از روزی که وارد شده شب و روز با جد و جهدی وافر به اصلاح امور و انتظام حدود و اعادهٔ امنیت و استقرار آسایش این مردم مشغولم لکن سالها و روزگارها باید که این ولایت به حالت اعتدال رجوع نماید و صورت انتظامی به هم برساند.

و بالجمله این عریضه را محض این یک فقره واطلاع خاطر جنابعالی عرض می‌نمایم که آفتی بدتر از

فتنهٔ شیخ ملعون، مسئلهٔ مداخله و تصرف جمعی از تجار تبعهٔ خارجه در این ولایت است که بواسطهٔ قروضی که از مرحوم مظفرالدوله و مجیدخان و دیگران داشته‌اند در همین چند سال مبلغی از املاک معتبر این ولایت به عنوانهای مختلف بعضی را به اسم اجاره و بعضی را به اسم ضمانت و بعضی دیگر را به اسم بیع شرط در ضبط و اجارهٔ خود قرار داده و دست تصرف این جماعت در این املاک بطوری قوت گرفته است که هیچ مالک بالاقتداری آن تسلط را ندارد، و این جماعت نه تنها اجرای لوازم مالکیت می‌کنند بلکه اولا به پشت گرمی و حمایت دولت خود و ثانیاً نظر به قرارنامه‌ها و احکام مؤکدی که متدرجاً بر تقویت عمل خود از وزارت جلیله و کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان صادر کرده‌اند این املاک را مثل ایالت مستقله قرار داده از امر و نهی و متابعت حاکم و مباشر این ولایت خارج می‌دانند.

و چون حکام سابق قدری سستی کرده و آنها را در حد خود نگاه نداشته‌اند بسط ید و استیلای آنها قوتی گرفته است.

اگرچه کمترین از روزی که وارد شده این مسئله را به آنها القا کرده است و حتی‌المقدور نمی‌گذارم که از حد مستأجری خود تجاوز نمایند لکن صریحاً عرض می‌نمایم که اینطور مداخله و تصرف تبعهٔ خارجه مخصوصاً در این ولایت از جهات عدیده مضر و مخل انتظام کلیهٔ این ولایت و منافی مصلحت دولت است.

و کاش روز اول این نکته رعایت شده راضی به اینطور و به این شدت مداخلهٔ تبعهٔ خارجه در این ولایت نمی‌شدند، و اگر طلبکاران آنها را مجبور می‌کردند که املاک خود را به قیمت نازل بفروشند و طلب تبعهٔ خارجه را به وسایل دیگر بدهند صد مرتبه بر اینطور اجاره و استیلای تبعهٔ خارجه رجحان داشت.

حالا هم اگر ممکن باشد که خود دولت و یا جمعی از تجار معتبر که از تبعهٔ دولت علیه باشند طلب تبعهٔ خارجه را بدهند و این املاک را از دست این اشخاص مستخلص نموده خودشان مادام استیفای حق خود با منافع این املاک را ضبط و تصرف نمایند متضمن مصلحتهای کلی و یکی از شرایط عمدهٔ انتظام امور این ولایت است.

کمترین عجالتاً این تفصیل را به جهت تذکار خاطر جنابعالی عرض کردم که در این باب تأمل و تدبیر فرموده شاید از یک راهی که ممکن و مناسب بدانند چارهٔ در رفع این محذور بفرمایند. زیاده عرضی ندارم، امرالعالی مطاع

۱٤ شهر صفر ۹۸

[۷۲] سواد کاغذی است که به تاریخ ۱۶ شهر ربیع‌الثانی به جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه نوشته شده

قبله‌گاها تعلیقه مبنی بر یکصد و چهل و دو تومان و پنج هزار قسط دوم از طلب مسیو بریان پاریس زیارت شد. و اینک برات تمام مبلغ مزبور را به حوالهٔ عالیجاه خواجه رستم تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه که در دارالخلافه الباهره در کاروانسرای مرحوم امیر حجره دارد ملفوف عریضه ارسال خدمت نموده که به مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان بفرمائید وجه برات را دریافت کرده به سفارت دولت فرانسه بدهند و سند وصول آن را گرفته برای مخلص بفرستند و محض اطلاع خاطر جنابعالی عرض می‌نمایم که در اینجا با عالیجاه خواجه هارتون که حواله دهندهٔ برات است قرار این طور شده است که در وقت کارسازی وجه برات مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان وصول آن را در پشت همین برات بنویسد که خواجه رستم مجدداً آن برات را برای خواجه هارتون بفرستد.

در باب چهل تومان مرابحه هم که مرقوم فرموده بودید عرض می‌نمایم که سفارت فرانسه از روز اول فقط به اخذ و دریافت اصل طلب مسیو بریان راضی و قایل

شدند و مخلص هیچوقت قبول مرابحه نکرده است و قطع نظر از این فقره که قدرش هم قابل نیست اگر از وزارت جلیله امور خارجه باب مرابحهٔ مطالبات را بر روی سفارت فرانسه مفتوح نمایند برای آنها دستاویز شده در مطالبات عمدهٔ دیگر که غالبش راجع به دولت است اشکالات زیاد به میان خواهند آورد. زیاده عرضی ندارد.

۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۷۳] طهران، خدمت ذی‌رفعت حضرت‌اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی

تبریک و تهنیت شرفیابی و زیارت خاکپای همایون و ورود دارالخلافه را خدمت بندگان اجل عالی عرضه می‌دارد. دوری از مرکز تلگراف و نبودن پست و چاپارخانه موقع اکثر کارها را از دست می‌دهد و جواب عریضجات تحریری و تلگرافی کمترین را به تأخیر می‌اندازد. چنانکه تا امروز به جواب عریضجات مورخهٔ هیجدهم و بیست و چهارم صفر خود مشرف نشده‌ام تا بندگان اشرف به سلامت و سعادت تشریف فرمای دارالخلافه شدند.

و اینک خلاصهٔ وقایع و اخبار را بدین تفصیل عرضه می‌دارد.

در سایهٔ اقبال شاهنشاه اردوی متوقف ساوجبلاغ با کمال نظم دایر و مردم آرام و ولایت منتظم است و مادهٔ بی‌اعتدالیها و تاخت و تاز اهالی میاندواب و طایفهٔ بالکانلو و غیره نیز بعد از این که شش قریهٔ معتبر از ولایت مکری را تاخت و تاز کردند و زیاده از یکصد نفر آنها را کشتند به واسطهٔ بعضی تدابیر و اهتماماتی که به

عمل آمده این روزها تسکین یافته و آرامی گرفته‌اند. لکن کلیةً در سد باب و منع اقدامات متجاسرانهٔ اهالی میاندواب و آن نواحی قرار محکمی باید بفرمایند که در آینده به امثال آن اقدام نکنند.

این روزها، اغلب اوقات کمترین مصروف به وصول و ایصال مالیات و تفریغ معاملهٔ امسال است و تا امروز از مأخذ همان سه شقی که نسبت به قرار مالیات و عریضجات هیجدهم صفر عرض شده بقیه بقدر دو هزار و پانصد تومان وصول شده که وجه نقد به آستانهٔ مبارکه فرستاده و به براتدارها داده‌ام و با این اهتمامی که در وصول مالیات می‌شود امیدوارم که تا شب عید از هشت تا نه هزار تومان وصول کرده متدرجاً بفرستم. بعد از این نیز هرچه وصول شود متدرجاً خواهم فرستاد.

از پنج هزار تومان مالیات سردشت بعد از وضع مأخوذی لطفعلی خان چهار هزار و پانصد تومان باقی است که با وجود اظهارات مکرر و مأموریت چند نفر محصل همه را به امروز و فردا ولیت و لعل گذرانده و تا به حال چیزی نفرستاده‌اند و این دفعه که کاغذهای سخت مبنی بر تهدید نوشته فرستاده‌ام اگرچه نوشته و وعده داده‌اند که مالیات خود را بدهند لکن کلیةً قرار طایفهٔ گورگ و مردم سردشت بر تعلل است.

و عجالةً تا چند وقت دیگر با وعده و وعید و تأمین و تخویف با آنها مدارا و مماشات باید کرد. اگر مالیات خود را دادند و از در اطاعت تامه برآمدند بسیار

خوب، والا در موقعش عرض خواهم کرد و استیذان خواهم نمود که اجازه بدهند خود کمترین چندی بعد به حکم ضرورت تا سردشت بروم و کار آنجا را از هر جهت منتظم نمایم که امروز نقطهٔ مهم این ولایت و سرحد واقعی ما سردشت است و اطمینان از عمل آن حدود در حکم وجوب است.

محل جیره و سیورسات اردوی ساوجبلاغ همان یکهزار و پانصد خروار معامله با ارامنه و احمد بیگ و پنجاه و یک خروار غلهٔ موجود درانبار قصبه بود که کمترین از آنها گرفته در این سه ماه به نوکر داده‌ام. لکن علی خان حاکم مراغه عوض آن را تا به حال نداده است و علی ای‌حال جیره و سیورسات این اردو تا سلخ همین ماه که ربیع‌الاول است تمام است و از غرهٔ ربیع الثانی به آن طرف محلی ندارد و تا هر قدر در اینجا متوقف باشند لامحاله باید جیرهٔ آنها ماه به ماه برسد و در این باب محض تسهیل امر دو فقره عرض می‌نمایم.

یکی اینکه ایزک بیگ تبعهٔ انگلیس در دهات ساوجبلاغ بقدر هزار خروار گندم موجود دارد و به اعتمادالسلطنه حکم تلگرافی صادر بفرمائید که در تبریز این گندم را از خود ایزک بیگ از خروار هشت عباسی در چهار تومان وپنج‌هزار که تسعیر حالیهٔ این ولایت است بخرد و از او حواله گرفته بفرستند که این فقره خیلی به صرفهٔ دیوان نزدیک است.

و علاوه بر آن در افشار صاین قلعه بقدر هزار خروار به وزن جدید غلهٔ دیوانی باقی است و بهتر است که

این مقدار را به عوض سیورسات این اردو حواله بفرمایند که خود کمترین در وصول آن اهتمامات لازمه به عمل آورده به نوکر دیوان برساند. لکن برای حمل این مقدار از افشار به‌ساوجبلاغ لامحاله وجه کرایه لازم است که موافق تصدیق تجار از خروار هشت عباسی دو تومان و پنج هزار تا سه تومان است. اما کمترین محض خدمت دیوان این کرایه را در هفده هزار قبول می‌نماید و علی ای حال استدعا می‌نمایم که یا از این راهها و یا به وسایل دیگر حکم مؤکد تلگرافی به اعتمادالسلطنه صادر بفرمایند که قرار جیرهٔ آیندهٔ این اردو را معجلا بدهند.

گلابی آقا که برای وصول مالیات و پانصد تومان وجه متقبله و دیگر مصلحتها در سردشت بود در همانجا به ناخوشی مطبقه فوت شد و بسیار حیف بود که مردی صدیق بود و فی‌الحقیقه در راه خدمت جان داده، کمترین نسبت به بازماندگان و بنی اعمام او از قبیل رسول آقا و بایزید آقا لازمهٔ تسلیت و مهربانی به عمل آوردم. مستدعیم که ملفوفهٔ فرمان همایون مبنی بر رضامندی خاطر مبارک از خدمات گلابی آقا و برقراری مواجب او در حق قاسم آقای پسرش صادر شود.

احمد بیگ را بواسطهٔ تقصیر و تقاعدی که در خدمت کرد حبس کرده بودم، چند روز است مرخص کرده‌ام.

صدور جواب مطالب معروضه را جزو به جزو با هر خدمت و فرمایشی که باشد استدعا می‌نمایم.

۱۴ ربیع‌الاول ۹۸

[۷۴] طهران، خدمت ذی رفعت حضرت اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی

دو روز قبل سلیم خان چاردولی را نزد محمد آقای مامش فرستاده‌ام که تعلیقهٔ بندگان اشرف را برساند و در مسئلهٔ معهود با او گفتگو کرده قرار موافقت نامهٔ او را با عثمان آقا در آن باب بدهد.

از طرف دیگر چنانکه در ضمن عریضجات عرض شده قادر آقا و میرزا ابوالقاسم قاضی را به مکاتبه با حمزه آقا واداشته و قاصدی فرستاده بودند و عین آنچه حمزه آقا در جواب آنها نوشته این است: *

و تا دو روز دیگر حسن آقای خواهرزادهٔ قادر آقا را با میرزا ابوالقاسم قاضی سردشت می‌فرستم که با حمزه آقا در یکجائی قرار ملاقات بدهند و از در اطمینان و استمالت او برآیند. حاصل ملاقات و دیدار را هرچه باشد معجلاً عرض می‌نمایم.

از طرف دیگر هم به دستیاری بایزید آقا اسباب تفریق و اختلافی فیمابین کاکه‌الله با برادرش حمزه آقا فراهم آورده‌ام و کاکه‌الله شرحی بر مخالفت صریح خودش با حمزه آقا نوشته و طالب شده است که او را

* مطلب را نقل نکرده

اطمینان بدهیم که ایل منگور را با مخالفت حمزه آقا مراجعت داده بیایند و در محالی که مخصوص طایفهٔ منگور است سکنا نمایند.

اما این فقره محل ملاحظه است زیرا که بندگان اشرف در تعلیقهٔ خود به محمد آقای مامش و عثمان آقا مرقوم فرموده وعدهٔ صریح به آنها داده‌اند که بار دیگر اذن و اجازهٔ مراجعت به ایل منگور داده‌نشود، در این ایل مردود دولت باشند.

مستدعیم که در این باب حکم و رأی صریح خود را مرقوم فرمایند و تکلیف معلوم شود.

۱٤ ربیع‌الاول ۹۸

[۷۵] طهران، خدمت ذی رفعت حضرت اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم

دو روز قبل در ضمن عریضهٔ تلگرافی عرض کرده‌ام که سلیم خان سرتیپ آمد و او را برای متفق و متحد کردن محمد آقای مامش با عثمان آقای گورگ با تعلیمات لازمه به نزد محمد آقای مامش فرستاده‌ام. الان که دو ساعتی شب چهارشنبه ۱۶ربیع‌الاول* است سلیم خان سرتیپ مراجعت کرد و معلوم شد که به درستی و با کمال فطانت از عهدهٔ خدمت محوله برآمده و آنچه لازم بوده با محمد آقا گفتگو و جوابهای مساعد تحصیل کرده آورده است که یکی عریضهٔ محمد آقا در جواب تعلیقهٔ بندگان اشرف و دیگر شرحی است که در جواب خود کمترین نوشته است، و این است عین عبارت کاغذی که به کمترین نوشته و مضمون عریضه هم که خدمت بندگان اشرف عرض کرده است مطابق همین است و عریضه را در جزو عریضجات تحریری خودم ارسال حضور می‌نمایم. *

* مقصودش سه‌شنبه است که ۱۶ بوده.

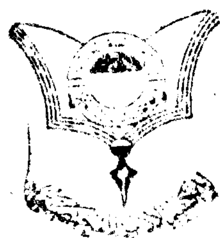
* جای تحریر نامهٔ محمد آقا سفید مانده

این‌است‌مضمون کاغذی که‌محمد آقابه‌کمترین نوشته و این تدبیر متفق و متحد شدن محمد آقا و عثمان آقا بر

دفع حمزه آقا که از تدابیر صایبهٔ بندگان اشرف است بهترین تدابیر است و در این ضمن این نکته را عرض می‌نماید که اگر چه از طرف دیگر نظر به فرمایش و تأکیداتی که در فراهم آوردن اسباب اطمینان و استمالت حمزه آقا فرموده‌اند چنانکه از ضمن عریضهٔ تلگرافی که دو روز قبل عرض شده قادر آقا و میرزا ابوالقاسم قاضی را به مکاتبه و مراوده با حمزه آقا واداشتم و از مشارالیه نیز جوابی رسیده بود که عین او را تلگرافا عرض کرده‌ام، لکن کمترین به ملاحظهٔ اینکه مبادا اصرار در تأمین حمزه آقا مانع و مخل اقدام و تعهدات محمد آقا و عثمان آقا شود بهتر چنین می‌داند که در مکاتبه و مراوده با حمزه آقا به تأخیر و تأنی قائل شویم و تعجیل در فراهم آوردن ملاقات حمزه آقا با حسن آقا و میرزا ابوالقاسم نکنیم و به اصطلاح عوام به امروز و فردا خواب خرگوشی به او بدهیم. تا رأی بندگان اشرف چه باشد.

و در اتمام این عریضه عرض می‌نمایم که انصافاً سلیم خان مقدمات اتفاق و اتحاد محمد آقا و عثمان آقا را خوب به هم بسته است و کمترین به امیدواری قبول استدعای خود به او وعده داده‌ام که انشاءالله بعد از حصول مقصود نسبت به ترقی منصب و مقام او مرحمت فوق‌العاده مبذول شود.

۱۴ ربیع‌الاول ۹۸



[٧٦]

طهران، خدمت ذی رفعت

حضرت اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی

دو هزار و پانصد و پانزده تومان باقی قیمت پانصد خروار گندم کمترین کماکان باقی است. خود بندگان اشرف از اول تا آخر مطلعند که کمترین این پانصد خروار را در چه موقع و به چه زحمت و با چه ضرر و خسارت به تبریز رساندم. حالا که به سعادت در دارالخلافه تشریف دارند استدعا می‌نماید که در باب بقیهٔ طلب کمترین قراری قطعی بفرمایند که خدا شاهد است در این معامله تا به حال نزدیک به دو هزار تومان بر کمترین ضرر وارد آمده و حال آنکه به اعتقاد مردم خدمت عمده کرده‌ام. مستدعیم که در جواب این عریضه حکم آخر این کار را صادر بفرمایند.

۱٤ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۷۷] طهران، خدمت ذی رفعت حضرت اشرف امجد اکرم
سپهسالار اعظم مد ظله‌العالی

درجزو عریضجات مورخه هیجدهم صفر صریحاً عرض کرده بودم که اجازه بدهند که مقرب‌الخاقان محمد حسن خان یوزباشی مستقلاً به نیابت افشار صاین قلعه مشغول شود و همینطور به خودش هم اظهار کرده بودم. اما مشارالیه قبول نکرد و منتظر نشد و از صاین قلعه عازم حضور بندگان اشرف شد، و چون بواسطهٔ تأخیری که در اظهار نیابت خودش دید و مکرر اظهار دل تنگی می‌کرد محتمل است که خاطر بندگان اشرف را مشوب نماید که شاید کمترین راضی به نیابت او نبودم. به ذات الله و به سر مبارک بندگان اشرف که از جانب کمترین بقدر ذره‌ای نسبت به نیابت او تغییر نیت نشده و بودن یوزباشی [را] از چندین جهت به مصلحت خود نزدیکتر می‌دانستم. حالا هم چون اینطور مراجعت او خوش‌آیند نشد مخصوصاً استدعا می‌نمایم که باز هم خود او را مأمور و روانه بفرمایند.

۱٤ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۷۸] طهران، خدمت ذیرفعت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مدظله‌العالی

البته در استعفای از کفالت امور آذربایجان مصلحت عمده به نظر آورده‌اید، اما کمترین بزعم خود چنین می‌دانم که وقت استعفا و اعتذار نبود و در استدعای احضار به دارالخلافه تعجیل فرمودید. علی ای‌حال انشاءالله تعالی مآل کارها خیر و عاقبت محمود است.

۲۲ ربیع‌الاول ۹۸

[۷۹] خدمت ذیرفعت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مدظله‌العالی

چند روز قبل به توسط تلگرافخانهٔ تبریز چند فقره در امور راجعه به اینجا عرض کرده‌ام و مخصوصاً عین کاغذ محمدآقای مامش را در آن مسئلهٔ معهود و عین کاغذ حمزه‌آقا را در جواب قادرآقا در تلگرافهای معروضه گنجانده‌ام.

البته به نظر بندگان اشرف رسیده و از لحاظ انور همایون گذرانیده‌اند.

و در باب دو هزار و پانصد و پانزده تومان بقیه قیمت پانصد خروار گندم مزبور مرسولهٔ تبریز اتمام این امر و وصول این طلب موقوف و منوط به التفات بندگان اشرف است که از موضوع و محمول این امر از اول تا آخر اطلاع دارند و کمترین در حالتی که به اعتقاد خود خدمت عمده کردیم که بقدر دو هزار تومان متضرر شدم.

۲۲ ربیع‌الاول ۹۸

مکتوبهای به امین‌الملک

میرزا علی خان (امین‌الدوله بعدی)

[۸۰] خدمت جناب جلالت‌مآب سرکار امین‌الملک دام اجلاله

تلگرام بیست و ششم ربیع‌الاول در ششم ربیع‌الثانی زیارت شد. از علت اختلاف جیره و سیورسات این قشون سؤال فرموده بودید تفصیل این است که در اردوی مرکزیه جناب سپهسالار اعظم از غرهٔ محرم جیرهٔ چهارماهه این اردو را در دو هزار خروار برآورد کردند و از این مقدار هزار و پانصد خروار حوالهٔ مراغه شد و نظر به اظهارات حاجی صدرالدوله چنان می‌دانستند که در قصبهٔ ساوجبلاغ هم بقدر پانصد خروار گندم بلاصاحب هست که می‌تواند جیرهٔ چهارماهه را بپردازد.

اما در ثانی با قرار خود حاجی صدرالدوله معلوم شد که زیاده بر پنجاه و یک خروار در قصبه حاضر نبود. گزارش را همان وقت به سپهسالار اعظم عرض کردم و در جواب مخلص بدین عبارت نوشتند:

> حاجی صدرالدوله هم وارد شد و معلوم شد که آن انبار پنجاه و یک خروار بوده است. حالا چهارصد و چهل و نه خروار از بابت جیره چهارماهه طلب شما می‌شود. که باید داده شود.

چون سپهسالار اعظم چهارصد و چهل و نه خروار

باقی جیرهٔ چهارماهه را تصدیق کرده و تصریح نموده بودند که باید برسد این بنده به آن اطمینان در راپورت اول خودم عرض کردم که جیرهٔ چهارماههٔ این اردو را جابه‌جا کرده و قول داده‌اند. لکن چون جناب معظم‌الیه احضار شدند و عوض آن چهارصد و چهل و نه خروار معین نشد جیرهٔ یک ماههٔ ربیع‌الثانی در زمین ماند. لهذا نوکر اینجا از غرهٔ این ماه جیره طلب دارند.

و اینکه اجازه داده و مقرر فرموده‌اند که از وجوه وصولی ساوجبلاغ به عوض سیورسات نوکر داده شود به خاکپای اقدس عرض نمائید که با همه اشکالاتی که در وصول مالیات اینجا بود اهتمامات چاکری خود را صرف کرده سوای چهارهزار تومان باقی مالیات سردشت که انشاءالله به هر طور است وصول خواهم کرد عجالةً از مالیات ولایت مکری با آن سه شقی که سابقاً عرض شده پنج هزار تومان وصول کرده‌ام و از این مبلغ سه هزار تومانش را از بابت مقرری حضرت ولیعهد و ارباب حواله‌ای که حکم و برات آورده‌اند وجه نقد داده‌ام و دو هزار تومان دیگر در نزد چاکر موجود است و می‌توانستم که حسب‌الاجازه به عوض جیرهٔ نوکر بدهم، لکن تکلیف خود دانستم که عرض نمایم که این ایام قیمت غله در این ولایت در خروار هشت عباسی شش تومان است. اگر اذن می‌دهند از همین قرار این دو هزار تومان را از بابت جیرهٔ این ماه به نوکر بدهم.

و در این مورد عرض این فقره را لازم می‌دانم که

دادن قیمت جیرهٔ این یک ماه بر وجه نقد عیبی ندارد. لکن کلیةً در دادن وجه نقد به عوض جیرهٔ نوکر اینجا اشکالی هست و به صرفهٔ دیوان و به سهولت معاش نوکر نزدیکتر این است که حتی‌المقدور جنس بعینه داده شود، زیراکه اگر در خود این ولایت غله فراوان بود البته بهتر و نوکر هم ممنون‌تر بود که جیرهٔ خود را نقد بگیرد. لکن بواسطهٔ صدمات زیادی که از جهات عدیده به این ولایت وارد آمد و غلهٔ اکثری از دهات سوخت و نابود شد از هر نوع مأکول و مایحتاج و از اجناس غله و حبوبات در عامهٔ ولایت و بخصوصه در قصبهٔ ساوجبلاغ بسیار کم است و چاکر خیلی اهتمام کرده است که در این مدت فقط بقدر مایحتاج ساکنین قصبه از دهات اطراف آورده به خبازان قصبه فروخته‌اند که معاش مردم بگذرد و برای جیرهٔ نوکر حسن اتفاق و مساعدتی که شد این بود که ارسال یکهزار و پانصد خروار حوالهٔ مراغه در اینجا هزار خروار از تبعهٔ خارجه جنس بعینه گرفته به آنها داده شد، والا کار نوکر خیلی به عسرت و سختی می‌کشید. حالا هم از روی اطلاع ودولتخواهی عرض می‌نمایم که تا ممکن است جیرهٔ نوکر را جنس بعینه باید داد و چنانکه سابقاً عرض شده چارهٔ این کار دو چیز است:

یکی اینکه از تبریز قرار معاملهٔ یکهزار خروار را با ایزک بیگ بگذارند و به عاملی که در اینجا دارد حواله بگیرند.

دیگر اینکه اجازه بدهند که یکهزار و پانصد

خروار غله صاین قلعه به عوض جیرهٔ این نوکر داده شود و چون مقصود بالاصاله رسیدن عین جنس است لابد برای حمل آن از افشار به ساوجبلاغ قرار کرایه لازم است که اقلش خرواری هفده هزار است.

و اینکه مقرر شده است که جنس دیوانی افشار برای اردوئی که از طهران حرکت خواهد کرد لازم است عرض می‌نمایم که در صورتی که دیوان قیمت سیورسات نوکر را به مظنهٔ امروز از پنج و نیم و شش تومان می‌دهد صرفهٔ دیوانی در این است که عجالهٔ جنس افشار را به عوض جیرهٔ نوکر بدهد وچون در خود افشار و گروس تسعیر غله رو به تنزل است ممکن است که با قیمت یکهزار و پانصد خرواری که حالا به نوکر داده می‌شود اقلاً دو هزار خروار در آنجاها خریده انبار نمایند، و علی ای حال مستدعیم که تکلیف جیرهٔ آینده نوکر رازودتر معلوم و با تلگراف اعلام فرمائید.

بی‌اعتدالیها و تطاول اهالی میاندوآب در اثر صدور احکام مؤکده و فرمایشات همایونی که به همه جا وهمه کس ابلاغ شد بکلی موقوف گشته و احتیاطاً دو دسته سرباز و پنجاه نفر سوار برای نظم حدود در دهات کنار تتهو گذاشته‌ام و علی خان حاکم مراغه نیز چند روز است که غلامحسین بگ آدم خود را با چهل پنجاه سوار به میاندوآب فرستاده و سرهم رفته آن مردم از صرافت آن اقدامات افتاده‌اند و اهالی این ولایت با کمال امیدواری به دعای وجود مسعود شاهنشاه مشغولند.

از ظهور مرحمت نسبت به بازماندگان گلابی آقا و برقراری مواجب در حق قاسم آقای پسر او بر امیدواری همه افزود.

از بشارت خرقهٔ مرحمتی قرین انواع افتخار شدم و هر وقت به زیارت خلعت مبارک مشرف شوم بر مراتب افتخارم می‌افزاید. این نوع مکارم شاهانه از روی تفضل است و ما چاکران از شکر مراحم شاهنشاهی عاجزیم.

فرموده‌اید که تلگرافها و راپورتهای بنده دیر می‌رسد، اگر به تواریخ معروضات بنده رجوع فرمائید معلوم‌می‌شود که‌قصور از جانب من نبوده و هیچ موقعی را در عرض اخبار ترک نکرده‌ام. اما در این چند روز بواسطهٔ بعضی تغییرات رسیدن و رساندن نوشتجات فدوی مختل شد و انشاءالله بعد از این با دایر شدن پست منظم خواهد شد.

در سوم این ماه سواد انتشارنامهٔ شیخ عبیدالله را تلگرافاً عرض کرده و اصل آن را با پسته ارسال نموده‌ام. حالا هم از قراری که به تواتر خبر می‌رسد شیخ ملعون در تدارک و تهیهٔ حرکت به سمت رواندوز است و از این حرکت مقصودش این است که با ایلاتی که از خارج وداخل اتفاق داشته و حالا همگی در گرمسیر و در خاک عثمانی هستند دست به هم داده مجدداً مصدر امری شوند و شاهد بر صدق این مطلب این‌است که‌به بعضی از هواخواهان خودش که در سلدوز هستند پیغام

داده که خود را از میان قراپاپاق کنار بکشند که شیخ در صدد خروج است و از دولت عثمانی اجازه به او داده شده است.

اگرچه این خبر روایت شفاهی است لکن لازم است که هرچه بشنوم عرض نمایم و در همین روز این تفصیل را از یک طرف به نصرالملک خبر دادم و از طرف دیگر به بیوک خان قراپاپاق و محمد آقای مامش نوشتم که به فرستادن جاسوسهای مخصوص کسب اطلاع صحیح کرده خبر بدهند.

به اعتقاد چاکر تشکیل اردوئی که اقلاً دو فوج سرباز و چهار عراده توپ داشته باشد در لاهیجان (لازم) است. تا رأی انور همایون چه اقتضا نماید.

۸ شهر ربیع‌الثانی ۹۸ از ساوجبلاغ

[۸۱] خدمت جناب جلالت مآب سرکار امین‌الملک دام اجلاله العالی

فرج خان تفنگدار دیروز که چهارم ربیع‌الثانی بود وارد شده احکام علیهٔ همایونی و رقیمهٔ عالی را ابلاغ کرده تغییر وضع کارگزاری آذربایجان ازالهامات‌خاطر اقدس و تغییر بر وجه احسن است. تکلیف بنده در عبودیت اعلیحضرت شاهنشاه خدمت است و به هرچه امر شود اطاعت خاصه با ریاست جناب جلالت مآب علاءالدوله امیر نظام که به یاری خدا و اقبال شاهنشاه مساعی چاکرانهٔ خود را با موافقتی هرچه تمامتر در لوازم خدمت خود و اطاعت ایشان صرف خواهم نمود. وقایع اتفاقیه و صورت حالیهٔ این ولایت را بواسطهٔ تلگرافهای متوالیه به خاکپای اقدس عرض کرده‌ام. این روزها تازه نیست و بحمدالله ولایت امن و کارها منتظم است.

۸ ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۲] خدمت جناب جلالت مآب سرکار امین‌الملک دام اجلاله العالی

در این مدت نسبت به قادر آقا اظهار مرحمت مخصوص نشده چون مشارالیه در میان این جمع از همه عاقلتر و بکارتر و خدمت و صداقتش به دولت بیشتر است و از هر جهت اختصاصی دارد استدعا می‌نمایم که ملفوفهٔ فرمان مبارک مبنی بر رضامندی خاطر اقدس از خدمت و صداقت او صادر شود و برای اطلاع خاطر اقدس عرض می‌نمایم که چه در ایام انقلاب و چه در ورود عساکر منصوره در جهات عدیده بر او و کسان او ضررها و خسارتهای زیاد رسیده و فقط به سعی و اهتمام فوق‌العادهٔ چاکر بود که در بحبوبحهٔ عساکر منصوره قریهٔ نیدرقاش خانه او رفتم. قلعهٔ حسن آقای خواهرزادهٔ او را به یک طوری حفظ کردم که به غارت نرفت و خراب نشد. در این ایام تطاول میاندوآبیها نیز بیشتر ضرر متوجه او شد که یک مرتبه بقدر هفت هزار رأس گوسفند و دواب قریهٔ گوک تپه ملکی او را بردند و مع هذا اول کسی که به طیب خاطر از آن ادعا صرف نظر و همه را تصدق وجود مبارک کرد مشارالیه بود.

۸ ربیع‌الثانی ۹۸

مکتوبهای به علاءالدوله امیرنظام
(محمدرحیم خان دولو قاجار)
پیشکاری آذربایجان
متوفی در سلخ ذی‌القعده ۱۲۹۸ در اورمیه

[۸۳] سواد ذریعه‌ای است که به جناب جلالت مآب علاءالدوله امیر نظام نوشته شده

قربانت شوم

تعلیقهٔ مصحوبهٔ مقرب الحضره فرج خان تفنگدار پادشاهی که مشتمل بر اعلام مأموریت و تشریف فرمائی جناب اجل عالی به کفالت کلیهٔ امور آذربایجان بود زیارت شد، انشاءالله تعالی مبارک است و برای عامهٔ مردم آذربایجان اعم از نوکر و رعیت و برای قاطبهٔ چاکران دولت که به کارها وخدمات این مملکت مأمورند کمال سعادت و افتخار است که حل و عقد امور و رشتهٔ مهام آنها به دست شریف جناب اجل عالی افتاده و قسمت بزرگ از این سعادت مخصوص این بنده است که سالهاست در خدمت اجل عالی اخلاص و بندگی دارم و همه وقت قصد ونیتم این بوده است که در هر امری که راجع و متعلق به سرکار باشد مصدر خدمتی شوم وحالا که بدین آرزو نایل شده‌ام علاوه بر صورت مأموریت و تکلیف چاکری خودم که باید بالضروره مقوی خیالات و مطیع فرمایشات و جاری کنندهٔ احکام عالی باشم بالفطره و بالطبیعه با قلبی پر از صدق و اخلاص حاضر هر نوع خدمت هستم و از خداوند مسئلت می‌نمایم که قوت و قدرت و توفیقی عطا فرماید

که تکالیف مأموریت خود را در این نقطهٔ مهم با همهٔ مشکلاتی که دارد در سایهٔ اقبال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه و تقویتها و توجهات بزرگانهٔ جناب اجل عالی ادا نمایم.

وچون تکلیف اول کمترین است که حضرتعالی را روز به روز از وقایع و اخبار این حدود اطلاع بدهم در مرور این هفته به احتمال اینکه به سلامت و سعادت وارد تبریز شده باشند عریضه‌ها نوشته و راپورتهای تحریری و تلگرافی خود را به خاکپای اقدس به دارالسلطنهٔ تبریز و خدمت امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه امیر تومان فرستاده و به ایشان زحمت داده‌ام که برای اطلاع تامهٔ بندگان اجل عالی نوشتجات سابق کمترین را با مکتوبات لاحق به نظر بندگان عالی برسانند، و حالا هم این قاصد را مخصوصاً روانه کرده صورت مطالب لشکری و وقایع ولایتی آنجا را جزو به جزو در صفحات جداگانه عرض کرده استدعا می‌نمایم که آنچه را لازم بدانند به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه عرضه دارند و آنچه را باید به اجرا و امضای آن حکم فرمایند که این اوقات در امور راجعه به این ولایت و این اردو تعجیل و توجه مخصوصی لازم است. امرکم العالی مطاع.

۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۴] سواد مشروحاتی است که در امور راجعه به ولایت مکری و اردوی ساوجبلاغ به ضمیمهٔ ذریعهٔ مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی به دارالسلطنهٔ تبریز خدمت جناب جلالت‌مآب علاءالدوله امیرنظام فرستاده شد.

قربانت شوم

چند فقره در امور راجعه و ملزومات اردوی ساوجبلاغ بدین تفصیل عرض می‌نمایم.

عوض فوج گروس را با کمال تعجیل و هرچه زودتر به ساوجبلاغ بفرستید.

در باب جیره از غرهٔ ربیع‌الثانی این اردو تا هر قدر که در اینجا مأمور و متوقف باشند قرار معینی بفرمایند که یا به خریدن یک هزار خروار گندم از ایزک بیگ و یا به حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار غلهٔ دیوانی افشار صاین قلعه با وجه کرایه و یا به فرستادن وجه نقد جیره و سیورسات این اردو ماه به ماه برسد.

اگر فوج هفتم شقاقی که به عوض فوج گروسی مأمور شده با چادر و ملبوس و تدارکات لازمه می‌آیند بسیار خوب والا بالضروره باید چادر و ملبوس و کلاه و لنچین (و) دو فوج و دستجات سوارهٔ اینجا را هرچه زودتر ارسال بفرمایند که از هیأت سپاهیت خارج نباشند و بعد از سیزده عید لامحاله اردوی اینجا باید از کاروانسراها و خانه‌های متفرق قصبه بیرون آمده در خارج قصبه چادر بزنند.

چند روز قبل در ضمن عریضجات تلگرافی در باب مواجب سه ماههٔ افواج و سوارهٔ این اردو به خاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه شرحی عرض شده بود و بدین عبارت جواب صادر فرموده‌اند: «از بابت تفاوت مواجب نوکر نوشته بودید بدیهی است که باید قشون در ایام خدمت آسوده و مرفه باشد. حقوق آنها را به جزو معین کنید و به عرض برسانید تا قرار وحکم ایصال آن بشود.»

بعد از صدور این دستخط دیگر در این باب چیزی به خاکپای اقدس عرض نشده و حالا بالضروره خدمت جناب جلالت‌مآب عالی عرض می‌نمایم که اجزاء این اردو و برآورد مواجب سه‌ماههٔ آنها بر سبیل تخمین موافق تفصیل ذیل است، التفات فرموده مقرر بفرمایند که در دفتر لشکر آذربایجان مواجب سه ماههٔ آنها را بر وجه تحقیق معین کرده:

توپچیان‌وقورخان‌چیان ۴۸ نفر- ۱۸۷ تومان‌وسه‌قران

فوج پنجم شقاقی	۷۲۴ نفر - ۱۶۳۰ تومان
سوارهٔ حاجی علیلو	۸۷ نفر - ۴۱۷ تومان
سوارهٔ نصرت	۵۰ نفر - ۷۶۵ تومان
سوارهٔ افشار	۹۹ نفر - ۴۷۳ تومان

برات صادر نمایند و از هر راه و به هر طور که مناسب بدانند مواجب سه ماههٔ آنها را برسانند که تا به حال در این باب چند دفعه عرض و اظهار کرده‌اند و از کمی خرجی به عسرت می‌گذرانند.

۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۵] قربانت شوم

امیدوارم که عریضجات متواترهٔ کمترین به نظر شریف جناب جلالت‌مآب عالی رسیده و تا وصول این عریضه جواب مطالب معروضه را مرقوم فرموده باشند که اکثر آن مطالب از امور فوریه و تعجیل و تأکید در اجرای آنها ضرورت کلی دارد و از جمله قرار جیرهٔ آینده از غرهٔ ربیع‌الثانی این اردو و فرستادن چادر و ملبوس آنها و رساندن عوض فوج گروسی، و چیزی که از همه لازمتر است این است که التفات فرموده هرچه زودتر کمترین را از نتیجهٔ مکاتبات و مخابرات دولت علیه با دولت عثمانی نسبت به دفع فساد شیخ و عقاید دولتهای دیگر در این باب مطلع بفرمایند که در این ماده هیچ نوع اطلاعی از دارالخلافه به کمترین نرسیده و از اخبار متواتری که از خارج می‌رسد و آثار و علاماتی که مشاهده می‌شود دولت عثمانی اقدامی به رفع این فتنه ندارد سهل است علانیه و آشکار به اطمینان دادن و تقویت نمودن و راهنمائی شیخ ملعون مشغول است.

و دراین ایام از این قبیل خبرها در این ولایت اشتهار زیادی دارد و انتشار این قبیل اخبار در این ولایت

اثرهای بد خواهد داشت، و اگرچه نکات و دقایق همهٔ امور برخود بندگان عالی واضح و مبرهن است لکن کمترین نیز از روی اطلاع و بر وجه یادآوری و تذکار عرض می‌نمایم که هر ملاحظه که هست در سر این ولایت مکری است و چشم فتنهٔ شیخ و همهٔ اتباع او بر این طرف باز است و همین قضیهٔ ساوجبلاغ است که میعادگاه اهل فساد است و مردم همین ولایت است که شیخ ملعون آنها را اسباب و آلت اجرای خیالات فاسدهٔ خود می‌داند.

و اگر خودستائی نباشد به جرأت عرض می‌نمایم که حکمتهای عملی کمترین سر این مردم را جمع کرده است والا بعد از حرکت اردوی دولتی همگی یاغی و متفرق می‌شدند و فتنهٔ بزرگتر تولید می‌کرد.

و مقصود از عرض این تفصیل این است که اشتهار مخالفت دولت عثمانی و این انتشار نامه‌های متواتر شیخ ملعون که به همه جا فرستاده بالضروره خیالات مردم این حدود را عموماً وخیالات مردم این ولایت را خصوصاً مشوب و متزلزل خواهد کرد. در این صورت لازم و واجب است که غالب ملاحظات و توجهات بندگان اجل عالی بدین طرف مصروف و متوجه باشد، و ازجمله کارهائی که به اعتقاد کمترین ضرورت کلی دارد تشکیل اردوی معجلی در لاهیجان است. تا رأی جناب اجل عالی چه باشد؟ و چون اقامت سرباز و سوارهٔ این اردو زیاده بر این در کاروانسراها و خانه‌های متفرق شهر متناسب نیست

و از چندین جهت بهتر است که در خارج قصبه اردوئی دایر و مرتب شود مجدداً استدعا می‌نمایم که مقرر فرمایند چادر و ملبوس آنها را زودتر برسانند.

و برای اطلاع خاطر بندگانعالی عرض می‌نمایم که این روزها مجدداً قاصدها و جاسوسها به همه جا فرستاده‌ام و هر خبری برسد معجلا و بدون تأخیر عرض می‌نمایم. امرکم العالی مطاع.

۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۶] قربانت شوم

چند روز قبل یعنی در اثنای عزیمت حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد ادام الله شوکته به دارالخلافه رقمی مبنی بر وصول و ایصال وجه مقرری سرکاری بقایای مالیات افشار صاین قلعه صادر شده و نواب والا پیشخدمت باشی آدم مخصوصی در این باب فرستاده بودند که اگرچه تا به حال از بقایای افشار خبری نرسیده لکن کمترین محض اینکه در این ایام تقدیم خدمت کرده و تنخواهی به حضور مبارک حضرت ولیعهد ادام‌الله شوکته فرستاده باشد به قاعدهٔ بندگی عریضهٔ تلگرافی عرض کرده و برات پانصد تومان با پاکتی به عنوان نواب والا پیشخدمت باشی لفاً ارسال خدمت نموده که اگر بندگان اجل عالی اجازه بدهند آن عریضه را تلگراف نمایند و پاکت را با برات پانصد تومان به نواب پیشخدمت باشی داده قبض آن را از بابت مقرری سرکاری از مالیات افشار صاین قلعه از ایشان گرفته به عالیجاه حاجی شیخ التفات فرمایند.

۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۷]

قربانت شوم

مقرب‌الخاقان ابراهیم آقای سرهنگ سوارهٔ نصرت از ابتدای ظهور فتنهٔ شیخ عبیدالله همیشه در همه جا حاضر خدمت بوده الان هم با پنجاه نفر سوارهٔ نصرت ابوابجمعی خود در جزو اردوی متوقف ساوجبلاغ است. در این چند وقت نیز با کمال مواظبت به لوازم انجام خدمات مرجوعه مشغول بوده از قراری که مذکور داشت از بابت مواجب هذه‌السنه چیزی به او و سوارهٔ ابوابجمعیش نرسیده و معاش آنها فقط از جیره و سیورسات بوده. چند وقت قبل او را برای قرار مواجب خود و سواره‌اش به تبریز فرستاده‌ام. استدعا می‌نمایم که قرار مواجب آنها را داده مقرر بفرمائید مشارالیه زودتر مراجعت نماید که بودن او در اینجا ضرورت دارد. امرکم العالی مطاع.

۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

[۸۸] قربانت شوم

دو فقره به حکم ضرورت از جناب جلالت مآب عالی استدعا می‌نمایم.

یکی اینکه مقرر بفرمایند زودتر عوض فوج گروس را روانه نمایند که امتداد ایام سفر و کثرت ناخوشی این فوج را بکلی خسته و «لکنته» نموده و چون محتمل است که در همین ایام درحرکت به سمت سردشت ضرورتی بهم برسد عوض فوج گروس زودتر به اینجا برسند که اسباب معطلی نشود.

و دیگر جیره و سیورسات اردوی متوقف در ساوجبلاغ در آخر همین ماه که دو روز دیگر است تمام است و از غرهٔ ربیع‌الثانی به آن طرف باید سیورسات آنها برسد استدعا می‌نمایم که بطوری که سابقاً خدمت امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه امیر نویان اظهار کرده‌ام در این باب قرار معجلی بفرمایند که این اردو بی‌جیره و سیورسات نماند.

۲۸ شهر ربیع‌الاول ۹۸

[۸۹]

قربانت شوم

سه روز قبل که چهاردهم ربیع‌الثانی بود عریضه مشتمل بر بعضی اخبار و مطالب عرض کرده فرستاده‌ام، البته به ملاحظهٔ جناب اجل عالی رسیده. اخبار و وقایع این دو سه روز نیز از قراری است که مشروحاً عرض می‌شود.

چند روز قبل الزاماً مذکور شد که مأمورین دولت عثمانی رؤسای زرزاها را گرفته‌اندو کمترین آدم مخصوص فرستاده به محمد آقای مامش نوشته بودم که اطلاعات خودش را نسبت به سقم و صحت این خبر و سایر اخبار آن طرف بنویسد. مشارالیه شرحی نوشته بود که عبارتش این است:

> تعلیقهٔ جناب جلالت مآب عالی زیارت شد. اگرچه در عریضهٔ سه‌شنبه اخباراتی که بود صریحاً به حضور مبارک نوشته لکن حال هم از روی جسارت عرض می‌شود.
>
> از بابت گرفتن رؤسای زرزاها تا حال احدی را نگرفته‌اند و مزاحم نشده‌اند. این قدر هست که عشایرات بعضی پیش ازین با پسر شیخ به اربیل

رفته‌اند و قدری هم مانده بودند. آنها هم که حمزه آقای منگور و محمد آقای اکو و طایفهٔ نورالدینها بودند، امروز دوازده روز است که رفته‌اند و یقین است که این دفعه ایشان را زیادتر خاطر جمع و مطمئن کرده‌اند والا بر جان نثار معلوم است که یکی از آنها که حمزه آقاست امسال در جائی آرام نداشته و به جای معلومی ننشسته و لکن او را زیاد فریب و اطمینان داده‌اند. بدان جهت رفته والا نمی‌رفت.

امروز که چهارشنبه است باز قاصدها به طرف رواندوز و بالک فرستاده انشاءالله تعالی امیدوارم که جواب بر وفق دلخواه بیاورند. هر وقت که خبر صریحی آوردند فی‌الفور روانهٔ حضور مبارک خواهم نمود. اگر امنای دولت عثمانی آنها را هم نگرفتند و بالفرض مزاحم آنها هم نشوند بعون الله و حسن توفیقاته عشایر سهل‌اند، اگر از دولت عثمانی هم کومک به ایشان بدهند جناب جلالت‌مآب عالی دام اجلاله العالی التفات فرموده در وقت ضرورت کومک و امداد را به فدوی خانزاد انعام فرمایند، یااینکه ایل و طایفهٔ مامش را تماماً به کشتن می‌دهم و یا خدمتی به دیوان اعلی کرده که من بعد در روزگار یادگار باشد.

لازم بود جسارت به عرض شد.

نظر به مضمون این کاغذ محمد آقا و بنابر اخبار

متواتری که از جاهای دیگر رسیده اجتماع رؤسای عشایر در بلدهٔ اربیل و رفتن حمزه آقا به آنجا ثابت و محقق است و سرهم رفته از انتشار نامه‌های شیخ عبیدالله که چند روز قبل اصل یکی از آنها را فرستاده‌ام و از این اجتماع رؤسای عشایر در بلدهٔ اربیل و از رفتن حمزه آقا به‌آنجاواضح و مبرهن می‌شود که این تفاصیل به رضا و امضاء و تصدیق وتسلیم‌مأمورین‌دولت‌عثمانی‌است‌و تقویت کردن مأمورین آن دولت به خیالات فاسدهٔ شیخ به درجه‌ای است که حمزه آقای با آن خوف و وحشت که تا دیروز گاه گاهی بطور دزدی داخل خاک عثمانی می‌شد و عیال و کسان خودش را در خط سرحد مخفیاً می‌دید و باز هم معجلاً مراجعت کرده خود را در کوهسارها پنهان می‌کرد حالا علانیه و آشکار با اطمینانی هرچه تمامتر به اربیل می‌رود و با حضور مأمورین دولت عثمانی در مجلس اجتماع رؤسای عشایر حاضر می‌شود و یکی از نتایج صریح این اجتماع این است که پسر شیخ و رؤسای عشایر تجدید عهد و میثاقی کرده فتنهٔ تازه ایجاد نمایند.

خبر دیگر مأخوذ و منقول از کاغذی است که شهباز بیگ عموزادهٔ فیض‌الله بیگ به مشارالیه نوشته و عباراتش این است:

اخبارات این طرف را در خواست شوند پستهٔ دولتی بجهت حمزه آقا آمده که قایم‌مقام‌پژدروبیّتوین‌شده‌و شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله از نهری به اربیل

آمده و از قرار حرف اهالی سلیمانی و آقای قایم مقام چهل مأمور عسکر داده‌اند. معلوم یک ماه از بهار گذشته با ایران باز محاربه است. پی درپی ذخیره به سلیمانی می‌آید و تا حالا سی هزار تغار سلیمانیه گندم به سلیمانیه آمده است که تغاری پانزده تغار مکری است و نوزده بار تفنگ کوتاه مارتین که‌باری از قرار شصت دانه آمده در سلیمانیه انبار است و دو انبار از فشنگ تمام شده که می‌آورند و هر روز چند دسته عساکر دولتی می‌آید و نصف شب از سلیمانیه گذشته کسی نمی‌داند که به کجا می‌رود. از قرار ذخیره و اسبابات که می‌آید معلوم است که محاربه می‌شود. دیگر چه عرض کنم. کسی از کار رومی سر در نمی‌آورد و تقی پاشا از بغداد آخر ماه ربیع‌الثانی به سلیمانیه می‌رسد، ولی حال ده فوج عسکر در سلیمانیه مانده باقی می‌آید و می‌رود و کسی هم نمی‌داند.»

مفهوم این کاغذ هم دو چیز است: یکی اینکه تقویت وحمایت دولت عثمانی نسبت به حمزه آقا که مصدر و منشاء این همه مفاسد است به درجه‌ای است که فقط به اطمینان دادن او کفایت نکرده قایم مقامی دو محال معروف به پژدر و بیتوین را که متصل به حدود دولت علیه و گرمسیر اکثر ایلات و عشایر است به او واگذار کرده‌اند، ودیگر اینکه مأمورین دولت عثمانی به تدارک و تهیهٔ زیادی مشغولند و عساکر خود را به نقاط

مهمه می‌فرستند.

و نوشتجات دیگر هم که همه وقت از آن طرفها می‌رسد مقوی و مؤید این خبر است و آنچه از خبرها و نوشتجات دیگر مستفاد می‌شود این است که از بابعالی امر رسیده که علاوه بر عساکری که در زیر اسلحه داشته‌اند عساکر ردیف و مرخص را هم ملبوس و اسلحه داده تا آخر این ماه حاضر نمایند و منتظر حکم مجدد باشند.

خبر دیگر کاغذی است که دیروز از ابراهیم آقای برادر گلابی آقا از سردشت رسیده و عبارتش این است:

در باب کاغذهای شیخ به همان مضمون کاغذی که خدمت جناب جلالت مآب فرستاده بودم برای همه مزنهای * اینجا آمده بود و بنده خودم دیدم ظاهراً جهت عثمان آقا هم نوشته بودند و جواب مزنها آنچه از فدوی معلوم شده است نوشته بودند که اگر به اذن سلطان روم باشد و سرباز و قشون بیایند ما هم حاضریم و هر گاه مثل امسال بیاید اطاعت نداریم.

نکته‌ای که در این کاغذ است این است که بر جناب اجل عالی معلوم باشد که شیخ ملعون با رؤسا و اعیان سردشت نیز که یک جزء عمدهٔ این ولایت است راه دارد و از موافقت آنها با خودش مأیوس نیست که به همهٔ آنها کاغذ می‌نویسد و آن جماعت ناپاک به عوض اینکه فرستادهٔ شیخ را نگاه دارند و کاغذهای او را برای کمترین فرستاده از موافقت خودشان با او تبری نمایند

* مزن به اصطلاح این صفحات به معنی رئیس است (حاشیه).

مطلقاً چیزی در این باب ننوشته و هیچیک از آن کاغذها را نفرستاده‌اند سهل است از بدذاتی و تعصب مذهبی که دارند جواب شیخ را مبنی بر متابعت و اطاعت خودشان نسبت به دولت عثمانی نوشته‌اند، و اگرچه با همه کنجکاوی و دقت و تفتیشی که کرده‌ام تا این ساعت بر کمترین معلوم نشده و هیچ نشنیده‌ام که از علماء و معارف قصبهٔ ساوجبلاغ،-و یا از آقایان و بیگ زادگان و معارف ولایت مکری با شیخ راهی داشته باشند، و یا از شیخ به آنها کاغذی رسیده باشد و علی‌الظاهر این مردم را عجالةً در مقام کمال اطاعت می‌بینم، لکن مطمئن نمی‌توان بود و حکم عقل این است که البته در میان این جماعت نیز اشخاصی هستند که مخفیاً با شیخ راهی داشته باشند و بالفرض که مستقیماً و بلاواسطه هم راهی نداشته باشند با واسطه و وسایل دیگر راه دارند.

و بالجمله مقصود از عرض این اخبار این است که اگرچه تا به حال از دارالخلافه خبری نرسیده و هیچ نمی‌دانم که واقعاً بنای دولت عثمانی با دولت علیه در رفع این مفاسد بر چه چیز است لکن از سیاق رفتار آن دولت آثار موافقتی مشاهده نمی‌شود و علی ای حال البته اولیای دولت اطراف کار و مقتضیات مصلحت را به نظر دقت ملاحظه فرموده‌اند و حالا هم که جناب اجل عالی به سلامت و سعادت تشریف فرمای آذربایجان شده‌اند بالضروره خاطر شریف را به قرار کلیهٔ امور مصروف و متوجه خواهند فرمود و چون لازم است که کمترین عقاید

و اطلاعات خود را نسبت به مقتضیات این حدود و مطالب مخصوصه به این ولایت و این اردو را به عرض جناب اجل عالی برسانم چند فقره در ذیل این عریضه به این تفصیل عرض می‌نمایم:

چنانکه در عریضجات سابق عرض شده تشکیل اردوئی در لاهیجان ضرورت و اهمیت کلی دارد و برای این اردو دو فوج سرباز با چهار عراده توپ و سوارهٔ خود قراپاپاق کافی است.

تفنگهائی که حالا در دست افواج سواره و پیاده است آلت معطله است و به‌کار امروز نمی‌خورد و لازم است که تفنگهای سواره و پیادهٔ عساکر مأمور به این حدود را عموماً به تفنگهای جدیدالاختراع از قبیل مارتین و اطریشی تبدیل فرمایند.

در قورخانهٔ اینجا بهمه جهت یکصد و شصت هزار فشنگ موجود است، مقرر بفرمائید که احتیاطاً بقدر صد هزار دیگر بفرستند.

در عریضجات سابق عرض شده است که جیره و سیورسات این اردو تمام شده و در غرهٔ ربیع‌الثانی باید جیره به آنها داده شود. مستدعیم که یا به خریدن گندم از ایزک بیگ و حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار غلهٔ دیوانی افشار صاین قلعه و یا به فرستادن وجه نقد قرار معجلی در رسیدن جیره و سیورسات اینجای اردو حکم مؤکدی صادر بفرمایند که عوض فوج گروس زودتر بیاید و هکذا چادر و ملبوس دو فوج سرباز و دستجات سوارهٔ

این اردو را معجلاً برسانند که زیاده بر این اقامت نوکر در خانه‌های متفرق قصبه مناسب نیست و بهتر است که ده پانزده روز دیگر در خارج قصبه اردوئی دایر و مرتب شود.

مدتی است افشار صاین قلعه بی‌نایب الحکومه مانده وانتظام درستی در کار آن ولایت نیست. مستدعیم که اگر صلاح و مناسب بدانند با تلگراف به حضور جلالت مآب اشرف ارفع والا ولیعهد ادام‌الله شوکته عرض نمایند که اگر رأی مبارکشان بر نیابت مقرب الخاقان خانباباخان است مشارالیه را از همانجا معجلاً روانه فرمایند، والا از جناب جلالت‌مآب عالی استدعا می‌نمایم که یا یک نفر از یوزباشیهائی که در خدمت جناب اجل عالی هستند و یا کسی دیگر را که شأن ومقامو کدخدا منشی داشته باشد و خود جنابعالی انتخاب نمایند روانه فرمایند که کمترین تکالیف او را معین کرده بفرستد، و این ولایت زیاده بر این بی‌نایب‌الحکومه نماند.

اگرچه بعد از صدور احکام مؤکدهٔ تلگرافی از جانب سنی‌الجوانب همایونی و اهتماماتی که در رفع تعدیات و اقدامات جسارت‌آمیز اهالی میاندوآب نسبت به ولایت مکری به عمل آمد چند وقتی است که آرامی گرفته و دیگر به امثال آن حرکات اقدامی ننموده‌اند و کمترین دو سه دسته سرباز و پنجاه نفر سوار در دهات سرحد مکری گذاشته و عمدةالامراء العظام علی خان حاکم مراغه نیز غلامحسین بیگ آدم خود را با چند نفر سوار

به میاندوآب فرستاده لکن چون محال میاندوآب و اطراف آن مشتمل بر طوایف مختلفهٔ کرمانی و بالکانلو و گوران و چهاردولی است و غالباً مردمان شریر متعدی هستند خوب است که مأمور مخصوصی با چند نفر سوار از جانب جناب اجل عالی در آن نواحی باشد که هم بر اهالی میاندوآب و طوایف دیگر استیلائی داشته باشد و هم طرق و شوارع از سرحد مکری تا مراغه و بناب را منظم نماید. زیاده عرضی ندارد. امرکم‌العالی مطاع.

معروضهٔ ۱۸ ربیع‌الثانی ۹۸

[۹۰] قربانت شوم

اخبار و وقایع سابقه و مطالب متعلقه به این اردو و این ولایت را در عریضجات متواتره عرض کرده و البته به نظر شریف جناب جلالت مآب عالی رسیده و مطلع شده‌اند. اخبار و اطلاعاتی هم که در این دو سه روز تحریراً و شفاهاً تحصیل شده از قراری است که مشروحاً عرض می‌شود.

اولاً محمد آقای مامش در ضمن کاغذی که دیروز از او رسید شرحی بدین عبارت نوشته است:

اخبار صریحه این است که سابقاً آمدن یاور مخصوص از دربار قیصریه به نزد شیخ عبیدالله و رفتن شیخ قادر پسرش با یاور به طرف اربیل عرض شده بود. رؤسای عشایر که کلاً در اوایل نزد یاور و شیخ قادر جمع شده بودند در آنجا عموماً مجلائی مطابق مرام شیخ نوشته به یاور سپرده‌اند و تعارف بسیار هم داده‌اند. یاور هم از آنجا مراجعت به اسلامبول کرده و قرار گذاشته است که الی چهل روز دیگر جواب صریح از اسلامبول برای شیخ و رؤسای عشایر برسد و آنوقت قرار و مدار و تکلیف

کار و عمل شیخ معلوم و مشخص گردد.

بعد از رفتن یاور رؤسای عشایر هم هر کسی مراجعت به خانهٔ خود کرده و شیخ قادر هم از اربیل به قصبهٔ کوی و از آنجا به ناحیهٔ بیتوین خانهٔ مامند آقای پیران مهمان او بوده است که آدم فدوی در آنجا آنها را گذاشته آمده است و یک «طابور» نظام هم چند روز قبل به محال رانیه آمده و هنوز هم آنجا اقامت دارند. وقایع حالیه همین بود که صریحاً عرض شد.

دیگر کاغذی است که حاجی عبدالله نام از اهالی سلیمانیه به عثمان آقای گورگ نوشته و مشارالیه عین کاغذ او را برای کمترین فرستاده و عبارتش این است:

حوادثات را درخواست فرمایند یاور سلطانی به اتفاق پسر شیخ عبیدالله به شهر اربیل آمده‌اند و حمزه آقا نیز بدانجا رفته معلوم نیست که نتیجهٔ کارشان بچه خواهد رسید و محقق است چند روزی دیگر آشوب و فتنه در آن حدود پیدا خواهد شد. دیگر لازم بود اخطار گردید. به هر چه چاره شود مصلحت خودتان سرکار می‌دانید.

کاغذی دیگر از عثمان آقای دربازی است که به حسن آقای قم قلعه که از آقایان معتبر است نوشته و عبارتش این است:

اگر اخبارات دیگر جویا فرمائند به قراری است که احمد بیک یاور حضور سلطان مأمور بود به نهری

آمد از آنجا با شیخ قادر پسر شیخ به شهر اربیل آمدند و کل عشایر گرمیان را از کوچک و بزرگ طلب کردند و خارجه هم هرچه از کوهستان به ولایت گرمیان آمده‌اند ایشان را هم تماماً طلب کردند. آدم از عقبشان آمد به اربیل بردند و بنده هم بودم. دو شبانه روز در شهر اربیل ماندیم. احمد بیگ یاور حضور خیلی دلجوئی این عشایرها را داد. سوار شد به اسلامبول رفت. در میان خودشان قرار گذاشته‌اند تا دو ماه شیخ و این عشایرها تأمل بکنند تا که احمد بیگ به حضور پادشاه می‌رسد، اگر بخوبی کار و بار شیخ صورت گرفت فبها والا مرخص هستند بقرار پارسال اغتشاش و خرابی بکنند و شیخ قادر حالا در بیتوین است. چند روز دیگر می‌ماند که عشایر و اکراد این ولایت را اتفاق القول بکند بعد به نهری برود، از آنجا هم تا جواب اسلامبول می‌رسد اجماع را درست بکند.

این است اخبار مکتوبی که همگی صحیح و موثق و مضمون و مطلب هر سه کاغذ با هم نزدیک و مطابق است و خبر صریح صحیحی که شفاهاً شنیده‌ام و راوی آن شخص معتبری از تبعهٔ خارجه است و با او قسم خورده‌ام که اسم او را نبرم این است که به همانطور که در کاغذها ملاحظه فرمودید دولت عثمانی علانیه و آشکار شیخ عبیدالله و همه رؤسای عشایر را عموماً و حمزه آقا را خصوصاً مطمئن کرده و آنها را به حمایت و تقویت

و اعانت خودش خاطر جمع نموده و همانطور که در کاغذها نوشته شده به توسط احمد بیگ یاور مجلس معتبری در بلدهٔ اربیل مرتب گشته و همه رؤسای عشایر عریضه مبنی بر تظلم و استعانت به سلطان عثمانی نوشته و به توسط احمد بیگ یاور فرستاده‌اند و هم در آن مجلس همه رؤسای عشایر به قید زن طلاق با یکدیگر همعهد و همقسم شده‌اند که متفقاً و مجتمعاً بار دیگر به ریاست شیخ خروج کرده عنقریب به هیأت اجتماع متوجه این طرف شوند و مطمح نظر و مقصد بالاصالهٔ آنها بعینه مثل پارسال تصرف ولایت مکری و قصبهٔ ساوجبلاغ است و همین شخص کاغذی ازخود شیخ عبدالقادر و شیخ عبیدالله به کمترین نمود که به او نوشته بود که شصت تومان از بابت طلبی که از من داری فرستادم و باقی طلب ترا عنقریب که خودم به ساوجبلاغ می‌آیم خواهم داد.

این خبرهای تحریری و شفاهی که عرض شد بطوری در این ولایت و در همه ولایات قرب و جوار شایع و منتشر گشته که دیگر پرده و پلاسی ندارد و مخالفت دولت عثمانی در این ماده با دولت علیه و قصد و نیت شیخ عبیدالله و اتباع او به تجدید فتنه از حد شیاع و تواتر گذشته است و چون موقع و مقام همهٔ ملاحظات و معرض و محل همه مخاطرات قصبهٔ ساوجبلاغ و ولایت مکری است و کمترین مأمور حفظ این ولایت و مورد مدافعهٔ مخالفین دولت است بالضروره و به حکم لزوم عرض می‌نمایم که با این مقدمات غالب خیال جناب

جلالت مآب عالی باید باین طرف مصروف و متوجه باشد که خدای نخواسته وهنی روی ندهد و آنچه عجالةً خود کمترین در موجبات و ملزومات این کار ملاحظه کرده و لازم می‌داند بدین تفصیل است:

اولاً از فردا که دوشنبه‌بیست‌و هفتم ربیع‌الثانی * است قشون دولتی را اعم از سواره و پیاده و توپخانه از خانه‌ها و نقاط متفرق بیرون آورده در خارج قصبه در مکانی که مناسب و مساعد دیده‌ام اردوئی با لوازم استحکام دایر و مرتب خواهم کرد و خود کمترین هم در اردو خواهم بود.

ثانیاً ـ در همین روز به همهٔ آقایان و اعاظم ولایت مکری که غالباً در خود ساوجبلاغ حاضر بودند اعلام کردم و از همه التزام گرفتم که چهار پنج روزه جمعیت و استعداد خود را از سواره و پیاده با تدارک و هیأتی آراسته در قصبهٔ ساوجبلاغ حاضر نمایند و برای اعلام اشخاصی که حاضر نبودند مأمورین مخصوص به اطراف فرستادم و چنان می‌دانم که پنج شش روزه اقلا بقدر شش هزار نفر حاضر شوند.

ثالثاً ـ اگرچه در اوایل ورود به ساوجبلاغ عمارت مرحوم مظفرالدوله را که قلعه مانند است منزل‌خود قرارداده و بقدر رفع ضرورت محکم کرده بودم لکن کافی نبود. از روزی که این خبرها منتشر شده و هواها جزئی اعتدالی بهم رسانده به تجدید استحکام این عمارت مشغول شده‌ام و منظور از استحکام این عمارت این است که مقداری از

قورخانه را با هر قدر بتوانم و میسر شود از هر نوع ذخیره و آذوقهٔ احتیاطی در داخلهٔ این عمارت جا بدهم و مادام که اردو در خارج قصبه است در این عمارت نیز چند دسته سرباز برای حفظ و حراست قصبه ساخلو و مهیا باشد.

رابعاً ـ نظر به ملاحظات و محسنات چند، دیروز گذشته مجلسی ترتیب داده همه علما و آقایان و بیک زاده‌های این ولایت را حاضر کرده آنها را به قید قسمهای مغلظه و طلاق الازواج با یکدیگر همعهد و همقسم نمودم که تا عمر دارند از هیچ راه و به هیچ وسیله با مخالفین دولت مراوده نداشته سهل است هر وقت از جانب شیخ ملعون و اتباع او به جسارت تازه‌ای اقدام شود به تلافی و تدارک تقصیر پارساله دفع و رفع آنها را مثل جهاد بر آحاد و افراد خودشان واجب بدانند و تا یک نفر از آنها باقی است عساکر دولت استعمال اسلحه نکنند و بر طبق این مجلس و این عهد و سوگند عریضه مشتمل بر کمال عبودیت و تعهد خدمت و جان نثاری خودشان به خاک پای همایون اقدس اعلی روحنا فداه عرض کرده و همگی مهر نمودند و اینک عریضهٔ آنها را لفاً به حضور حضرتعالی فرستاد که به خاکپای همایون بفرستند، و فایدهٔ عمدهٔ انعقاد این مجلس و این معاهده و عریضه نوشتن اعیان این ولایت چند چیز است.

از جمله محقق است که این خبر معجلاً به مأمورین دولت عثمانی و اتباع شیخ می‌رسد و برخلاف اعتقاد و

طمعی که به موافقت این مردم با خودشان دارند مخالفت آنها را با خودشان استنباط می‌کنند، و در حالتی که قشون دولت را حاضر می‌بینند و قوت و صلابت مردم مکری را هم می‌دانند بالطبیعه باعث ضعف آنها خواهد شد و به آسانی جرأت اقدام تازه در خود نخواهند دید.

دیگر اینکه در میانهٔ خود رؤسا و اعیان مکری رقابت و هم چشمی واختلاف آراء شدیدی هست و همین اختلاف آنها باعث آن شد که در ظهور فتنهٔ پارسال نواب لطفعلی خان را تنها گذاشته متفرق شدند و آن بیچاره نیز لابد مانده از قصبهٔ ساوجبلاغ بیرون رفت و حالا که با یکدیگر همعهد و همقسم شدند در حالتی که صدمهٔ عساکر دولت را دیدند و کمترین را هم با استعدادی در اینجا حاضر می‌بینند بالضروره در مقابله و مخاصمه با مخالفین دولت متفق و متحد خواهند بود و جانفشانیها خواهند کرد.

و فایدهٔ دیگر این معاهده و منظور عریضهٔ آقایان مکری این است که گویا دول سایره و سفرا و مأمورین آنها که مقیم دارالخلافه‌اند چنین استنباط کرده‌اند که مردم مکری به مناسبات مذهبی با مخالفین متفق و یا به طرف دیگر مایلند، و برای رفع این شبهه خیلی مفید است که از وزارت جلیلهٔ امور خارجه عریضهٔ این مردم را به سفرای مقیم دارالخلافه‌بنمایند و آنها را معتقد نمایند که این مردم از مطیع‌ترین رعایای دولت علیه هستند، و اگر پارسال بواسطهٔ فتنهٔ ناگهانی بعضی از آنها با اتباع شیخ

همراهی کردند از روی اجبار و اضطرار بود نه از راه میل و اختیار.

خامساً ـ اگرچه جاسوسها و قاصدهای متعدد همه طرف فرستاده‌ام معهذا باز هم متوالیاً قاصدها و جاسوسها خواهم فرستاد که‌ازاخبارو وقایع آن طرف و قصد و نیت مخالفین مطلع شده خبر بدهند که خود کمترین مطلع باشم و به جناب جلالت مآب اطلاعات یومیه بدهم.

این است تفصیل اقدامات و تدابیری که خود کمترین به اقتضای مصلحت و مناسبت وقت به آنها مشغولم و آنچه از جناب جلالت‌مآب عالی در لوازم این امور استدعا می‌نمایم بدین تفصیل است.

ـ عوض فوج گروس را هرچه زودتر برسانند.

ـ اصلح باشدهزارفشنگ سربازی باچاشنی بفرستند.

ـ چادر و ملبوس و کلاه‌ولیچین (؟) دو فوج سرباز و چهل و پنج نفر توپچی و قورخانچی را با چادر دستجات سواره مأمور اینجا معجلاً ارسال فرمایند.

قرار جیره از غرهٔ ربیع‌الثانی این اردو را بدهند و ابتیاع یکهزار خروار گندم ایزک بیگ را واجب بدانند که از مالیات نقدی ساوجبلاغ بعد از وضع سه هزار تومانی که از بابت مقرری حضرت ولیعهد و برات دارها وجه نقد داده‌ام دو هزار تومان دیگر در نزد کمترین باقی است و در صورتی که همهٔ این دو هزار تومان را هم به عوض جیرهٔ نوکر بدهم، نهایتش جیره و سیورسات بیست روز از ربیع‌الثانی آنها را خواهند داد و علی ای

حال قرار قطعی جیرهٔ آتیهٔ این اردو از کارهای واجب و لازم است و قابل تأخیر نیست.

و اما آنچه به اعتقاد خود و نظر به اطلاعی که بر وضع این حدود بهمرسانده وعرض و اظهار آنها را برای تذکار خاطر بندگان اجل عالی لازم میدانم از این قرار است:

اولاً ـ چنانکه در عریضجات سابق نیز عرض شده تشکیل اردوی معجلی در لاهیجان است و ضرورت تشکیل این اردو را در آنجا به درجه‌ای می‌دانم که اگر اردوی ارومیه هم باشد اقلاً دو فوج سربازو پانصد نفر سوار و چند عراده توپ مأمور بفرمایند که آمده در قلعهٔ لاهیجان مقیم و متوقف باشند که نقطهٔ بسیار مهمی است و معبر و مقصد بزرگ مخالفین از آن حدود است، و بنای مأموریت این اردو بر این باشد که به موافقت و معاونت سوارهٔ قراپاپاق و محمد آقای مامش موضع معروف به گردنهٔ شیخ و وزنه را مسدود و محکم نمایند که با استحکام آن دو نقطه از اشنویه گرفته تا به سلدوز و لاهیجان و یک نصف از ولایت ساوجبلاغ محفوظ خواهد بود و به اعتقاد کمترین لاهیجان جائی است که چه به اقتضای اعمال لشکرکشی و حفظ حدود و چه از حیثیت استعداد مکان فراوانی آذوقه و علوفه باید لشکرگاه بزرگ و بعبارت اخری اردوی مرکزیه در آنجا باشد.

ثانیاً ـ تا ممکن است تفنگهای افواج و سواره و

پیاده را به تفنگهای جدید تبدیل فرمایند که چه برای مدافعه و چه برای قوت روحانی افراد لشکر تبدیل تفنگها ضرورت کلی دارد. با این مقدمات تعجیل در رسیدن اردوی دارالخلافه لازم است و قبل از رسیدن اردو آذوقه و سیورسات آنها را باید مهیا کرد و اگر به نظر جناب جلالت مآب برسد که یکهزار خروار از غلهٔ گروس و افشار صاین قلعه را برای سیورسات آن اردو منظور فرموده‌اند عرض می‌نمایم که غلهٔ هر دو ولایت حاضر و موجود و در تحویل مأمورین جنس دیوانی است، لکن برای حمل و نقل آن مال بارکش ضرور است که نه در گروس و نه در افشار شتردار نیست و اگر چاروادار و اولاغداری هم باشد نهایتش صد خروار می‌تواند حمل نماید، و بالاخره برای حمل غله از گروس و صاین قلعه به ساوجبلاغ حکم صریح قطعی با محصل شدید لازم است که از شاهسون دویرن و افشار حکماً و حتماً شتر گرفته و غله را بار کرده بفرستند، والا حمل غله از گروس و صاین قلعه به ساوجبلاغ ممکن نیست.

زیاده جسارت نمی‌نمایم و مستدعیم که در صدور جواب معروضات و اجرای مستدعیات حکم به تعجیل بفرمایند. امرکم العالی مطاع. ۲۷ ربیع‌الثانی ۹۸

قربانت شوم

در حالت اتمام عریضه کاغذی هم از جلال خان حاکم قراپاپاق رسید و عین او را لفاً ارسال نمودم. مطالب این کاغذ هم مقوی و مؤید و مطابق نوشتجات دیگر است.

[۹۱] قربانت شوم

کاغذی که در این پاکت به نظر شریف بندگان اجل عالی می‌رسد شرحی است که عالیجاه محمد آقای مامش نوشته و از قراری که ملاحظه خواهید فرمود چنان تصور کرده که شاید بطوری که باید خدمت جلالت مآب عالی معروف نیست. اگرچه اعتقاد کمترین غیر از این است و محقق است که بندگان عالی کماهو حقه از حال و کار و سرگذشت او اطلاع کامل دارند، کمترین نیز محض اطلاع خاطر شریف عرض می‌نمایم که مشارالیه یکی از ارکان عمدهٔ این حدود است و ریاست طایفهٔ مامش با اوست و خودش فی حد ذاته شخص عاقل و معتبر و در مقام خدمت و صداقت است.

اوقاتی که جناب سپهسالار اعظم در این حدود بود و مقرب‌الخاقان عزیزالله خان به آن حدود مأمور شد مشارالیه به خدمت پیش آمد و تقدیم بندگی کرد و مالیات‌ملزمی خودش را داد. این اوقات هم بقدر سه هزار گاو و گوسفند از مال غارتی را جمع نموده به محمد رحیم خان گماشتهٔ سپهسالار اعظم تسلیم نمود، و از وقتی که کمترین به اینجا مأمور شده و در ضمن احکام عمومی

حکم متابعت او را نسبت به خودم به او ابلاغ کرده‌ام همه وقت در مقام کمال اطاعت بوده.

چند وقت قبل سلیمان آقای برادرش را با چهار رأس قاطر فرستاده بود و خودش هم این روزها خواهد آمد که کمترین را ببیند و بالجمله مشارالیه از جمله رؤسای معتبر عشایر است، و چون کمترین نسبت به او خیلی اظهار ملاطفت و مهربانی کرده‌ام دلبستگی و اطاعت مخصوص نسبت به کمترین بهم رسانیده و در این مدت همه وقت اخبار صحیحهٔ بی‌ریب و ریا از آن طرفها به کمترین داده است، و چون خودش بالطبع طالب و مایل آن است که سروکارش با کمترین باشد و در همین کاغذی که ملاحظه می‌فرمائید اشاره به همین مطلب کرده است، مستدعیم که تعلیقهٔ مخصوصی مبنی بر اظهار کمال مرحمت و رضامندی از خدمات و مشتمل بر ترغیب و تشویق او در حفظ آن حدود به افتخار او صادر فرموده ارسال فرمایند، و چنانکه خودش خواسته است در همان تعلیقه مقرر شود که سرو کارش با کمترین باشد و مطالب و عرایض سرحد را به توسط کمترین خدمت جناب جلالت‌مآب عالی عرض نماید.

[۹۲] قربانت شوم

کاغذ ملفوف در این پاکت شرحی است که سلیم خان چهاردولی به اعتقاد خودش از روی مصلحت‌جوئی به کمترین نوشته است. اما هر لفظ از این کاغذ متضمن خیانت بزرگی به دولت و مشتمل بر هزار غرض شخصی خود سلیم خان است، و این کاغذ را مخصوصاً خدمت بندگان اجل عالی فرستادم و مشارالیه را بدین صفت معرفی می‌نمایم که این جوان در فتنهٔ شیخ ملعون بازار آشفته دید. در لباس خدمت کارهای عجیب و غریب کرد، و بر وجه حقیقت عرض می‌نمایم که تاخت و تاز او در محال افشار صاین قلعه و محال مکری بدتر از تاخت و تاز اتباع شیخ در محال مراغه بود و وقتی هم که اردوی دولتی از دارالخلافه آمد فرصتی یافته خودش را پیش انداخت و در حالتی که همهٔ مردم آن نواحی با کمال عجز از در تسلیم و اطاعت برآمده بودند، بی‌جهت و سبب باعث آن شد که جمعی به معرض هلاکت افتادند و چندین پارچه از دهات معتبر ساوجبلاغ به غارت رفت و بیشتر آن غنیمتها نصیب خودش شد و بالجمله این مرد شخصی فضول و جسور و خیلی از خودش راضی است.

در دستگاه سابق فضولیها کرد و به خرج رفت. اما بحمدالله در دستگاه جناب اجل عالی بعضی فضولیها و افاده‌ها راه ندارد.

راست است و تصدیق می‌نمایم که سلیم خان آدم بکاری است و واقعاً مصدر خدمت هم می‌تواند بشود لکن او را در حد خود باید نگاه داشت و راه تجاوز از اندازهٔ خود را به او نباید داد.

و هم برای اطلاع خاطر جناب اجل عالی عرض می‌نمایم که این اوقات همه خیال او مصروف به تصاحب شغل و منصب نوروز خان برادرزاده‌اش و ریاست طایفهٔ چاردولی است و به سر مبارک بندگان اجل عالی قسم اگر به این طورها که او از روی کمال اغراض شخصی خود نوشته است یک نفر از آقایان مکری در این ایام گرفتار و محبوس شوند همه زحمتها به هدر خواهد رفت و مصلحتهای بزرگ فوت خواهد شد.

تازه رفته است که این ولایت نظمی بگیرد و این مردم اطمینانی بهم رسانند و مصدرخدمتی بشوند. این مرد شریرالنفس که اسمش سلیم خان است محض آنکه پنجاه هزار تومان مال این مردم را برده و خورده است می‌خواهد که دیاری در این ولایت نماند و بهمین جهت است که اینطور چیزها می‌نویسد. محض اطلاع خاطر مبارک بندگان عالی عرض شد.

[۹۳] قربانت شوم

دیروز که بیست و ششم ربیع‌الثانی بود یک نفر غلام با حکم احضار یکصد و پنجاه نفر سوارهٔ قراپاپاق وارد گردید و امروز او را با یک نفر سوار به سلدوز و خاک قراپاپاق فرستادم و برای استحضار خاطر شریف عرض می‌نمایم که مأموریت سوارهٔ قراپاپاق در این روزها به جای دیگر اقتضا نمی‌نماید و بودن آنها در خاک سلدوز برای حفظ حالت خودشان واجب و لازم است، بلکه اسباب این است که از خارج هم کومکی به آنها افزوده شود. به این ملاحظه کمترین به غلامی که مأمور بود سپردم که حکم را برساند و اما در فرستادن یکصد و پنجاه نفر از سوارهٔ قراپاپاق به ارومیه تعجیل نکنند و منتظر حکم مجدد باشد. امرکم العالی مطاع.

۲۷ ربیع‌الثانی ۹۸

(۲۸)

[illegible]

(۱۹) (۲۹)

[illegible]

(۲۱) (۳۰)

[illegible]

(۲۷)

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

(151)

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

(152)

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(153)

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[۹۴]

قربانت شوم

در باب نظم سردشت و تنبیه اهالی آنجا مرقوم فرموده‌اید که اردوی نواب ناصرالدوله تازه از طهران حرکت کرده و اگر تا رسیدن آن اردو موقع این فقره نمی‌گذرد تأمل باید نمود تا آن اردو برسد، و اگر کمترین بداند که وقت می‌گذرد سه فوج حسام‌الملک را از هر راه که کمترین صلاح بداند مأمور بفرمایند که آمده به کمترین ملحق شوند و در مقام تنبیه آنها برآئیم.

عرض می‌نمایم که با مردم سردشت زیاد بر این مدارا و مماشات کردن جایز نیست، بلکه منافی مصلحت است و تنبیه و تأدیب آنها وحصول اطمینان از انتظام آن حدود به درجهٔ وجوب رسیده است، و حالا که پاره‌ای موانع رفع شده کمترین چنین می‌داند که هرچه زودتر به این کار اقدام شود مناسبتر و به صلاح حال نزدیکتر است و نظر به این اعتقاد عرض می‌نمایم که منتظر اردوی ناصرالدوله نباید بود و بهتر این است که هرچه زودتر حسام‌الملک راباسه‌فوج خودش‌وسه یا چهار عراده توپ و اقلاً دویست نفر سوار با مهمات لازمه مأمور بفرمایند که از ارومیه حرکت کرده به لاهیجان بیایند و بعد از ورود

اردوی حسام‌الملک به لاهیجان بنای عمل و طرح و نقشهٔ حرکت به سردشت بر وجهی که کمترین لازم و مقتضی می‌داند بدین تفصیل خواهد بود.

اولاً ـ حسام‌الملک با اردوی خودش در جائی که قلعهٔ لاهیجان واقع است مقیم و متوقف خواهد بود و با سرباز سوارهٔ خودش به ضمیمهٔ صد نفر از سوارهٔ قراپاپاق و جمعی از سواره و تفنگچی محمد آقای مامش که معبر عمده و دو نقطهٔ مهم را که معروف به گردنهٔ شیخ ووزنه است حفظ و حراست خواهند کرد که اگر سردشت هم نباشد تشکیل این اردو در لاهیجان و حفظ و ضبط آن دو نقطه از شرایط عمدهٔ حفظ حدود از ارومیه گرفته تا ساوجبلاغ است و حال آنکه برای اقدام به کار سردشت هم از جهات عدیده صورت وجوب دارد که اولاً راه رسیدن هر نوع کمک خارج را به سردشت مسدود خواهد کرد و ثانیاً در صورتیکه کمترین محتاج به امداد باشد کومک آماده و مستعدی در این نزدیکی حاضر باشد.

ثانیاً ـ محمد آقای مامش با قسمت عمده‌ای از سواره و پیادهٔ خودش و یک قسمت عمده از سوارهٔ قراپاپاق که با یکدیگر کمال موافقت دارند مأمور خواهد شد که در هر روزی که معین شود متفقاً و مجتمعاً از سلدوز و لاهیجان حرکت کرده همه جا از کنار رودخانهٔ لاوین تا به محال معروف به دارمه بروند و آن منطقه را که سرتاسر دست بالای سردشت و همه جا مشرف به آن

ولایت است احاطه نمایند.

ثالثاً ـ یونس خان حاکم بانه مأمور خواهد شد که با تفنگچی و جمعیت مستعدی که دارد سمت جنوبی سردشت را بتمامه بگیرد و نگذارد که از مردم سردشت به خاک بانه بگذرند.

رابعاً ـ خود کمترین با اردوئی مرکب از یکهزار سرباز زبده و منتخب و دویست نفر از سوارهٔ دیوانی با همهٔ آقایان و اعیان مکری و تمام جمعیت ولایتی که کمتر از پنج هزار نفر نخواهد بود از راه ایل تمور که از دهات گورگ مکری گذشته به گردنهٔ مشهور به کرتک میرسد عازم سردشت خواهم شد و سرهم رفته قرار حرکت این سه هیئت بطوری داده خواهد شد که با یکدیگر وفق داده و همه قوت به یک دفعه و در یک وقت متوجه کار سردشت شود.

و بعد از این ترتیب که عرض شد اگر مردم سردشت بطوری که باید و به قسمی که دیگر مطلقاً ابهام و شائبه‌ای نداشته باشد از در تسلیم و تمکین تامه برآمدند فبها و در این صورت تأمینات لازمه به آنها داده شده جان و مالشان از تعرض عساکر دولت محفوظ خواهد بود، و اگر از در جسارت برآمده و در برابر لشکر دولت مقاومت نمایند لامحاله و بالضروره آن ولایت باید به قهر و غلبه و حمله و هجوم عساکر مفتوح و مسخر گردد و بر هیچ چیز آن جماعت ابقاء نشود، و علی ای حال خواه به تسلیم و تمکین آن مردم و خواه به غلبه و استیلای

عساکر لازم و واجب است که کار سردشت بزودی بگذرد و خود کمترین باید بروم و تا هر قدر اقتضا نماید در ولایت بمانم، و بعداز قرار کلیهٔ کارها و اطمینان تامه از مطلق امور آنجا مراجعت نمایم که تا این کار نشود و نقطهٔ آخر خاک سردشت که متصل به خاک عثمانی و سرحد عمده است به دست نیاید نه ازاین ولایت و از این سرحد مطمئن می‌توان شد و نه پاره‌ای خیالات ازسر این مردم بیرون خواهد رفت ونه حمزه آقا و سایر مفسدین از صرافت هرزگی و شرارت خواهند افتاد. زیاده جسارت است. امرکم‌العالی مطاع.

۱۱ شهر جمادی‌الاولی ۹۸

[۹۵]

قربانت شوم

از صورت تلگرافها و مخابرات راجعه به مواعید و تأمینات دولت عثمانی در رفع فتنه و تسکین فساد شیخ و اتباع او اطلاعی که لازم بود برای کمترین حاصل شد. اگرچه از عبارت تلگرافها چنان استنباط می‌شود که درجهٔ مواعید و تأمینات دولت عثمانی بطوری که باید قوتی ندارد و اقدامات فعلی اینها نیز چنانکه مشاهده می‌شود خیلی ضعیف ومتزلزل است اما اجمالاً و اقناعاً قایل بایدشد که برخلاف آنچه شیخ ملعون و اتباع او دراین مدت شهرت داده و ذهنی‌و اعتقادی مردم این حدود شده بود بنای ظاهر دولت عثمانی بر حمایت صریح اصحاب فساد نیست، و اگرچه اقدام درستی به تسکین این فتنه ندارد صورتا هم نمی‌خواهد که خود را در نظرها حامی و مقوی شیخ و اتباع او قرار دهد و سر هم رفته این اوقات پاره‌ای آثار و علامات مشاهده می‌شود و پاره‌ای خبرها می‌رسد که مقوی و مؤید مواعید دولت عثمانی و اقدام آن دولت بر تهدید وتخویف شیخ و اتباع اوست.

از جمله چنانکه در عریضجات متواتره عرض شده تا یک هفته پیش از این همه خبرهای تحریری و شفاهی

مشعر بر حمایت دولت عثمانی نسبت به شیخ و مبنی بر قوت کار او بود، و آن خبرها بطوری شیوع یافته و به حدی درذهنها قرار گرفته بود که همه خیالها را مشوب کرده و نزدیک به آن بود که فتنهٔ تازه در این حدود تولید نماید وهمگی منتظر خروج و احتشاد مجدد شیخ ملعون بودند و اما یک هفته است که همه خبرها برخلاف است و آنچه به تازگی و در مرور این هفته بتواتر خبر رسیده ونزدیک بیقین است این است که پسر شیخ و سایر رؤسای عشایر و حمزه آقا بعد از آن مجلسی که در بلدهٔ اربیل منعقد شد در حالتی که با کمال دل خوشی و اطمینان از بلدهٔ اربیل بطور مهمانی به خانهٔ مامند آقای پیران آمده و چند روزی در آنجا به تهیهٔ استعداد جدیدی مشغول بوده‌اند از جانب سواران و مأمورین دولت عثمانی پاره‌ای اقدامات مبنی بر گرفتاری خودشان مشاهده کرده‌اند و پاره‌ای اعلانها به آنها رسیده است که مبنی بر تهدید و تحذیر آنها بوده و باعث وحشت آنها شده و همگی متوحشاً متفرق شده‌اند. ازجمله عبدالقادر پسر شیخ با کمال تعجیل به نهری رفته و حمزه آقا هم در خاک عثمانی نمانده باز هم خود را به کوهستان و جنگلهای سختی که در آخر حدود سردشت است رسانده است، و از روزی که برگشته بطوری مختفی و متواری است که معلوم نیست در کجا و در چه نقطه است.

و اینک چند کاغذی را که دایر بر اخبار و روایات جدید و مخالف اخبار و نوشتجات سابق است لفاً

ارسال خدمت نمودم.

و بالجمله کمترین بعد از وصول تعلیقات بندگان عالی و اطلاع بر مضمون آن تلگرافها به اقتضای وقت و مصلحت انتشار نامهٔ مشروحی مبنی بر کمال موافقت دولت عثمانی با دولت علیه و مواعید صریحهٔ آن دولت بر دفع فتنهٔ شیخ و تنبیه مفسدین و مشعر بر تکذیب اخبار مجعولهٔ شیخ و اتباع او نوشته به همه جا و برای همه کس فرستادم و از انتشار نامه‌های کمترین و رسیدن این خبرهای آخر که مقوی و مصدق آنها شده تفاوت محسوسی در عقاید عامهٔ مردم بهم رسیده و این اوقات خیالها آرامی گرفته است.

معهذا و با این تفصیلات همانطور که در تلگرافها اشاره شد اعتقاد واقعی کمترین این است که شرایط احتیاط را کاملاً رعایت باید کرد و آنچه ثابت و محقق شده دولت عثمانی از سلیمانیه گرفته تا به رواندوز که‌درمحاذی لاهیجان است و از آنجا تا به وان و بایزید که در محاذی خوی و سلماس واقع است در همین ایام به همه نقاط سرحدیهٔ خودش عسکر و مهمات فرستاده و این روزها به همه رؤسای عشایر خودشان و به ایلاتی که از این طرف به خاک عثمانی رفته‌اند قدغن سخت کرده‌اند و نمی‌گذارند که کسی از آن طرف به این طرف بیاید و حتی پنج خانوار و ده خانوار از رعایای خودمان را هم که خواسته باشند مراجعت نمایند از آمدن منع می‌نمایند. زیاده جسارت است. امرکم‌العالی مطاع.

۱۱ شهر جمیدی‌الاولی ۹۸

[۹۶] قربانت شوم

اگرچه محمد آقای مامش به تفصیلی که خدمت بندگان اجل عالی عرض شده از در خدمت و اطاعت برآمده بود اما در آن وقت هر قدر به او اطمینان دادند و اهتمام کردند خدمت جناب مستطاب سپهسالار اعظم نرسید، و چون مشارالیه یکی از رؤسای معتبر و اقدامات او به خدمات دولت در این حدود خیلی به کار است کمترین دراین مدت به اقسام مختلف او را امیدواریها دادم و او نیز اعتماد و اطمینان کاملی به کمترین بهم رسانده.

چند روز قبل با چند نفر از بنی اعمام و جمعی از سوارهٔ طایفهٔ خودش که نهایت آراستگی داشتند به دیدن کمترین آمده و یک رأس اسب هم پیشکش آورده بود و چون او را آدم عاقل متین درست حرف صادق‌العقیده دیدم در چند روزی که اینجا بود نسبت به او خیلی محبت و مهربانی کردم و در وقت رفتن کلیجهٔ سنجابی با عبای زربفت به خودش، و به همراهان دیگرش پنج طاته شال کرمانی خلعت دادم. با اطمینان و امیدواری زیاد و تعهد خدمتهای عمده مراجعت کرد و از آمدن او به اینجا نتیجهٔ خوبی به دست آمدونظر به بعضی مصلحتها مقدماتی

ترتیب داده او را با همه اعیان و آقایان مکری همقسم کردم که در خدمتگزاری دولت و دفع هر مقصر و متمردی یکدل و یکجهت و بیخلاف و نفاق جانفشانیها بکنند و به تلافی و تدارک آن تقصیری که از آنها سر زده است مصدر خدمات عمده شوند و سرهم رفته بر این معاهده و همقسم شدن محمد آقا با اعیان مکری چه نسبت به مفسدین خارج از شیخ واتباع او و چه نسبت به عمل سردشت اثرهای خوب مترتب خواهد شد.

و نتیجهٔ دیگر از آمدن محمد آقا این شد که از قرار نوشته‌ای که لفاً ملاحظه خواهید فرمود ملتزم و متعهد شده است که مقید به همدستی و موافقت عثمان آقا نباشد و خود او بالاصاله در دفع شخص حمزه آقا تدابیر لازمه به عمل آورد و آنچه محقق شده این است که حمزه آقا از کسی که واهمه دارد و از او حساب می‌برد محمد آقاست.

اعتقاد کمترین هم این شده است که آن کسی که بتواند اسباب قتل حمزه آقا را فراهم بیاورد منحصر به اوست و این دفعه حالتی در محمد آقا مشاهده کردم که برای اثبات خدمت و صداقت و اعتبار و اشتهار خودش نهایت جد و جهد و اهتمام را در دفع حمزه آقا بکار خواهد برد.

چون بنای این عریضه بر امور راجعه به محمد آقاست عرض می‌نمایم که در وقت مراجعت فهرستی مبنی بر مطالب و مستدعیات خودش نوشته و خواهش کرده

که به توسط کمترین به نظر شریف جناب اجل عالی برسد و اینک لفاً ارسال شده استدعا می‌نمایم که نسبت به عرایض و مطالب او احکام لازم و تعلیقهٔ مخصوص مبنی بر کمال مرحمت نسبت به او صادر شود.

از قراری که در ضمن فهرست او ملاحظه خواهید فرمود و خودش هم شفاهاً خیلی اصرار داشت میل و مقصودش این است که ولایت لاهیجان و طایفهٔ مامش ضمیمهٔ حکومت ساوجبلاغ و بعبارهٔ اخری سرو کارش با کمترین باشد که در سنوات قبل هم مدتها جزو ساوجبلاغ بوده. تصور نفرمائید که کمترین او را به این کار ترغیب و تحریص کرده باشم زیرا که از التفات بندگان عالی و از مقتضیات این خدمت و مأموریتی که بر عهدهٔ بنده مقرر است از کردستان گرفته تا ارومیه همه جا اظهارات کمترین مسموع و مقبول است و حاجت به این نیست که در فکر الحاق لاهیجان به ساوجبلاغ باشم. لکن چون میل خود محمد آقا بر این است و این اوقات قبول مستدعیات و دلجوئی داشتن او ضرورت دارد اگر این استدعا را از او قبول بفرمایند به اطمینان و امیدواری او نزدیکتر است.

در باب محال اشنویه نیز چون ملک و علاقهٔ زیاد در آنجا دارد و سپهسالار اعظم به همین ملاحظه ومناسبات دیگر حکم داده است که محال اشنویه بالمشارکه به او و خوانین قراپاپاق باشد اگر بندگان عالی نیز این قرارداد را امضاء بفرمایند بر امیدواری او می‌افزاید.

[۹۷]

قربانت شوم

مشروحات ملفوف این عریضه یکی کاغذ سلیمان خان افشار است که به بیوک خان نوهٔ خودش نوشته و دیگر رقعه‌ای است که مقرب‌الخاقان صدیق‌الدوله در تبریز به خود سلیمان خان نوشته است.

از قراری که ملاحظه می‌فرمائید سلیمان خان امر حکومت خودش را به حمایت و تقویت صدیق‌الدوله صورت گرفته و انجام یافته دانسته و صدیق‌الدوله نیز در رقعهٔ خودش او را به هر نوع حمایت و تقویتی اطمینان داده و او را به حاضر شدن بیوک خان نوه‌اش در تبریز دلالت کرده.

تصور نفرمایند که عرض این مطلب برای این است که کمترین دست پاچه شده باشد که سلیمان خان حاکم صاین قلعه شد و این ولایت از دست من در رفت. لا والله، و به ولایت مرتضی علی و به حقوق التفاتهای بندگان اجل عالی که بقدر ذره‌ای به کلیهٔ این حکومت و این مأموریت دلبستگی ندارم، سهل است کمال اکراه دارم و گویا بر جناب اجل عالی پوشیده نباشد که یکی دوبار استعفای خودم را از این خدمت به خاکپای اقدس

عرض کرده‌ام و اگرچه موقع قبول نیافته بود اما بر خودم مخمّر کرده بودم که بای نحو کان خود را معاف نمایم و با این مزاج علیلی که دارم چهار روزهٔ عمر خود را در خانهٔ خودم به سر ببرم و به همین عقیده در تدارک استعفای صریح بودم که خبر مأموریت جناب اجل عالی به آذربایجان رسید و قسم به ذات خدا که بعداز رسیدن این خبر محض بندگی و اخلاصی که در حضرت عالی دارم با خود گفتم که اگر هزار رنج و زحمت است و اگر هزار مانع و محذور است و اگردر این آخر عمر در ساوجبلاغ مکری‌هم مرده‌ام باید بمانم که شاید برای جناب اجل عالی مصدر خدمتی شوم، والا نه به حکومت پر زحمت ولایت خراب ساوجبلاغ دلبستگی دارم و نه حکومت صاین قلعه را برای خود آش دهن سوزی می‌دانم و بالاخره عرض می‌نمایم و در مقام انصاف تصدیق می‌کنم که حکومت صاین قلعه حق سلیمان خان است و این پیرمرد بیچاره حق دارد که تا عمر دارد نان از دست رفتهٔ خودش را طلب نماید و بر او جای هیچ بحث و ایرادی نیست که به فکر اعادهٔ حکومت خودش افتاده باشد.

لکن بر سر کار صدیق‌الدوله هم حق ایراد رسمی دارم و هم حق گلهٔ شخصی. ایراد رسمی برای اینکه در صورتی که وکلای دولت به ملاحظهٔ پاره‌ای مصلحتها این دو ولایت را یکی کرده به استحقاق یابی استحقاق به کمترین سپرده‌اند وجناب اجل عالی نیز از روی کمال

مرحمتی که نسبت به کمترین دارند یکی از خواص خود را که نواب پاشاخان است به نیابت حکومت آنجا مأمور کرده فرستاده‌اند سرکار صدیق‌الدوله به چه ملاحظه و کدام مصلحت در چنین وقتی سلیمان خان را به اعادهٔ حکومت خودش پشت گرمی‌واطمینان می‌دهد که آن بیچاره هم بالضروره و بالطبیعه به نوه‌اش اعلام نماید و نوهٔ دیوانهٔ یاغی و طاغی‌او هم این خبر را در ولایت منتشر کرده کاغذ سلیمان خان و رقعهٔ صدیق‌الدوله را دست به دست گرداند و اسباب اختلال و اغتشاش ولایت و عدم استقلال نایب‌الحکومه را فراهم بیاورد.

و اما حق گلهٔ شخصی اینکه سرکار صدیق‌الدوله می‌بایست این ملاحظه را کرده باشند که در صورتی که صاین قلعه را تازه به فلان کس سپرده‌اند موضوعی و انتزاع او منافی احترام اوست، و اگر با سلیمان خان سابقهٔ دوستی داشتند و می‌خواستند از جانب بنده حاکم باشد سزاوار این بود که قبل از وقت رضای بنده را در اعادهٔ حکومت او تحصیل نماید.

جناب اجل عالی با همه جلالت قدر و اختیار مطلقی که دارند وقتی که پاشا خان را می‌فرستند مرقوم می‌فرمایند که اگر میل داری او را به نیابت بفرست و اگر نداری بی‌هیچ ملاحظه او را مراجعت بده و یا در پیش خودت نگاه دار. اما سرکار صدیق‌الدوله آنطور می‌کنند.

و البته جناب اجل عالی حکم خواهید فرمود که

آقای صدیق‌الدوله به بنده ترضیه بدهند.

و بالاخره عرض می‌نمایم که اگر کسی دیگر بود عرض می‌کرد که حکم بفرمائید سلیمان خان را محبوساً روانهٔ صاین قلعه نمایند. اما کمترین او را با کبر سنی که دارد محترم می‌شمارم و همینقدر به او فرمایش شود که دیگر ازاین کاغذ پرانیها نکند و نوه‌های او خصوصاً بیوک خان که جوان بسیار جسوری است پاره‌ای فضولیها نکند.

[۹۸]

قربانت شوم

در باب جیره و سیورسات اردوی متوقف ساوجبلاغ فرموده‌اید که کمترین از نه هزار تومانی که عرض کرده است وصول خواهد شد کارسازی شود کمترین با مالیات سردشت عرض کرده بودم و از این مبلغ چهار هزار تومانش مالیات سردشت است که تا به حال نرسیده ولکن بطوری که در عریضجات سابق عرض کرده‌ام از پنج هزار تومانی که وصول کرده و در نزد کمترین موجود بود بعد از وضع مبلغی که از بابت مقرری حضرت اشرف امجد والا ولیعهد ادام الله شوکته فرستاده و به حوالهٔ براتدارها و مخارج لازمه داده به هر طور بود جیره و سیورسات این اردو را تا بیستم ربیع‌الثانی کارسازی کردم و حالا این اردو از بیستم ربیع‌الثانی جیره و سیورسات طلب دارند و این استدعا را تجدید می‌نمایم که بهر طور هست معاملهٔ یکهزار خروار را با عالیجاه ایزک بیک تبعهٔ دولت انگلیس بگذرانید که برای نوکر متوقف در این ولایت جیره و سیورسات عسرتی حاصل نشود. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

۱۱ جمیدی‌الاولی ۹۸

چند فقره‌ای است که محض تذکار و اطلاع عرض می‌نمایم:

تا این ساعت از رسیدن فوج هفتم خبری نرسیده است.

دیروز از میاندوآب خبر رسید که بیست و هفت بار قورخانه از تبریز به آنجا رسیده است. ده نفر سوار فرستادم که قورخانه را به ساوجبلاغ برسانند.

چنانکه در عریضجات سابق عرض شده سواره و جمعیت ولایتی را چند روز قبل احضار کرده بودم، این روزها دسته به دسته و به رقابت همدیگر خیلی مسلح و مکمل با هیأتی آراسته می‌آیند و الان جمعی کثیر از آقایان با جمعیت و استعداد خودشان حاضرند؛ مابقی نیز متدرجاً خواهند آمد و تا چهار پنج روز دیگر همگی حاضر خواهند بود.

در باب کار سردشت تکلیف را هرچه زودتر معلوم بفرمائید بهتر است.

رسیدن چادر و ملبوس فوج پنجم و چادر دستجات سوارهٔ این اردو خیلی لازم است.

[۹۹]

فدایت شوم

بیست و هفت بار قورخانه که معادل یکصد هزار و هفتصد عدد فشنگ و یکصد و بیست هزار چاشنی بود به توسط عالیشان ابراهیم بیک قورخانچی سه شنبه دوازدهم به ساوجبلاغ رسید و به عالیشان کل محمد بیک مباشر قورخانهٔ این جا تحویل داده قبض گرفت.

مرقوم فرموده بودند که عریضهٔ کمترین غرهٔ ماه رسیده و بندگان اجل عالی دو روز بعد فشنگ و چاشنی را ارسال فرموده‌اند توجهات بندگان اجل عالی در امور راجعه به اینجا واضح و مبرهن و باعث مزید امیدواری است و همینطور که بندگان اجل عالی بذل توجه می‌نمایند بر ذمهٔ کمترین است که به مراتب خدمت بیفزاید.

این مختصر رادر حصول افتخار از زیارت تعلیقهٔ بندگان اجل و وصول بارهای فشنگ و چاشنی عرض کرده و سایر مطالب را نیز بعد از این عرض خواهد کرد.

زیاده جسارت است. الامر العالی مطاع.

۱۳ شهر جمیدی‌الثانی ۹۸

[۱۰۰] قربانت شوم

دیروز که جمعه ۲۲ جمیدی‌الاولی بود عالیجاه میرزا آقا که به سمت ریاست پستخانهٔ ساوجبلاغ مأمور شده با تعلیقهٔ مطاعهٔ بندگان اجل عالی وارد شد و امروز که شنبه بیست و سوم است پسته خانهٔ ساوجبلاغ بامزید اقبال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه و توجهات مبذولهٔ حضرتعالی دایر و مفتوح گشته و این اول عریضه‌ای است که به توسط پسته‌خانهٔ ساوجبلاغ از خط ارومیه و خوی ارسال حضور شده گزارش اتفاقیهٔ این ایام و مطالب راجعه به این ولایت و اردوی ساوجبلاغ را بدین تفصیل عرض می‌نمایم.

فوج هفتم شقاقی روز قبل که پنجشنبه بیست و یکم بود به ریاست مقرب‌الحضرةالعلیه خلیل خان سرهنگ وارد شد و احترامات لازمهٔ ورود آنها به عمل آمده در مکان مساعدی که در خارج ساوجبلاغ برای کلیهٔ اردو معین گشته چادر زده اقامت کردند.

و دیروز که جمعه بیست و دوم بود خود کمترین با همه صاحب منصبان نظامی و جمعی از اعیان ولایت رفته فوج را دیدم و نسبت به آحاد و افراد آنها مهربانیها کرده

ترغیب و تشویق زیاد نمودم. بر وجه حقیقت و از روی انصاف عرض می‌نمایم که کمتر فوجی به این خوبی و آراستگی دیده‌ام. همه جوانهای خوب و خوش اندام و سرزنده و از اول و آخر که همه را به دقت دیدم یک نفر پیرو معیوب در میان آنها دیده نشد و ملبوس تازه را هم که التفات فرموده با کلاههای «تل دار» برای آنها ارسال فرموده بودند خوب و ممتاز بود و سرهم رفته ورود این فوج با این شکوه و آراستگی به ساوجبلاغ خوب و به موقع بود و سزاوار است نسبت به عمدةالامراء العظام حسنعلی خان جنرال مخصوصاً اظهار التفات بفرمائید که فوج هفتم را بدین خوبی دایر و مرتب کرده فرستاده است.

میرزا اسدالله سر رشته‌دار و ابوالقاسم بیک مأمور خزانهٔ نظام را که با دو هزارونهصدوچهل وچهارتومان‌وجه‌جیره‌و سیورسات چهل و پنج روزهٔ اردوی ساوجبلاغ مأمور کرده بودند جمعه پانزدهم جمیدی‌الاولی وارد گشته دو روز بعد ازورود آنها همه اجزای اردو اعم از توپچی و قورخانچی و دستجات سواره و فوج پنجم شقاقی در یک میدان حاضر و خود و کمترین هم رفته در ابتدا همهٔ دستجات را «چوب شمار» کردند، و در ثانی با کمال دقت به جزو اسامی سان دیده شد وظاهراین‌است‌که تا به حال سانی به این دقت دیده نشده باشد و بالاخره روزنامهٔ حاضر و غایب و مأمور خدمت نوشته شد و حالا سه روز است که به دادن وجه جیرهٔ چهل و پنج روزه از

بیستم ربیع‌الثانی تا پنجم جمیدی‌الاخر و گرفتن طومار پا به‌مهرمشغولند و برای اطلاع خاطر بندگان اجل عالی عرض می‌نمایم که اگرچه از خزانهٔ نظام قیمت جیره را به ملاحظهٔ تسعیر سابق در پنج تومان و علیق را در چهار تومان منظور کرده تنخواه فرستاده بودند لکن چون این اوقات قیمت غله در اینجا تنزل کرده است کمترین به ملاحظهٔ صرفهٔ دولت قرار دادم که جیره را در چهار تومان و دو هزار و پانصد و علیق را در سه تومان و هفت هزار و پانصد که تسعیر حالیهٔ ساوجبلاغ است به نوکر بدهند که هم جیرهٔ نوکر به قیمت واقعی ولایت رسیده و هم برای دیوان در هر دو خروار یک تومان تفاوت عمل باشد.

از قراری که در عریضجات سابق عرض شده چند روز قبل نظر به مقتضیات وقت و به ملاحظهٔ پاره‌ای محسنات جمعیت ولایتی ساوجبلاغ را از سواره و تفنگچی احضار کرده از آن وقت تا به حال همه آقایان و اعیان این ولایت اولاً برای عرض و اظهار خدمت خود و ثانیاً نظربه‌همچشمی و رقابتی که با یکدیگر دارند دسته به دسته استعداد خود را از سواره و پیاده بقدری که توانسته‌اند خوبتر و بیشتر آورده در قصبهٔ ساوجبلاغ حاضر کردند.

از جمله یک روز عالیجاه قادر آقا بقدر ششصد نفر تفنگچی خود را با لباسهای فاخر و اسلحهٔ ممتاز که جملگی پرهای طاوس بر سرزده‌بودندباکمال‌شکوه‌و

و بالاخره عرض می‌نمایم که اگر موقتاً هم باشد قبول مستدعیات مشارالیه از لوازم مصلحت و مقتضیات وقت است. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

۱۳ شهر جمیدی‌الاولی ۹۸

آراستگی آورده سان داده و علاوه بر اینکه درین چند روزه هم دستجات را جدا جدا دیده بودم چهار روز قبل همهٔ آنها با رؤسای خودشان در میدان وسیعی که در خارج قصبهٔ ساوجبلاغ است حاضر شده و دسته به دسته به ترتیبی شایسته ایستاده بودند که کمترین رفتم و همه را یک مرتبه دیدم و فی‌الواقع قابل دیدن بودند که با حالت فطری و عادتی که به چابکی و جلادت‌دارندو مخصوصاً با البسه و اسلحه که خاصهٔ اینها است نهایت آراستگی را داشتند، و علاوه بر اینکه بقدر هزار نفر جمعیت دهات نزدیک را مرخص کرده‌ام الان و بالفعل بقدر دو هزار نفر از آنها در قصبهٔ ساوجبلاغ حاضرند و هر وقت حرکت و عزیمتی شد البته بقدر پنجهزار نفر حاضر خواهند شد.

و علی‌ای حال شهرت این ازدحام و اجتماع در قصبهٔ ساوجبلاغ چه در داخلهٔ ولایت و چه در خارج محسنات کلی مخصوصاً برای تسهیل امر سردشت و تهدید و تخویف آنها مدخلیت زیاد دارد.

ضرورت اتمام عمل سردشت را در عریضجات سابق عرض کرده و حالا هم عرض می‌نمایم که یک طرف شدن کار سردشت از جهات عدیده واجب و لازم

است و طرح و نقشهٔ عزیمت به آنجا و تنبیه آن جماعت نظر به علم و اطلاعی که برای کمترین حاصل شده همان است که چند روز قبل عرض کرده‌ام و حالا برای اطلاع خاطر عالی عرض می‌نمایم که از روزی که کمترین جمعیت ولایتی را احضار کرده و اردوی دولتی را در خارج ساوجبلاغ قرار داده و آن اخبار کاذبه و انتشارنامه‌های شیخ ملعون صورت دیگر گرفته و پاره‌ای اقدامات دولت عثمانی بر تهدید شیخ و اتباع او بر مردم سردشت نمودار گشته جزئی تفاوتی در حالت استیحاش آنها بهم رسیده و خوف و هراسی در آنها ظاهر شده است و تا به حال یکی دو نفر از آنها به فکر و تدارک این افتاده که بی‌تقصیری و برائت ذمهٔ خود را مدلل نمایند. از جمله این روزها خضر آقا و پیروت آقا جدا جدا کاغذها نوشته و مثل اینکه واسطه جوئی می‌کنند. آدمها نزد قادر آقا و احمد بیک فرستاده‌اند و چنان استنباط می‌شود که در میانهٔ خود آنها نیز جزئی اختلاف بهم رسیده باشد. معهذا در هیچ یک از کاغذها اظهار تمکین و تسلیم صرف و آمدن به ساوجبلاغ را نکرده و فقط به وعدهٔ دادن مالیات و مضامینی که شاهد بر بی‌تقصیری آنها باشد کفایت کرده‌اند. لهذا کمترین به صرافت دو کار افتاده:

اولاً محض اینکه در میان اعیان و رؤسای سردشت اختلافی بیفتد قادر آقا و احمد بیک و ابراهیم بک برادر گلابی آقا را بر این واداشتم که هر یک از آنها بر وجه

اختلاف با یکی از اعیان سردشت مثل خضر آقا و پیروت آقا و حاجی عبدالرحمن و غیره مکاتبه کرده خود را واسطه و شفیع آنها قرار بدهند. مثلاً قادر آقا حامی و طرفدار خضر آقا و احمد بک حامی و واسطهٔ پیروت آقا باشد و آنها را از جانب خودشان به سبقت برآمدن ترغیب و تشویق نمایند و این تدبیر از حالا مفید افتاده از یک طرف خضر آقا کاغذهای مبنی بر توسل خودش به قادر آقا نوشته و مثل اینکه خود را از دیگران خارج کرده باشد بقدر دویست تومان از مالیات عرفی خودش فرستاده بود، و از طرف دیگر پیروت آقا باب مکاتبه را با احمد بک و بایزید آقا مفتوح کرده کفالت و تعهدات آنها را اسباب اطمینان خود قرار داده است، و کمترین دو روز قبل به همهٔ واسطه‌ها دستورالعملها داده‌ام و جدا جدا کاغذهائی مبنی بر وعد و وعید نوشته فرستاده‌اند که تا امروز جواب آن کاغذها نرسیده است.

و ثانیاً برای اتمام حجت سه روز قبل ابراهیم بک برادر احمد بک را که یکی از اعیان ولایت است به سردشت فرستاده و اعلان نامه بدین مضمون به عامهٔ آن مردم نوشته و فرستاده‌ام.

(۱)

عالیجنابان قاضی و شیخ‌الاسلام و سایر علماء و عالیجنابان خضر آقا و پیروت آقا و حاجی عبدالرحمن آقا و حمزه آقا و مصطفی آقا و سایر اعیان و عموم معارف سردشت را مرقوم می‌شود.

هیچ می‌دانید که چه راهی در پیش گرفته‌اید و به چه

ضلالتی افتاده‌اید.

در میان هر قوم و قبیله که جاهل‌تر از آنها نباشد اقلاً چهار نفر پیدا می‌شود که راه را از چاه و سفید را از سیاه تشخیص بدهد و گویا در میان شماها یک نفر نیست که سوء عاقبت و شئامت این خیرگی و جسارت شما را به شما بفهماند و شماها را از بلای جهالتی که دارید برهاند.

ای مردمان ... * آیا این عفو و اغماض فوق‌العادهٔ سایهٔ رحمت پروردگار، اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار روحنا فداه را که نسبت به عامهٔ مقصرین مبذول شد مشاهده نکردید و آیا تا به حال بر شما معلوم نشده که من خودم شخصاً نسبت به این مردم چه محبتها کرده و در موجبات امنیت و آسایش این مردم تا چه درجه اهتمام نموده‌ام و برای مردم چه امیدواریها بهم رسیده است.

چیزی که زیاد از حد باعث حیرت و تعجب است این است که در صورتی که شما شراکت چندانی در آن فتنه و فساد نداشتید و ذمهٔ شما از بعضی اعمال بری بود حالا چه شده است و چه علت دارد که از در جسارت برآمده‌اید.

و برای شما این چه بدبختی و شئامت است که نظر رحمت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه را که آحاد و افراد رعیت خود را به منزلهٔ فرزند می‌داند و خاطر مبارک خود را به ترفیه حال شماها مقصور فرموده است به سخط و غضب مبدل نمایند.

و شما یک مشت مردم سردشت کیستید که این خیرگی

* دو کلمه ناخوانا ماند.

و جسارت را شعار خود کرده‌اید.

و بالجمله این پنج ماه است که به اقسام مختلف از در تأمین و استمالت شما برآمده و محض اینکه تعرضی به مال و جان شما نرسد با شماها به مدارا و مماشات قایل شده‌ایم که شاید متنبه شوید سودی نبخشیده.

و حالا هم محض اتمام حجت عالیجاه عزت همراه ابراهیم بیک را فرستادیم و این آخر نوشته‌ای است که به شما می‌نویسم که اگر سه روز بعد از ورود مشارالیه و وصول این حکم به نمایندگی عقل و شعور و دلالت فهم و ادراک همگی معاً و متفقاً بدون استثنای یک نفر از رؤسا و معارف آمدید و در ساوجبلاغ به توپخانهٔ مبارکه ملتجی و با زبان ضراعت و مسکنت مستدعی و ملتمس عفو تقصیرات خود شدید فبها.

و این تعلیقه برای شما سند است که به تاج و تخت مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ظل‌الله روحنا فداه قلم عفو و اغماض بر جرایم و تقصیرات شماها کشیده خواهد شد، والا به اقتضای احکامی که صادر شده آتشی شماها را احاطه خواهد کرد که تر و خشک شماها را بسوزاند و عذابی بر شما نازل خواهد شد که بر هیچ چیز شما ابقا نکند.

تحریراً فی ۱۸ شهر جمیدی‌الاولی ۱۲۹۸

جناب فخامت نصابا

از قراری که مذکور شد مبلغ پانصد تومان مواجب مقرب‌الخاقان حاجی آقاخان قلعه‌بیگی تبریز از بابت دیوان بدهی املاک عالیجاه خواجه آرزمان تاجرباشی حواله به مشارالیه شده بود دویست تومان آن را عاید داشته و سیصد تومان تاکنون باقی است. چون می‌باید سیصد تومان باقی هم در کمال زودی عاید گردد علیهذا به آن جناب می‌نویسم قدغن نمائید که معادل سیصد تومان از غله و برنج و سایر محصول املاک عالیجاه مشارالیه به عالیجاه کاظم بیک تفنگدار امین و وکیل مشارالیه عاید دارد که آورده به مقرب‌الخاقان مشارالیه برساند. چون قلعه‌بیگی خدمتگزار دیوان است لازمهٔ مراقبت را در این باب به عمل آورند که آسوده باشد.

تحریراً فی شهر صفر ۱۲۹۸

کمترین دیدم که عبارت تعلیقه صورت صحت ندارد و نتوانستم که آن تعلیقه را بدان عبارت تصدیق نمایم، زیرا که عالیجاه خواجه آرزمان را به سمت مالکیت نوشته بودید و حال آنکه چنانکه در مقدمه عرض شد مشارالیه ضامن وجه اجارهٔ املاک محمد خان است نه مالک بالاستقلال، و اگر کمترین آن حکم را به آن عنوان قبول می‌کردم مثل این بود که بر مالکیت تاجر

باشی در املاک مرحوم مجید خان تصدیق کرده باشم، و علت دیگر بر رد کردن آن تعلیقه این بود که در صورتی که دهات محمد خان جزو ساوجبلاغ و مالیات آنها جزو عمل حکومت ساوجبلاغ است حوالهٔ مواجب قلعه بیگی بقید مالیات دهات مجید خان و یا محلی دیگر از قاعدهٔ کلیه خارج است و این قبیل خبرها وضع هر حکومتی را که باشد مختل خواهد کرد، لهذا کمترین در همان وقت به ملاحظاتی که عرض شد تعلیقه را پس فرستاده و چون با مقرب الخاقان قلعه بیگی سابقهٔ دوستی دارم و نیت واقعیم این بود که وجه مواجب او را کارسازی نمایم عیب آن تعلیقه و علت رد کردن او را به مشارالیه اظهار کردم و نوشتم که مضمون تعلیقه را تغییر داده مجدداً حکم صحیحی بی‌قید حواله به مالیات دهات مجید خان بفرستد تا مواجب او را داده و منظورم این بود که بعد از رسیدن حکم صحیحی مواجب او را به همین محل حواله بدهم. لکن دیگر نه قلعه‌بیگی حکمی فرستاد و نه خواجه هارتون برادر تاجرباشی براتی آورد.

و چون آن اوقات عمل حوالهٔ باقی مالیات ساوجبلاغ در دست بود کمترین نیز مالیات دهات مجید خان را حواله داده اخذ و دریافت کردم و به مخارج دیگر دیوان صرف شد. حالا هم اگر چه از مالیات سنهٔ ماضیه محلی بجز سردشت باقی نیست لکن کمترین به امتثال حکم و احترام تعلیقهٔ اجل عالی عوض این تنخواه را به خواجه هارتون می‌رسانم که بار دیگر مزاحم جنابعالی

نشوند.

اما چون طبعاً و عادتاً از بیان حق خودداری نمی‌توانم کرد عرض می‌نمایم که چه در نویساندن آن تعلیقهٔ اول و چه در صدور این حکم ثانی بر دایرهٔ کارگزاری مهام خارجه دو بحث حسابی وارد است: یکی آنکه با علم و اطلاع خودشان بر صورت مسئله یعنی بر ضمانت تاجر باشی در اجارهٔ املاک **مجیدخان** آن تعلیقهٔ اول را به عنوان مالکیت مشارالیه نوشته به مهر جناب اشرف **سپهسالار اعظم** رسانده و مطلقاً اسمی از املاک مرحوم **مجیدخان** نبرده بودند و در صدور حکم ثانی هم در صورتیکه اطلاع داشتند که کمترین به چه ملاحظه آن حکم را پس‌فرستاده‌ام و به مقرب‌الخاقان قلعه بیگی چه نوشته‌ام لازم و واجب بود که گزارش را عرض نمایند تا علت این مطلب بر رأی اجل عالی معلوم گردد و تصور نفرمایند که کمترین بیوجه و من غیر حق آن تعلیقه را پس فرستاده و مالیات را از خواجه هارتون اخذ و دریافت کرده‌ام.

و بالاخره عرض می‌نمایم که کمترین هیچوقت برات مواجب قلعه بیگی را رؤیت نکرده‌ام و تاجر باشی این دفعه هم بروات را نفرستاده بود و با این تفصیلات چنانکه عرض شد عوض پانصد تومان را از مالیات سردشت و غیره به خواجه هارتون خواهم رسانید. زیاده جسارت است، امرکم العالی مطاع.

معروضهٔ بیست و هفتم جمیدی‌الاولی ۹۸

[۱۰۱]

قربانت شوم

سه روز قبل، ورود نورچشمی لطفعلی خان را با هفتاد نفر سوار به ساوجبلاغ عرض کرده‌ام وحالا هم که او را با کمال افتخار روانهٔ حضور می‌کردم عرض می‌نمایم که یک روز بعد از ورود آنها را سان دیدم. همگی از اعیان و اعاظم و کدخدازاده‌های گروس و صاحب ملک و مال و اعتبار هستند و همهٔ آنها را بشخصه می‌شناسم و از جملهٔ آنها دو نفر همشیره زاده‌اند که یکی ابوالفتح خان و دیگر محمد حسین خان است و چنانکه سابقاً عرض شده همگی از شجعان قوم و نام‌آوران ایل جلیلند که آنها را انتخاب کرده با رئیس و مرئوس به غلامی واقعی بندگان اجل عالی فرستادم، و سوای اینکه چند رأس از اسبهای آنها را نپسندیدم دیگر عیب و نقصی در آنها ندیدم. سی نفر دیگر را هم که کسر دارند با تأکیدی که کرده‌ام مقرب‌الخاقان محمد خان حاضر کرده انشاءالله تعالی روانه خواهد نمود که این خدمت کاملا به انجام برسد. و در هر صورت کمترین با همه ایل و طایفه حاضر خدمت گزاری بندگان اجل عالی هستیم و در سفارش نورچشمی لطفعلی خان ابداً جسارتی نمی‌کنم که «خواجه خود

روش بنده‌پروری داند».

و آنچه عرض می‌نمایم این است که اگر میل خاطر بندگان اجل عالی این‌است که‌لطفعلی‌خان‌وسواره‌در التزام خدمت بندگان عالی باشند برای او و سوارهٔ او کمال افتخار است، و اگر رأی عالی بر این است که به جای دیگر مأمور شوند بهتر این است که آنها را مأمور ساوجبلاغ بفرمایند که بعد از ورود آنها یکی از دستجات سواره را مرخص کرده اینها را که از اهل ولایت هستند در پیش خود نگاه دارم و متوجه شوم، و در هر حال رأی و اختیار با بندگان اجل عالی است. امرکم العالی مطاع.

معروضهٔ ۲۸ شهر جمیدی‌الاولی

[۱۰۲]

قربانت شوم

چندی قبل که مقرب‌الحضره ابراهیم آقای سرهنگ برای مواجب سنهٔ ماضیهٔ سوارهٔ نصرت جمعی خود شرفیاب حضور بندگان اجل عالی شده بود معادل چهارصد تومان از بابت مواجب شش ماهه بعد از وضع جیره و علیقی که دریافت کرده بودند به مشارالیه مرحمت شده بود که آورده به سواره کارسازی نمود.

چون از روزی که این سوار مأمور ساوجبلاغ شده‌اند غیر از جیره و علیق چیزی به آنها نرسیده و از این تنخواه جیره و علیقی‌هم که از بابت چهل و پنج روزهٔ اردوی مأمور ساوجبلاغ ارسال فرموده‌اند سوارهٔ نصرت را منظور نکرده‌اند و بدین واسطه مقروض و پریشان شده‌اند استدعا می‌نمایم که التفات فرموده سه ماه مواجبی به رسم علی‌الحساب به آنها مرحمت بفرمایند که در وقت قرار کلیهٔ مواجب سایر سوارهٔ نصرت به آنها محسوب شود.

و چون مقرب‌الحضره ابراهیم آقا سرکردهٔ مجرب خدمت کرده‌ای است اگر پنجاه نفر دیگر از سوارهای جدید بر جمعی او بیفزایند شایسته و سزاوار است. رأی و اختیار با بندگان اجل عالی است. زیاده جسارت است. امر کم‌العالی مطاع.

معروضهٔ ۲۸ جمدی‌الاولی ۹۸

(۱)

[۱۰۳] قربانت شوم

تعلیقه‌جات مورخهٔ نوزدهم جمیدی‌الاولی دیروز که بیست ونهم بود زیارت شد و باعث تأخیر پاشا آقای سوارهٔ نصرت است که به عوض اینکه احکام جناب اجل عالی را با یک نفر از سوارهائی که با او همراه بودند بفرستد پاکت را به شتردارهای رستم خان سرکرده داده و آنها هم ده روزه از تبریز به ساوجبلاغ آمده‌اند و خود پاشا آقا به قراداغ رفته و در حقیقت مقصراست که اینطور غفلت کرده و حکم تنبیه به او لازم است.

از توجهات بندگان عالی پستخانهٔ مبارکه از تبریز به ساوجبلاغ از خط ارومی به ساوجبلاغ دایر شده دیگر تعطیلی در وصول احکام اجل عالی و عریضجات کمترین نخواهد شد. جواب فرمایشات و بعضی مطالب در صفحات دیگر به ملاحظهٔ اجل عالی خواهد رسید و آنچه در این عریضه عرض می‌نماید در باب معاملهٔ گندم با عالیجاه ایزک بیک است که فرموده بودند مقدار پانصد خروار به وزن جدید در خرواری ده تومان با مشارالیه گفتگو کرده‌اند.

عرض می‌نمایم که به اقتضای تسعیر حالیه این

معامله ضرر دارد و کمترین در این مورد هزار تومان به دیوان خدمت می‌نمایم. به این معنی که چون عالیجاه ایزک بیک شخصی معقول و معتبری است و این معامله با او عنوان شده است به عالیجاه حاج شیخ بفرمائید مجدداً با مشارالیه گفتگو نماید اگر در خرواری هشت تومان قبول کرد معاملهٔ پانصد خروار را به قید و شرط تحویل دادن تمام پانصد خروار در خود قصبهٔ ساوجبلاغ با مشارالیه قطع و فصل نمایند که بعد از تحویل دادن گندم و گرفتن سند از کمترین چهار هزار تومان را در آنجا به ایشان بدهند و اگر مشارالیه قبول نکند چنانکه عرض شد خود کمترین در خرواری هشت تومان قبول دارم و متعهدم که پانصد خروار از دهات مقرب‌الخاقان سیف‌الدین خان و چند جای دیگر که سراغ دارم خریداری و حمل قصبه نموده به عوض جیرهٔ افواج و سوارهٔ مأمورین ساوجبلاغ بدهم.

و در صورتیکه این خدمت و این تعهد پسندخاطر عالی افتد فرمایش بفرمائید چهار هزار تومان را در آنجا به عالیجاه حاج شیخ تحویل داده برات تجارتی به حوالهٔ اینجا بفرستند که تا نرخ بالاتر نرفته پانصد خروار خریداری نموده جنس بعینه به عوض جیرهٔ آینده اردوی ساوجبلاغ بدهم. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

سلخ شهر جمیدی‌الاولی ۹۸

(۲)

چنانکه در عریضهٔ سابق عرض کرده‌ام این روزها اسبابی فراهم آورده‌ودست به تدبیری زده‌ام که در میان اعیان و رؤسای سردشت اختلافی واقع شده خودشان از در اطاعت برآیند و به همین لحاظ آقایان اینجا را مثل قادر آقا و احمد بیک و ابراهیم بیک برادر گلابی آقا بر این داشته‌ام که هر یک از آنها بر وجه اختلاف با اعیان سردشت مکاتبه کرده خود را واسطه و شفیع آنها قرار بدهند و این تدبیر مفید افتاده از یک طرف خضر آقا کاغذی مبنی بر توسل به قادر آقا نوشت و از طرف دیگر پیروت آقا باب مکاتبه با احمد بک و بایزید آقا مفتوح کرده است.

ازجمله دیروز گذشته کاغذی از پیروت آقا به احمد بیک و بایزید آقا و ابراهیم بیک رسیده و از قراری که نوشته است به اطمینان توسط آنها در همین چند روز خواهد آمد و اگر مشارالیه که در میان آنها شخصیتی دارد بیاید ظن غالب این است که خضر آقا و سایرین هم متابعت خواهند کرد.

با این مقدمات کمترین چندی در عزیمت به سردشت به تأخیر قایل خواهم‌شدنتیجهٔ این تدبیرات معلوم شود و هرچه باشد متدرجاً به عرض بندگان اجل عالی می‌رسانم.

و این فقره را بالضروره عرض می‌نمایم که در تشکیل اردوی لاهیجان تردیدی نفرمائید که خواه

مسئلهٔ سردشت باشد و یا نباشد تشکیل اردوی لاهیجان از هر جهت که تصور بفرمائید ضرورت کلی دارد.

(۳)

چون مدتی بود که محل اقامت حمزه آقا را علی‌التحقیق نمی‌دانستم چند روز قبل سید محمد امین پسر حاجی سید بایزید را که الان در جای پدرش امین‌الشرع است واداشتم که قاصد مخصوصی فرستاد و کاغذی به حمزه آقا نوشت.

دیروز که پنجشنبه بیست و هشتم بود قاصد مراجعت کرده و معلوم شد که حمزه آقا این روزها در نقطهٔ آخر خاک عثمانی در محلی موسوم و معروف به قلعه دز از توابع محال پژدر که در قدیم شهری معتبر بوده و حالا خراب است سیاه چادر زده با خوف و دهشتی هرچه تمامتر متوقف است و مختصر کاغذی در جواب سید محمد امین نوشته بود که عیناً ارسال حضور جناب اجل عالی گردید و چیزی که شفاهاً سفارش کرده بود این بود که هرگاه محل سکنای ایل و طایفهٔ خودم را که محال منگور است به ضمیمهٔ حکومت سردشت به من واگذار نمایند و دیگر تکلیف رفتن به‌نزدحاکم را به من نکنند خدمتها می‌کنم و مالیات سردشت را چنین و چنان می‌دهم، و این حرفهای مزخرف حمزه آقا همان حرفهای اول است که جناب اشرف سپهسالار اعظم در اردوی مرکزیه کاغذ دادم به استمالت او فرستادند و به همین عبارتها جواب داده بود.

و بالجمله معلوم است که این حرفهای حمزه آقا قابل استماع نیست و محقق است با آن خوف و هراسی که از هرزگیها و شرارتهای خودش دارد بهیچ استمالتی مطمئن نخواهد شد و منظور از این تدبیر و فرستادن آدم اطلاع واقعی بر محل اقامت وحالت حمزه آقا بود که خود کمترین مطلع شدم و گزارش را خدمت جناب اجل عالی عرض کردم و بر سبیل اختصار عرض می‌نمایم که استقبال کلی حمزه آقا موقوف و منوط بر یک طرف شدن کار سردشت است.

(٤)

در باب چادر و ملبوس فوج پنجم که بر طبق صورتی که مقرب‌الخاقان لشکر نویس باشی به نظر جلالت‌مآب عالی رسانده آنها را مستحق چادر و ملبوس ندانسته‌اند عرض می‌نمایم که همانطور که مقرب‌الخاقان لشکرنویس باشی نوشته‌اند چادر و ملبوس در شهر ذیقعدهٔ ۹۷ به آنها داده شده و خود کمترین نیز در عریضهٔ سابق عرض کرده‌ام که چادرهای فوج پنجم و فوج هفتم را دیده‌ام. اگرچه همگی سیاه و مستعمل هستند لکن عیبی ندارد و رفع حاجت امسال را می‌کند. اما همانطور که به فوج هفتم ملبوس داده شده برای فوج پنجم نیز ملبوس لازم است و مستحق هم هستند.

زیرا که اولاً هشت ماه است ملبوس به آنها داده نشده‌و ثانیاً سال تازه پیش آمده و موافق معمول باید ملبوس به آنها داده شود و این فقره را مخصوصاً استدعا

می‌نمایم که مقرر بفرمایند هرچه زودتر ملبوس فوج پنجم را به ضمیمهٔ چادر دستجات ثلاثهٔ سواره که افشار و نصرت و حاجی علیلو است بفرستند که پارسال هم به دستجات سواره چادر داده نشده و الان بی‌چادرند.

(۵)

در باب رضا قلی خان پسر عالیجاه سلیمان خان که در اردبیل حبس است فرموده‌اید که جناب جلالت‌مآب امین‌الملک برای مرخصی او شرحی خدمت جناب اجل عالی نوشته و از روی کمال مرحمت مرخصی او را موقوف به تصدیق کمترین فرموده‌اند از این ملاحظات بزرگانهٔ جناب اجل عالی کمال تشکر دارم، و چون از کمترین در این باب اشعار فرموده‌اند بدون هیچ غرضی و بدون اینکه او را قابل هیچ امری بدانم اطلاع خودم را نسبت به حقیقت احوال او عرض می‌نمایم که خبث باطن و فساد عقیدهٔ این جوان و حالتهای ناشایستهٔ او از کفر ابلیس مشهورتر است و بیچاره سلیمان خان پدر پیر او از دست او عقوبتها کشیده و در حالتی که مشاعر او بر جا بود او را عاق کرده سهل است پسرهای خود رضا قلی خان و همه اقوام و اقارب و عامهٔ مردم صاین قلعه از سیئات اعمال [او] بیزار و متوحش‌اند و چون خود کمترین هم از سیئات‌اعمال او اطلاع کامل دارم تصدیق بر مرخصی او را برای خود گناه می‌دانم. رأی و اختیار با جناب جلالت‌مآب اجل عالی است.

(۶)

در باب یکصد تومان خلعت بها از قرار تلگرافی که از تلگرافخانهٔ گروس از معتمدالسلطان امین خلوت رسیده جناب معاون‌الملک قرار داده‌اند که یکصد تومان را در آخر این ماه به ایشان کارسازی نمایند.

(۷)

در باب تعیین مقدار عساکر دولت عثمانی در نقاط سرحدیهٔ خودشان و قصد و نیت آنها که مرقوم فرموده بودند تحصیل اطلاع کرده گزارش را عرض نمایم. آنچه از تحقیقات خارجه و داخله تا امروز معلوم کرده‌ام اولاً لشکر معتدبهی ندارند و ثانیاً مدار حرکتشان بر موافقت ماست. معهذا آدمهای هشیار آگاه به اطراف فرستادم که بر کم و کیف و مقدار لشکر آنها اطلاعات صحیحه حاصل نماید و هرچه باشد به عرض بندگان اجل عالی خواهم رسانید.

سلخ شهر جمیدی‌الاولی ۹۸

[۱۰۴]

قربانت شوم

تعلیقهٔ مورخهٔ بیست و پنجم جمیدی‌الاولی عصر دیروز که‌شنبه‌غرهٔ‌جمیدی‌الثانیه بود زیارت شد. سواد تلگراف جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه را هم که ارسال فرموده بودند رسید و معلوم شد که دولت عثمانی بر طبق مواعید رسمیهٔ خودش با استعداد معتبری به تدابیر جلب و تبعید شیخ ملعون اقدام کرده. بعد از زیارت تعلیقهٔ عالی از یک طرف بلافاصله صورت واقعه و اقدامات مجدانهٔ دولت علیهٔ عثمانی را بر دفع مادهٔ فساد شیخ به قاطبهٔ ساکنین قصبهٔ ساوجبلاغ اعلام و اخطار نمودم و از طرف دیگر بدون تأخیر به خوانین قراپاپاق و محمد آقای مامش و عثمان آقای گورگ و اعیان سردشت و سایر اطراف مشروحات مفصله نوشته سواد تعلیقهٔ جناب اجل عالی و تلگراف جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه را هم برای همه فرستادم و تأکیدات بلیغه کردم که همگی با کمال مواظبت و آگاهی آماده و مهیا بوده و هر یک از آنها طرق و شوارع طرف خود را محکم داشته باشند که اگر شیخ ملعون فراراً و اضطراراً به آن صفحات بیاید راه فرار را بر او مسدود کرده او و

اتباعش را آسیر و دستگیر نمایند.

جناب جلالت مآب عالی در این باب و از این طرف آسوده باشند که کمترین آنچه لازمهٔ حزم و احتیاط است به عمل خواهم آورد که اگر به این صفحات بیاید به یاری خدا و اقبال شاهنشاه راه فراری برای او از این حدود نخواهد بود. چاپار پست را معطل نکرده معجلاً مراجعت دادم. امرکم‌العالی مطاع.

۲ شهر جمیدی‌الثانیهٔ ۱۲۹۸

(۲)

با پستهٔ دیروز که سلخ جمیدی‌الاولی بود عرض کرده‌ام که بواسطهٔ بعضی تدابیر اختلافی در بین اعیان سردشت انداخته‌ام و عجالتاً پیروت آقا و خضر آقا که از معتبرترین آنها هستند به این خیال افتاده‌اند که به توسط آقایان مکری آمده متوسل شوند و حالا هم عرض می‌نمایم که قاضی سردشت و پیروت آقا بهمین نیت دو روز قبل با ابراهیم بیگ که چند روز پیش از این او را مخصوصاً به سردشت فرستاده بودم از سردشت حرکت کرده به خانهٔ عثمان آقا آمده‌اند که از آنجا نزد کمترین بیایند. و خضر آقای رئیس گورگ سردشت نیز که خبر عزیمت آنها را شنیده علی‌التعاقب آدم فرستاده و خواهش کرده است که منتظر باشند تا او هم رسیده به آنها ملحق شود و بالاتفاق بیایند. و ابراهیم بیگ به همین جهت در خانهٔ عثمان آقا توقف کرده و در مقدمه حسن آقای پسر پیروت آقا را از پیش فرستاده گزارش را اطلاع داده بود.

کمترین پسر پیروت آقا را مطمئن و امیدوار کردم و ظاهر این است که قاضی سردشت و خود پیروت آقا و خضر آقا هم فردا و پس فردا به اتفاق ابراهیم بیگ بیایندو وقتی که این سه نفر از اعیان معتبر سردشت هستند آمدند ظاهر این است که سایرین هم متابعت کرده از در تمکین و اطاعت برآیند و انشاءالله تعالی کار سردشت به این تدبیرات بگذرد.

با این تفصیل جسارت می‌نمایم که خواه عمل سردشت در میان باشد و خواه نباشد باز تشکیل اردوی لاهیجان لازم است. امرکم العالی مطاع.

۲ شهر جمیدی‌الثانیه ۹۸

(۳)

دایر شدن و افتتاح پسته خانهٔ ساوجبلاغ را چند روز قبل مشروحا و مفصلاً عرض کرده‌ام. انشاءالله تعالی بعد از این در وصول احکام بندگان عالی و عریضجات کمترین تأخیری نخواهد شد و به همان طور که فرمایش فرموده‌اند با هر عریضه ساعت حرکت پسته را در ساوجبلاغ عرض خواهم کرد.

و چون مقرب‌الخاقان آقا خان سرهنگ ناظم پسته خانه که یکی از متعلمین مأمور پاریس و کمترین او را تربیت کرده‌ام در دایر کردن و انتظام امر پسته‌خانه کمال مواظبت و مراقبت به عمل آورده است استدعا می‌نمایم که در ازاء این نوع خدمت او مرحمت مخصوصی نسبت

به او بفرمایند که باعث مزید امیدواری او خواهد بود. امرکم‌العالی مطاع.

۲ جمیدی‌الثانیه ۹۸

(٤)

در باب فرستادن میرزا و محاسب چند روز است که خود کمترین هم مشغول این کار هستم و انشاءالله تعالی در همین روزها او را با اسناد خرج ولایتی و نظامی روانه خواهم نمود. برحسب فرمایش وجه خلعت بهای ولایتها را با هم با او خواهم فرستاد. امرکم العالی مطاع.

۲ شهر جمیدی‌الاخره ۱۲۹۸

[۱۰۵]

قربانت شوم

عالیجاهان میرزا اسدالله سررشته‌دار و ابوالقاسم بیگ مأمور خزانهٔ نظام را که با دو هزار و نهصد و چهل و چهار تومان تنخواه برای جیره و سیورسات اردوی ساوجبلاغ مأمور فرموده فرستاده بودند چنانکه در ضمن عریضجات سابق عرض شده بعد از ورود خودشان به ساوجبلاغ نفری طبقات نوکر را اعم از افواج و سواره و توپخانه با دقتی هرچه تمامتر سان دیده و قیمت جیره و سیورسات را بدون دیناری کم و زیاد به آحاد و افراد نوکر داده کتابچه با عمل به‌جزو اسامی تحصیل کرده و اکنون که خدمت مرجوعهٔ خودشان را انجام داده و مراجعت می‌کردند این عریضه را مبنی بر اتمام عمل و انجام خدمت مشارالیهما عرض کردم و البته بعد از شرفیابی خودشان کتابچه‌های ممهوره به جزو اسامی به ضمیمهٔ صورت حساب دو هزار و نهصد و چهل و چهار هزار تومان به نظر جناب اجل عالی خواهند رسانید و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود از مبلغ مزبور بعداز وضع آنچه از بابت جیره و علیق چهل و پنج روزهٔ اجزا این اردو داده و قبض و سند گرفته‌اند، سیصد و نود و پنج

تومان از بابت تفاوت قیمتی که کمترین خدمت کرده در تحویل عالیجاه ابوالقاسم بک باقی مانده که با خودش اعاده داده، و بر وجه حقیقت عرض می‌نمایم که مشارالیهما هر دو در مقام خودشان آدمهای بسیار امین و درستکار هستند و در این چند روزی که در اینجا اقامت داشتند در نهایت معقولیت حرکت کرده و کمترین از آنها کمال رضامندی را دارد.

زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

۷ شهر جمیدی‌الاخره ۱۲۹۸

[۱۰٦]

قربانت شوم

تعلیقه‌جات مورخه بیست و هفتم جمیدی‌الاولی زیارت شد. در باب اقدامات دولت عثمانی بر جلب و تبعید شیخ ملعون که فرموده بودند به همه اطراف و سرحدات اعلام نمایم که نقاط مهمه را محکم نگاه داشته راه فرار را بر شیخ ملعون مسدود نمایند چند روز قبل که تعلیقهٔ عالی و سواد تلگراف جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه رسید همان وقت بدون تأخیر این فقره را به همه اعلام کرده و آنچه لازم بود نوشته فرستادم. حالا هم که تعلیقه‌جات عالی رسید مجدداً اعلام و تأکید کردم و تعلیقه راهم که مخصوصاً در این باب به عالیجاه محمد آقای مامش صادر فرموده بودند با آدم مخصوص خودم فرستاده شرحی مبنی بر تأکید به او نوشتم. با این تأکیداتی که فرموده‌اند و با اهتماماتی که در ادای تکلیف چاکری به عمل می‌آید خاطر بندگان اجل عالی آسوده باشد که به یاری خدا و اقبال شاهنشاه دراین صفحات مفری برای شیخ ملعون نخواهد بود.

سایر مطالب در عریضجات جداگانه به نظر بندگان اجل عالی خواهد رسید. امرکم‌العالی‌مطاع. ۹۸

(۲)

مرقوم فرموده بودند که والی وان و مشیر اردوی آنجا شرحی شکایت آمیز به جناب سفیر کبیر عثمانی نوشته که این اوقات بر اهل سنت در ایران سخت گرفته و حتی آنها را نمی‌گذارند نماز بخوانند و در این باب برحسب اوامر علیهٔ همایونی تأکید فرموده بودند که این معنی را در این ولایت رعایت نماید که اسباب شکایت نشود.

عرض می‌نمایم که در این ولایت مطلقاً چنین چیزی اتفاق نیفتاده و کمترین ازاول ورود خودم به اینجا الی یومنا هذا در این مادهٔ مخصوصه یعنی در دایر شدن مساجد و مدارس و اقامهٔ نماز جمعه و جماعت و اشتغال طلبهٔ علوم این ولایت به درس و تحصیل مواظبت مخصوصی به عمل آورده و برای ترویج این امور غالب جمعه‌ها خودم به نماز جماعت حاضر می‌شوم و طلاب مدارس را هرچند روز یکبار حاضر کرده از مراتب درس و تحصیل آنها سؤال می‌نمایم و خرجی می‌دهم و هر روز جمعه مستمراً قاریها را حاضر کرده بقدر یک ساعت تلاوت می‌نمایند و سر هم رفته عامهٔ مردم ومخصوصاً طبقهٔ علما از این نوع اهتمامات کمترین نهایت رضامندی دارند و از هیچ راه و به هیچ وسیله در امور مذهبیه اهانت و استخفافی به آنها نشده و نخواهد شد.

و دیروز که تعلیقهٔ جناب اجل عالی و تعلیقهٔ مخصوصی هم در این باب از جناب جلالت مآب وزیر

امور خارجه دام اجلاله رسید کمترین به ملاحظات ومناسبات چند، همه علما را حاضر کرده و اوامر علیه همایونی را در حفظ حالت آنها ابلاغ کردم. همگی داعی و شاکر شدند و عریضه مبنی بر تکذیب این اقوال و تجدید تبری از شیخ ملعون و نسبت همه مجعولات به تسویلات او به خاکپای همایون نوشته مهر کردند و اینک آن عریضه را لفاً فرستادم که ملاحظه فرموده و در جزو مرقومات جناب اجل عالی به وزارت جلیلهٔ امور خارجه فرستاده شود که برای تکذیب آن اقوال و آن اظهارات و اسکات و الزام سفیر کبیر عثمانی مدخلیت کلی دارد. امرکم العالی مطاع.

(۳)

خوانین قراپاپاق مشروحاتی چند راجع به مطالب و مستدعیات خودشان نوشته فرستاده بودند که به توسط کمترین به نظر بندگان اجل عالی برسد. لهذا عریضجات آنها را ارسال حضور نمود و اگر چه جناب اجل عالی نسبت به آنها مرحمت مخصوص دارند، اما چون به کمترین متوسل شده‌اند و با پدران آنها سابقهٔ دوستی و مودت دارم مستدعیم که در قبول مستدعیات آنهاتوجه مخصوصی مبذول فرمایند و چون ضمیر اکثر مطالب آنها راجع به شکایت از امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه است استدعا می‌نماید که معزی‌الیه ندانند که عریضجات آنها به توسط کمترین به نظر بندگان اجل عالی رسید. امرکم العالی مطاع.

(٤)

قربانت شوم

با تدابیری که به کار برده و مقدماتی که ترتیب داده‌ام انشاءالله تعالی با توجهات بندگان اجل عالی کار سردشت به خوبی و خوشی و بی‌زحمت و اشکال خواهد گذشت و تفصیل این اجمال این است که چنانکه در طی عریضجات سابق عرض شده از یکطرف خبر عزیمت خودم را با اردوی دولتی و جمعیت ولایتی بـه سردشت انتشار دادم و از طرف دیگر ابراهیم بیگ برادر احمد بیگ را با اعلان نامه که مشعر بر وعده و وعید بود به سردشت فرستادم و علاوه بر این به تدبیر دیگر مشغول شده محمد آقای مامش و قادر آقا و احمد بیگ و ابراهیم آقای برادر گلابی آقا و بایزید آقای عموزادهٔ او را به مکاتبه با خضر آقا و پیروت آقای گورگ و حمزه آقای پراچی و جوانمیر آقای ملکری و دیگر معارف سردشت واداشتم و همهٔ آنها از جانب خودشان کاغذهائی مبنی بر تخویف و تحذیر و مشتمل بر کفالت و ضمانت خودشان در عفو تقصیرات آنها نوشته فرستادند، و سرهم رفته این تدابیر مفید افتاد.

بعداز رفتن ابراهیم بیگ و ابلاغ آن اعلان نامه غالب اعیان سردشت عریضه مبنی بر عجز و انکسار و اظهار خدمت و اطاعت نوشته با عالی جناب ملا حسین قاضی سردشت فرستادند و علاوه بر آن خضر آقای گورگ که یکی از رؤسای عشایر این حدود و در رتبه و مقام با آقای مامش برابر و معتبرترین اعیان سردشت است با پیروت

آقای برادر عثمان آقا و رشید آقا و حسن آقا و عباس آقا که همگی با هم منسوب و از معارف سردشت هستند به ساوجبلاغ آمده به توسط و شفاعت اشخاص معروضه آمده کمترین را دیدند. بقدری که لازم بود نسبت به آنها محبت و مهربانی کرده آنها را به نظر مرحمت و عفو و اغماض اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه و توجهات بندگان اجل عالی مطمئن و امیدوار نمودم و خلعت دادم و مخصوصاً یک روز در سر سواری به مناسبتی یک قبضه طپانچهٔ رولور کار انگلیس بسیار خوبی به خضر آقا دادم و سر هم رفته خیلی دلگرم و امیدوار شدند.

و چون حمزه آقای پراچی و جوانمیر آقای ملکری و مصطفی آقای آلان نیز در ولایت سردشت صاحب ایل و قبیله هستند بهتر و مناسبتر چنین دانستم که خضر آقا و پیروت آقا از جانب خود آدمهای مخصوصی به سردشت فرستاده از استعدادی که در اردوی ساوجبلاغ دیدند و از تأميناتی که به آنها داده شد به آن اشخاص اطلاع بدهندو آنها را به آمدن ساوجبلاغ دعوت و دلالت نمایند.

و امروز سه روز است که آدم خضر آقا و پیروت آقا رفته و اگر چه آن اشخاص بواسطهٔ سابقهٔ موافقتشان باحمزه آقای بد ذات و وقوع مکان آنها در اواخر حدود سردشت از دایرهٔ اطمینان و اقدام به خدمت دورترند، اما ظن غالب این است که با وجود آمدن خضر آقا که از هر

جهت بر آنها غالب است آنها هم مطمئن شده بیایند و با حضور همه رؤسا و اعیان در کلیهٔ امور آنجا قرارهای لازمه داده شود.

و بالفرض مطمئن نشوند و نیایند با وجود آمدن خضر آقا و پیروت آقا در حالتی که عثمان آقا هم در مقام خدمت و اطاعت است چندان اعتنائی به آمدن ونیامدن آنها نیست و دیگر اشکالی در انجام کار و اتمام عمل سردشت نخواهد بود.

و بالاخره با مقدمات معروضه و با این وضعی که از اقبال شاهنشاه بر وجه اسهل و در کار سردشت پیش آمده کمترین چنین مصلحت و مناسب می‌داند که عجالتاً رفتن خود را با اردوی دولتی به سردشت موقوف کرده ابراهیم آقای برادر گلابی آقا را به حکومت سردشت منصوب نماید و در مقدمه سیصد چهارصد نفر سرباز با شصت هفتاد نفر سوارهٔ دولتی با او به سردشت بفرستم و قرارهائی‌که با خضرآقا و پیروت‌آقا داده شده است و آنها نیز ملتزم و متقبل شده‌اند این است که خودشان پیش افتاده حاکم جدید و سرباز و سوارهٔ دولتی را به سردشت برده متمکن نمایند و مالیات گذشته و آینده و پانصد تومان پیشکشی را که تقبل کرده بودند بدهند و در گرفتاری و استیصال حمزه آقا بای نحوکان دلایل خدمت و اطاعت خود را ظاهر نمایند.

این است مقدماتی که در امر سردشت ترتیب یافته و قصد و نیتی که کمترین در انجام این کار و اتمام امر

آنجا مصلحت ومناسب دیده و گزارش را قبل از وقت عرض کرده منتظر امضاء و فرمایش بندگان اجل عالی هستم. امرکم العالی مطاع.

(۵)

قربانت شوم

مرقوم فرموده‌اند که علیرضا خان شرحی شکایت‌آمیز به حضور بندگان اجل عالی عرض نموده که کمترین به کسان خود نوشته‌ام که کالسکهٔ او را عنفاً از خانهٔ او بگیرند. نمی‌دانم چه عرض کنم و متعجبم که جسارت این جوان به چه درجه‌است که در خدمت جناب اجل عالی نیز از درج عالی برآمده و این مطلب را بر سبیل اشتباه عرض کرده و حالا اگرچه از اطالهٔ عریضه خاطر مبارک عالی را ملال خواهد رسید اما لابد و ناچار عریضه را بسط داده شجره و قبالهٔ کالسکه را بدین تفصیل عرض می‌نمایم که:

دو سال قبل که کمترین کارهای ولایتی خودم را عموماً به علیرضا خان واگذار کردم و هنوز هم که هست به مرارت این کار گرفتارم تا وارد ولایت شد و از آن خیرگی و جسارتی که دارد اول بلا اول در حدود کردستان مفسده و هنگامهٔ غریبی برپا کرد و کار به آنجا رسید که حضرت اشرف والا حسام‌السلطنه دام اقباله سیئات اعمال او را با شکایتی هرچه تمامتر به واسطهٔ تلگرافهای مکرر به خاکپای اقدس عرض کردند و دستخطهای غضب‌آمیز صادر و مقرر شد که علیرضا خان

حکماً و حتماً به کرمانشاهان برود و حضرت والا او را تبعید نماید. چه عرض کنم که این جوان در اجرای آن حکم و رفتن به کرمانشاهان چه تعللها کردوچه اشتلمها نمود و کمترین به چه تدبیرها و زحمتها او را به کرمانشاهان فرستادم و بالاخره وقتی که رفت عریضه‌ای مبنی بر شفاعت او به حضور والا عرض کردم.

خداوند بر عمرو دولتشان بیفزاید که به اقتضای بزرگی و جلالت قدر خود و نظر به سابقهٔ مرحمتی که با این بنده دارند از اعمال ناشایستهٔ او اغماض و نسبت به او کمال مرحمت مبذول و او را مرخص فرمودند و چون در همان اوقات مردم گروس نیز به تواتر از سیئآت اعمال علیرضا خان عریضه‌های تحریری و تلگرافی به خاکپای اقدس عرض کرده بودند امر و مقرر شد که دیگر به گروس نرفته از کرمانشاهان به‌طهران‌بیاید و در وقت مراجعت از کرمانشاهان این کالسکه را از عالیجاه حاجی حسن مشهور و معروف وکیل‌التجار دولت انگلیس به ششصد تومان یا چیزی کمتر و بیشتر که حالا تحقیقاً عرض نمی‌توانم کرد به قیمت خرید و با خودش به‌طهران آورد. اولا به خرج بنده چنین داد و منت بزرگی ابوابجمع کرد که کالسکه را برای کمترین سوقات آورده است، و ثانیاً به هر کس رسید گفت که یکی از خدمتهای من به فلانی این است که کالسکهٔ هزار تومانی برای او سوقات آورده‌ام. کمترین نیز به خود بستم و باور کردم که عموزادهٔ بزرگوار کالسکهٔ هزار تومانی سوقات

آورده است.

چند روز نگذشت که از ولایت خبر رسید که علیرضا خان ششصد تومان قیمت کالسکه را به اسم حاجی محمد حسین تاجر اصفهانی که در همدان است به مباشرین کمترین برات کرده است و چون آن اوقات هست و نیست بنده در دست او و همه اجزا و اتباع ولایتی مطیع امر ونهی او بودند قیمت کالسکه را از وجوهات کمترین کارسازی کرده‌اند.

چه عرض کنم که از شنیدن این خبر که منت سوقات هزار تومانی علیرضا خان از سرم رفع شد چقدر مسرور شدم و با کمال میل قیمت کالسکه را امضاء کردم و چون همه حساب و کتاب آن سال با خود علیرضا خان بود قیمت کالسکه را در جزو کتابچهٔ حسابی که اصلش الان در دست خودش موجود و ثبتش در ولایت حاضرست به خرج خود نوشت و کمترین لاونعم حرف نزدم.

و بالجمله این کالسکه به این تفصیل در مالکیت بنده قرار گرفت و چون اصل کالسکه امتیازی نداشت کمترین همه وقت می‌خواستم او را بفروشم و گویا در نظر بندگان اجل عالی باشد یک دفعه سرکار ایلخانی طالب خریدن او شد و او را با خودش به شمیران بردو دفعهٔ دیگر جناب معاون می‌خواستند که او را برای جناب جلالت مآب آقا به قیمت بخرند و این معامله‌ها صورت نگرفت و کالسکه به همان طور در کالسکه خانهٔ خودم

در طهران ماند تا کمترین به ولایت رفتم.

در آن اثناء باز هم علیرضا خان بیجهت و سبب به علیرضا خانیت خودش رجوع کرد وجسارتها را از سر گرفت تا وقتی که با اردوی مرحوم مغفور حشمةالدوله مأمور شد.علی‌الغفله بدون اطلاع آدمهای کمترین رفته کالسکه را از کالسکه خانهٔ کمترین بیرون آورده با خودش به ولایت آورد.

چند روز قبل که این تفصیل را شنیدم بعد از افزودن علمی بر علمم از جسارتهای علیرضا خان به کسان خودم نوشتم که کالسکه را از آدمهای او گرفته تصاحب نمایند.

این است تفصیل احوال که از اول تا آخر بدون کم و زیاد عرض شد و حالا نمی‌دانم کمترین حق دارم که در حضرتعالی مستدعی شوم که علیرضا خان را به جرم این جسارتها و حرکتی که کرده تنبیه بفرمایند و یا او حق داشته است و کمترین باید کالسکه را به او واگذارم. بهر طور که رأی بندگان اجل عالی قرار گیرد و امر بفرمایند اطاعت می‌نمایم. امرکم العالی مطاع.

۸ شهر جمیدی‌الاخرهٔ ۹۸

نوشتجات مورخه ۱۶ شهر جمیدی‌الاخری ۱۲۹۸

[۱۰۷]

قربانت شوم

تعلیقجات مورخهٔ ششم شهر جمیدی الاخره عصر یکشنبه پانزدهم مصحوب پستهٔ مقرره زیارت شد. جواب مرقومات بندگان اجل عالی را در عریضجات علیحده عرض کرده و چیزی که مخصوصاً در این عریضه عرض می‌نمایم در باب خریداری پانصد خروار جنس است که مرقوم فرموده بودند کمترین نرخ ساوجبلاغ به وزن هشت عباسی در چهار تومان و دو هزار معین نموده که به وزن جدید شش تومان و چهار هزار می‌شود. در این صورت در خرواری یک تومان و چهار هزار تفاوت قیمت است و این معامله ضرر کلی دارد. آیا این اشتباه در نوشتجات شده است و یا اینکه کمترین ملاحظهٔ تفاوت نکرده‌ام.

عرض می‌نمایم که در این باب اشتباهی نشده است و کمترین تفاوت را ملتفت شده در خرواری هشت تومان عرض کرده‌ام، زیرا که اگر خریداری غله در خود قصبهٔ ساوجبلاغ و دهات اطراف آن ممکن بود همانطور که عرض شده تسعیر حالیهٔ غله در خود ساوجبلاغ به وزن هشت عباسی در خرواری چهار تومان و دو هزار است و

تفاوت نکرده است، لکن در خود ساوجبلاغ غلهٔ زیادی نیست و آنچه هست بقدر معاش خود ساکنین قصبه و در خانه‌های خود آنهاست وغله که باید برای سیورسات نوکر دیوانی ابتیاع شود در دهات دور دست است که ده دوازده فرسخ مسافت دارد و چون فرستادن و متفرق کردن خود نوکر دیوان برای حمل و نقل سیورسات به دهات بعیده پاره‌ای موانع دارد و منافی بعضی ملاحظات است لابد و ناچار از دهات بعیده حمل و نقل کرده باید آورده و حمل و نقل آن در یک خروار هزار مثقال با قلت بارکشی به کمتر از چهارده و پانزده هزار ممکن نیست و بهمین ملاحظه بود که کمترین در آن عریضهٔ سابق مخصوصاً عرض کرده بودم که اگر خود عالیجاه ایزک بیگ فروختن گندم خود را در خرواری هشت تومان به قید و شرط تحویل دادن در قصبهٔ ساوجبلاغ قبول دارد البته این معامله را با او بگذرانند و اگر ملاحظهٔ تفاوت کرایه نبود البته راضی نمی‌شدم که این تفاوت قیمت به ایزک بیگ برسدو ضرر دیوان شود.

و علت تسعیر هم همان است که عرض شده و حالا هم مجدداً عرض می‌نمایم که اگر ایزک بیگ در هشت تومان به قید و شرط تحویل دادن در قصبه قبول دارد البته این معامله را با او بگذرانند که گندمش حاضر و موجود و بی‌زحمت‌تر است، و الا کمترین برای تخفیف زحمت بندگان اجل عالی و سهولت رسیدن جیرهٔ نوکر به همان طور که عرض شده در هشت تومان قبول دارم و

اگر در خریداری جنس چاره سهلتر و به‌صرفهٔ دیوان نزدیکتر باشد البته اصلح و انسب است، و علی ای حال استدعا دارم که زودتر در این باب حکم قطعی بفرمائید. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

(۲)

قربانت شوم

با پست سابق عرض کرده‌ام که بعد از آمدن قاضی سردشت و خضر آقا و پیروت آقا و چند نفر دیگر از اعیان آنها به ساوجبلاغ به اشارهٔ کمترین از جانب خود آدم مخصوصی به سردشت فرستاده کاغذهائی به حمزه آقای پراچی و جوانمیر آقای ملکری و دو سه نفر دیگر که از معارف سردشت هستند نوشته و آنها را هم به آمدن به ساوجبلاغ دعوت و دلالت نمودند. بعد از رسیدن آن کاغذ همهٔ آن اشخاص در سردشت حاضر شده شرحی در جواب خضر آقا و پیروت آقا و دیگران نوشته و در آمدن خودشان به این فقره متعذر شده بودند که با وجود حاضر بودن شما در ساوجبلاغ دیگر آمدن خود را لازم ندانستیم و در آن ضمن مخصوصاً پیروت آقا را وکالت مطلقه داده بودند که هر قراری را که او بدهد و هر خدمتی را که او متعهد شود قبول نمایند.

و علاوه بر جوابی که به حضرات نوشته بودند عریضه‌ای هم مبنی بر کمال تمکین و اطاعت خودشان به کمترین نوشته فرستاده بودند و در این عریضه استدعائی که کرده‌اند این است که تفاوت عملی که در این چند

سال علاوه بر مالیات دیوانی از آنها گرفته شده است به تخفیف آنها مقرر شود.

برای توضیح این مطلب و اطلاع خاطر عالی بر اصل و موضوع این استدعای اهالی سردشت عرض می‌نمایم که این تخفیفی را که استدعا کرده‌اند بقدر یکهزار و دویست تومان است و این مبلغ دخلی به اصل مالیات دیوانی ندارد، بلکه از بابت منابع حکومتی و تفاوت عملی است که بدواً مرحوم سردار کل در وقتی که علی خان پسرش در آن جا حاکم بود این تفاوت عمل را علاوه بر اصل مالیات دیوانی قرار داده و این تفاوت عمل هیچوقت علاوهٔ جمع دیوانی نشده و در این سنوات همه حکام این مبلغ را از بابت منافع حکومتی خود گرفته‌اند و حالا موقعی به دست آورده و به بهانهٔ اینکه پارسال و پیرارسال بواسطهٔ قحطی و گرانی پریشان شده مستدعی تخفیف شده است.

بعد از رسیدن این کاغذها و اطلاع بر حالت رعیت مردم سردشت خضر آقا و پیروت آقا و سایر همراهان آنها را با محمد آقای پسر عثمان آقا که تازه آمده بود با چند نفر دیگر از آقایان مکری که ضامن و واسطهٔ آنها بودند حاضر کرده گفتم که چون عفو و مرحمت‌بینهایت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی از جهات عدیده شامل احوال شماها گشته مضایقه ندارم و مستدعی خواهم شد که این تفاوت عمل را به تخفیف مردم سردشت مرحمت و تصدق بفرمایند، و اما این استدعای

آنان موقوف و منوط به چند فقره است که تماماً حاضر هستند اصالتاً و وکالتاً اجرای آنها را متقبل و متعهد شوند و بر طبق آن به شهادت آقایان و اعیان مکری که واسطه و کفیل امور شما شده‌اند سند دولتی و التزام بدهید، لهذا شرایطی را که قبل از وقت بالنسبه به اعمال آیندهٔ سردشت لازم دانسته و یادداشت کرده بودم یکان یکان به آنها حالی و خاطرنشان کردم. همهٔ آنها بالطوع و الرغبه آن شرایط را ملتزم و متقبل شدند و در همان مجلس التزامی مشتمل بر شرایط مقرره نوشته شدو همگی مهر کرده به کمترین دادند که سوادش لفاً به نظر بندگان عالی خواهد رسید و با این مقدماتی که ترتیب یافته ملاحظه خواهید فرمود که کمترین همانطور که مکنون خاطر خطیر اقدس همایون روحنا فداه و نیت بندگان اجل عالی بود للهالحمد امر سردشت را به تدابیر حسنه و بر وجه سهولت صورت داده‌ام و حالا برای اختتام امر واتمام عمل سردشت عقاید خود را بدین تفصیل عرض می‌نمایم.

اولاً ـ اذن و اجازه بدهند که برای رفع بهانه وحصول امیدواری آنها حکم تخفیف یکهزار و دویست تومان تفاوت عمل حکومتی که ضرری به دیوان ندارد به آنها داده شود که خواه بنده باشم و خواه حاکم دیگر برای حفظ مصلحت دولت بالضروره باید ازمنافع شخصی خود صرف نظر نمایند.

ثانیاً ـ اگرچه تا چند روز قبل نظر به بعضی

ملاحظات اعتقاد کمترین این بود که حاکم دیگر به سردشت بفرستم لکن چه این چند نفری که از اعیان سردشت به اینجا آمده‌اند و چه چند نفر دیگر که در آنجا مانده‌اند میلشان بر بقای حکومت عثمان آقاست و کمترین نیز عجالتاً بقای حکومت او را منافی هیچ مصلحتی نمی‌دانم و برای تکمیل امیدواری این اشخاص بهتر است که عثمان آقا در حکومت خودش برقرار باشد.

ثالثاً ـ اذن و اجازه بدهند که مقرب‌الحضره خلیل خان سرهنگ را با تمام فوج هفتم با خضر آقا و پیروت آقا و سایر اعیان که دراینجا حاضرند به سردشت بفرستم که خود این اشخاص بطوری که ملتزم و متعهد شده‌اند همه جا پیش افتاده فوج را با کمال عزت و احترام با خودشان وارد سردشت نمایند که ورود لشکر دولت به ضبط و تصرف سردشت ثابت گشته عجالةً در خود همانجا مقیم و متوقف باشند و به لوازم حفظ قصبهٔ سردشت بپردازند و در ذیل این فقره عرض می‌نمایم که در فرستادن یک فوج سرباز به سردشت تردید نفرمائید که موقعی بهتر از این برای فرستادن ساخلو به سردشت نیست و این اعیانی که حاضرند می‌گویند که چون ما کمر خدمت بسته‌ایم برای اثبات خدمت و اطاعت خودمان تا نوکر دولت را با خودمان نبریم نمی‌رویم و بالجمله به اعتقاد کمترین فرستادن یک فوج سرباز شرط اتمام عمل سردشت است و چون از اقبال شاهنشاه کار سردشت به این خوبی و سهولت به اینجا رسیده است از

جناب اجل عالی استدعا می‌نمایم که در وصول این عریضه گزارش را تلگرافاً به خاکپای اقدس عرض نمایند و اگر با چاپار فوق‌العاده هم باشد دستورالعمل کمترین را در ختم عمل و اتمام امر سردشت معجلاً مرقوم فرمایند که این کار هرچه زودتر صورت اجرا بهم رساند و این اشخاصی که آمده‌اند هرچه زودتر مرخص شده مراجعت نمایند بهتر و به صلاح نزدیکتراست.امر کم‌العالی‌مطاع.

(۳)

در باب ملبوس سربازان فوج پنجم شقاقی و چادر دستجات سوارهٔ مأمور اینجا مجدداً استدعا می‌نمایم که چون سربازها یکباره از هیأت نوکری افتاده‌اند و سوارهای دیوانی نیز بواسطهٔ نداشتن چادر تابه حال از خانه‌های قصبه بیرون نیامده‌اند امر و مقرر بفرمایند که ملبوس فوج و چادر دستجات سواره را زودتر ارسال نمایند که خیلی لازم است.

(٤)

تعلیقهٔ مصحوبهٔ عالیجاه شهبازخان نایب کشیکخانهٔ مبارکه زیارت شد. مقرر فرموده بودند که معادل سه هزار تومان از بابت مالیات هذه‌السنهٔ ساوجبلاغ و صاین قلعه حواله نموده ارسال نمایند.اگرچه حوالهٔ مالیات ساوجبلاغ قدری زود بود لکن محض امتثال فرمایش دو هزار و پانصد تومان از مالیات ساوجبلاغ را حواله دادم و محصل مخصوصی هم به افشار فرستاده به نواب پاشا خان نایب‌الحکومه نوشتم که

مبلغ پانصد تومان هم از مالیات آنجا حواله داده معجلاً ارسال نمایند و انشاءالله تعالی این سه هزار تومان را از حالا تا بیست روز دیگر وصول کرده بطوری که مقرر فرموده‌اند به دارالسلطنهٔ تبریز می‌فرستم که به کار گزاران بندگان اجل عالی تسلیم و تحویل نموده قبض بگیرند. امرکم العالی مطاع.

(۵)

چنانکه سابقاً عرض شده بعد از زیارت تعلیقجات بندگان اجل عالی به خوانین قراپاپاق و محمد آقای مامش و عثمان آقای گورگ اعلام و اعلان کرده بودم که هر یکی از طرف خود نقاط مهمه و معابر معموله و غیر معموله را محکم نگاه داشته راه فرار شیخ ملعون را از هر طرف مسدود نمایند. از همگی جوابهای مبنی بر تقبل این خدمت و تعهد گرفتاری و سد کردن راه فرار او رسید و اینست همه جوابها را عیناً ارسال خدمت نمودم.از قراری که ملاحظه خواهید فرمود همه سرحد داران با کمال جد و جهد به نگاهداری و حفظ نقاط مهمه و سدّ راه فرار شیخ ملعون مشغولند و انجام این خدمت را از روی میل و رغبت ملتزم و متعهد شده‌اند.

لکن چیزی که اسباب تعجب و باعث حیرت است این است که از جانب دولت عثمانی با همه مواعیدی که در جلب و تبعید شیخ ملعون کرده‌اند هنوز هم که هست اقدام درستی مشاهده نمی‌شود و این نوع مسامحه و تعلل آن دولت در رفع این مادهٔ فساد علاوه بر آنکه

حالت منتظره‌ای برای دولت علیه تولید کرده و مستلزم مخارج گزاف فوق‌العاده شده اگر تا چند روز دیگر از جانب آن دولت جداً و قویاً اقدام کاملی در جلب و تبعید شیخ شقی نشود باز هم خیالات فاسدهٔ اشرار و اتباع شیخ قوت گرفته انتظام این حدود را مختل خواهند کرد. امرکم العالی مطاع.

(٦)

تعلیقه‌ای را که مخصوصاً در حفظ حدود به محمد آقای مامش صادر فرموده بودند به توسط آدم مخصوص ارسال شد و اینک عریضه‌ای را که مشارالیه در جواب تعلیقهٔ مطاعه عرض کرده است لفاً ارسال خدمت نمود و اگر برای تشویق او تعلیقهٔ مجددی مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به تعهداتی که از روی شوق در سدّ راه فرار شیخ ملعون کرده است صادر بفرمایند باعث مزید امیدواری او خواهد بود و در این‌عریضه چنانکه چند روز قبل مختصراً و محرمانه عرض کرده‌ام حالا صریحاً عرض می‌نمایم که محمد آقای مامش از امیرالامرا العظام اقبال الدوله کمال وحشت دارد والحاق ولایت لاهیجان به ارومیه اسباب مأیوسی او و بالمـآل باعث مزاحمت و درد سر بندگان اجل عالی خواهد بود. اگر رأی عالی بپسندد کمترین بهتر چنین می‌داند که اگر همه موقتی هم باشد حکومت او را در لاهیجان امضاء و چنانکه خودش استدعا کرده او را عجالةً از جزو ارومیه موضوع فرمایند که به صلاح اقرب است و اقبال الدوله در دولتخواهی خودش نباید به

مأیوسی او راضی باشد. امر کم العالی مطاع.

(۷)

چند طغرا اعلان نامه‌ای که در باب موقوف داشتن تبدیل سرباز قدیم به جدید ارسال فرموده بودند به همه صاحب‌منصب و سرباز اعلام کردم و به هر یک نسخه‌ای از آن دادم که تکلیف خود را دانسته بعد از این از قرار آن حکم رفتار نمایند.

(۸)

سالهاست که ولایت مکری یکصد نفر سوارهٔ دیوانی دارد، اما در این چند سال هیچوقت دایر و منظم نبوده و اگر چه دو سال قبل از دارالسلطنهٔ تبریز عالیجاه میرزا هادی خان را برای پادار کردن و تقسیم سواره مأمور کرده فرستاده‌اند و مشارالیه نیز طومار تقسیمی به مهر همه آقایان و اعیان ساوجبلاغ نوشته است اما چون مواظبتی به عمل نیامده و سرکردهٔ درستی نداشته از یکصد نفر سوارهٔ اینجا بجزاسم خبری نیست و بقدر سی نفری که هستند همگی بی پا و ناقابل و بی‌اسب و اسلحه هستند و چون پادار کردن این سواره از کارهای لازم است و محسنات زیادی دارد این اوقات خیال کمترین مصروف بر این است که سوارهٔ دیوانی ساوجبلاغ را پادار و معتبر نمایم و شرایطی که در گرفتن این یکصد نفر سوار قرار داده‌ام بدین تفصیل است:

اولاً ـ آحاد و افراد سواره از آقا زاده‌ها و کدخدازاده‌ها و معتبرین و متمولین ولایت مکری و به

رشادت معروف باشند و سنشان از سی و سی و پنج بالاتر نباشد.

ثانیاً ـ اسلحهٔ آنها مشتمل بر یک نیزه و سپر و یک جفت طپانچه و یک قبضه خنجر و همگی خوب و ممتاز باشند.

ثالثاً ـ هر یک از آنها دو دست تمام لباس داشته باشند و البسهٔ آنها مثل لباسهای معمول ولایت خودشان از اقمشهٔ قیمتی از قبیل قطنی و صوف و قناویز و آستین پیرهنهایشان بلند باشد و بعلاوه رخوت مقرره هیچیک از آنها یک ثوب بستک سیاه و یک ثوب عبای سفید آستین‌دار و یک جفت چکمهٔ قرمز موصلی داشته باشند و زین و یراق اسبهایشان تازه و ممتاز باشد.

رابعاً ـ اسبهای آنها خوب و ممتاز باشد و اقلاً در قمیت از سی تا چهل تومان ارزش داشته باشند.

وقتی که انشاءالله تعالی این یکصد نفر سوار مکری به این هیأت حاضر و آماده شدند علاوه بر آراستگی و جلوهٔ ظاهر آنها در مقام خدمت با پانصد نفر سوار مقابل و برابر خواهند بود و خوب است که در هر دو سال و سه سال یک مرتبه مأمور شده به سرحدات دیگر بروند و حالا مقصود از عرض این تفصیل که دو چیزاست: یکی اینکه التفات فرموده قدغن بفرمائید آن طومار ممهوره را که متفق علیه همه اعیان مکری بوده از عالیجاه میرزا هادی خان گرفته بفرستند که خیلی لازم است، و دیگر اینکه چون چند وقت قبل استدعا کرده

بودم که نسبت به فرخ خان سرهنگ ولد مرحوم مظفرالدوله مرحمتی شود و مقرر شده بود که هر امتیازی را که کمترین در حق او تصدیق نماید نسبت به او مبذول خواهد شد استدعا می‌نمایم که حکم سرهنگی و سرکردگی این سواره را به اسم فرخ خان صادر بفرمایند که از هر جهت لایق و سزاوار و جوان تربیت شدهٔ بسیار قابلی است و حاجی آقا بیگ سرهنگ سابق که در اصل هم لایق این منصب نبود هردوچشمش معیوب شده و بکلی از کار افتاده، اما چون سالهاست خدمت کرده ثلث مواجب سرهنگی به عنوان مستمری در حق خودش برقرار وحکم سلطانی به اسم عبدالله آقای پسرش صادر و مرحمت شود.

سواد کتابچه‌ای است که به تاریخ ۲۲ شهر جمیدی‌الثانیه مصحوب سلیمان خان سلطان ارسال شده

[۱۰۸]

قربانت شوم

در یکی از تعلیقجات فرموده بودید که تفصیل یک هزار خروار غله را که از تجار معتبر تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه گرفته شده و عوضش را به حکومت مراغه حواله داده‌ام عرض نمایم.

خدا توفیق بدهد علی خان حاکم را که این مطلب را از اول تا آخر بطوری درهم و برهم کرده که کمترین لابد و ناچار باید خاطر شریف بندگان عالی را به اطالهٔ عریضه و بسط مقال مزاحم شوم تا این مطلب واضح و روشن شود و آن این است که جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم با حضور امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه و سران سپاه در اردوی مرکزیه برای جیرهٔ چهار ماههٔ این اردو در هر ماهی پانصد خروار به وزن هشت عباسی برآورد کردند و از این دو هزار خروار یکهزار و پانصد خروارش را از جنس دیوانی مراغه حمل قرار دادند و پانصد خروار دیگر را از جنسی که به اظهارات حاجی صدرالدوله در ساوجبلاغ حاضر می‌دانستند منظور کردند وچون حمل و نقل غله از مراغه به ساوجبلاغ متعذر بود برای سهولت امر و رسیدن جیرهٔ نوکر در همانجا از

یکطرف با خواجه هارتون برادر عالیجاه خواجه آرزمان تاجرباشی و از طرف دیگر با احمد بیگ مکری معامله کردند و قرار دادند که خواجه هارتون و احمد بیگ آن یکهزار و پانصد خروار را در ساوجبلاغ جنس بعینه بدهند و عوض آن را از کمترین به مراغه حواله بگیرند و در همان مجلس نوشته‌ها رد و بدل واحکام لازمه مبنی بر حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار گندم به علی خان حاکم نوشته شد و کمترین در شهر محرم و صفر تا اوایل ربیع‌الاول به سه نوبت یکهزار خروار گندم متعلقهٔ خواجه هارتون را دریافت کرده به نوکر دیوانی دادم و هر دفعه عوض آن را با نوشتهٔ مخصوص به علی خان حاکم حواله نمودم و در همهٔ آن نوشته‌ها و همهٔ آن قبضها توضیح و تشریح و تجدید و تکرار کرده‌ام که حوالهٔ آن مقدار از بابت یکهزاروپانصد خرواری است که سپهسالار اعظم از بابت جیرهٔ نوکر این اردو حواله داده و تأکید کرده‌ام که عوض آن را به گماشتگان خواجه هارتون بدهد.

معهذا علی خان در دادن عوض به گماشتگان خواجه هارتون به طفره و تعلل قایل شده و مشارالیه چند دفعه شکایت کرده که علی خان عوض جنس را نمی‌دهد و کمترین مکرر به ایشان نوشتم و تأکید کردم که در کارسازی طلب آنها کوتاهی نکند که بالاخره باعث زحمت و مرارت خواهد شد.

با این تفصیلات و تأکیدات عوض جنس را به آنها نداده و بهمین جهت است که خواجه آرزومان

تاجرباشی در دارالسلطنهٔ تبریز از نرسیدن عوض آن یکهزار خروار به گماشتگان اجل عالی شکایت کرده و حالا یا باید عوض آن یکهزار خروار جنس بعینه در مراغه به آنها داده شود و یا آنها را به هر تسعیری که مناسب دانند متقاعد باید نمود. این است تفصیل یکهزار خرواری که از خواجه هارتون گرفته شده.

و اما در باب پانصد خروار دیگر که می‌بایست احمد بیگ در اینجا بدهد و عوضش حوالهٔ مراغه شود. صدق مطلب این است که چون آن اوقات احمد بیگ مقصر بود کمترین نخواستم که پانصد خروار را در اینجا از او بگیرم و منفعت تفاوت معامله به او برسد و به اصطلاح خواستم که در آن میانه برای خودم مداخلی کرده باشم. لهذا عوض آن پانصد خروار را در خود قصبهٔ ساوجبلاغ از خواجه عبدالاحد وکیل دولت عثمانی گندم و آرد گرفتهٔ جیرهٔ ربیع‌الاول نوکر دیوان را جنس بعینه دادم و قیمت آن را در خرواری پنج تومان و پنج هزار به موعد سه ماهه از خودم به خواجه عبدالاحد سند داده و در همانوقت عالیجاه سلیمان خان سلطان توپخانه را به مراغه فرستادم که آن پانصد خروار دیگر را در مراغه از علی خان حاکم گرفته و در همانجا جنس را به مصرف فروش رسانده قیمتش را بفرستد که قیمت جنس ابتیاعی از خواجه عبدالاحد را از این بابت بدهم. سلیمان خان رفت و دیگر چه عرض کنم که علی خان حاکم در کارسازی این پانصد خروار چه تعللها کرد و به چه دفع‌الوقتها

گذراند و تدبیری که در این آخر به خاطرش رسید این بود که حوالهٔ غله به مراغه فقط یکهزار خروار است و بالفرض و التقدیر که من بتوانم وصول نمایم همان یکهزار خروار را خواهم داد و از سپهسالار اعظم سند دارم که یکهزار خروار بیشتر ندهم.

کمترین بعد از آن قرارهای دولتی و آن احکام صریحهٔ جناب اشرف سپهسالار اعظم و آن کاغذهای مکرر خودم که از اول تا آخر در همهٔ آنها حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار تصریح شده است بر این اعتقاد و براین تدبیر آخر علی خان حاکم اسم اعظم خواندم و لاحول گفتم. در مقابل احکام صریحه سندی که برای کمترین فرستاده بود سواد تعلیقه‌ای بود که سپهسالار اعظم در جواب یکی از عریضجات ایشان نوشته که یا خودشان تفصیل را در نظر نداشته‌اند و یا نویسندهٔ آن تعلیقه ندانسته عبارت مبهمی نوشته است و علی ای حال آن تعلیقه ناسخ حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار نمی‌تواند شد، زیرا که:

اولاً ـ سپهسالار اعظم باید عوض این پانصد خروار را در جای دیگر به کمترین محل داشته باشد تا پانصد خروار از حواله به مراغه را تغییر بدهند.

و ثانیاً ـ هیچ نباشد دو کلمه به کمترین بنویسند که از آن هزار و پانصد خروار پانصد خروارش را مطالبه بکن.

و بالاخره سلیمان خان بعد از سه ماه معطلی در

مراغه دو روز قبل مراجعت کرد و معلوم شد که از بابت آن پانصد خروار به موجب حوالجات علی خان حاکم به همه جهت یکصد خروار وصول کرده و چهارصد خروار دیگر باقی است و آن یکصد خروار را هم به قیمت بسیار نازلی به پاره‌ای اشخاص فروخته آنها هم در ادای قیمت تعلل کرده و مشارالیه بعد از این همه تفصیلات دست خالی مراجعت کرده و الان و بالفعل کمترین مقروض دو هزار و هفتصد تومان حوالهٔ خواجه عبدالاحد وکیل شهبندر دولت عثمانی هستم که باید از بابت قیمت پانصد خروار آرد و گندمی که از او قرض کرده به نوکر داده‌ام بدهم.

این است تفصیل حوالهٔ یکهزار و پانصد خروار حوالهٔ مراغه که علی خان حاکم این کار جزئی رااز هزار طرف به عقدهٔ اشکال انداخت.

و بالاخره محض مزید اطلاع بندگان اجل عالی عرض می‌نمایم که مأموریت سلیمان خان سلطان مطلقاً و اصلاً دخلی به عمل یکهزار خروار خواجه هارتون نداشته و مأموریت او فقط برای اخذ و تحصیل پانصد خروار بوده وحالا نمی‌دانم که بندگان اجل عالی چه قدر باید زحمت بکشند که هم قرار رسیدن یکهزار خروار طلب تبعهٔ روس را بدهند و هم حکم بفرمایند که چهارصد خروار بقیهٔ پانصد خروار به کمترین برسد تا بتوانم قرض خواجه عبدالاحد وکیل شهبندر دولت عثمانی را کارسازی نمایم و برای ختم این عمل خود عالیجاه

سلیمان خان سلطان را با بروات حواله و نوشتجات علی خان روانهٔ حضور نمودم که از هر جهت تحقیقات لازمه به عمل آمده حکم قطعی این کار را بفرمایند.

قربانت شوم

با این تفصیلات بندگان اجل عالی تصدیق خواهند فرمود که کمترین چهارصد خروار از دیوان طلب دارم که از خواجه عبدالاحد وکیل شهبندر قرض کرده جیرهٔ یک ماههٔ ربیع‌الاول نوکر را پرداخته‌ام.

از جناب اجل عالی استدعا می‌نمایم که در این باب توجه مخصوصی مبذول و قرار معجلی بفرمایند که کمترین بتوانم طلب خواجه عبدالاحد را بدهم. زیاده خاطر اجل عالی را مزاحم نمی‌شوم و از اطالهٔ عریضه که باعثش مقرب‌الخاقان علی خان است شرمساری دارم. امرکم‌العالی مطاع.

قربانت شوم

اگرچه عریضه مطول شد اما لابد این مختصر را هم عرض می‌نمایم که مرحمت فرموده یا این چهارصد خروار باقی را از همان محلهائی که خود علی خان قلمداد کرده حکم قطعی صادر و خود سلیمان خان سلطان را مأمور وصول آن بفرمائید و یا محل دیگر برای این چهارصد خروار معین بفرمائید که کمترین طلب خواجه عبدالاحد را بتوانم بدهم.

۲۲ جمیدی‌الاخرهٔ ۹۸

[۱۰۹]

قربانت شوم

سه روز قبل عریضجات مشروحه با پستهٔ مقرر عرض شده حالا هم شب پنجشنبه بیستم جمیدی الثانی است در حالتی که از شنیدن بعضی خبرها و دیدن بعضی وضعها نهایت دلسردی و دلتنگی دارم شرح حال و درد دل نوشتن به حضرت عالی را تشفی قلب و تسلی خاطر قرار داده عرض می‌نمایم که از قراری که معلوم شد روزنامه نویسهای امین و مفتشهای صادق به دارالخلافه نوشته‌اند که این بنده شخصی دنی طبع و گدا صفتم و همه کارم را گذاشته دنبال مال غارتی افتاده‌ام و فرصت خوبی به دستم افتاده به تاخت و تاز مردم این ولایت مشغولم به حدی که یکسرالجه و غنیمت در ساوجبلاغ است و یکسر دیگرش در گروس، و تا به حال البته از این ممر حلال بقدر شش هفت هزار تومان مداخل کرده‌ام.

و هم نوشته‌اند که احمد بیگ را بی‌جرم و تقصیر چوب زده و مدتی حبس کرده و بعداز مرخصی آنچه توانسته‌ام از او جریمه گرفته‌ام و کارها را به قادر آقا و میرزا قاسم قاضی و فیض‌الله بیگ واگذاشته و آنها را

مبسوط الید و مطلق‌العنان کرده‌ام و بدین واسطه همهٔ اعیان و آقایان از من مأیوسند.

و بالجمله از این رقم و از این زمینه هرچه خواسته به دارالخلافه نوشته‌اند و بالفرض و التقدیر که همه را باور نکرده باشند لامحاله و بالطبیعه بیشترش را باور کرده و معتقد شده‌اند.

و حالا کمترین در مقابل این تفصیلاتی که مخبرین صادق به دارالخلافه و خدمت اولیای دولت نوشته‌اند نمی‌دانم چه بکنم؟ آیا مناسب است که به تصور اینکه اولیای دولت بعد از پنجاه سال خدمت هنوزهم که‌هست بنده را نشناخته و این روایات را معتبر و موثق دانسته باشند، کمترین الجائاً برای رفع این شبهات قرآنی برداشته قسم بخورم که آنچه نوشته‌اند کذب محض است و در نوکری شاهنشاه چنین و چنانم و خودم معرف خودم واقع شده یک کتاب در تعریف خودم بنویسم و آیا انصاف است و قبیح نیست که آقایان مکری را جمع کرده مثل کسی که اعتماد دولت از او برخاسته و محتاج به شهادت مکریها باشد از آنها رضانامه بگیرم و بفرستم که این حاکم ما جل و پلاس جمع نکرده و جریمه نگرفته و گدا صفت و دنی طبع نیست. سهل است پیشکش می‌دهیم قبول نمی‌کند و تا به حال زیاده بر یکهزار و پانصد تومان به ما خلعت داده است و از اول طلوع آفتاب تا چهار ساعت از شب گذشته خودش با وجود پیری و علیلی به شخص خودش

به اصلاح کارها و تمشیت امور و استمالت قلوب و تعمیر خرابیها و جمع آوری متفرقین ما مشغول است و اگر او نبود خللها در کار این ولایت بهم می‌رسید و هکذا ازین مقوله و از این حسنها هزار چیز بنویسند و بنده صورت مجلس و مجله را برای اثبات کفایت و کارگزاری و یا برای برائت ذمهٔ خودم از آن مجعولات و مزخرفات به دارالخلافه و به دربار همایون بفرستم و بالفرض که این کار را کردم آیا این امیدواری را داشته باشم که بعد از آنکه خلاف آن مجعولات ثابت شد مخبرین کاذب و روزنامه نویسهای خائن را به جزای خود برسانند تا باعث عبرت دیگران شود و بعد از پنجاه سال خدمت و جان کندن به این حرفها متهم نشوم و به عوض اینکه با خاطری آسوده و قلبی مطمئن و امیدی محکم به لوازم خدمت خودم مشغول باشم این حرفها را نشنوم و این چیزها را ننویسم.

باری چه عرض کنم و افسوس است که وکلای دولت همه را به یک چوب رانده این حرفها را قابل استماع بدانند و کمترین بی‌پرده عرض می‌نمایم که این مجعولات همگی ناشی از عبدالله بیگی است که او را به مفتشی و روزنامه نویسی فرستاده‌اند و حق این‌است که در انتخاب او به این خدمت اصابه نفرموده‌اند، زیرا که اولا هنوز به ساوجبلاغ نرسیده در تبریز به همه کس گفت که مرا برای روزنامه نویسی به ساوجبلاغ و پسرم را برای وقایع‌نگاری به خوی مأمور کرده‌اند و تا وارد

ساوجبلاغ شدهر کس را دید گفت من آنم که نصیرالدوله مرا با خودش به حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی برده و بقدر دو ساعت به من فرمایشات فرموده و تعلیمات داده‌اند که اولاً سیئات اعمال حکومت را عرض نمایم و ثانیاً به حسن تدبیر خودم از حالت شیخ ملعون و حمزه آقا اطلاعات لازمه را تحصیل کرده بنویسم.

البته ولامحاله برای هر دولتی است که در همه جا جاسوسها و مفتشها و روزنامه نویسها داشته باشد لکن تکلیف اول این نوع مأمورین این است که مأموریت خود را به شدت هرچه تمامتر مکتوم و مستور نمایند و ابداً خود را معروف نکند و یکی از تکالیف عمدهٔ این نوع مأمورین این است که آنچه می‌نویسند مقرون به صدق باشد که از دروغ نوشتن آنها خللها و مفاسد کلی تولید می‌شود و دولت را به محذورات بزرگ می‌اندازد و هم شرط عمده است که این قبیل اشخاص:

اقلاً این قدر سواد داشته باشند که بتوانند مطلب خود را بلاواسطه بنویسند ومحتاج به رجوع غیر و نویساندن از دست غیر نباشند. نه اینکه مثل این عبدالله بگ بیسواد مطلق باشد و برای نوشتن چهار کلمه به ده نفر التماس بکند و در میان آن ده نفر لامحاله پنج نفرش بیایند و آنچه از قول اونوشته‌اند لفظاً بلفظ به بنده و غیر بنده خبر بدهند. از جمله به نمک اعلیحضرت شاهنشاهی که به جمعی از اعیان ولایت که به هزار تدبیر و لطایف‌الحیل وحشت آنها را زایل کرده‌ایم خبر بدهند

که عبدالله بگ در روزنامهٔ خودش خیانتهای شما را برشمرده ونوشته است که اگر در مقدمهٔ ظهور فتنهٔ شیخ فلان آقا و فلان آقا راست می‌گفتند و خادم دولت بودند این مفسده برپا نمی‌شد و وقتی که این قبیل اشخاص این روایتها را از روزنامه‌نویس مخفی دولت بشنوند تصور بفرمایند که برای آنها چه تجدید وحشتی خواهد شد و حاصل زحمتها و تدابیر دولت در استمالت قلوب این مردم به کجا خواهد رفت.

والله بالله و باز هم به نمک شاهنشاه که محررین روزنامه‌های عبدالله بگ به جمعی صریحاً گفته‌اند که عبدالله بگ به دولت عرض کرده است که فلان آقا و فلان آقا هر سال فلان قدر مداخل ملکی‌دارند و باید دو مقابل و سه مقابل از آنها مالیات گرفت و فلان و فلان علی‌الاتصال با شیخ ملعون مکاتبه و مراوده دارند و باید آنها را چنین وچنان کرد.

و بالجمله این خبرها زیاده از حد باعث اضطراب و وحشت مردم گشته و باطل کنندهٔ زحمتهای هفت ماههٔ من شده.

واقعاً ملاحظه بفرمائید این چه روزنامه نویس بی‌مدرکی است که در چنین موقعی به چنین ولایتی مأمور شده.

کیست که نداند این مردم چه کرده‌اند. خوب است به عبدالله بگ بگویند که اگر تکلیف خود رادر نوشتن این چیزها می‌دانی لامحاله برای اظهار اعتبار

خودت به مردم مگو که من چنین و چنان به دولت نوشتم. و این ولایتی را که به هزار زحمت و مشقت آرام گرفته به این حرفهای مزخرف و این اخبار کاذبه متزلزل مکن.

مثل کمترین چاکری از شاهنشاه هفت ماه درازالهٔ خوف و رفع وحشت از مردم جانها بکنم و متصل بگویم و شب و روز در ذهن و خیال این مردم بدذات وحشی طبیعت بگنجانم که شاهنشاه روحنا فداه قلم عفو بر سیئات اعمال شما کشیده و عبدالله بگ متصل شهرت بدهد که من از شما و حاکم شما چنین و چنان به دولت نوشته و می‌نویسم.

باری حقیقت عرض نمایم که از این وضعها برای کمترین خیلی مأیوسی حاصل شده و از آبروی خودم می‌ترسم که حکومت امروزهٔ این ولایت با مأموریت این قبیل اشخاص و انتشار این نوع اخبار و استماع این نوع روزنامه‌های مجعول منافات کلی دارد و من بحمدالله چاکری نیستم که خدمت پنجاه سالهٔ خودم را به جمع کردن گاو و گوسفند و جل و پلاس غارتی و جریمه گرفتن از مردم ضایع نمایم و یا رشتهٔ کار و خدمتم را به دست قادر آقا و فلان آقا داده باشم و ندانم چه می‌کنم.

و بالاخره کمترین بر خودم واجب دانستم که این تفصیل را بی‌پرده عرض نمایم و ظاهر این است که بر جناب اجل عالی هم لازم باشد که گزارش را در دولتخواهی به خاکپای اقدس روحنا فداه عرض نمائید.

۲۳ شهر جمیدی‌الثانیه ۹۸

سواد نوشتجاتی است که به تاریخ یکشنبه بیست و سوم جمیدی‌الثانیه
به توسط پستهٔ معموله ارسال شده

(۱)

قربانت شوم

تعلیقجات مورخه هجدهم جمیدی‌الثانیه عصر شنبه بیست و دوم زیارت شد. مرقوم فرموده بودند که هنوز پستهٔ ساوجبلاغ در تحت انتظام نیامده و در وصول مکاتیب تأخیر می‌شود خود کمترین می‌خواستم که مخصوصاً این فقره را عرض نمایم که مقصود بالاصاله از استقرار پستخانه سرعت و تعجیل در وصول نوشتجات است که باید در چهل و هشت ساعت برسد و برخلاف مقصود چاپار غالباً شش روزه و هفت روزه وارد می‌شود و حال آنکه اگر سوار مخصوص از راه مراغه فرستاده شود در چهار روز با کمال سهولت خواهد رسید.

و اینکه متعذر شده‌اند که حکام ولایات در همراه کردن سوار مسامحه می‌کنند کمترین نسبت به خاک مکری عرض می‌نمایم که از روزی که در اینجا پستخانه دایر شده مخصوصاً از دستجات سوارهٔ دیوانی که در اینجا هستند سیصد نفر معین کرده و با نظم و ترتیبی به قاعده قرار داده‌ام که در ساعت معینی به آخر خاک مکری رفته منتظر ورود چاپار شوند و چاپار را صحیحاً و سالماً وارد نمایند، و هکذا در وقت حرکت چاپار را بدرقه

کرده به خاک سلدوز برسانند.

و دراین مدت با کمال مواظبتی که نموده و اهتماماتی که به عمل آمده برای چاپار ذهاباً و ایاباً در آنجا یک دقیقه معطلی و تأخیر نبوده و در خاک سلدوز هم نظر به تأکیداتی که کمترین به خوانین قراپاپاق نموده‌ام به همینطور که عرض شد مرعی و مسلوک داشته‌اند. و بندگان اجل عالی از این دو نقطه مطمئن باشند که ابداً در استقبال و مشایعت چاپار تأخیر و تعطیل نشده و نخواهد شد. معهذا نظر به فرمایشات مؤکدهٔ بندگان اجل عالی مجدداًهم امتحانات لازمه به عمل خواهم آورد و تأکیدات بلیغه خواهم کرد که در خاک مکری و سلدوز به هیچوجه تأخیری در حرکت چاپار واقع نشود.

سایر مطالب در صفحات دیگر به نظر بندگان عالی خواهد رسید.

(۲)

قربانت شوم

در یکی از تعلیقجات پستهٔ گذشته مرقوم فرموده بودند که چندی قبل دو هزار عدد «امپریال» در حین حمل ونقل از سرحد روس گالوس نام مسیحی به خمس منات تبدیل کرده بود. بعد از معلوم شدن این فقره چند مجلس اجلاس شده و رسیدگی به عمل آمده سه هزار و هشتصد تومان از بابت وجه مزبور از گالوس مسترد گردید. هزار تومان باقی مانده که آن را هم قرار بود

بدهد . در این بین گالوس مشارالیه فرار کرده و از قرار معلوم حالا در قریهٔ حاجی آباد ساوجبلاغ که ملک ایزک بیگ است به سر می‌برد.

و مرقوم فرموده بودند علی‌الغفله فرستاده او را دستگیر کرده و تحت‌الحفظ روانهٔ تبریز نماید بعد از زیارت تعلیقهٔ عالی فوراً رستم‌خان سرکردهٔ سواره حاجیعلیلو را با رعایت کمال حزم و احتیاط به حاجی آباد فرستادم. مشارالیه نیز به همان طور که دستورالعمل به او داده بودم علی‌الغفله به حاجی آباد رفته و اطراف آن را احاطه کرده بود بطوری که احدی از اهل آنجا راه بیرون رفتن و فرار نداشته باشد و خود رستم خان با چند نفر داخل آبادی شده خانه‌ها را با کمال دقت جستجو نموده معلوم و محقق شده بود که گالوس نام چندی قبل به حاجی آباد آمده و بیشتر از پنج شش روز در آنجا توقف ننموده رفته است و سبب آمدن او هم به حاجی آباد این بوده که گالوس مزبور داماد **خواجه طوماس** آدم ایزک بیگ است و به واسطهٔ نسبت و قرابت با خواجه طوماس به حاجی آباد آمده و از آنجا رفته و الان مفقودالاثر است.

و بالجمله با کمال دقتی که در این باب به عمل آمد اگر گالوس نام در حاجی آباد بود راه فرار و نجاتی نداشت و البته او را گرفته می‌آوردند، لکن به سر مبارک بندگان اجل عالی که گالوس نام در حاجی آباد نبود و تا این ساعت با تحقیقاتی که از هر جهت به عمل آمده

معلوم نیست به کدام سمت رفته. معهذا باز آنچه که لازمهٔ اهتمام است به عمل خواهم آورد و در هر جا سراغی از او بشود فرمایش بندگان اجل عالی را مجری خواهم نمود. امرکم‌العالی مطاع.

(۳)

قربانت شوم

روزی که وارد ساوجبلاغ شدم چون دیدم که به هیچوجه جای مناسبی در قصبه نیست خانه‌های مرحوم مظفرالدوله را که بالنسبه وسیعتر است اختیار کرده منزل قرار دادم و از آن وقت تا به حال پاره‌ای استحکامات هم که لازم داشته متدرجاً در کمال خوبی و استحکام ساخته شد و چنانچه سابقاً هم عرض شد برحسب ضرورت در نقطهٔ بسیار مساعدی که در وسط قصبه و مشرف بر همه اطراف است «باستیان» بسیار خوبی که سی ذرع طول و چهارده ذرع عرض و پنج ذرع ارتفاع دارد در نهایت استحکام بنا نموده و همه این عرض و طول و ارتفاع را با خاک انباشته پر کرده‌اند و الان سطح «باستیان» هموار و مسطح است و جای بسیار بسیار خوبی است که گنجایش استقرار ده عراده توپ دارد و حالا که وضع این ولایت مقتضی آن شده که همه وقت اقلاً یک فوج سربازو دویست نفر سوار و بقدر کفایت قورخانه و توپخانه و مهمات در قصبهٔ ساوجبلاغ باشد ساختن سرباز خانه و قلعه‌ای مخصوص در اینجا کمال ضرورت دارد.

و کمترین به همین ملاحظه در بدو امر در جزو

عرایض تلگرافی خود ضرورت ساختن سربازخانه را به خاکپای اقدس اعلی روحی فداه عرض کرده‌ام و حالا هم که موقع کار است لزوماً خدمت بندگان اجل عالی عرض می‌نمایم که توقف سرباز ونوکر دیوان در خانه‌های متفرق و کاروانسراهای قصبه به هیچوجه صلاحیت ندارد و مناسب نیست و همیشه باعث شکوه و شکایت مردم خواهد بود. بنابراین تا فرصتی هست و موقع بنائی نگذشته است معمار و مهندس مأمور و روانه بفرمایند که آمده به طرح و بنای سربازخانه مشغول باشد و کمترین مخارج آن را هرچه باشد از بابت مالیات ساوجبلاغ متدرجاً به مباشر و تحویلداری که مأمور خواهند فرمود کارسازی نمایم و خودم هم آنچه لازمهٔ اتمام است به عمل آورم که از اقبال اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه و توجه بندگان اجل عالی در همین تابستان سربازخانهٔ مناسبی تمام شود.

و مخصوصاً استدعا می‌نمایم که در این باب قرار معجلی بفرمایند که از کارهای خیلی لازم است و نیز بودن یک نفر مهندس در اینجا همه وقت ضرورت کلی دارد که هم هیأت جغرافیایی این ولایت را بردارد و هم در مقام ضرورت به اعمال مهندسی مشغول باشد.لهذا استدعا می‌نمایم از خاکپای همایون مستدعی شوند که یک نفر از مهندسین قابل مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون را مأمور و روانهٔ ساوجبلاغ فرمایند که کمترین علاوه بر مواجب دیوانی مخارج لازمهٔ او را هم از خودم می‌دهم و او را بخوبی

نگاه می‌دارم. امرکم العالی مطاع.

(٤)

مرقوم فرموده‌اند که از خمسه و گروس و صاین قلعه چقدر جنس به ساوجبلاغ رسیده و تحویل کی شده و به چه مصرف رسیده است تفصیل آن را عرض نمایم.

از جنس این ولایات تا امروز چیزی به ساوجبلاغ نرسیده و اما از قرار نوشته که امروز از عالیجاه میرزا نصرالله مأمور جنسی دیوانی گروس و افشار به کمترین رسیده معلوم می‌شود که بقدر ششصد خروار از غلهٔ این دو ولایت حمل کرده فرستاده و در راه است و در همین روزها باید برسد، و از قراری که نوشته بقدر یکصد و پنجاه خروار دیگر هم موجود و در محل دارد که علی‌التعاقب حمل نماید. هر وقت برسد و هر قدر بفرستد در مکان مضبوط و محکمی انبار شده گزارش را معجلاً عرض خواهم کرد که به هر مصرفی که مقرر فرمایند برسد.

و اما در باب قیمت غلهٔ گروس و صاین قلعه که فرموده‌اند کمترین چه خیال دارد و چطور قرار می‌گذارد عرض می‌نمایم که در هر دو ولایت تمام جنس دیوانی را به مأمور دیوان حواله داده و قبض گرفته‌اند و خود مأمورین غله را از محل دریافت نموده‌اند و در تحویل خودشان است و دیگر کمترین نمی‌داند چه حمل کرده و چه به مصرف فروش رسانده‌اند، و بالجمله کلیهٔ حساب و کتاب جنس دیوانی با خود مأمورین است و حکومت

هیچ نوع شراکت و دخالتی در جنس دیوانی نداشته.

و اگر مقصود بندگان اجل عالی از این فرمایش این بوده که برای بقیهٔ جنس دیوانی این ولایت بطوری که مقرون به صرفهٔ دیوان باشد قرار قبلی داده شود عرض می‌نمایم که چندی قبل که خرید و فروش غله در این دو ولایت ممکن بود کمترین مکرر نوشتم که شاید در این باب قراری بدهند قبول نکردند و حالا موقع بیع غله گذشته و کمترین مخصوصاً مداخله در امر جنس دیوانی را تکلیف خود نمی‌داند. لازم بود گزارش را عرض نمایم. امرکم العالی مطاع.

(۵)

اعلان نامهائی را که مبنی بر رفاه حال و آسودگی عامه ودر موقوف داشتن مأموریت محصل به دهات ولایات ارسال فرموده بودند زیارت شد و مضمون آن را به همه اعلام کردم. بر مراتب امیدواری و شکرگزاری عامهٔ مردم این ولایت افزوده به مراسم دعاگوئی ذات اقدس اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه پرداختند، و انشاءالله تعالی بعداز این بطوری که مقرر شد رفتار خواهد شد. امرکم‌العالی مطاع.

(٦)

سابقاً در یکی از تعلیقجات مرقوم فرموده‌اند که مقدار عساکر دولت عثمانی را که به سرحدات خود فرستاده‌اند تحقیق نمایم که آیا بقدر کفایت حفظ حدود است و یا قشون معتدبهی فرستاده‌اند و این اجتماع قشون

در سرحد بر مخالفت و یا به موافقت دولت علیه است؟

اگرچه کمترین از این فقره بی‌اطلاع نبوده و همه وقت به وسایل مختلفه تحصیل اطلاع نموده بودم لکن محض اینکه مراتب را از روی تحقیق و اطمینانی کاملتر عرض نمایم عالیجناب آقا سید محمد امین پسر مرحوم حاجی سید بایزید را که امین‌الشرع اینجاست بر آن واداشتم که از جانب خود قاصدی به سلیمانیه و آن صفحات بفرستد که رفته تحقیقات لازمه به عمل بیاورد. عالیجناب مشارالیه نیز قاصد مخصوصی فرستاده از سلیمانیه گرفته تا پشدر (پژدر) و رواندوزوبالک که همه به طول خط سرحدات عثمانی است رفته و از روی دقت و بصیرت تحقیق کرده و مکاتیب چندی از علمای معروف و مشهور سلیمانیه و غیره که‌همگی معتقد و موثقند آورده بود که آنها را عیناً ارسال خدمت بندگان اجل عالی نموده شئونات آن اشخاص را نیز محض مزید اطلاع عرض مینمایم.

کاکه احمد شیخ شخصی‌مشهور و معروف از اهل سلیمانیه و صاحب مقامات عالیه و معتمد و موثق است و هشتاد سال از عمر او می‌گذرد.

سید شیخ مصطفی مفتی سلیمانیه است و او نیز شخصی مؤتمن و مصدق است.

ملا محمد امین مدرس مدرسهٔ رواندوز وشخصی معتمد و موثق است.

چنانچه ملاحظه خواهید فرمود از قرار مکاتیب این

اشخاص که همگی مقرون به صدق و صحت است قشونی را که دولت عثمانی به سرحد فرستاده

اولاً - قشون معتدبهی نیست.

ثانیاً - محض منع عشایر و تنبیه اشرار و حفظ حدود است و در نقاطی که لازم دانسته مثل سلیمانیه و پشدر و رواندوز و بالک که طول خط سرحد است در هر جائی قلیل عسکری برای سدّ راه عشایر گذاشته‌اند و سوای این فقره ظاهراً قصد و غرض دیگر ندارند و همین اقدامات که به تازگی از دولت عثمانی بر گرفتاری شیخ ملعون ظاهر می‌شود دلیل موافقت آن دولت است. امرکم‌العالی مطاع.

(۷)

در یکی از تعلیقجات مرقوم فرموده بودند که از باش شهبندری دولت علیهٔ عثمانیه بر طبق راپورت عالیجاه خواجه عبدالاحد وکیل شهبندری ساوجبلاغ به کارگزاری مهام خارجه اظهار شده است که قبر پطروس نام تاجر مسیحی تبعهٔ دولت عثمانیه را که چند روز قبل فوت شده نبش کرده و جسد او را به صحرا انداخته‌اند. بلی این عمل واقع شده و چنانکه خود بندگان اجل عالی نیز مرقوم فرموده‌اند معلوم است که این کار ناشی از جهال و اشرار است. ولکن کمترین غفلت نکرده و همان وقت که این کار اتفاق افتاد به اطلاع و استحضار خود خواجه عبدالاحد وکیل شهبندر تحقیقات لازمه به عمل آوردم که شاید مرتکبین این عمل را به دست آورده به

مجازات برسانم. تا به حال اثری ظاهر نشده و سراغی به دست نیامده است. حالا هم کماکان در تحقیق و تفتیش هستم و سعی و اهتمام دارم که مرتکبین این عمل را بای نحو کان سراغ کرده به دست بیاورم و بطوری که مرقوم فرموده‌اند از آنها لازمه تنبیه و تادیب به عمل آید. امر کم العالی مطاع.

(۸)

در ضمن تعلیقجات عالی شرحی در باب طلب عالیشان میرزا آقای تاجر قراباغی و گالوسه و میرداد رعایای دولت بهیهٔ روسیه از عالیجاه احمد بیگ مرقوم فرموده بودند ازمشارالیه تحقیق نمودم. از قراری که مذکور داشت سه سال قبل درکارگزاری مهام خارجه قریهٔ قویطل ملکی خودش را به موجب قبالهٔ شرعی در محضر جناب مستطاب حاجی میرزا شفیع آقا در ازای طلبی که داشته‌اند به آنها منتقل کرده و در ثانی محض استرضای کامل آنها دو مزرعهٔ دیگر را هم در محضر جناب مستطاب شیخ الاسلام علاوه کرده و مقرب‌الحضره میرزا معصوم منشی کارگزاری مهام خارجه را وکیل کرده است که قبالهٔ انتقال املاک را به آنها بسپارد. چون تمسکات و اسناد طلب آنها حاضر و موجود نبوده درکارگزاری مهام خارجه قبالهٔ انتقال املاک را ضبط کرده و قرار داده‌اند که تمسکات را آورده به کارگزاری مهام خارجه تسلیم نمایند و قباله را دریافت بکنند. و در همان اوقات میرزا آقا ملک را به عالیجاه عثمان آقای

گورگ به اجاره داده و ذمهٔ عالیجاه احمد بیگ از طلب آنها بری شده است.

مقرر بفرمایند تحقیق شود و اگر این اظهارات احمد بگ مطابق واقع است و بر صحت آن تصدیق می‌فرمایند میرزا آقا و دیگران را جواب داده متقاعد نمایند و اگر مسئله بر وجه دیگر است مرقوم بفرمایند تا از آن قرار رفتار شود. امرکم العالی مطاع.

۲۳ شهر جمیدی‌الثانیهٔ ۹۸

[۱۱۱] نوشتجات مورخ سلخ شهر جمادی‌الثانیه که توسط چاپار معمولی فرستاده شده

(۱)

قربانت شوم

تعلیقجات مورخهٔ بیست و پنجم جمیدی‌الثانیه عصر شنبه بیست ونهم زیارت شد. در باب فرستادن فوج به سردشت مرقوم فرموده بودند که باید ملاحظهٔ اطراف این کار را درست کرد و پس از اطمینان کامل بر عدم مخالفت مردم آنجا اگر مصلحت می‌داند فوج را مأمور نماید والا احتیاط لازم است کمترین در این باره رعایت شرایط حزم و احتیاط را از دست نداده و از مرحمت بندگان اجل عالی در هیچ امری بی‌ملاحظه به کاری اقدام نمی‌نمایم.

و در فقرهٔ فرستادن فوج به سردشت بعد از ملاحظهٔ اطراف کار با مقدماتی که ترتیب یافته و اظهارات مکرری که خود اعیان سردشت محض اثبات خدمتگزاری خود در بردن فوج نموده و التزامی که با آن شرایط داده و اطمینانهائی که از هر جهت به هم رسیده در فرستادن فوج به سردشت هیچ نوع احتیاط و محذوری مظنون و متصور نیست سهل است محسنات و فواید زیاد دارد و ضرورت فرستادن یک فوج سرباز به سردشت به درجه‌ای است که اگر در چنین وقتی که کار

آنجا به این سهولت فیصل یافته یک فوج سرباز به سردشت نرود مثل این است که عالماً و عامداً مصلحت بزرگی را ترک کرده و فرصت مساعدی را از دست داده باشیم.

و اگر کمترین نیک و بد و صلاح و فساد این کار را نسنجیده و فرستادن فوج را لازم نمی‌دانستم عرض نمی‌کردم و حالا هم که در این باب تردیدی فرموده و فرستادن فوج را به صوابدید کمترین واگذاشته‌اند برحسب لزوم عرض می‌نمایم که این سردشت همان است که به مقتضیات و مناسبات زیادی که همگی راجع به مصالح دولت و حصول اطمینان از کلیهٔ ولایت مکری است لازم و واجب شده بود که به قوهٔ حربیه و استعمال اسلحه به تصرف آید و کلید ولایت مکری سردشت است و اگر دولت استعدادی تامه در آنجا نداشته باشد کلیهٔ کار این ولایت ناتمام خواهد بود و ابداً در تحت انتظام قرار نخواهد گرفت.

حالا که از اقبال شاهنشاه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی مقدماتی ترتیب یافته که بدون هیچ زحمت و اشکالی این مقصود به عمل آید و رؤسای سردشت با کمال تمکین و اطاعت به ساوجبلاغ آمده و ملتزم و متعهد خدمتگزاری شده و خود آنها بالطوع و الرغبه و با کمال الحاح مستدعی شده‌اند که یک فوج را هم با خود به سردشت برده با غرور و احترام تمام در آنجا متمکن و برقرار نمایند دیگر جای هیچ نوع تردید و

احتیاطی نخواهد بود و برای اثبات این فقره یعنی شاهد بر کمال اطاعت و نهایت میل و رغبت خود مردم سردشت به مأموریت فوج علاوه بر عریضجات سابق آنها عریضه‌ای است که مخصوصاً دیروز از سردشت فرستاده‌اند و همان عریضه را عیناً فرستادم که به ملاحظهٔ بندگان اجل عالی برسد.

و بالجمله کمترین با ضرورت تصرف و استیلای دولت در سردشت و این نوع تمکین و اطاعت رؤسای آنجا و اطمینانی که در تمکین مردم سردشت حاصل نموده فرستادن فوج را لازم و فوری می‌دانم و چون معطلی اعیان سردشت زیاد بر این در ساوجبلاغ لازم نیست انشاءالله تعالی فوج هفتم را با دستورالعملها و تدارکات لازمه در همین دو روزه با مقرب‌الحضره خلیل خان سرهنگ که سرکردهٔ بسیار بانظم و عاقلی است به اتفاق آنها خواهم فرستاد که نفرستادن فوج کارها را سست خواهد کرد و مقصود عمده که ضبط ولایت سردشت است از دست خواهد رفت.

در باب یکهزار و دویست تومان تفاوت عمل سردشت که مرقوم فرموده بودند این فقره در خدمت بندگان اجل عالی واضح شده مجدداً تصریح می‌نمایم که آیا این مبلغ از بابت اصل مالیات و یا منافع حکومتی است کمترین این فقره را در عریضجات سابقه در چند جا تصریح کرده‌ام که از بابت منافع حکومتی است و دخلی به اصل مالیات ندارد و چون مخصوصاً رؤسای سردشت

تخفیف آن را مستدعی شده بودند کمترین به ملاحظهٔ مصلحت دولت و نظر به مقتضیات وقت از منافع شخصی خود صرفنظر کرده و در وقت مراجعت دادن اعیان سردشت نوشتهٔ تخفیف تفاوت عمل حکومتی را به آنها خواهم داد که با مزید اطمینان و امیدواری مراجعت نمایند. امرکم‌العالی مطاع.

بعد از اتمام این عریضه عرض می‌نمایم: اگرچه با این تفصیل و دلایلی که در ضرورت فرستادن فوج به سردشت عرض کرده‌ام خیالم این بود که فوج را در همین دو سه روزه بفرستم لکن چون اجازهٔ بندگان اجل عالی در فرستادن فوج به ملاحظهٔ احتیاط و بر وجه تردید بود بهتر چنین دانستم که فرستادن فوج را چند روزی به تأخیر بیندازم تا این عریضه ملاحظهٔ بندگان اجل عالی رسیده و بعد از اطلاع بر صورت حال و تصدیق رأی عالی فوج را بفرستم. بنابراین فرستادن فوج را عجالةً موقوف کردم و اگر ممکن باشد آقایان سردشت را هم در این چند روز نگاه می‌داریم تا جواب عریضه برسد و آنها را به اتفاق فوج روانه نمایم والا اعیان سردشت را از پیش فرستاده فوج را هم اگر حکم فرمودند علی‌التعاقب خواهم فرستاد. و استدعائی که دارم این است که جواب این فقره را اگر با چاپار فوق‌العاده هم نباشد با سوار مخصوصی از راه بناب زودتر به کمترین برسانند. امرکم‌العالی مطاع.

(۲)

با «پستهٔ» گذشته عرض کرده‌ام که از قرار نوشتهٔ میرزا نصرالله مأمور جنسی دیوانی گروس مقدار ششصد خروار جنس حمل شده در راه است و خواهد رسید. سه روز قبل خود مشارالیه وارد شده معادل ششصد و پنجاه خروار بدین تفصیل گندم وآردوجو از جنس دیوانی گروس با شتردارهای شاهسون افشار و الاغدارهای گروس حمل کرده به ساوجبلاغ رسانده و بالفعل مشغول تحویل دادن است.

گندم دویست و هشتاد خروار - آرد سه خروار - جو هفتاد خروار

و از قراری که اظهار می‌نماید بقدر دویست خروار دیگر هم در گروس دارد و کرایه داده است که علی‌التعاقب حمل نموده بیاورند. لکن از جنس دیوانی افشار تا به حال چیزی حمل نشده و علی ای حال عجالةً بقدر هشتصد و پنجاه خروار از جنس دیوانی گروس به تفصیلی که عرض شد رسیده و خواهد رسید و بتمامه در جای مضبوط و محکمی انبار خواهد شد.

در ...* که بندگان اجل عالی می‌خواستند که پانزده خروار گندم ایزک بگ را بجهت جیرهٔ اردوی اینجا ابتیاع فرمایند حالا که این مقدار غله در اینجا حاضر و موجود است و کفایت جیرهٔ دو ماهه آنها را خواهد کرد یا مقرر بفرمایند که جیرهٔ آیندهٔ نوکر دیوانی ساوجبلاغ را از همین جنس بدهم و اگر این جنس را برای مصرفی دیگر منظور فرموده‌اند لامحاله باید برای

* کلمه‌ای ناخوانا

جیرهٔ آنها به گذراندن معاملهٔ پانصد خروار گندم با ایزک بیگ و یا بر وجهی دیگر قراری بفرمایند که نوکر اینجا بی‌جیره نماند. امرکم‌العالی مطاع.

(۳)

در فتنهٔ شیخ ملعون و قتل و غارت میاندوآب جمعی از نسوان را هم اسیر کرده بودند. از جمله دختر حاجی حسینعلی نام شخص معزز معروفی از اهالی میاندوآب که معقودهٔ برادرزادهٔ خود حاجی حسنعلی بود. ابراهیم‌آقای بدذات که یکی از معارف مکری است با دو پسر ناپاکش اسیر کرده به آخر حدود سردشت برده نگاه داشته بودند. کمترین در این مدت همیشه در این خیال بودم که ابراهیم آقا و پسرهای او را به دست آورده به کیفر اعمال خود برسانم و زن بیچاره را از قید اسیری مستخلص نمایم و بنابر اهتمامی که در این باب داشتم چند روز قبل دو پسر ابراهیم آقا را دستگیر کرده آوردند. آنها را تنبیه سخت کرده و گوش بریدم والان در زنجیر و حبسند و از طرف دیگر به عثمان آقای حاکم سردشت نوشته و دختر حاجی حسینعلی را بر سبیل حتم از او مطالبه کردم. عثمان آقا نیز علی‌الغفله آن دختر را از ابراهیم آقای بدذات گرفته به ساوجبلاغ فرستاده بود و کمترین فرستادم عموی او را با شوهرش حاضر کرده به آنها سپردم. خود ابراهیم آقای بدذات را هم دیروز دستگیر کرده و آوردند و الان در حبس و زنجیر است.

اعتقاد کمترین این است که یا اذن بدهند این بد ذات را که مرتکب گناه به این بزرگی شده شرعاً و عرفاً

در همینجا و در پیش چشم همین مردم بدهم سنگسار نمایند و یا اگر می‌فرمایند او را مغلولاً به دارالسلطنهٔ تبریز بفرستم که در آنجا او را به سزای عمل خود برسانند. دو سه زن دیگر هم که اسیر طایفهٔ پیران و منگور بودند مسموع شد که قایم مقام رانیه آنها را از دست آن اشخاص گرفته است. بعد از شنیدن این خبر شرحی به قایم مقام رانیه نوشته و مخصوصاً آدمی فرستاده‌ام که آنها را نیز آورده به صاحبانشان تسلیم نمایم. امرکم‌العالی مطاع.

(٤)

میرزا هادی خان نام که عرض کرده‌ام در سنهٔ ماضیه مأمور ساوجبلاغ و طومار تشخیص سوار در نزد مشارالیه است همان میرزا هادی خان آدم امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه است. مقرر بفرمایند اولاً از دفتر لشکر تحقیق نمایند اگر مشارالیه طومار را به دفتر لشکر سپرده باشد گرفته ارسال دارند، والا در جزء احکام عالی به مشارالیه بنویسند که طومار را از دارالخلافه بفرستند که ضرورت کلی دارد.

(٥)

قربانت شوم

چند روز است که اردوی عمدةالامراء العظام حسام‌الملک وارد لاهیجان شده است. در حقیقت خیلی با نظم و قاعده رفتار می‌نماید و همه وقت فیمابین بنده و ایشان ابواب مکاتبه مفتوح است. این روزها نوشته بود

که حاجی اسمعیل خان یاور فوج ششم شده و ابراهیم خان پسر مشارالیه که در اردوی لاهیجان است جوان قابل و شایستهٔ این منصب است خواهش کرده بود که کمترین برقراری ابراهیم خان را به منصب یاوری به جای پدرش در جزو مستدعیات خود خدمت جناب اجل عالی عرض نمایم. لهذا استدعا می‌نمایم که مرحمت فرموده مشارالیه را به جای پدرش برقرار و حکم نظامی او را مرحمت فرمایند که به توسط کمترین به ایشان برسد.

در باب جیرهٔ اردوی خودش هم نوشته بود که جیرهٔ آنها به تأخیر افتاده و برای تذکار خاطر بندگان اجل عالی عرض می‌نمایم که در رساندن جیرهٔ آنها تأکید بلیغ بفرمایند. امرکم العالی مطاع.

(٦)

قربانت شوم

قبل از رفتن نواب شاهزاده پاشاخان به نیابت صاین قلعه رشتهٔ نظم آن ولایت بکلی از هم پاشیده بود و کمال اغتشاش را داشت. معزی‌الیه را که از اینجا با دستورالعملهای کامل فرستادم این اوقات آن ولایت را در نهایت‌خوبی‌منتظم نموده و طرز سلوکش از هر جهت با مردم بسیار خوب است و استحقاق ظهور التفات و مرحمت مخصوصی از حضرت عالی دارد و پانصد تومان مالیات حوالهٔ صاین قلعه را هم زود و خوب وصول کرده فرستاده است که در همین چند روز با دو هزار و پانصد حوالهٔ مکری مصحوب عالیجاه شهبازخان ارسال خواهد

شد.

و از کارهای بسیار خوب نواب پاشاخان گرفتاری پسرهای اسمعیل خان افشار است که در فتنهٔ شیخ ملعون و اغتشاش این حدود به مقام هرزگی برآمده اموال و احشام بعضی از دهات سقز را به غارت درآورده بودند. مأمورین دیوان مثل عالیجاه محمد حسن خان یوزباشی و قوللر آقای نواب اشرف والا حسام السلطنه برای این فقره مأموریت داشتند از گرفتن آنها و استرداد اموال اهالی سقز عجز بهم رسانیدند. این اوقات شاهزاده پاشا خان خسروخان پسر اسمعیل خان را با سبزهٔ کلهر، دزد معروف، به آسانی گرفته دستگیر کرده و مشغول مطالبهٔ اموال غارتی اهالی سقز است.

و محمد آقا هم آدم عالیجاه نصرالله پیشخدمت حضرت اشرف امجد والا ولیعهد ادام‌الله شوکته که در صاین قلعه پاره‌ای املاک و علاقه دارد در فقرهٔ غارت سقز با پسرهای اسمعیل خان شراکت و دخالت داشت. بدین واسطه شاهزاده پاشاخان در صدد استرداد اموال منهوبه برآمده و از محمد آقا نام مطالبه نموده است. از قراری که نوشته است محمد آقا فرار کرده به زنجان رفته است که به نصرالله خان تلگراف نماید. گزارش را قبل از وقت بجهت اطلاع خاطر اجل عالی عرض می‌نمایم که هرگاه نصرالله خان از دارالخلافه در این باب چیزی به جناب اجل عالی عرض نماید امر مشتبه نشود که تفصیل واقعه همین است که عرض شد. امرکم‌العالی مطاع.

[۱۱۲] نوشته‌جاتی که به تاریخ غرهٔ شهر رجب ۹۸ نسبت به عمل مالیات ولایت مکری و افشار به توسط میرزا تقی‌خان فرستاده شده

(۱)

قربانت شوم

چند روز قبل مرقوم فرموده بودند که اسناد مأخوذی نواب لطفعلی خان کشیکچی باشی و صورت جمع و خرج مأخوذی خود را با یک نفر محاسب روانه نمایم این است عالیجاه میرزا تقی را با اسناد مأخوذی معزی الیه و صورت جمع و خرج مأخوذی خود کمترین و افراد و نیم ورقیهای متعدد که همگی راجع و متعلق به عمل مالیات این ولایت و ولایت افشار است فرستاده که همه را یکان یکان به نظر بندگان اجل عالی برساند و محاسبات پارساله را مفروغ نموده دستورالعمل هذه‌السنه را با خود بیاورد.

و آنچه بدواً و برحسب لزوم در این عریضه عرض می‌نمایم این است که مردم بدعاقبت این ولایت گرفتار سیئات اعمال خود شده از توارد اردوهای دولتی و عبور عساکر منصوره و تاخت و تاز و تطاول بعضی از خودهاشان بر بعضی دیگر نصف این ولایت بطوری مخروبه و «عالیها سافلها» شده که سالها باید بگذرد تا این خرابیها صورت آبادی بهم برساند. از جمله دهات محال شهر ویران که آبادترین محال این ولایت بوده

بالمره خراب و سوخته و هر یک از دهات تل خاکستری شده و اهالی و سکنهٔ آن محال غالباً مقتول و بقیةالسیف آنها متفرق گشته‌اند و حالا با همه سعی و اهتمام و تدبیری که کمترین در این مدت در موجبات آبادی و جمع آوری متفرقهٔ آنها به عمل آورده باز معادل نه هزار و چهارصد و چهل تومان از مالیات این ولایت سوخت و لاوصول صرف است که تفصیل آن در نیم ورقی مخصوص به ملاحظهٔ بندگان اجل عالی خواهد رسید. اگر احیاناً دیوان خواسته باشد که مالیات دهات مخروبه را بر دهاتی که صورت آبادی دارند تعدیل و تحمیل نماید قطع بفرمایند که این یک نصف دیگر هم یکباره خراب [خواهد شد] و بکلی از دست خواهد رفت و در این صورت جز اینکه دیوان هیچ نباشد اقلاً تا سه سال این مالیات لاوصول در زمین مانده را تخفیف بدهد چارهٔ دیگر نیست.

واگر آن صورت این مرسولهٔ کمترین را که مشتمل بر تشخیص دهات مخروبه است و با کمال دقت وتحقیق نوشته شده کافی ندانند عیب ندارد که ممیز و معدل درستی مأمور بفرمایند بیاید و ببیند که حالت این ولایت چیست و بالجمله کمترین به اقتضای تکلیف چاکری و دولتخواهی و نظر به اطلاعی که بر وضع این محل و این ولایت بهم رسانیده عرض می‌نمایم که در جمیع موارد عموماً و در مسئلهٔ مالیات خصوصاً با این مردم به مهلت و مدارا باید رفتار کرد و بر آنها سخت نباید

گرفت، زیرا که علاوه بر دهاتی که یکباره معدوم و منهدم شده بر دهات دیگر هم ازجهات عدیده صدمهٔ کلی وارد آمده است و حالا مالکین و ارباب کلیةً مجبورند که مالیات دیوانی را از خود کارسازی نمایند.

و اگر عرض نمایم که کمترین در این مدت در تسکین وحشت وتأمین مردم ونگاه‌داری این ولایت چه زحمتها کشیده‌ام اظهار خدمت خواهد بود و عادت کمترین بر عرض و اظهار خدمت جاری نیست و اجمالاً عرض می‌نمایم که استعداد طبیعی این ولایت از هر حیث به حد کمال است و دریغ است که این یک قطعه بدین لیاقت ازمملکت شاهنشاه خراب و ویران بماند و برای اعادهٔ آبادی این ولایت و تأمین و تألیف قلوب این مردم مدارا و مماشات و تخفیف و اعانه لازم است و زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

(۲)

قربانت شوم

گمانم این است که بندگان اجل عالی کمترین را شناخته باشند که بالفطره و بالطبیعه از اهل طمع و مداخل کن نیستم خاصه در این ولایت خراب که با این حالتی که در کمترین است تا به حال مبلغی از خودم به آنها خلعت و انعام داده و رعایت نموده‌ام و از عرض این فقره ناچارم که حق‌الحکومهٔ ولایت ساوجبلاغ پانصد و حق‌الحکومهٔ افشار سیصد تومان است و این مبلغ گذشته از مخارج و واردات دیگر به خرج سفرهٔ کمترین هم وفا

نمی‌کند. مستدعیم که حق‌الحکومهٔ این دو ولایت را به اندازه‌ای قرار بدهند که اقلاً خرج سفره را بتواند راه بیندازد. امرکم‌العالی مطاع.

(۳)

قربانت شوم

در باب خلعت بهای ولایات مکری و افشار و گروس که چند روز قبل مرقوم فرموده بودند دویست و پنجاه تومان خلعت بهای مکری و افشار را مصحوب عالیجاه میرزا تقی ارسال نمود که به کارگزاران بندگان اجل عالی تحویل نموده قبض دریافت نماید.لکن در باب یکصد تومان خلعت بهای گروس چون مالیات آنجا به مخارج دیوانی و مواجب محلی سرباز و توپچی کفایت نمی‌کند و هر ساله مبلغی فاضل نقدی کتابچه است که از دیوان برات صادر نموده دستی می‌دهند، در صورتیکه این یکصد تومان خلعت بها نیز دریافت شود لامحاله علاوه فاضل نقدی خواهد شد و از دیوان باید عوض داده شود و الا محل ندارد و این مسئله مکرر سؤال و جواب شده حالا هم کمترین در باب یکصد تومان خلعت بهای گروس مجدداً به جناب معاون الملک می‌نویسم. به هر طور قرار دادند اطاعت خواهد شد. امرکم العالی مطاع.

(٤)

مطالب و عرایض متعلقه به امور ولایت مکری

چنانکه در عریضهٔ جداگانه عرض و صورت مجدد فرستاده شده معادل نه هزار و چهارصد و چهل

تومان کسر و شکست مالیات این ولایت است که همگی لاوصول و در زمین مانده و بالضروره و به اقتضای حالت حالیهٔ این ولایت باید به تخفیف مرحمت شود.

شاهزاده خانم متعلقهٔ مرحوم مظفرالدوله و عزت‌الله خان و فتح‌الله خان پسرهای او مبلغی مقرری و مواجب دیوانی دارند که هر ساله به موجب برات بعضی را از مالیات ساوجبلاغ و بعضی را از خزانهٔ نظام دریافت کرده‌اند و حالا چون خود آنها مالیات بده هستندو دهاتشان هم شکست است به صرفهٔ دیوان نزدیکتر آن است که همهٔ مقرری و مواجب آنها را جزو دستورالعمل نمایند که هر ساله از بابت مالیات دهات آنها محسوب شده دیگر هر سال محتاج به صدور برات نباشند و کسر و نکسی هم در مالیات دیوانی آنها نباشد.

برای چند نفر از علماء و اعیان این ولایت به مناسبات و مقتضیات چند و نظر به استحقاقی که داشته‌اند موافق احکام جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم منصب و مواجب و مستمری برقرار شده و کمترین نیز وظیفه و مستمری بعضی از غایب و متوفی را در حق پاره‌ای مستحقین قرار داده، مرحمت فرموده موافق تفصیلی که در نیم ورقی ملاحظه خواهند فرمود احکام امضای آنها را صادر بفرمایند. امرکم العالی مطاع.

کتابچهٔ مطالب متعلقه به امور ولایت افشار صاین قلعه

در این فتنهٔ شیخ ملعون بر ولایت افشار هم از

عبور عساکر منصوره و اردوهای دولتی و تطاول اکراد وغیره خرابی کلی و ضرر و خسارت زیاد وارد آمده، صورت دهات مخروبه و شکست و تفصیل مالیات لاوصول را نواب شاهزاده پاشاخان نایب‌الحکومه که با کمال دقت تشخیص داده فرستاده بود به نظر بندگان اجل عالی خواهد رسید. چنانکه ملاحظه خواهند فرمود مبلغ یکهزار و سیصد و هفتاد و چهار تومان و کسری نقد و مقدار سی و پنج خروار و پنجاه من جنس از مالیات دیوانی آنجا لاوصول و در زمین است که مطالبهٔ آن از مالک و ارباب و یا تحمیل و تعدیل آن بر سایر دهات که همگی در این مقدمه صدمه خورده و به ضرر و خسارت افتاده‌اند غیر ممکن است. لازم دانسته مراتب را عرض نمایم که بندگان اجل عالی قراری در این باب بفرمایند که مستحق تخفیف و واجب‌الرعایه هستند.

در سنهٔ ماضیه که حکومت افشار با مقرب‌الخاقان خانباباخان بوده صورت مالیات دیوانی را از مقرب‌الخاقان میرزا عبدالله مستوفی خواسته مشارالیه نیز صورتی نوشته به ایشان داده است که در آن صورت مالیات بعضی از دهات را علاوه بر سابق قلمداد کرده که سرهم رفته مبلغ دویست و هفتاد وشش تومان نقد و مقدار بیست و پنج خروار و پنجاه من جنس بر مالیات سابق افشار افزوده شده که نه مقرب‌الخاقان خانباباخان توانسته آن مالیات را وصول نماید و نه در هذه‌السنه می‌توان وصول کرد و معلوم نیست که علت افزودن مالیات از چه راه‌بوده.

بندگان اجل عالی مقرر بفرمایند که به دفتر سنوات سابقه رجوع کرده این اختلاف و زیادی مالیات را رفع نمایند.

دهات محال کرفتو در سنوات سابقه جزو افشار بوده است و مالیات دیوانی آن دهات هم در کتابچهٔ دستورالعمل صاین قلعه جمع شده نواب اشرف والا معتمدالدوله درزمان‌حکومت‌خودشان‌دهات کرفتو را از افشار انتزاع نموده ضمیمهٔ کردستان کرده اما مالیات آن کماکان جزو افشار است و تا به حال موضوع نشده لهذا عرض می‌نمایم که در صورتیکه دهات کرفتو ضمیمهٔ کردستان شده و از اختیار حکومت افشار خارج است مقرر بفرمایند که مالیات نقد و جنس آن دهات را که مبلغ هفتاد و دو تومان نقد و مقدار پانزده خروار جنس است از جزو جمع صاین قلعه موضوع نمایند.

طایفهٔ زعفرانلو که در سابق جزو شقاقی بوده چند سال است به افشار آمده و پانصد و پانزده تومان مالیات آنها را جزو افشار قرار داده‌اند پارسال متفرق گشته غالباً به چاردولی و میان شاهسون دویرن و طایفهٔ کورانلو و سمت مراغه رفته‌اند و قلیلی از آنها در افشار مانده که به همه جهت یک صد و بیست تومان بابت مالیات آن چند خانوار وصولی و مابقی لاوصول و در زمین است. مقرر بفرمایند که یا این چند خانوار را هم کوچانیده به ایل شقاقی ملحق نمایند و تمام مالیات آنها از افشار موضوع

شود و یا همین یکصد و بیست تومان مالیات وصولی را علاوهٔ مالیات افشار کرده سیصد و نود و پنج تومان دیگر که لاوصول است موضوع و علاوهٔ جمع شقاقی و چاردولی نمایند.

طایفهٔ شرانلو که یک طبقه از ایل شقاقی است معدودی در خاک صاین قلعه هستند و مابقی در مزرعه و محالات دیگر به سر می‌برند و بر این چند خانواری که در خاک افشارند سابقاً مالیاتی بسته شده و هر ساله کارسازی کرده‌اند. پارسال بدون جهت و سبب مبلغی بر مالیات آنها افزوده‌اند و چون تحمل آن مالیات از قوهٔ آنها خارج بود همان اوقات از عمدةالامرا العظام مهدی خان حاکم مراغه سفارشنامه آورده بودند و بهمین جهت مطالبه نشد و چون مطلقاً مطالبهٔ آن اضافه مالیات از آنها از حیطهٔ وصول خارج است مقرر بفرمایند آن اضافهٔ پارساله را موضوع وموقوف نمایند که وصول آن غیر ممکن است.

قریهٔ چوکتو از توابع اوریاد شقاقی را چند سال قبل مقرب‌الخاقان سلیمان خان ابتیاع کرده و در همان اوقات بیست تومان مالیات آنجا را هم جزو افشار قرار داده، لکن دو سه سال است که حیدر خان کورانلو قریهٔ مزبوره را ضبط و تصرف نموده و حکومت افشار بهیچوجه مداخله در آنجا ندارد. مقرر بفرمایند بیست

تومان مالیات آنجا را از افشار موضوع نموده از حیدر خان کورانلو مطالبه نمایند.

چون یکصد تومانی که به عنوان اضافه مواجب در حق عالیجاه محمد خان نایب آجودان مرحمت و برقرار شده مقرر بفرمایند ازبابت‌دهات جدید النسق افشار در دستورالعمل هذه‌السنه جمع نموده به اسم اضافه مواجب مشارالیه به خرج منظور نمایند که در محل افشار دریافت کرده با مزید امیدواری مشغول خدمت باشد.

[۱۱۳] کاغذی است که به تاریخ ۲ شهر رجب مصحوب نوروز خان نایب کشیکخانه فرستاده شده

قربانت شوم

عالیجاه نوروز خان نایب کشیکخانهٔ مبارکه را که صورةً بجهت سرکشی اردوها و احوال پرسی رؤسا و صاحبمنصبان و معناً به جهت تحصیل اطلاع از محل اقامت و حالت حالیهٔ شیخ عبیدالله مأمور فرموده بودند دیروز که غرهٔ رجب بود وارد شد و به زیارت تعلیقهٔ عالی مشرف شدم. مشارالیه بر حسب مأموریت خود از اردوها سرکشی کرده و از حالت شیخ عبیدالله و اخبار راجعه به او بقدری که ممکن بود تحصیل اطلاع کرده است و به عرض بندگان اجل عالی خواهد رسانید.

اینکه مرقوم فرموده بودند در آنجاها مذکور و مشهور است که شیخ عبیدالله فرار نموده این خبر واهی و بی‌اصل است و اگر صحتی داشت کمترین که غالب اوقات خود را به تحصیل اطلاع از حالت شیخ ملعون و حمزه آقا و نتیجهٔ اقدامات دولت عثمانی صرف کرده و از طرق مختلفه جاسوسها و مفتشها به اطراف و اکناف می‌فرستد و هیچوقت بی‌اطلاع و بی‌خبر نیستم البته فوراً خدمت بندگان اجل عالی عرض می‌کردم.

و بالجمله علاوه بر اطلاعاتی که چند روز قبل از

حالت شیخ ملعون داشتم در همین روزها ابراهیم آقا را که یکی از رؤسای اینجاست واداشتم که مخصوصاً کاغذی به محمود آقا و جهانگیر آقای بنیاری که با شیخ ملعون سابقهٔ عداوت دارند و هیچوقت از حال و کار او بیخبر نیستند بنویسد و از آنها حالت شیخ و معاملهٔ دولت عثمانی را با او تحقیق نماید. ابراهیم آقا هم شرحی در این باب به آنها نوشته جوابی که از آنها رسیده عیناً ارسال خدمت بندگان اجل عالی نمود.

از قراری که ملاحظه خواهند فرمود شیخ ملعون الان و بالفعل در قریهٔ نهری در خانهٔ خود توقف دارد و اقداماتی که دولت عثمانی در اجرای تعهدات خود کرده هشت «طابور» عسکر به ریاست موسی پاشا نام به آن ناحیه فرستاده و از آن هشت «طابور» که در آن حدود است یک «طابور» وارد محل اقامت خود شیخ شده‌اند و با او بنای سؤال و جواب گذاشته و تکالیفی که به او کرده‌اند این است که:

اولاً ـ مالیات دو سالهٔ عشایر عثمانی را که خود شیخ دریافت کرده و به دولت عثمانی نداده کارسازی نماید.

ثانیاً ـ از عهدهٔ ضرر و خسارتی که در فتنهٔ پارسال بر تبعهٔ دولت علیه وارد آمده برآید.

ثالثاً ـ در آن‌سرحد نمانده به اسلامبول برود و تا این ساعت که به تحریر عریضه مشغولم معلوم نشده که نتیجهٔ آخر سؤال وجواب مأمورین دولت عثمانی و مآل

کار شیخ به کجا انجامیده و هر نوع خبری برسد فوراً خدمت بندگان اجل عالی عرض خواهم کرد. امرکم العالی مطاع.

در ثانی عرض می‌نمایم که از قرار خبری که رسیده و محقق است این روزها در میانهٔ حمزه آقا وکاک الله برادراو منازعه و مخاصمه روی داده، بطوری که استعمال اسلحه کرده‌اند. یک نفر از پسرهای حمزه آقا به ضرب گلوله مجروح شده.

و از قراری که نوشته‌اند طرفین مجدداً خودسازی می‌کنند که بار دیگر با یکدیگر مقابله و محاربه نمایند. عجالةً این خبر را اجمالاً عرض کردم و تفصیل را در ثانی مشروحاً عرض خواهم نمود و وقوع این مخاصمه در میانهٔ این دو برادر بالضروره اسباب ضعف حمزه آقا خواهد شد.

نوشتجاتی که به تاریخ چهارم شهر رجب مصحوب سوارهٔ نصرت فرستاده شده [۱۱۴]

(۱)

قربانت شوم

تعلیقهٔ عالی به توسط عالیجاه میرزا جلیل آدم امیرالامراء العظام معیرالممالک زیارت شد. مرقوم فرموده بودند که مأموری به اتفاق مشارالیه به قریهٔ آقکند سقز بفرستد که اموال غارتی اهالی میاندوآب را که درخانهٔ جلیل برادر باباخان و کسان اوست استرداد نموده وسوارهٔ سیلکه را هم دستگیر کرده بیاورند.

بعد اززیارت تعلیقهٔ عالی فوراً بیوک خان یاور سوارهٔ افشار را با بیست نفر سوار به اتفاق میرزا جلیل روانه نموده شرحی به مجید آقا نام پسر فیض‌الله بگ که از بنی اعمام مجید خان حاکم سقز و سه دانگ قریهٔ آقکند متعلق به او و در همانجا ساکن است نوشتم وتأکید کردم که در اجرای مأموریت میرزا جلیل و بیوک خان لازمهٔ تقویت و موافقت به عمل آورد و شرح مؤکدی هم به خود مجید خان حاکم سقز نوشته فرستادم و بیوک خان و میرزا جلیل بالضروره به تعجیل رفته علی‌الطلوع وارد قریهٔ آقکند شده آقا مجید نام عموزادهٔ مجید خان را از مأموریت خودشان اطلاع داده بودند و مشارالیه به عوض اینکه از در تمکین و تقویت برآید به مقام سرکشی برآمده

و یک مرتبه همه اهل آبادی را برانگیخته با ازدحام و جمعیت کثیری با کمال جسارت بر سر آنها ریخته شروع به انداختن تفنگ کرده چند نفر از سوارهٔ افشار را مجروح کرده بودند و میرزا جلیل و بیوک خان در آن اثنا همینقدر کار کرده که چهار نفر از کسان خود جلیل آقا را دستگیر نموده و چون دیده بودند که خود آقا مجید پیش افتاده و همه اهل آبادی را که از سیصد چهارصد نفر بیشتر بوده‌اند به تفنگ انداختن و هرزگی واداشته به ملاحظهٔ اینکه مفسدهٔ بزرگی برپا نشود از آبادی بیرون آمده و آن چهار نفر را محبوساً با خود برداشته مراجعت کرده بودند. لازم بود مراتب را خدمت بندگان اجل عالی عرض نمایم که اینطور هرزگی و جسارت این آقا مجید ناشی از مجید خان حاکم سقز است که جوان نادان خیره‌سری است و قرار او در این موارد همیشه بر خیرگی و جسارت است.

و کمترین در این مدت هر وقت کاری مبنی بر رفع منازعات واقعه فیمابین اهالی مکری و مردم سقز و دفع بعضی اشرار و نظم این حدود به مشارالیه نوشته‌ام همه را به مسامحه و دفع‌الوقت گذرانده است. از جمله چند وقت قبل که حیدرخان تفنگدار پادشاهی را برای دستگیر کردن رشید نام که از دزدهای مشهور این ولایت است به سقز فرستاده بودم در حالتی که رشید نام و چند نفر دیگر از اتباع او در حبس مجید خان حاضر بودند علانیه و آشکار آنها را فرار [داده] و حیدر خان تفنگدار را

به معاذیر غیر موجه مراجعت داد. حالا هم در این فقرهٔ اموال غارتی بعد از شنیدن این خبر برای رفع و رجوع هرزگی و شرارت آقا مجید عموزاده‌اش پاره‌ای چیزها جعل کرده به کمترین نوشته است که بیوک خان و همراهانش بر سر آقکند ریخته و آنجا را غارت کرده‌اند.

و حال آنکه به سر مبارک بندگان اجل عالی که زیاده بر بیست نفر سوار همراه بیوک خان و میرزا جلیل نبوده و چون هیچ احتمال نمی‌رفت که پسر فیض‌الله بگ از در تمرد برآید و اهالی آقکند نسبت به مأمور دیوان بنای هرزگی و جسارت بگذارند همین چند نفر سوار را برای استرداد اموال منهوبه و گرفتن مقصرین کافی می‌دانستم.

و بالجمله اگر در این باب چیزی برخلاف آنچه کمترین عرض کرده‌ام خدمت بندگان اجل عالی عرض و اظهار نمایند از روی اشتباه و خلاف محض است و درحالت اتمام عریضه عرض می‌نمایم که بیوک خان و میرزا جلیل در آن یکی دو ساعتی که در آقکند بوده‌اند خانه‌ها وانبارهای مملو از اموال غارتی را به همانطور که خود جلیل عرض کرده به رأی‌العین دیده‌اند که از هر قبیل و هر جنس مبالغهای خطیر اموال در خانهٔ جلیل و سایرین بوده است و حالا که پسر فیض‌الله بک عموزادهٔ مجیدخان به آنطورها جسارت و هرزگی کرده و مانع استرداد این اموال شده و خود مجید خان هم در صدد پامال کردن اموال است مسئولیتش با خود مشارالیه است

و بهتر این است که بندگان اجل عالی محصل مخصوص ازجانب خودشان مأمور بفرمایند که آمده در اینجا تحقیق و رسیدگی نماید. اگر بر آن مأمور معلوم شود که بیوک خان و میرزا جلیل غارتی از آقکند آورده باشند کمترین حکماً و حتماً از آنها گرفته رد نمایم و لازمهٔ تنبیه هم از بیوک خان و همراهان او به عمل آورم، والا تمام اموال غارتی را از آقا مجید گرفته تسلیم میرزا جلیل نماید و آقا مجید پسر فیض الله‌بگ و سایرین هم که اینطور هرزگی و جسارت کرده‌اند تنبیه کامل شوند که بعد از این اقدام به این جسارتها نکنند.

(۲)

قربانت شوم

تفصیل فرستادن بیوک خان را به اتفاق میرزا جلیل به آقکند و مراجعت آنها ازاول تا آخر از قراری است که در عریضهٔ دیگر مشروحاً عرض کرده‌ام و محض اینکه مبادا امر را در خدمت بندگان اجل عالی مشتبه نمایند و یا تصور بفرمایند که واقعاً میرزا جلیل و بیوک خان به آن طورها که مجید خان نوشته در آقکند مال و اسبابی فراهم آورده‌ویا بی‌اعتدالی کرده باشند مجدداً عرض می‌نمایم که به سر مبارک بندگان اجل عالی حقیقت امر همان است که در عریضهٔ مشروحه عرض شده و بیوک خان و همراهان او نه غارتی کرده ونه بی‌اعتدالی نموده‌اند و فقط دست و پائی کرده چهار نفر از مقصرین را در بحبوحهٔ هرزگی و اجتماع اهالی آقکند دستگیر کرده و در وقت

مراجعت و بیرون آمدن از آقکند نیز به همه جهت پنج رأس مادیان و کره آورده‌اند که آنها را هم به عالیجاه میرزا جلیل تسلیم نموده قبض گرفته‌اند.

و بالجمله بندگان اجل عالی مطمئن باشند که حقیقت همین است که عرض شده و آقا مجید جسارت بزرگی کرده که با میرزا جلیل و بیوک خان که مأمور بودند این طور رفتار کرده و حالا مجید خان محض رفع تقصیر از خود و آقا مجید عموزاده‌اش و پامال کردن اموال منهوبه که محقق و مسلم [است] از این در برآمده که مأمورین ده را غارت کرده‌اند.

وخود بندگان اجل عالی تصور بفرمایند که بیست نفر همراهان میرزا جلیل و بیوک خان با آنطور اجماع و ازدحام اهل یک ده و آنطور تیراندازی و جسارت آنها چگونه توانسته‌اند یک ده را غارت کرده بیاورند و این بیست نفر سوار آنهمه اموال منهوبه و اموال یک ده را بر چه حمل کرده آورده‌اند و بالاخره عرض می‌نمایم که برای تحقیق این فقره و دریافت اموال منهوبه و تنبیه مقصرین همانطور که عرض شده مأموریت آدم معتبری از جانب بندگان اجل عالی لازم است و احکام صادره باید خیلی سخت و مبنی بر تهدید مجید خان حاکم سقزو مشعر بر مطالبهٔ اموال منهوبه بر وجه تحکم از آنها باشد.

و اگر لازم بدانند در این باب یعنی در فقرهٔ رفتن میرزا جلیل و بیوک خان و آنطور رفتار جسارت‌آمیز مردم آقکند و مسئولیت آقا مجید آقکندی و خود

مجیدخان حاکم سقز شرحی به نواب امیر زاده ابوالفتح میرزای نایب‌الحکومهٔ کردستان مرقوم بفرمایند. زیاده جسارت است. امرکم‌العالی مطاع.

چهارم شهر رجب‌المرجب ۱۲۹۸

[۱۱۵] نوشتجات مورخه هفتم شهر رجب که با چاپار معمولی فرستاده شد

(۱)

قربانت شوم

تعلیقجات مورخهٔ غرهٔ رجب عصر شنبه هشتم زیارت شد. در باب فرستادن مقرب‌الحضره خلیل خان سرهنگ با فوج هفتم جمعی او به سردشت که فرستادن فوج هفتم و انجام و اتمام کلیهٔ عمل این ولایت را به صوابدید کمترین مفوض و موکول فرموده‌اند چنانکه سابقاً عرض شده کمترین نظر به مناسبات و مقتضیاتی که همگی راجع به مصلحت دولت و لازمهٔ حفظ حدود و باعث اطمینان تامه از ولایت مکری است فرستادن فوج را به سردشت که نقطهٔ مهم این ولایت است از کارهای لازم فوری می‌دانم، خاصه در حالتی که کمترین استیحاش مردم سردشت را به تدابیر مختلفه زایل کرده و خود اعیان سردشت بالطوع والرغبه بودن فوج را به اتفاق خود از دلایل خدمتگزاری و شرایط تمکین و اطاعت خود قرار داده‌اند. با آن همه محسنات و موجبات و با این حسن اتفاق اگر نوکر دولت نرودو قصبهٔ سردشت در تحت ضبط نظامیه نیاید مثل این است که مصلحت بزرگی ترک شده باشد. چون کمترین ضرورت فرستادن فوج را به درجهٔ کمال می‌دانم همانوقت می‌خواستم آنها را روانه نمایم. لکن

چون بندگان اجل عالی در احکام هفتهٔ گذشته اذن و اجازهٔ صریح نداده بودند به تأخیر قایل شدم. حالا که اجازه داده‌اند انشاءالله تعالی مقرب‌الحضره خلیل خان سرهنگ راکه سرکردهٔ با نظم و با کفایتی است با فوج هفتم در همین چند روز با تدارکات لازمه و دستورالعمل کافی روانه خواهم نمود.

و چنانکه سابقاً عرض شده شک و شبهه نیست و کمال اطمینان حاصل است که رؤسای سردشت عموماً فوج را استقبال کرده با کمال احترام و تشریفات لازمه وارد خواهند کرد و نوکر دولت بی‌هیچ مانعی در سردشت متمکن خواهد شد.

و برای اطلاع خاطر عالی عرض می‌نمایم که چون توقف رؤسای سردشت در اینجا طول کشید چند روز قبل خضر آقا و رشید آقا و قاضی سردشت را مرخص نموده مراجعت دادم و پیروت آقا و محمد آقای پسر عثمان آقا و چند نفر دیگر را نگاه داشته‌ام که آنها را به اتفاق فوج روانه نمایم.

و بالجمله کمترین عرض خدمت نمی‌کنم، لکن بر بندگان اجل عالی پوشیده نماند که گذشتن امر سردشت به این خوبی و سهولت از اقبال شاهنشاه روحنا فداه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی بود. امرکم العالی مطاع.

(۲)

در باب یکهزار و دویست تومان تفاوت عمل

سردشت که به حکام می‌رسیده‌برحسب فرمایش عالی حکم تخفیف آن را برای آنها خواهم فرستاد که باعث مزید امیدواری و دعاگوئی آنها باشد.

(۳)

اعطای حکم سرکردگی فرخ خان پسر مرحوم مظفرالدوله بر یکصد نفر سوارهٔ مکری باعث مزید سرافرازی شد و چنانکه مقرر فرموده‌اند انشاءالله تعالی یکصد نفر سوار را پادار و حاضر کرده مکمل و مسلح و با کمال آراستگی به اتفاق مشارالیه روانهٔ تبریز خواهد نمود که از سان بندگان اجل عالی گذشته و اسبهای آنها داغ شده مراجعت نمایند و در اینجا مشغول خدمت باشند.

در باب مستمری حاجی آقا بیگ سرهنگ سابق سواره ومنصب پسر او که مرقوم فرموده بودند مجدداً تفصیل را عرض نمایم سواد همان عریضه را که مشتمل بر این فقره است ارسال خدمت نمود و مقصود بالاصاله این است که چون حاجی آقا سرهنگ سابق پیر و ناتوان و چشمهای او نابینا شده و سالها خدمت کرده است ثلث مواجبش را به عنوان مستمری در حق او مرحمت و عبدالله آقای پسرش را در همین دستهٔ سوارهٔ مکری به منصب سلطانی برقرار کنند. امرکم العالی مطاع.

(تفصیلی که سابقاً نوشته شده در جزو نوشتجات مورخهٔ شانزدهم جمادی الاخره و نمرهٔ ۸ است) [حاشیه]

(٤)

در باب فرستادن محاسب برای تفریغ محاسبهٔ لوی ئیل مکری و افشار تأکید فرموده بودند عالیجاه میرزا تقی محاسب را یک هفته است با اسناد خرج و صورت حسابهای متعلق به عمل مالیات‌سنهٔ‌ماضیه فرستاده‌ام. البته تا وصول عریضه شرفیاب شده و مشغول گذراندن محاسبه است.

و اما درباب محاسبهٔ صاین قلعه کمترین بهیچوجه مداخله در عمل مالیات سنهٔ ماضیه آنجا نکرده‌ام و حساب و کتاب آن با خود مقرب‌الخاقان خانباباخان بوده. مشارالیه هم در رکاب حضرت اشرف اسعد والا ولیعهد ادام‌الله شوکته به دارالخلافه رفته و هر نوع سندی که دارد با خودش برده. لکن در وقت رفتن پاره‌ای بقایای محلی قلمداد و به میرزا علیرضای مباشر خود جمع کرده است و کمترین از آن وقت تا به حال در وصول بقایای قلمدادی مشارالیه لازمهٔ جد و جهد و اهتمام به‌عمل آورده به‌همین اطمینان که البته این بقایا وصولی است، محض اینکه دراین‌مورد خدمتی به خدام آستان حضرت والا کرده باشم مبلغ پانصد تومان از بابت مقرری سرکاری که حوالهٔ محل افشار بود و می‌بایست از بقایا می‌رسید قبل از وقت ازخود کارسازی کرده به دارالخلافه فرستاده‌ام که به سر مبارک بندگان اجل عالی تا این ساعت عوضش به کمترین نرسیده.

و از قراری که معلوم می‌شود بقایای قلمداد مقرب

الخاقان خانباباخان غالباً لاوصول است و بعضی هم سند در دست دارند.

و علیای حال چون رشتهٔ حساب سنهٔ ماضیهٔ لوی‌ئیل مقرب‌الخاقان خانباباخان در دست میرزا علیرضا بوده به نواب امیرزاده پاشاخان نوشتم که معجلاً او را به ساوجبلاغ بفرستد که از اینجا روانهٔ تبریز نمایم که محاسبهٔ سنهٔ ماضیه را تفریغ نماید. امرکم العالی مطاع.

(۵)

دوازده صفحه اعلانی که در باب عزل و نصب سوار ارسال کرده بودند به صاحبمنصبان افواج تقسیم کرده و تأکید نمودم که به مدلول حکم رفتار نمایند و تخلف نکنند. امرکم‌العالی مطاع.

(٦)

التفات فرموده برحسب استدعای کمترین حکم حکومت لاهیجان را به عالیجاه محمد آقای مامش و الحاق آن را به ولایت مکری ارسال فرموده بودند برای کمترین باعث سرافرازی و برای مشارالیه موجب کمال امیدواری خواهد بود. تعلیقهٔ بندگان اجل عالی را در ساعت وصول برای مشارالیه فرستاده نوشتم که معجلاً به ساوجبلاغ بیاید قرار کارهای آنجا را داده مراجعت نماید.

و در این ضمن عرض می‌نمایم که اگر این مرحمت را نمی‌فرمودند محمد آقا با کمال استیحاشی که از امیرالامراء العظام اقبال‌الدوله دارد بکلی مأیوس و دست و دلش از خدمت سرد می‌شدوحال آنکه امیدواری و

دلگرمی او خیلی لازم است و کمترین در میان رؤسای این اکراد آدمی به استقامت و صداقت او کمتر دیده‌ام و همه وقت با ششصد و هفتصد نفر سوار مسلح و مکمل حاضر و آمادهٔ خدمت است و حالا هم دراردوی حسام الملک به خدمت مشغول است.

و بالجمله حکومت محمد آقا در لاهیجان بسیار مناسب و الحاق آن محال به ولایت مکری باعث تخفیف زحمت بندگان اجل عالی شد و انشاءالله تعالی کمترین محمد آقا را به طوری نگاه‌داری خواهد کرد و لاهیجان را به طوری منظم خواهد نمود که خاطر عالی از هر جهت مطمئن باشد.

انشاءالله تعالی خود کمترین هم بعدازفراغت اینجا به لاهیجان رفته قرارهای لازمه در امور آنجا خواهم داد. امرکم العالی مطاع.

(۷)

در باب ملبوس فوج پنجم و چادر دستجات سوار مکرر عرض کرده‌ام، حالا هم بالضروره عرض می‌نمایم که فوج پنجم از نداشتن ملبوس از هیأت نوکری افتاده‌اند دستجات سوار هم تا به حال از نداشتن چادر نتوانسته‌اند از خانه‌های قصبه بیرون بیایند. استدعا می‌نمایم که مقرر بفرمایند این دفعه ملبوس و چادر بجهت آنها بفرستند که خیلی لازم است. امرکم‌العالی مطاع.

(۸)

قربانت شوم

در بدو ظهوراین فتنه و انقلاب بواسطهٔ احتیاج و ضرورتی که بود مقرب‌الخاقان منشی باشی به خانباباخان حاکم سابق صاین قلعه ابلاغ نموده بود که بیوک خان نوهٔ مقرب‌الخاقان سلیمان خان را با سوارهٔ ایلجاری ولایتی به حدود بناب روانه نماید. خانباباخان نیز اذن داده بود و مشارالیه بقدر صد نفر سوار چریک ولایتی که غالباً دله دزد بودند در دور خود جمع کرده وقتی که از صاین قلعه حرکت کرد به عوض اینکه به بناب برود اول کاری که کرد این بود که بدون جهت به دهات بهی و قرال که جزو خاک صاین قلعه است تاخته به اتفاق عالیجاه سلیمان چاردولی چند پارچه ده را بالتمام عمارت کرده بود و این اول خدمتی بود که ازمشارالیه به ظهور رسید و اگر جناب اجل عالی خواسته باشند که به درستی بیوک خان را بشناسند بالفطره جوان بی‌عقلی است و همه وقت مشغول هرزگی و دزدی بوده که سلیمان خان پیرمرد از سیئات اعمال او به تنگ آمده و همیشه از او شاکی و گرفتار بوده است.

و بالجمله چند نفر سواری که با او همراه بودند همان روزها از مال غارتی اکراد چیزی به دست آورده متفرق شدند و در عبورادروی دارالخلافه از صاین قلعه بیوک خان با ده پانزده سوار به اردو آمده خود را به عمدةالامراء العظام نصرالملک بسته همراه معزی الیه به

ارومیه رفته در آنجا به توسط معزی‌الیه و اطلاع امیرالامرا العظام اعتمادالسلطنه رقم صادر کرده و تعهد گرفتن دویست نفر سوار جدید از افشار نموده چندی قبل به ساوجبلاغ نزد کمترین آمد و بنابر سابقهٔ معرفتی که به حال او ووضع ولایت افشار داشتم و می‌دانستم تعهد بی‌وجهی کرده و گرفتن دویست نفر سوار جدید از افشار غیر ممکن و باعث اختلال آن ولایت است اذن گرفتن سوار به او نداده و او را روانهٔ صاین قلعه کرده و آنچه لازم بود در سفارش او به نواب شاهزاده پاشاخان نوشتم و ایشان نیز نسبت به او لازمهٔ ملاطفت و مهربانی کرده است.

و اما از قراری که معلوم شد این اوقات مخفیانه آدمی نزد نصرالملک فرستاده و به توسط ایشان از امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه بدون اینکه اطلاعی بدهند وچیزی بنویسند بلاواسطه به بیوک خان نوشته دویست نفر سواری را که تعهد کرده حاضر نموده به اردوی مرگور ببرد. در این مورد برای اطلاع خاطر جناب اجل عالی عرض می‌نمایم که اولا اگر بیوک خان بخواهد از ملک مخصوص و کسان‌واقوام خود سوار بگیرد شخص مشارالیه دهات و املاک مخصوصی ندارد که بتواند دویست نفر سوار از آنجا بگیرد. به‌همه‌جهت‌دوسه‌پارچه ملک دارد. منتها گنجایش ده پانزده نفر سوار داشته باشد و اگر خواسته باشد که از همه ولایت افشار سوار جدید بگیرد و کلیهٔ خوانین افشار و اهالی ولایت از بیوک خان

و همه اولاد سلیمان خان نهایت اکراه دارند.

مقصود بالاصالهٔ بیوک خان از ترتیب این مقدمات و این همه تعهدات بی‌وجه این است که به این بهانه متعرض اهالی ولایت شده اسباب اختلال و اغتشاش کلیهٔ امور ولایت صاین قلعه را فراهم آورد و سر هم رفته در حالتی که یکصد و پنجاه نفر سوارهٔ دیوانی صاین قلعه هنوز هم که هست بطوری که باید پادار و معتبر نشده گرفتن دویست نفر جدید از این ولایت مطلقاً صلاحیت و مناسبت ندارد و باعث شکوه و شکایت عامهٔ مردم و خرابی ولایت خواهد شد.

لازم بود گزارش را مشروحاً عرض نمایم. رأی و اختیار با بندگان اجل عالی است. امرکم العالی مطاع.

یکشنبه ۷ شهر رجب‌المرجب ۹۸

[۱۱۶] نوشته مورخهٔ شب پنجشنبه یازدهم شهر رجب که به توسط سوارهٔ افشار ارسال شده

قربانت شوم

الان که دو ساعت به غروب چهارشنبه دهم مانده بواسطهٔ جاسوسها و اشخاص متعددی که به اطراف فرستاده بودم مکتوباً و شفاهاً خبر صریح موثق رسید که روز شنبه ششم موسی پاشا با سه‌طابور عسکر وارد نهری محل توقف شیخ ملعون شده و او را گرفته تحت‌الحفظ به سمت وان برده‌اند که از آنجا به اسلامبول ببرند.

و از قراری که معلوم شد پسرهای شیخ فرار کرده‌اند و مأمورین دولت علیهٔ عثمانی در جستجو هستند که آنها را در هر جا باشند گرفته به شیخ ملحق نمایند و بالجمله لله الحمد از اقبال شاهنشاه روحنا فداه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی این مادهٔ فساد زایل و مرتفع شد.

البته این خبر را امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه که نزدیکتر به آنجا است خدمت بندگان اجل عالی عرض کرده است لکن برای کمترین لازم بود که معلومات خود را در این ماده بدون تأخیر عرض نمایم و این سوار را مخصوصاً از دستهٔ سوارهٔ افشار از راه بناب به چاپاری فرستادم که این عریضه را معجلا برساند.

و حالا وقتی است که خاطر جناب اجل عالی و وکلای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی قدری آسوده شده در فکر تخفیف مخارج فوق‌العاده و تقلیل مأمورین سرحدیه و اصلاحات داخله باشند. امرکم العالی مطاع.

شب پنجشنبه ۱۱ شهر رجب‌المرجب ۹۸

[۱۱۷] نوشتجاتی که به تاریخ یکشنبه ۱٤ شهر رجب‌المرجب به توسط شهبازخان نایب کشیکخانه فرستاده شده

(۱)

قربانت شوم

مبلغ سه هزار تومان از مالیات هذه‌السنهٔ ساوجبلاغ و صاین قلعه را که حاضر و موجود کرده و درحالتی که عریضجات را نوشته و تنخواه را بار بسته و چندنفر سوار معین کرده بودم که به اتفاق عالیجاه شهبازخان روانه نمایم تعلیقهٔ مورخهٔ نهم رجب بندگان اجل عالی رسیدو مقرر فرموده بودند که جیرهٔ یک ماه نوکر دیوانی ساوجبلاغ را از مالیات اینجا منظور فرموده‌اند و یک نفر سررشته‌دار خواهد آمد که جیرهٔ نوکر را بپردازد و هرچه علاوه باشد ارسال نمایم لهذا فرستادن تمام سه هزار تومان را که مبلغی هم خرج کرایهٔ حمل و نقل است موقوف کرده و چون جیرهٔ یک ماههٔ نوکر به هزار تومان نمی‌رسید، عجالةً محض اینکه تقدیم خدمتی کرده باشم و شهبازخان هم دست خالی شرفیاب نشود پانصد تومان مالیات صاین قلعه را که حواله فرموده بودند ارسال نمودم و دو هزار و پانصد تومان مالیات ساوجبلاغ را حسب‌الفرمایش نگاه داشتم که بعداز ورود سررشته دار و پرداخت جیرهٔ یک ماههٔ نوکر اینجا هرچه علاوه بماند در ثانی ارسال حضور نمایم. امرکم‌العالی مطاع.

۱۵ شهر رجب ۹۸

(۲)

قربانت شوم

عالیجاه شهبازخان نایب کشیکخانهٔ مبارک که از تربیت یافتگان بندگان اجل عالی است بسیار جوان معقول مؤدبی است و چون او را سابقاً و بخصوصه در ایام رفتن به‌دارالسعادهٔمحمودیه ملازم خدمت بندگان اجل عالی دیده بودم دراین مدت که اینجا بودبا او انسی داشتم و حالا که او را مراجعت می‌دادم علاوه بر مخارج ایام توقف با کمال معذرت مبلغ یکصد تومان خرج راه به او دادم که از مخصوصان حضرتعالی و سزاوار بیش از اینهاست. امرکم العالی مطاع.

قربانت شوم

عالیجاه شهباز خان از محارم و از خواص بندگان اجل عالی است و در ایام توقف خودش در اینجا از هر جهت اطلاعات کلی حاصل کرده است. از هرچه سؤال بفرمائید از روی بصیرت عرض خواهد کرد. زیاده جسارت است.

(این مختصر در حاشیه نوشته شده).

(۳)

قربانت شوم

در این مدت واردات زیاد و مخارج کلی از بابت تعارف و تکلف مأمورین و غیره ذلک بر کمترین وارد آمده و علاوه بر آن از روزی که وارد این ولایت شده‌ام

زیاده بر یکهزار و پانصد تومان خلعت وانعام به مردم این ولایت داده‌ام که جزو آن حاضر و موجود است. بندگان اجل عالی می‌دانند که اینها همه محض تأمین و تألیف قلوب مردم و مصلحت و پیشرفت کار دولت بوده.در این ولایت با این خرابی تصور نفرمایند که کم یا زیاد مداخلی هست که اقلاً پاره‌ای واردات را تلافی و تدارک تواند کرد.

در این مدت کمترین نمی‌داند عوض این یکهزار و پانصد تومان خلعت و انعامی که به حکم ضرورت داده شده از کجا باید برسد. اگر بندگان اجل عالی اذن بدهند تفصیل آن را ارسال حضور نمایم که التفات فرموده نوعی بفرمایند عوض آن از دولت مرحمت شود، والا ضرر این مبلغ کلی از قوهٔ کمترین خارج است. امرکم العالی مطاع.

[۱۱۸] نوشتجاتی که به تاریخ ۱۵ شهر رجب‌المرجب ۹۸ به توسط پستهٔ معموله فرستاده شده

(۱)

قربانت شوم

تعلیقجات مورخهٔ نهم زیارت شد. این هفته پستهٔ مقرره یک روز دیرتر رسید. فی‌الواقع هنوز عمل پسته خانه منتظم نشده و در تحت قاعده قرار نگرفته و باعث تأخیر و تعویق نوشتجات شده است. استدعا می‌نمایم که قدغن بفرمائید مواظبت به عمل آورده عمل پستخانه را منتظم نمایند.

سایر مطالب در عریضجات جداگانه به ملاحظهٔ بندگان اجل عالی خواهد رسید. امرکم‌العالی مطاع.

(۲)

چندی قبل که والی وان و مشیر اردوی آنجا شرحی شکایت‌آمیز به جناب سفیر کبیر عثمانی نوشته بود که این اوقات در ایران براهل سنت سخت گرفته و آنها را از اقامهٔ صلوة و اجرای قواعد مذهبیه منع می‌نمایند و بندگان اجل عالی برحسب اوامر علیهٔ همایونی تأکید فرموده بودند که کمترین این معنی را در این ولایت رعایت نماید که اسباب شکایت نشود کمترین همان وقت دانستم که‌این‌ازتسویلات شیخ ملعون است و برای

رفع این مجعولات و تکذیب این اقوال عریضهٔ علمای این قصبه را که مبنی بر تکذیب آن مجعولات و تجدید از شیخ ملعون بود ارسال حضور عالی نموده عرض کرده بودم که به وزارت امور خارجه بفرستند که علاوه بر اسکات و الزام سفارت عثمانی محسنات چند دارد.

و حالا از قراری که معلوم و محقق شد بر آن عریضه نتایج خوب مترتب شده و مأمورین دولت عثمانی به استناد همان عریضه شیخ ملعون‌رابر کذب اقوال و سیئات اعمال او مجاب و ملزم نموده‌اند و شاهد بر صدق این فقره آن است که دو روز قبل شیخ ملعون به توسط شخصی به میرزا محمود نام ساوجبلاغی که از مریدهای اوست و از خوف اعمال خود متواری شده سفارش کرده است که عریضهٔ علماء و اعیان ساوجبلاغ کار مرا خراب کرد. شاید کاغذی برخلاف آن عریضه از آنها تحصیل کرده بفرستی و میرزا محمود بدذات که این ایام دربانهٔ کردستان است به پاره‌ای اشخاص پیغام داده و خواهشی کرده بود که باید کاغذی برخلاف آن عریضه به مهر چند نفری تحصیل کرده برای او بفرستند. کمترین را اطلاع دادندو لازم بود گزارش را عرض نمایم و انشاءالله تعالی در همین روزها به هر طور است میرزا محمود بدذات را به دست خواهم آورد.

(۳)

در ضمن عریضجات مورخهٔ سلخ جمیدی‌الثانیه

تفصیل استرداد دختر حاجی حسینعلی میاندوآبی را از ابراهیم آقای تالابی بد ذات عرض کرده‌ام و از جمله زنهائی که در ظهور فتنهٔ شیخ ملعون به اسیری برده بودند دختر مرحوم ملا محمد جعفر مجتهد و دختر آقا سیدعلی منکوحهٔ مصطفی بگ نام میاندوآبی بود که صبیهٔ مرحوم ملا محمد جعفر را بایزید آقای پسر مامند آقای پیران و دختر آقا سید علی منکوحهٔ مصطفی بگ را ابراهیم نام منگور برده بودند و کمترین همیشه در این فکر و خیال بودم که به هر وسیله و تدبیری که باشد آنها را از قید اسیری مستخلص نمایم. بعد از جستجوها و تحقیقاتی که به وسایل مختلفه به عمل آمد معلوم شد که هر دو در بلدهٔ رانیه و در قید اسیری آن دو بد ذاتند.

لهذا مکتوبی به عبدالله بگ قایم مقام رانیه نوشته و خود مصطفی بگ میاندوآبی و شوهر دختر آقا سید علی را با آدم مخصوص به رانیه فرستادم. عالیجاه عبدالله بگ نسبت به آنها لازمهٔ احترام به عمل آورده و هر دو ضعیفه را به اتفاق آدم کمترین وخود مصطفی روانهٔ ساوجبلاغ نموده و شرحی هم مبنی بر کمال مساعدت و موافقت خود در اعادهٔ آنها به کمترین نوشته بود و چون این دو نفر و بخصوصه دختر مرحوم ملا محمد جعفر از محترمات بودند معززاً و محترماً آنها را به اتفاق مصطفی بگ میاندوآبی وچند نفر دیگر روانهٔ میاندوآب نمودم. به جهت اطلاع خاطر بندگان اجل عالی عرض شد. امر کم العالی مطاع.

(٤)

در فرستادن فوج هفتم به سردشت دیگر تردیدی نیست و چون در سردشت مطلق غله خیلی کمیاب است محض آنکه برای فوج عسرتی حاصل نشود چهار روز قبل جیرهٔ یک ماههٔ آنها را گندم بعینه بار کرده قبل از حرکت فوج به سردشت فرستاده‌ام و سایر تدارکات آنها را هم بتمامه حاضر و موجود کرده‌ام و انشاءالله تعالی در همین هفته مقرب‌الحضره خلیل خان سرهنگ را با تدارک کامل و دستورالعملی که لازم است به سردشت خواهم فرستاد. امرکم العالی مطاع.

(٥)

مرقوم فرموده بودند که شیخ صدیق و شیخ قادر پسرهای شیخ عبیدالله ملعون فرار کرده‌اند و معلوم نیست به کدام طرف رفته‌اند به رؤسای قشون و سرحدداران این نواحی اعلام نمایم که مراقب بوده هرگاه به این صفحات بیایند آنها را دستگیر نمایند حسب‌الفرمایش به همه جا آدم فرستادم و به همه مأمورین و سرحدداران ابلاغ کردم و اگر از خاک عثمانی تجاوز کرده به این صفحات بیایند البته و لامحاله دستگیر خواهند شد. خاطر بندگان اجل عالی از این فقره آسوده باشد. امرکم العالی مطاع.

(٦)

چند روز قبل عریضهٔ مخصوصی در باب عبدالله بگ نام آدم جناب نصیرالدوله که او را به مفتشی به

ساوجبلاغ فرستاده بودند خدمت بندگان اجل عالی عرض کرده‌ام و تا به حال به جواب آن سرافراز نشده‌ام و حالا هم این مختصر را دز شرح احوال او عرض می‌نمایم که:

مشارالیه بعداز آنکه دید پرده از روی کار او برداشته شد چند روز پیش ازین عازم تبریز شد وچون خواجه طوماس آدم عالیجاه ایزک بیگ با او آشنائی داشت و می‌خواست تنخواهی به تبریز بفرستد مبلغ یکصد تومان نقد و یک رأس اسب به او تحویل و تسلیم نموده و سیصد تومان دیگر به خواجه ملکم آدم خواجه کبیر* داده و او را به اتفاق عبدالله بگ روانه کرده بود که تنخواه را در تبریز به عالیجاه ایزک بیگ برسانند. در ورود مراغه هر دو در یکجا منزل کرده بعد از خوابیدن خواجه ملکم عبدالله بگ سیصد تومان تنخواه مصحوبهٔ خواجه ملکم را بیرون آورده پنهان کرده بود. خواجه ملکم بعداز اطلاع بر این فقره گزارش را به عمدةالامراء ، العظام مهدی خان حاکم عرض نموده معزی‌الیه نیز به مقام تحقیق و تهدید برآمده تنخواه مسروقه را بعینه از او پس گرفته به خواجه ملکم تسلیم و تحویل می‌نماید. البته خود مهدی خان تفصیل را خدمت بندگان اجل عالی عرض کرده و کمترین همینقدر عرض می‌نمایم که مفتش و روزنامه نویس امین و صادق اینطور از آب بیرون آمد. امرکم العالی مطاع.

۱۵ شهر رجب‌المرجب ۹۸

* درست خوانده نمی‌شود. شبیه «کبیر».

[۱۱۹] سواد کتابچه‌ای است که بعد از تشریف بردن جناب جلالت‌مآب امیرنظام از لاهیجان در کلیهٔ امور متعلق به این ولایت و این سرحد نوشته شده.

قربانت شوم

به کمترین فرمایش فرمودید که حسب‌الامر مقرر است که حفظ حدود و امنیت تامهٔ ولایت مکری را بر وجهی که موجب اطمینان خاطر اولیای دولت باشد متقبل و متعهد شوم و هر چیزی را که لازمهٔ اجرای این مقصود و شرط صحت این تعهد بدانم عرض نمایم تا جناب اجل عالی به فراهم آوردن‌اسباب و تدارک ناتمامی آن حکم فرمایند. لهذا عرض می‌نمایم که نظر به علم و اطلاعی که‌دراین‌مدت بر مقتضیات امور و موجبات انتظام این ولایت کرده‌ام امنیت حدود وانتظام تامهٔ این ولایت بطوری که‌خاطراولیای‌دولت از این طرف بکلی آسوده و مطمئن باشد و کمترین بتواند تقبل نماید مشروط و منوط به چند فقره است که بدین تفصیل عرض می‌نمایم.

- اقامت یک فوج سرباز و دو عراده توپ خاندار با یک عراده «قیس» در قصبهٔ ساوجبلاغ.
- ساختن قلعه و سربازخانهٔ محکمی با ملزومات آن در قصبهٔ ساوجبلاغ که گنجایش یک فوج سرباز و پنجاه نفر توپچی و دویست نفر سوار را داشته باشد.
- اقامت یک فوج سرباز و یک عراده توپ در سردشت

که یکی از نقاط مهمهٔ این سرحد است.

ـ تعمیر قلعهٔ سردشت و ساختن سربازخانه در همان قلعه.

ـ اقامت دائمی یک فوج و اقلاً پانصد نفر سرباز و چهار عراده توپ در قلعهٔ لاهیجان با ملزومات و مهمات آنها سوای هفتصد و هشتصد نفر سوار که از ایل مامش و قراپاپاق ازاول بهار تا اول پائیز متصل باید در آنجا باشند.

ـ تعمیر قلعهٔ لاهیجان بر وجه اتم و اکمل.

ـ تخفیف دادن مالیات دهات مخروبه و خالی‌السکنهٔ ولایت مکری که بواسطهٔ عبور عساکر منصوره و دست‌اندازی اهالی میاندوآب و طوایف مختلفه نزدیک به یک نصف ولایت سوخته و مخروبه وخالی‌السکنه شده و اگر این تخفیف تا سه چهار سال به آنها داده نشود و خواسته باشند که مالیات دهات مخروبه را سرشکن دهات دیگر نمایند از عهده نمی‌آیند و ولایت به کلی از دست خواهد رفت.

ـ اذن و اجازه دادن جمع‌بندی و تعدیل مالیات دهات آباد ولایت مکری که هم حیف و میل و افراط و تفریطی که حالا در مالیات دهات آباد است و غالباً ازاو شکایت دارند موقوف گشته صورت تعدیل بهم می‌رساند و هم بدین‌واسطه اقلاً بقدر دو هزار تومان برای دیوان تفاوت عمل بهم خواهد رسید و یک قسمت عمده از تخفیفی را که به آنها

داده می‌شود تلافی خواهد کرد.

ـ قرار درستی در حفظ نظم میاندوآب و محالات مراغه که هر روز باعث تجدید مخاصمه و تولید فساد تازه در میان آنها و اهالی مکری نشود.

ـ شرط عمدهٔ حفظ نظم و امنیت عامهٔ این حدود موقوف و منوط به قلع مادهٔ پسران شیخ ملعون وحمزه آقاست و لازم است که وکلای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی با دولت عثمانی در این باب قراری بدهند که باعث اطمینان تامه شود والا مادام که پسران شیخ ملعون و حمزه‌آقا در این نواحی هستند امنیتی که باید در این حدود بهم نخواهد رسید و همه وقت باعث اشتغال خاطر اولیای دولت علیه خواهد بود.

در ذیل این مطلب یادآوری و تذکار خاطر بندگان اجل عالی و اولیای دولت را به این نکته از تکالیف واجب چاکری خود می‌دانم که با این تخم فسادی که شیخ ملعون در این نواحی کاشته و با این عقاید باطلی که نسبت به او در قلب این مردم عوام بیشعور قرار گرفته و با این تقصیرهای بزرگی که از این مردم سر زده است فقط به نفی و تبعید شیخ از نهری کفایت و مطمئن نمی‌توان بود که الان و بالفعل علاوه بر دو پسر ناپاک او خلفا و اعوان او در همه جا هستند و ظاهراً و باطناً از هیچ نوع اغوا و اجرای خیالات فاسدهٔ خودشان کوتاهی ندارند.

این است مطالب و مسائلی که نسبت به ملزومات و مقتضیات خود نظم این حدود به اقتضای علم و اطلاع

و از روی چاکری و دولتخواهی خود عرض کردم و نسبت به چند فقرهٔ دیگر نیز که به کمترین فرمایش فرمودید عقاید و اطلاعات خود را بدین تفصیل عرض می‌نمایم:

در باب گرفتن تفنگهای مارتینی از دست اهالی و عشایر مکری عرض می‌نمایم که این فقره یکی از کارهای واجب است و البته باید دست این مردم را از این تفنگها کوتاه کرد، لکن در گرفتن و مطالبهٔ این تفنگها پاره‌ای ملاحظات هست. یکی اینکه از وقتی که فتنهٔ این جماعت تسکین یافت اغلب و اکثر تفنگهای مارتینی خود را از ترس پنهان کردند و هر دسته و طایفه از آنها بحسب ظاهر چند قبضه بیشتر در دست ندارند و حالا اگر خواسته باشیم که به گرفتن همان مقدار قلیلی که ظاهراً در دست دارند کفایت نمائیم آن مقصودی که در گرفتن کلیهٔ تفنگ از دست این مردم هست به عمل نخواهد آمد، و اگر خواسته باشیم که آن مقدار اصلی را که تقریباً و تحقیقاً می‌دانیم چه قدر داشته‌اند از آنها مطالبه نمائیم معلوم است که اقرار نخواهند کرد و منکر خواهند شد و در این صورت آنها را به دادن تفنگ مجبور باید کرد و اجرای این مجبوریت نسبت به عشایر این ولایت مثل گورگ و مامش و دارمه و سولینی و غیره که بیشتر تفنگها در دست آنها است با حالت ... * که دارند و با عدم احاطه که بر آنها داریم کمال تعذر دارد و به آسانی میسر نیست و نسبت به اهالی ولایت مکری نیز در حالتی که همه تفنگها در دست نیست لازمهٔ مطالبه آنچه را که

* یک کلمه ناخوانده

پنهان کرده‌اند سختی و تشدد و محصل گماشتن به عامهٔ اعیان و معارف است و برای مطالبهٔ تفنگی که ظاهراً موجود نیست همه اعیان و معارف این ولایت را به دست محصل دادن مناسب وقت نیست.

در باب چهل هزار تومان وجه روسیاهی اطلاعاً عرض نمایم که در التزامی که در اردوی مرکزیه از عامهٔ آقایان مکری گرفته شد این قید و شرط را برای آنها قرار دادند که در مطالبهٔ این وجه تا مدتی به آنها مهلت داده شود که اگر حمزه‌آقا را بکشند و یا او را زنده به دست آورند به پاداش این خدمت در ادای وجه «روسیاهی» معاف باشند و حالا اگرچه هشت ماه است از تاریخ این التزام گذشته و ملتزمین از عهدهٔ این تعهد برنیامده‌اند و البته از مطالبهٔ وجه «روسیاهی» صرفنظر نباید کرد و الی‌الابد به آنها مهلت نباید داد، لکن چه در مطالبهٔ وجه «روسیاهی» و چه در اجرای هر نوع تنبیه و سیاستی که لازمهٔ اعمال ناشایسته و سزای جرایم بزرگ این جماعت است کمترین در عالم چاکری و به زعم خود چنین می‌داند که حالا زود است و کار به آنجا نرسیده است که این جماعت را به کیفر اعمال آنها مؤاخذه نمایند و نظر به مقتضیات و ملاحظاتی که هست بهتر و به مصلحت نزدیکتر این است که یک چندی هم با این مردم در مقام مدارا و مماشات باشند تا در وقت و موقع خود به جزای اعمال ناشایسته و کیفر گناهان این مردم پرداخته شود.

در باب گرفتن و حبس کردن قادر آقا نیز

جسارت می‌نمایم که اولاً گرفتن و حبس کردن او با اصول تأمینات و اعلام عفو عمومی اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه نسبت به عامهٔ این مردم بد عاقبت منافات دارد و رعایت این نکته به حد وجوب است که خدای نخواسته در انظار خارجه و داخله تخلفی در مواعید عفو و اغماض دولت به هم نرسد.

ثانیاً ـ در صورتی که بر همه معلوم است که قادر آقا در ابتدای ظهور این فتنه از متابعت شیخ ملعون تبری کرده و خود وسه‌پسرش با یکصد سوار از میان آن جمع بیرون آمده محض تخلف و برائت از شیخ و اتباع او و اثبات عبودیت به دولت خود را در سرحد گروس و افشار به کمترین رسانیده، نه در روز قتل و غارت میاندوآب، و نه در رفتن بر سر اردوی بناب، و نه در هیچیک از قبایح اعمال آن جماعت مشارکت و مداخله نداشته و شیخ و پسران او را مطلقاً رؤیت نکرده و به تازگی هم تقصیری از او سر نزده اگر با این صفات در میان همهٔ این مردم حکم به حبس و تنبیه او شود قطع بفرمائید که از خوانین قراپاپاق گرفته تا محمد آقای مامش و عثمان آقای گورگ و آقایان دهبکری و طایفهٔ بداق سلطانی و پسر و برادرزاده‌های احمد بیگ و فتح‌الله خان پسر مرحوم مظفرالدوله و فیض‌الله بیگ و غیره و غیره که همگی در جمیع مواقع و موارد با پسر شیخ همراه و همگی مباشر و مرتکب آن اعمال ناشایسته بودند لامحاله و بالطبیعه از حبس کردن قادر آقا نهایت وحشت بهم

خواهند رسانید و دیگر هیچوقت حالت اطمینانی نخواهند داشت و همه وقت از ترس خودشان به خیال خیانت خواهند افتاد. اگر به نظر بیاید به گرفتن و حبس کردن قادر آقا دیگران مطمئن می‌شوند و تصور می‌نمایند که دولت فقط او را مقصر و دیگران را بی‌تقصیر دانست در صورتیکه تقصیر و ارتکاب خود را از قادر آقا بیشتر می‌دانند و مجلس کشف و استنطاقی هم منعقد نشده که با دلیل و برهان معلوم شود که خائن و خادم کدام است چگونه تصور می‌توان کرد که گرفتن قادر آقا باعث اطمینان آنها شده موجب تجدید وحشت آنها نشود.

و بالجمله کمترین چه در این ماده و چه در موارد دیگر آنچه عرض کرده نظر به علم و اطلاع و اعتقاد شخص خودم نسبت به مناسبات و مقتضیات حالیهٔ این ولایت و این حدود است و بحمدالله جناب جلالت‌مآب عالی علاوه بر اطلاعات سابقی که در خارج داشتند این دفعه به شخص شریف تشریف آورده در نیک و بد امور و مزاج کارها و درجات اشخاص و لوازم نظم این حدود و سرهم رفته به مقتضیات مصلحت کلیهٔ دولت در این نواحی اطلاعات کامله حاصل فرمودند و هر کسی را به جای خود شناختند و حالا چه در مواد مشروحهٔ معروضهٔ کمترین و چه در مطلق کارهای راجعه به این ولایت و این مردم رأی صواب و مصلحت واقعی آن است که جناب اجل عالی اختیار و انتخاب فرمایند. زیاده بر این جسارت نمی کنم.

[۱۲۰]

قربانت شوم

دوری و محرومی از سعادت حضور بندگان اجل عالی که برای کمترین بزرگترین عذابها بود اثر خود را بخشیده همین که دست مبارک عالی را بوسیدم و با چشمی پر از اشک و دلی پر ازاندوه مراجعت کردم اندک اندک احوالم منقلب شده، تا به لاهیجان رسیدم تب کردم افتادم و در این دو سه روز هم بواسطهٔ امتداد تب و کسالت کلی مقدورم نشد که در عرض عریضه ونوشتن کتابچه که فرمایش شده بود تعجیل نمایم و حالا در منزل محمد شاه به عرض این مختصر پرداخته و آن کتابچه را هم به هر حالتی که بود نوشته ارسال حضور نمودم و امیدوارم که مطابق سلیقه و قابل مطالعهٔ بندگان اجل عالی باشد.

از شرمساریهای خودم که دراین سفر خدمتی به سزا از دستم نیامد عذر می‌خواهم که نیک و بد خود را از حضرت عالی می‌دانم و همه وقت به عفو و اغماض بندگان عالی امیدوار بوده و هستم.

معلوم است که در ضمن عریضجات و روزنامه‌های این سفر خجسته اثر مقتضیات کار و

مناسبات امور و هیأت این حدود و حالت این مردم را به وجه اتم و اکمل در خاکپای همایون تشریح خواهید فرمود و اگر واقعاً به جناب اجل عالی معلوم و محقق شده است که کمترین در این مدت و دراین مأموریت خدمتی کرده و این مردم و این ولایت آشفته را مقرون به قاعده و بر وفق صلاح دولت راه برده‌ام البته و به اقتضای مرحمتی که با کمترین دارند آنچه لازم است به خاکپای اقدس عرض خواهند نمود و در حالتی که مطلقاً مقصودم اظهار خدمت و حسن طلبی مثل دیگران در تحصیل پاره‌ای امتیازات نیست عرض می‌نمایم که مسئلهٔ سردشت را که کار عمده‌ای بود و از توجهات بندگان اجل عالی با کمال سهولت صورت گرفت و آن مردم یاغی جنگلی به آنطورها رام و مطیع شدند به خاکپای اقدس عرض نمائید که تمکین و اطاعت آن مردم ... * و به دست آمدن ولایت سردشت و استقرار نوکر دولت در آنجا که نقطهٔ خیلی مهمی است بر رأی انور همایون مکشوف و معلوم شود. در این ساعت زیاده بر این مجال عرض و گستاخی نیست.

* یک کلمه ناخوانده.

[۱۲۱] یادداشت چند فقره‌ای است که به جهت اطلاع و تذکار خاطر بندگان اجل عالی عرض می‌شود

در توقف یکشنبه لاهیجان آنچه لازم بود مجدداً در تعمیر قلعه و حفظ نظم حدود و سدّ معابر ایلات خارجه به محمد خان نایب آجودان و محمد آقای مامش و

خوانین قراپاپاق دستورالعملهای مفصل دادم و تأکیدات لازمه کردم.

دوشنبه چهاردهم اردوی حسام‌الملک از لاهیجان حرکت کرده و خود کمترین نیز منزل به منزل تا اینجا که محمد شاه است با اردو آمدم و فردا که پنجشنبه هفدهم است متفقاً با حسام الملک وارد قصبهٔ ساوجبلاغ خواهیم شد.

در آمدن فوج نهم خوی به عوض فوج پنجم شقاقی تعجیل و تأکید لازم است.

این چهل نفر سوارهٔ قوجه بیگلو مطلقاً دلبستگی به مأموریت ساوجبلاغ ندارند و کمترین به هر طور است آنها را تا یک ماه نگاه می‌دارم، لکن از حالا عرض می‌نمایم که در فکر مأموریت دستهٔ دیگر به عوض آنها باید بود.

به خوانین قراپاپاق تعلیقهٔ مؤکدی صادر فرمایند که بر طبق التزامی که سپرده‌اندحکماً و حتماً با همه خوانین و سوارهٔ دیوانی و ولایتی در لاهیجان حاضر باشند والا مقصر خواهند بود.

اگرچه کاری است گذشته لکن در مرخص

کردن اردوی لاهیجان قدری تعجیل شد و لازم بود که اقلاً تا یک ماه دیگر بمانند، و حالا که آن اردو بهم خورد در نظر بندگان اجل عالی باشد که آن نقطه‌را به‌هر طوری که مصلحت می‌دانند قوتی بدهند، مثلا اگرچه کمترین خودم ندیده‌ام و اطلاعی درست ندارم لکن از قراری که به تواتر مسموع و مذکور می‌شود برای حفظ نقطهٔ مذکور جمعیت زیادی لازم نیست. در این صورت اگر ممکن شود بقدر کفایت جمعیتی از سواره و پیادهٔ دیگر در آنجا بگذارند و اردوی نواب ناصرالدوله را به لاهیجان که عمدهٔ نقاط این حدود است مأمور فرمایند که تا آخر رمضان در آنجا مقیم و متوقف باشند و در هر صورت ملاحظه و دقت نظر بندگان اجل عالی را نسبت به نقطهٔ لاهیجان استدعا می‌نمایم. امرکم العالی مطاع.

۱۷ شعبان ۹۸

[۱۲۲]

قربانت شوم

تعلیقهٔ مرحمت آمیز بندگان اجل عالی زیارت شد. نظر به مرحمتی که دارند از عدم امتداد ایام شرفیابی اظهار تأثر فرموده بودید امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه در خدمت حضرتعالی از هر جهت نعم‌البدل کمترین هستند. لیکن محرومی از نعمت حضور عالی که هیچ بدل ندارد کمترین را در تأسف دائمی خواهد داشت تا انشاءالله بار دیگر شرف خدمت سرکار را دریافت نمایم.

در منزل محمد شاه عریضهٔ مفصلی عرض کرده‌ام البته به ملاحظهٔ نظر بندگان عالی رسیده.

پنجشنبه ۱۷ با عمدةالامرا العظام حسام الملک وارد ساوجبلاغ شدیم. دیروز که جمعه بود در اینجا توقف کردند و امروز که نوزدهم است از راه میاندوآب حرکت کرده رفتند. جواب فرمایشات و پاره‌ای مطالب را جزء به‌جزء در عریضجات دیگر عرض کرده و این استدعا را تکرار می‌نمایم که مقرر بفرمایند فوج نهم خوی زودتر حرکت کرده بیاید. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

[۱۲۳] قربانت شوم

چنانکه حضوراً عرض کردم در همان ایام که تشریف آوردن بندگان اجل عالی به این صفحات معلوم و محقق شد به خاطرم رسید و مناسب دانسته به قادر آقا و میرزا قاسم قاضی گفتم متفقاً شرحی به حمزه آقا نوشتند و او را دعوت و دلالت کردند که این موقع را مغتنم شمرده بی‌تمهید مقدمه با کمال امیدواری آمده به حضرتعالی ملتجی شوند که برای عفو تقصیرات و رفع روسیاهی و اصلاح کارهای او وسیلهٔ بهتر از این نیست.

دو روز قبل که پنجشنبه بود مقارن ورود کمترین به‌ساوجبلاغ دو نوشته از حمزه آقا در جواب قادر آقا و میرزا قاسم رسید که هر دو را عیناً ارسال‌حضورنمودم. از قراری که ملاحظه خواهید فرمود از آمدن شخص خودش واهمه کرده و از قادر آقا و میرزا قاسم خواسته است که او را در محل معروف به بسطام بیک که از محال منگور است و یا در یکی از دهات مکری ملاقات و با آنها گفتگو نماید. کمترین مجدداً به میرزا قاسم گفتم دیروز که جمعه بود قاصدی دیگر فرستاده به حمزه آقا

نوشت که قرار ملاقات را در یکی از این دو جا بدهد و اعلام نماید که میرزا قاسم هم برود. البته محلی را معین خواهند کرد و کمترین نیز میرزا قاسم را خواهم فرستاد که با او حرف بزند و معلوم نماید که مقصودش چیست، و چون کمترین مطمئن کردن ومنصرف نمودن حمزه آقا را بای نحو کان لازم و شرط عمدهٔ تسکین مادهٔ فساد می‌دانم اعتقاد کمترین این است که اگر حمزه آقا با کمال وحشتی که دارد از در اطمینان برآید به او اذن و اجازه بدهیم که با ایل و طایفه‌اش مراجعت کرده در محال منگور که خانه و مسکن آنهاست اقامت نماید و شخص خودش تا مطمئن نشود از آمدن به ساوجبلاغ معاف باشد و از پسرها و برادرزاده‌های او همه وقت چند نفر در ساوجبلاغ حاضر باشند. عجالةً عیبی ندارد و محسنات زیاد بر مراجعت دادن و منصرف کردن حمزه آقا مترتب خواهد شد. تا رأی بندگان اجل عالی چه باشد. امرکم الاعلی مطاع.

۲۲ شعبان ۹۸

[۱۲۴] قربانت شوم

عمل نوکر ساخلو قصبهٔ ساوجبلاغ اعم از سواره و سرباز خیلی مغشوش و مختل شده و توجه مخصوص بندگان اجل عالی در اصلاح آن ضرورت کلی دارد. از جمله فوج پنجم شقاقی که در اصل هم فوج بسیار بی‌نظمی است در همین چند روز که خبر مرخصی خودم را شنیده‌اند تا مراجعت کمترین به ساوجبلاغ بیشتر از صد نفر از آنها فرار کرده رفته‌اند. مابقی هم علاوه بر اینکه بر مراتب بی‌نظمی خود افزوده نزدیک به آن است که منتظر رسیدن عوض نشده یک مرتبه متفرق شوند. اگرچه کمترین بعد از ورود ساوجبلاغ جمعی سوار فرستادم و چند نفر از فراریهای آنها را گرفته آوردند و همه را تنبیه کردم لکن با این سرهنگ بی‌عرضه و صاحب منصبان ناقابلی که دارند نگاه‌داری آنها نهایت اشکال دارد. مستدعیم که مأمور مخصوصی بفرستند که هرچه زودتر فوج نهم خوی را که به عوض این فوج معین و مقرر شده است حرکت داده معجلاً به ساوجبلاغ برساند.

در باب سوار مأمور ساوجبلاغ نیز عرض می‌نمایم

که سوارهٔ مأمور اینجا بدین تفصیل دویست و پنجاه نفر بود و از این دویست و پنجاه نفر دویست نفر از آنها را که حاجی علی‌لو و افشارند مرخصی فرستادم و عوض دویست و پنجاه نفر را به همه جهت نود نفر معین فرموده‌اند که پنجاه نفر سوارهٔ نصرت و چهل نفر سوارهٔ قوجه بیگلو است و این دسته چنانکه دو روز قبل عرض کرده‌ام اگرچه مردمان رشیدی هستند لکن عادت نوکری و اقامت در یکجا نکرده‌اند و از حالا مثل این است که آنها را محبوس کرده باشند و متصل در فکر مرخصی هستند و اظهار عجز می‌نمایند. معهذا کمترین بهر طور هست آنها را تا یک ماه دیگر نگاه می‌دارم و استدعا می‌نمایم که دستهٔ دیگر به عوض آنها مأمور و روانه بفرمایند.

تفصیل پنجاه نفر سوارهٔ نصرت نیز این است که بعد از ورود کمترین به ساوجبلاغ ابراهیم آقای سرهنگ آنها بلافاصله دو کاغذ نوشت و تصریح کرد که چون سوارهٔ افشار و حاجی علیلو مرخص شده‌اند دیگر بهیچوجه سوارهٔ خود رانگاه نمی‌توانم داشت و اگر مرخص نشوند مصمم شده‌اند که همگی فرار نمایند. کمترین دیدم و دانستم که حق دارند که پنجاه نفر سوارهٔ او فی حد ذاته پادار نیستند و در این آخر خدمت ابراهیم آقا را ضایع و به فرار کردن خودشان نوکر دولت را دراین حدود بدنام خواهند کرد، لهذا آنها را مرخص کردم و لابدوناچار یکصد نفر سوارهٔ افشار را با اینکه

مرخص شده‌اند چون مردمان مطیعی هستند به ماندن بیست روز و یک ماه دیگر تکلیف کردم اطاعت کردند و ماندند و واقعاً سزاوار تعریف و تحسین هستند که بعد از سه سال امتداد سفر باز هم در عین مرخصی راضی به ماندن شدند.

و حالا عرض می‌نمایم که به عوض اینکه برای اقامت ساوجبلاغ به‌همه جهت نود نفر منظور فرموده‌اند هیچ نباشد اقلاً یکصد و پنجاه نفر منظور بفرمایند که کار و خدمت سوار در اینجا زیاد است و آن یکصد و پنجاه نفری را که مأمور خواهند فرمود تا ممکن است از یک دسته و یک طایفه باشند، والا زیاد متفرق نباشند. و بالاخره استدعا می‌نمایم که یکصد و پنجاه نفر سوار مأمور ساوجبلاغ را زودتر تعیین وروانه‌بفرمائید که بعداز رسیدن آنها سوارهٔ افشار و قوجه بیگلو را مرخص نمایم. امرکم العالی مطاع.

۲۲ شعبان ۹۸

[۱۲۵]

قربانت شوم

در ضمن دستخط مبارک تلگرافی که سواد چند فصل آن را به مناسبت کارهای اینجا برای کمترین فرستاده بودند این عبارت مقرر شده است: «در ایام مأموریت سپهسالار به ساوجبلاغ مکریها متعهد شده بودند که چهل هزار تومان وجه «روسیاهی» بدهند. نمیدانم این چه قراردادی بوده؟ صحیح بوده است؟ غلط بوده است؟ و از این وجه الی حال کسی چیزی از مکریها اخذ کرده است یا خیر؟»

چنانکه در ضمن عریضجات دو روز قبل عرض کرده مجدداً عرض می‌نمایم که سپهسالار اعظم در اردوی مرکزیه التزامی مشتمل به چند فصل از آقایان مکری گرفت. از جمله در باب وجه «روسیاهی» فصلی بدین عبارت در آن التزام درج کرد: «ثالثاً مبلغ چهل هزار تومان به اسم روسیاهی به خاکپای مبارک پیشکش نمایم و مطالبهٔ این وجه پیشکش را تا یک مدتی موقوف بدارم که شاید انشاءالله تعالی به قوت اقبال شاهنشاه روحنا فداه در صورتیکه حمزه آقای منگور شریر نمک به حرام را که باعث و مایهٔ این فتنه و فساد بود به خاک ساوجبلاغ

بیاید حیاً او میتاً گرفته به دولت تسلیم نمایم از ادای وجه روسیاهی معاف باشم.»

این است تفصیل و مضمون التزامی که در باب چهل هزار تومان وجه «روسیاهی» از مکریها گرفته شده و تا به حال دیناری به این اسم و رسم از احدی گرفته نشده. اطلاعاً عرض شد. امرکم العالی مطاع.

۲۲ شهر شعبان ۹۸

از قراری که در ضمن دستخط تلگرافی مقرر شده رأی بندگان اجل عالی را در فقرهٔ پسران شیخ ملعون و حمزه آقا که به وزارت امور خارجه تلگراف فرمودند پسندیده‌اند و در آن باب با دولت عثمانی مشغول سؤال و جواب هستند و البته باید همینطور باشد که فقط تبعید شخص شیخ کافی نیست و با دلایلی که دو روز قبل در ضمن مشروحه عرض کرده‌ام شرط عمدهٔ اتمام کار و قطع ریشهٔ فساد شیخ ملعون تبعید پسران او و حمزه آقای بد ذات است و لازم است که بندگان اجل عالی از روی دولتخواهی و اطلاعی که بر وضع این حدود بهم رسانده‌اند ضرورت این مطلب را در خاکپای همایون باز هم تجدید و تکرار بفرمایند.

۲۲ شعبان ۹۸

[۱۲٦]

قربانت شوم

شرح ملفوفه کاغذی است که عالیجاه محمد آقای مامش به کمترین نوشته و از قراری که ملاحظه خواهید فرمود بنای اظهارات مشارالیه بر شکایت از کم لطفی امیرالامرا العظام اقبال‌الدوله نسبت به خودش وحمایت معزی‌الیه نسبت به مخالفین او و دلالت کردن رعایای مامش به اقامت در اشنویه است و سرهم رفته از دلایل بی‌میلی اقبال‌الدوله و تفرقه انداختن در میان او و بنی اعمام او خیلی اظهار مأیوسی کرده و معلوم است که بیشتر مأیوسی او از این است که مقصودش نسبت به اشنویه به عمل نیامد و کمترین باید آدم مغرض بی‌حقیقتی باشم که خشنودی محمد آقا را بر رضای امیر الامراء العظام اقبال‌الدوله ترجیح بدهم.

لکن این فقره را عرض می‌نمایم که در صورتیکه این اوقات وجود محمد آقا به اندازهٔ خودش برای خدمات این حدود به کار است سرکاراقبال‌الدوله‌چه‌به اقتضای دولتخواهی و چه به اقتضای مردم‌داری در این حدود بهتر است که محمد آقا را دلخوش و دلگرم نگاه دارند و حالا که تفویض محال اشنویه را به هر ملاحظه که بود به

محمد آقا مصلحت و مناسب ندیدند اقلاً اینقدر رعایت از او بکنند که آن املاکی را که در اشنویه دارند دست خود محمد آقا باشد و مالیات آن دهات را از خود محمد آقا بخواهند، و هکذا قدغن نمایند که از اهل مامش کسی را با مخالفت محمد آقا در اشنویه نگاه ندارند و به حمایت بنی اعمام او قوهٔ خدمت او را ضعیف نکنند.

معلوم است اقامت کمترین در این حدود عاریه و موقتی است و هرچه در باب محمد آقا و غیر او عرض نمایم از روی کمال بی‌غرضی و نظر به اطلاع اجمالی خودم بر وضع این حدود است و مسلم است که فواید و محسنات دلخوش داشتن محمد آقا بیشتر راجع به سرکار اقبال‌الدوله است که همه وقت هستند و با ریاستی که دارند مناسبات این ولایتها و محالاتی که به هم بسته است بیشتر عاید ایشان می‌شود و بالاخره مستدعیم که هر نوع رأی بندگان اجل عالی قرار می‌گیرد و هر طور مصلحت و مناسب بدانند نسبت به معروضات محمد آقا و شکایتهائی که کرده حکمی بفرمایند که کمترین از آن قرار به مشارالیه جواب بنویسم. امرکم العالی مطاع.

[۱۲۷]

قربانت شوم

مراتب تعدی و بی‌عدالتیهای اهل میاندوآب را در عریضهٔ علیحده عرض کرده‌ام. در باب غارتی که از قریهٔ ملاکندی برده‌اند مخصوصاً برای تحقیق آدمی فرستاده بودم عالیجاه میرزا جلیل نایب میاندوآب کاغذی نوشته و تصدیق کرده است. این است همان کاغذ ملفوف این عریضه به نظر مبارک خواهد رسید. در حالتی که عالیجاه میرزا جلیل نایب میاندوآب آنجا است و از روی قاعده باید حمایت از اهل آنجا داشته باشد و تصدیق بر بی‌اعتدالی و شرارت آنها نماید.بندگان اجل عالی قیاس بفرمایند که درجهٔ شرارت و بی‌اعتدالی اهالی میاندوآب و آن حوالی تا چه مقام است.

تفصیل مقدماتی که در همین ایام از اهالی میاندوآب و حدود مراغه نسبت به ولایت مکری وارد آمده:

مصطفی لال و داداش نامان کرمانی ساکنین میاندوآب با چند نفر دیگر آمده خانواران ملاکندی را چاپیده هرچه داشته‌اند برده و یک نفر را هم به زخم گلوله مجروح ساخته‌اند.

چند نفر از کسان قهرمان خان چاخلمزلی جمعیت نموده بر قریهٔ کهریزه ملکی عالیجاه شیخعلی خان آمده پسر هشت سالهٔ کدخدای آنجا را مقتول و مادر کدخدا را هم به ضرب گلوله مجروح ساخته‌اند.

دهات محالات مراغه تمام اشجار و تیر قریهٔ تالاب را قطع کرده برده‌اند. در این باب عالیجاه میرزا عباسقلی نایب کشیکخانه مأمورشده. یکی از مرتکبین این عمل پسر حاجی محمد میلانی است که در حدود مراغه ملک دارد. بعداز رفتن و اجرای مأموریت خود پسر حاجی محمد نسبت به مأمور بنای هرزگی و شرارت گذاشته و اطاعت نکرده است و خود میرزا عباسقلی از هرزگیهای او شکایت نوشته است.

[۱۲۸]

قربانت شوم

واقعهٔ تازه بواسطهٔ خیرگی وجسارت حمزه آقا روی داده و تفصیلش این است که چنانکه چند روز قبل عرض کرده مشارالیه کاغذی به میرزا قاسم قاضی نوشته و از مشارالیه خواسته بود که او را یا در محل معروف به بسطام بیک که در خاک نعلین است و یا در یکی از دهات مکری ملاقات نماید. کمترین به میرزا قاسم گفتم در جواب او نوشت که به اختیار خودش یکی ازین دو جا را منتخب و معین نماید و قبل از وقت خبر بدهد تا به مأمورین سرحد نوشته شود او را مانع و متعرض نباشند و میرزا قاسم هم رفته او را ملاقات نماید.

مقارن این سؤال و جواب حمزه آقا به عوض اینکه یکی از آن دو محل را معین نمایدو خبر بدهد در جواب میرزا قاسم اجمالاً بدین عبارت نوشته بود که این دفعه ملاقات ممکن نشد و چنین دانستیم که حمزه آقا یا از بابت شیطان خیالی که دارد و یا واقعاً مانعی برای او بهم رسیده از صرافت آمدن و ملاقات میرزا قاسم افتاده است و به همین ملاحظه دیگر تجدید مکاتبهٔ میرزا قاسم را با او مناسب ندانستم و چیزی به اونوشته نشد.

دو روز دیگر کاغذی رسیدو معلوم شد که حمزه آقا به بسطام بیک آمده است. از این حرکت بی‌خبر و این نوع جسارت حمزه آقا که می‌دانست از یک‌طرف مامشها و قراپاپاقها و از طرف دیگر گورگها با کمال مواظبت به دفع و منع تجاوز بی‌اجازهٔ ایل منگور و غیره مأمورند و معهذا یک مرتبه از خط سرحد که سهل از رودخانهٔ لاوین نیز عبور نموده به بسطام بیک آمده است تعجب روی داده و در همان ساعت میرزا قاسم را معجلاً به بسطام بیک روانه نمودم که رفته حمزه آقا را ببیند و به محمد آقای مامش و خضر آقای گورگ نیز سریعاً نوشتم که بنای آمدن حمزه آقا به بسطام بیک بر ملاقات میرزا قاسم است و متعرض اونشوند.

چهار پنج ساعت بیشتر از رفتن میرزا قاسم نگذشته بود که از جلال خان قراپاپاق و محمد آقای مامش خبر رسید و معلوم شد که چون در سرحدو نزدیکتر بوده‌اند قبل از آمدن بی‌مقدمهٔ حمزه آقا خبر شده و نظر به مأموریتی که در حفظ حدود دارند به سرعتی هرچه تمامتر از لاهیجان بر سر او تاخته و از گردنهٔ صعب‌المسلکی عبور نموده‌خودرابه‌بسطام‌بیک‌رسانده‌اندو حمزه آقا خبر شده راه فرار پیش گرفته است و معهذا مامشها و قراپاپاقها دست بر نداشته او را تعاقب کرده‌اند و چون حمزه آقا دیده است که عرصه بر او تنگ شده و خود را به معبر رودخانه نمی‌تواند برساند از بیراهه و از معبر غیر معمول خود را به رودخانه زده و به مشقتی

هرچه تمامتر از رودخانه گذشته و دو نفر از همراهان او غرق شده‌اند و مامشها و قراپاپاقها دست برنداشته تا کنار رودخانه او را تعاقب کرده و چند نفر از همراهان او را با چند مادیان با تفنگهای مارتینی کشته و مجروح نموده‌اند و بعد از گذشتن از رودخانه نیز کاک‌الله آقای برادر خود حمزه آقا که در آن نزدیکیها بوده خبر شده و برای اثبات خدمت و ظهور مخاصمهٔ خودش با حمزه آقا او را تعاقب کرده و تفنگ زیادی بر او انداخته و بالاخره از آن مهلکه جانی به سلامت در برده و همه جا فراراً خود را به خاک عثمانی رسانده است واین‌است [که] عین کاغذ جلال‌خان حاکم قراپاپاق و محمد آقای مامش را لفاً ارسال خدمت نمودم.

و از طرف دیگر حمزه آقا بعد از آنکه از آن مهلکه خلاص شده در خاک عثمانی کاغذی بلاواسطه که اصل آن را لفاً ملاحظه خواهند فرمود به خود کمترین نوشته فرستاده بود و کمترین نیز لازم دانسته شرحی مشتمل بر اثبات حرکت بیرویهٔ او و اقدام مخفیانهٔ مأمورین سرحد بر طرد و دفع و تعیین تکلیف آخر او به او نوشته فرستادم که سواد آن کاغذ نیز لفاً به نظر اجل عالی خواهد رسید.

این است تفصیل مکاتبات و آمدن مقرون به جسارت حمزه آقا به بسطام بیک از توابع نعلین و پنج فرسنگی ساوجبلاغ و تاخت و هجوم مامشها و قراپاپاقها

بر او که مشروحاً عرض شد و سرهم رفته اگرچه از یک طرف مقدماتی را که برای تأمین حمزه آقا ترتیب داده بودم بواسطهٔ حرکت لغو خودش مشوب و متزلزل شد لکن از جهات دیگر محسنات چند بر او مترتب گشته:

اولاً ـ بر سرحدداران دولت عثمانی و بر همه عشایر زودی و پیران و منگور که استیصالاً به خیال تجاوز از سرحد و آمدن به این طرف افتاده بودند معلوم و محقق شد که مأمورین و مستحفظین حدود کمال قوت دارند و با نهایت مواظبت و آگاهی برای حفظ نظم حدود و منع عبور عشایر حاضرند.

ثانیاً ـ فیمابین مامشها و قراپاپاقها با حمزه آقا تولید مخاصمه شد و این فقره متضمن مصلحت‌های عمده است.

ثالثاً ـ تبری صرف و مخالفت کاک الله آقا برادر حمزه آقا را با او و تجزیهٔ یک نصف بیشتر از ایل منگور را از حمزه آقا ثابت ومحقق کرد و این فقره بالطبیعه باعث ضعف او شد و اعتبار ریاست و اقتدار اورا بر ایل منگور بکلی مختل کرد و قطع بفرمایید که چون ایل منگور از متابعت حمزه آقا و مهاجرت خودشان ازموطن و مسکن که دارند به جان آمده‌اند و بواسطهٔ اتلاف نفوس و خسارت زیادی که امسال بر آنها وارد آمده از حمزه آقا متنفر شده‌اند عنقریب همهٔ آنها از سر او متفرق شده به کاک الله برادر او ملحق خواهند شد و کمترین اسبابی فراهم آورده‌ام که کاک‌الله با کمال مساعدت برای آمدن و ملتجی شدن و تعهد هر نوع خدمت حاضر شده

است.

و نظر به مصلحتهای چند که عمده‌اش تفریق و تولید مخاصمه فیمابین او و حمزه آقا ست به توسط محمد آقای مامش و احمد بگ و بایزید آقا او را مطمئن و مستمال نموده و خاطر جمعیها داده‌ام و در همین دو سه روز خبر اتمام عمل و آمدن و آوردن او را با اصحاب و اتباعش به عرض جناب اجل عالی خواهم رساند و عجالةً وقوع این واقعهٔ جدید را معجلاً عرض کرده با چاپار مخصوص فرستادم.

استدعائی که به حکم ضرورت از بندگان اجل عالی دارم این است که فوج نهم خوئی را که به عوض فوج پنجم شقاقی معین فرموده‌اند هرچه زودتر به ساوجبلاغ برسانند که ضرورت کلی دارد. سایر گزارش و مطالب را به توسط چاپارهای دیگر عرض خواهم کرد.

و در ذیل این مطالب عرض می‌نمایم که میرزا قاسم قاضی در وقت رفتن به بسطام بیک به عزم ملاقات حمزه آقا و در عرض راه ازوقوع هجوم قراپاپاقها و مامشها بر حمزه آقا و فرار کردن او مطلع شده معهذا به اجتهاد خودش متعاقباً رفته است که حمزه آقا را در هر جا باشد ببیند و تا این ساعت خبری از او نرسیده است که به کجا رفته و چه کرده است و هرچه باشد ثانیاً عرض خواهم کرد.

[۱۲۹] قربانت شوم

خبر تازه که باعث مسرت خاطر بندگان اجل عالی خواهد بود این است که نظر به مقدماتی که از پنج شش ماه قبل ترتیب داده و تدابیری که بکار رفته بود دیروز که سه‌شنبه بیست ونهم شعبان بود جلال خان حاکم قراپاپاق و محمد آقای مامش با دستورالعمل و اجازه که به آنان داده شده بود کاک‌الله برادر حمزه آقا را با دو برادر دیگرش که بایزید آقا و حسین آقا هستند از جانب کمترین مطمئن و مستمال نموده به ساوجبلاغ آوردند و در ساعت ورود خود را در دم چادر کمترین به خاک انداخته اظهار عجز و تذلل کردند و کمترین با آنها ملاطفت و مهربانی کرده آنها را به عفو و رحمت اعلیحضرت شاهنشاه روحنا فداه و ظهور التفات بندگان اجل عالی مطمئن و امیدوار کردم.

اگرچه اظهار خدمت نمی‌نمایم اما شکر میکنم که از اقبال شاهنشاه روحنا فداه و توجه بندگان اجل عالی نتیجهٔ تدابیری که به کار رفته بود کاملاً به دست آمده و به انجام خدمتی که متضمن مصلحتهای بزرگ بود موفق شدم و به هر وسیله که بود اسباب تفریق و تجزیه و وقوع

اختلاف و مخاصمه فیمابین کاک الله و حمزه آقا فراهم آمده و کاک الله با هفت برادر دیگر و جمعی از بنی اعمام با هفتصد هشتصد خانوار ازایل منگور که مایهٔ اعتبار و اسباب و آلت فساد حمزه آقا بودند از دست او گرفته شد و الان کاک الله با این اصحاب و اتباعش که فی‌الواقع اصل و اساس ایل منگور همین اشخاصند با صدق نیت و خلوص عقیدت و تحاشی و تبری صرف از حمزه آقا حاضر هر نوع چاکری و رعیتی هستند. و این فقره را شرط اول چاکری و عبودیت خودمی‌دانند و تعهد می‌کنند که بار دیگر از هیچ راه تابع حمزه آقا نباشند و او را مطلقاً به خود راه ندهند، سهل است با قسمهای مغلظه و طلاق ازواج خود اعدام و اتلاف او را بای نحو کان مثل نماز و روزه بر خود واجب بدانند و شئامت وجود او را برداشته خود را در بندگی و عبودیت دولت رو سفید نمایند.

و برای کمترین از چندین راه و به چندین اعتبار این اطمینان به هم رسیده است که می‌تواند به خاکپای اقدس و خدمت بندگان اجل عالی عرض نماید و اطمینان بدهد که مشارالیه به مقتضای تعهدات خودش رفتار خواهد نمود و روز به روز دلایل عبودیت و اطاعت خود را نسبت به دولت وعلایم مخالفت و مخاصمه و تبری صرف خود را از حمزه آقا به ظهور خواهد رسانید و سرهم رفته خاطر اولیای دولت را از شرّ حمزه آقا فارغ خواهد ساخت و برای اطلاع بندگان اجل عالی عرض

می‌نمایم که:

اولاً ـ ریش سفیدی و ریاست واقعی ایل منگور همیشه با کاک الله [بوده] و خودنمائی‌های که حمزه آقا کرده به پشت گرمی و استظهار او بوده.

و ثانیاً ـ این مسئله ثابت و محقق است که ایل منگور از حمزه آقا زیاده از حد ملول و متنفر شده‌اند و اگرچه عمدهٔ ایل منگور همین است که در معیت کاک الله * هستند و اگر قلیلی هم در نزد حمزه‌آقا مانده باشد همین که کاک‌الله و همراهانش آمده در جای خودشان ساکن شدند لامحاله و بالضروره آنها هم آمده به کاک‌الله ملحق می‌شوند و احدی در نزد حمزه آقا نخواهد ماند.

و چون بنای تعهد کمترین در استمالت و اطمینان کاک الله این بوده که عفو و مرحمت‌شاهنشاه شامل حال او گشته ریاست ایل منگور و من تبعش با او باشدو آمده در محال منگور که موطن و مسکن آنهاست جا به جا شود استدعا می‌نمایم که در جواب این عریضه تعلیقه‌ای مبنی بر اظهار التفات نسبت به مشارالیه و ریاست او بر ایل منگور و اجازهٔ قرار گرفتن او در سر جا و مکان خودشان صادر بفرمایند که مشارالیه را امیدوار نموده با شرایط لازمه روانه نمایم.

و در حالت اتمام این عریضه جسارت می‌نمایم که اگر اولیای دولت علیه انجام و اتمام امر سردشت را با کمال اهمیتی که داشت قابل هیچ نوع تحسین ندانستند

* اصل: عبدالله

امیدوارم که محسنات تفریق و انقطاع کاک الله را با هفتصد هشتصد خانوار ازایل منگور با حمزه آقا و وقوع مخاصمه فیمابین آنها را به نظر اهمیت ملاحظه فرمایند که کار سهل و آسانی نبود و نتایج حسنهٔ آن متدرجاً معلوم خواهد شد. زیاده جسارت است. امر کم‌العالی مطاع.

معروضهٔ ۲۹ شهر شعبان‌المعظم ۱۲۹۸

[۱۳۰]

* اشخاصی که برای اتمام کار او انتخاب شده بود به مجرد اشارهٔ کمترین بر سر او ریخته خود حمزه آقا و سوار آقا وعلی آقا و خضر آقا برادرزاده و عموزاده‌های مشهور و معروف او را که پشت و پناه او بودند در حضور خود کمترین پاره پاره کردند و اینک سرهای منحوس آنان را که سرمایهٔ این فساد عظیم و فتنهٔ فوق‌العاده بودند به صحابت عالیجاهان سردار بیگ و روشن بیگ قوجه بیگلو که خودشان از مباشرین قتل و اتلاف این بد ذاتها بودند ارسال حضور بندگان عالی نمودم و کمال شکر دارم که الحمد لله به اقبال شاهنشاه رشتهٔ حیات این مفسدین و خائنین دین و دولت در ایام ریاست و صاحب اختیاری بندگان اجل عالی به دست این کمترین چاکر شاهنشاه قطع شد و خاطر اولیای دولت از اشتغال بزرگی که بود آسوده گشت و چون مقصود بالاصاله و حاصل همه زحمتها و نتیجهٔ همه تدابیر همین بود که شد دیگر درین ساعت به اطالهٔ عریضه و شرح و بسط مقدمات نپرداخته اجمالاً و اختصاراً به ذکر آیهٔ مبارکهٔ «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین»

* ظاهراً دنبالهٔ مکتوبی است.

کفایت کرد و به نمک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه که درازای این‌مجاهده و این خدمت برای شخص خودم هیچ استدعائی ندارم که وظیفهٔ چاکری و عبودیتم این بود که کردم، و اما برای غیر خودم دو استدعا دارم:

یکی اینکه عفو و رحمت بینهایت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه نسبت به شرمساری و تقصیر و قصور عامهٔ این مردم اعم از قره پاپاق و مامشها و مکریها و منگورها تجدید یافته رقم عفو مطلق بر جرایم آنها کشیده شود که هر گناه و خطا و هر تقصیر و ترک اولائی از آنها به‌ظهور رسیده به قصد و عمد خود آنها نبوده بلکه بواسطهٔ داعیه و خروج ناگهانی و غلبه و استیلای شیخ ملعون که جان و مال خود را در معرض تلف دیدند به متابعت آن مرتد مجبور شدند، و قطع نظر از این در خاکپای اعلیحضرت اقدس روحنا فداه و خدمت بندگان اجل عالی شهادت می‌دهم که بعداز اینکه مادهٔ آن فتنه به قوت اسلحهٔ عساکر منصوره تسکین یافت و کمترین را به خدمت ضبط این ولایت آشفته و نظم این حدود پر اختلال مأمور فرمودند عامهٔ روسا و اعیان و مطلق معارف مکری و قراپاپاق و مامش محض رفع شرمساری از خودشان با نیتی صادق و اقدامی کامل هر یک از راهی و به یک وسیله‌ای با کمترین در اصلاح امور و رفع مفاسد وانجام کلیهٔ خدمات مساعی موفوره به عمل آوردند و مخصوصاً در تدابیر دفع حمزه آقا با کمترین سمت مشارکت دارند.

استدعای دیگرم این است که موافق صورت علیحده نسبت به اشخاصی که مباشر قتل حمزه آقاو همراهان او بودند امتیازاتی که استدعا شده است مرحمت شود که باعث امیدواری آنها و سرافرازی کمترین است.

قربانت شوم

قتل حمزه آقای بدذات یک ساعت به غروب جمعه سوم رمضان مانده اتفاق افتاده. زیاده جسارت است.

قربانت شوم

فکر می‌کردم که در کشتن حمزه آقا و همراهان او تعجیل ننمایم و او را محبوساً نگاه داشته گزارش را عرض نمایم. لکن ملاحظه کردم که چنین حرامزاده به دام افتاده را فرصت دادن از حزم و احتیاط دور است و مبادا امری اتفاق بیفتد که فرصت از دست برود.

قربانت شوم

قادر آقا مقصر نبود و اگر مقصر هم بود به این خدمتی که اسباب آوردن حمزه آقا شد همه تقصیرها را از خودش رفع کرد و همانطور که استدعا کرده‌ام لازم است که نسبت به او خیلی مرحمت شود.

قربانت شوم

اظهار خدمت و رشادت نمی‌کنم و رجز و شاهنامه هم نمی‌خوانم اما از تصدق سرت کار بزرگی کردم و هرچه بود از بخت و اقبال بندگان عالی بود. کمترین حق خدمت خودم را به حضرت عالی به جا آوردم و حالا وقتی است که بندگان عالی حق مرحمت و بزرگی خود را نسبت به این بنده ادا فرمایند. امرکم‌العالی مطاع.

قربانت شوم

درحالتی‌که‌مأمورین و موکلین قتل حمزه آقا یک مرتبه طپانچه و تفنگهای خود را بر آن بدذاتها خالی کردند تفنگدارها و جمعی دیگر هم که در خارج چادر بودند بی‌محابا چادرها را تیرباران کردند و در آن اثنا دو نفر از سوارهٔ قوجه بیگلو و یکی از فراشهای کمترین به زخم گلوله تلف شدند و دو نفر پیشخدمت کمترین و چند نفری هم زخمی شده‌اند و در آن میانه سه گلولهٔ مارتینی به عمامه و لباس میرزا قاسم قاضی خورده و آسیبی به او نرسیده. محض اطلاع بندگان اجل عالی عرض شد. امرکم العالی مطاع.

[۱۳۱] قربانت شوم

دستخط مرحمت آمیز مشتمل بر خوشوقتی و مسرت خاطر اجل عالی بر دفع حمزه آقا و اتباع او زیارت شد و از تحسین و تمجیدی که به اقتضای مرحمت نسبت به کمترین فرموده بودند قرین انواع مفاخرت* شد. کمترین در این مورد مطلقاً خود را در میان نمی‌بینم و این امرعمده‌ای که بحمدالله اتفاق افتاد بالانحصار از دلایل اقبال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی بود و بی‌شبهه دست غیبی و تأئیدات سماوی در این کار شرکت و مدخلیت داشت و برای کمترین مفاخرتی که هست این است که للهالحمد به آن نیتی که در دل داشتم که در این مأموریت نسبت به حضرتعالی مصدر خدمتی شوم موفق شدم.

و اینکه مرقوم فرموده بودید که تلافی خدمات و زحمات این بنده در خاکپای اقدس بر ذمهٔ بندگان اجل عالی است از مقتضیات بزرگی و بنده‌نوازی سرکار است، والا کمترین تکلیف چاکری خود را در خاکپای اقدس و وظیفهٔ اخلاص خود را در خدمت بندگان اجل عالی ادا کرده و خود را مستحق پاداشی نمی‌دانم و همین قدر که

* اصل: مفاخرت.

استدعای این بنده در عفو عمومی نسبت به این مردم موقع قبول یافته برای کمترین کمال مفاخرت است و این استدعا را هم مبنی بر دولتخواهی کرده‌ام که مردم امیدوار شوند و با خاطری آسوده به دعای بقای وجود مسعود اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه مشغول باشند.

و حالا که بحمدالله از کار حمزه آقای بدذات فراغت کلی حاصل شد و تقاصی بر وجه اتم و اکمل نسبت به خون و مال مردم آذربایجان به عمل آمد در این فکر و تدبیرم و بنای خیالم بر این است که انشاءالله تعالی اسباب اصلاح و التیامی فیمابین اهالی میاندوآب و محالات مراغه با مردم مکری فراهم آورده این غایله و مخاصمه را که فیمابین این دو رعیت شاهنشاه روی داده است بکلی رفع و خاطر بندگان را از این فقره نیز آسوده نمایم.

عجالةً این عریضه را مبنی بر عرض تشکر از مرحمتی که فرموده بودند عرضه داشته علی‌التعاقب عریضجات مشتمله بر اخبار و وقایع اتفاقیه راکه للهالحمد همگی مساعد است عرض خواهد کرد. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

قربانت شوم

خود کمترین رفته از جانب بندگان اجل عالی از حسینقلی بیگ یاور احوال پرسی کردم و به این التفات حیات تازه یافت. اگرچه از قلمهٔ دستش چند ریزه

استخوان خورد شده و اصل زخمش زیاد است، اما للهالحمد خطری ندارد و رو به بهبودی است.

همه جراحان اینجا و یک نفر جراح بسیار قابل قراپاپاقی را حاضر کرده و به معالجهٔ جراحات مجروحین مشغولند. از سه نفر آدمهای کمترین یکی که علی اشرف پیشخدمت است زخمش منکر است و بد احوال‌است. تا چه شود. امرکم العالی مطاع.

قربانت شوم

فرموده بودید که در فقرهٔ سرباز مقتول چه کرده‌ام عرض می‌نمایم که چون هیچ شاهد و هیچ اثری از قاتل او معلوم نشد محض اینکه خون نوکر دیوان به هدر نرود از خود قصبهٔ ساوجبلاغ و دو سه قریه که در حوالی قصبه واقرب به مکان قریه بودند یکصد و پنجاه تومان گرفته به عالیجاه حسینقلی بیگ یاور داده و قبض گرفته‌ام که به وراث سرباز مقتول برساند.

[۱۳۲]

قربانت شوم

وقوع قتل حمزه آقا و سوار آقا و دو نفر دیگر برادرزاده و خواهرزاده‌های مشهور و معروف آن را دیروز عرض کردم و سرهای منحوس آنها را با سردار بیگ و روشن بیگ قوجه بیگلو به حضور فرستادم و حالا هم که صبح شنبه سوم است محض اطلاع بندگان اجل عالی عرض می‌نمایم که سوای آن چهار نفر که در چادر کمترین کشته و به درک واصل شدند هشت نفر دیگر از همراهان آنها نیز که در خارج چادر بودند همین که بر قصد قتل حمزه آقا مطلع شده بودند با کمال جسارت حاضر مدافعه شده بودند. قوجه بیگلو و سوارهای افشار و قراپاپاق همه آن هشت نفر را پاره پاره کرده به قتل رساندند که به همه جهت دوازده نفر از آنها کشته شده و علی ای حال از اقبال شاهنشاه و بخت بندگان اجل عالی کاری بزرگ اتفاق افتاد و مادهٔ این فساد قلع شد و اگر مشیر اردوی دولت عثمانی با آن تفصیلات به نفی و تبعید شیخ شقی تفاخر کرده و به اشارهٔ دولت عثمانی روزنامه‌های عالم از تعریف و تمجید او مملو شد جای شکر است که یکی از چاکران شاهنشاه که در تبعیت

جنابعالی قرار دارد حمزه آقا و اتباع او را که هر یک در رشادت آیتی بودند با تدبیر و تمهیدی لایق به این چابکی وجلدی به دست آورد و رشتهٔ حیات آنها را به سرعتی هرچه تمامتر قطع کرده‌اند. و به سر مبارک بندگان اجل عالی که مطلقاً مقصودم اظهار رشادت و خدمت نیست لکن به دست آوردن حمزه آقا با این تمهید و کشتن او با این تفصیل از نوادر روزگار است و قابل اشتهار است و او را حقیر نباید شمرد و چون از طریق ادب و رسم خدمت دور است که خود کمترین عظمت و اهمیت کار را شرح و بسط دهم حق بزرگی ریاست مطلقهٔ جناب جلالت‌مآب عالی است که به شکر اقبال شاهنشاه جوانبخت خود بندگان عالی اهمیت این کار را بطوری که لازم است به خاکپای اقدس اعلی روحنا فداه عرض نمایند، و کمترین زیاده بر این جسارت نمی‌نمایند.

[۱۳۳] قربانت شوم

این عریضه را محض این عرض کرده و این سوارهٔ قراپاپاق را مخصوصاً روانهٔ حضور نموده که مقرر بفرمایند فوج نهم خوئی زودتر برسد. فوج پنجم شقاقی را در حالتی دیدم و دانستم که با وجود شنیدن مرخصی نمی‌مانند و بطور قطعی متفرق می‌شوند لابد و ناچار محض اینکه نوکر دولت بدنام نشود مرخص کردم و حالا سوای یکصد نفر سرباز از آن فوج که حسینقلی بیک یاور مجبوراً آنها را برای قراولی قورخانه و غیره نگاه

داشته دیگر در اینجا سربازی نیست و چون در این ایام خاصه حالا که فقرهٔ قتل حمزه آقا به وقوع رسیده حرکت کردن کمترین به سمت منگور و تشکیل اردوئی در سه فرسخی قصبهٔ ساوجبلاغ ضرورت کلی دارد استدعا می‌نمایم که مقرر بفرمایند فوج نهم خوئی هرچه زودتر خود را برسانند. امرکم العالی مطاع.

٤ رمضان ۹۸

[۱۳۴] قربانت شوم

ممکن است که به نظر بیاید و یا بگویند که کمترین بعد از موفق شدن به گرفتاری و قتل حمزه آقا و اتباعش از در خودبینی و بی‌حقیقتی برآمده و نانجیبی به خرج داده خودم بلاواسطه خبری به خاکپای اقدس عرض کرده و به تلگرافخانهٔ تبریز یا گروس فرستاده باشم، لهذا عرض می‌نمایم که از مرحمت عالی بنده پدر و مادر خود را می‌شناسم. در عمرم نان خلاف و نفاق نخورده‌ام و بحمدالله در عالم کردی خودم یک نوع غیرت و مردانگی دارم و بالفرض که کمترین صورتاً آدم «شل و یلی» باشم از مرحمت عالی به اعتقاد خودم صفتاً آدمی هستم وانشاءالله تعالی از خلاف و نفاق دورم و بالجمله صحیحاً عرض می‌نمایم که با اینکه آقا خان رئیس تلگرافخانهٔ تبریز برای بازدید خط تلگراف به ساوجبلاغ آمده و حاضر بود و پاره‌ای ضعیف‌النفسهای پدر سوخته گفتند که خودت چیزی بلاواسطه به خاکپای اقدس عرض بکن پدر همه را سوزاندم و بعضی را تودهنی زدم که مگر تا به حال ندانسته‌اید که با وجود حضرت اجل عالی امیر نظام من وجود ندارم! و چرا اینقدر بد ذات و

ناپاک هستید.

خلاصه به‌سرمبارکت که سوای آنچه به حضور عالی عرض کرده‌ام یک کلمه نه تحریراً و نه تلگرافاً به احدی ننوشته‌ام، و چون فرمودید که آنچه در دولتخواهی به عقل قاصرم برسد عرض نمایم جسارت می‌نمایم که از بخت عالی کاری بزرگ شد و معلوم است که همه اهمیت و عظمت و محسنات آن راجع به حضرت عالی است.

حاصل و نتیجهٔ این همه لشکرکشی و این همه خرج و زحمت و این همه مکاتبات و مکالمات دولتی با دول سایره همین بود که بحمدالله از صحبت بندگان اجل عالی به دست آمد و حالا باید خود سرکار اهمیت‌این کار را جلوه بدهید و اختیارات و شئونات بالاتر از اینکه هست برای خودتان بخواهید که حق رسمی و شخصی حضرت عالی است و اگر در این میانه کمترین را هم سزاوار مرحمتی بدانید دانسته‌اید و الا اشهد بالله مزید اعتبار و اقتدار حضرت عالی را همه وقت مایهٔ سرافرازی و افتخار خود دانسته و می‌دانم و ابداً تمنا و توقع استدعائی ندارم. امرکم العالی مطاع.

معروضهٔ پنجم شهر رمضان ۹۸

[۱۳۵] قربانت شوم

۴۵۸ تا این ساعت که عصر سه شنبه ششم (رمضان) است جواب عریضه‌جات بعد از قتل و اعدام حمزه آقای بدذات نرسیده و دیر هم نشده است.یکی دو روز قبل از آن مقدمه مشروحاتی چند مبنی بر مستمال کردن و آوردن کاک الله آقا و تفریق و تجزیهٔ او با دو ثلث از ایل منگور از حمزه آقای ناپاک عرض کرده‌ام و تا به حال به جواب آن عریضه‌جات سرافراز نشده‌ام و حالا این عریضه را بالاختصاص در اتمام عمل کاک الله آقا ومراجعت دادن ایل منگور [عرض] می‌نمایم که فی‌الحقیقه و نفس الا مر علت عمدهٔ به دست آوردن حمزه آقا و باعث هلاکت او آمدن کاک الله آقا بود.زیرا که حمزه آقا همین که دید کاک الله نزدیک به همهٔ برادرها و بنی اعمام را با مخالفت و مخاصمتی آشکار ازاوجداکرده‌روبه خود نمود و دستی پیش انداخته از کمترین این اطمینان و اجازه را حاصل کرد که اصحاب واتباع خود را با ریاست ایل منگور آوردند در محال خودشان جا به جا بماند، دانست و فهمیدو تلف شد که عنقریب همه ایل منگور و رؤسای آنها که بواسطهٔ موافقت با او به مهلکه و

مخاطرات عظیمه افتاده از خانه و زندگی و مسکن و موطن خود آواره شده‌اند طولی نمی‌کشد و عنقریب همگی به کاک الله ملحق خواهند شد و سرش مثل اینکه بی‌تن ماند بی‌کلاه خواهد شد این بود که با این همه نخوت و غرور و جسارت و تهور طبیعی که به هیچوجه خود را راضی به تمکین و تسلیم نمی‌کرد باز هم از شدت غرور و پدرسوختگی محض اینکه کاک الله برادرش به او تفوق نجوید و ایل وعشیرهٔ خود از سر او متفرق کرده اعتبار شخص او را زایل ننماید خود را به آمدن و توسل جستن راضی کرده و چون کمترین دانستم و استنباط کردم که کار حمزه آقا به آن تدبیر ساخته شده با یکی دو کاغذ مختصر ... * در کمال استغنا و فرستادن میرزا قاسم قاضی او را رام کردم و آن بدذات نیز مثل کسی که کثرت تهور چشم عقلش را کور کرده و اقبال شاهنشاه زنجیری بر گردن گذاشته او را کشان کشان آورده باشد آمد و خود را به دام بلا انداخت.

و حالا مقصود از این مقدمه این بود که بر بندگان اجل عالی واضح و مبرهن باشد که تدبیر وقوع افتراق و تمهید ظهور نفاق فیمابین کاک الله و حمزه آقا بر وجه اتم و اکمل اصابت نمود و علت عمده و مادهٔ حقیقی به دام افتادن حمزه آقا و اتباعش همین بود که عرض شد و برای مزید اطلاع خاطر عالی عرض می‌نمایم که روزی که حمزه آقا آمد و به سزای عمل خود گرفتار شد کاک الله و دو برادر دیگرش هم در ساوجبلاغ حاضر بودند و

* کلمه‌ای ناخوانا

همین که از قتل حمزه آقای بدذات مطلع شدند خوف و هراس به شدتی به آنها غلبه کرده بود که از حمایت خود مأیوس و به ملحق شدن به حمزه آقا قطع کرده بودند. اما کمترین فرستادم و آنها را در حالتی که سر حمزه آقا و همراهانش در جلو چادرافتاده بود آوردند و آنها را مطمئن کرده و خلعت داده همان شب روانه کردم که بروند و ایل منگور و هر کس را که از اقوام او در مصیبت او هستند آورده و در جای خودشان جا به جا نمایند. مشارالیه مثل کسی که حیات تازه به او داده باشند شکرگزاریها کرد و رفت و دو روز بعد کاغذها و نوشتجات متواتر از او و محمد آقای مامش رسید و معلوم شد که اگرچه در رسیدن خبر قتل حمزه آقا ایل منگور که با کاک الله به این طرف آمده بودند از شدت واهمه فرار کرده خود را به حدود عثمانی رسانیده‌اند، معهذا کاک الله‌آقا * رفته آنها را با نوشتجاتی که از کمترین داشتند مستمال نموده و مجدداً مراجعت داده و به خاک نعلین که اول محال منگور است رسانیده و به لوازم سکنی دادن و جا به جا کردن هر یک از آنها در جا و مکان خودشان مشغول شده.

و برای بندگان اجل عالی به منزلهٔ قطع و یقین باشد که طول نخواهد کشید و در همین نزدیکیها آن مقدار قلیلی هم که از منگورها با حمزه آقا بودند مراجعت کرده به کاک الله ملحق خواهند شد و سوای چهار نفر پسر حمزه آقا که دو نفر از آنها طفل است و

* کذا. شاید: آنجا

معدودی از اولاد سوار آقا و مقتولین احدی از ایل منگور در خارج و در نزد بازماندگان حمزه آقا باقی نخواهند ماند و کمترین چنان می‌داند که آنها نیز الجاءً و اضطراراً مراجعت می‌نمایند.

و بالجمله بحمدالله بر مقدمات مطمئن کردن و مراجعت دادن کاک الله فایدهٔ بزرگ مترتب گشت: یکی اینکه حمزه آقا را بی پشت و پناه کرده که او رامجبوراً به دام انداخت تا ریشهٔ فساد و رشتهٔ حیات او قطع شد. دیگر اینکه یک مرتبه بقدر یکهزار و پانصد خانوار رعیت منگور که در خارج بودند و از بودن آنها در خارج هر روز مفسده تولد می‌شد مطمئن و مستمال گشته مراجعت نمودند و یک سمت ولایت مکری یکباره و بالمره خالی السکنه و بایر افتاده بود آباد و دایر شد. دیگر اینکه برای دولت نسبت به‌ولایت‌مکری‌وبعدمطلق ولایات این حدود آن قوه به هم رسید که در اجرای تنظیمات کلیه مجبور و مکلف به پاره‌ای ملاحظات نشود و لوازم استیلا و استقلال خود را کاملاً به کار برد و سرهم رفته امیدوارم که این سعیها و اهتمامات و این کارهای بهم بسته در خاکپای اقدس اعلی روحی فداه موقع قبول یافته و در نظر بندگان اجل عالی قابل تحسین و لایق تصدیق باشد. زیاده جسارت نمی‌نمایم.

[۱۳۶] قربانت شوم

تعلیقهٔ مطاعه زیارت شد. از قراری که مرقوم فرموده بودید مأمورین بازدید زراعت طوایف پیران و غیره به عرض بندگان اجل عالی رسانده‌اند که کمترین از اقدام به آن فقره اظهار کراهت نموده و اقدام به بازدید نکرده و محمد آقا هم از دادن سند انکار کرده است و مأمورین مراجعت کرده در عرض راه آنطور عریضه نوشته‌اند و از کمترین خواسته بودند که جهت تغییر و تردید خودم و تفصیل احوال را عرض نمایم.

از جسارت این قبیل اشخاص که قرارشان بر اشتباه کاری است و واهمهٔ آن را ندارند که در مقام تحقیق مقصر خواهند شد جای تعجب است و تفصیل احوال بدون کم و زیاداین است که مأمورین بازدید محصول لاهیجان که عباس آقا و محمد خان افشار بودند عصر چهارشنبه سلخ شعبان وارد شده تعلیقه مبنی بر مأموریت خود را ابلاغ کردند و کمترین در همان ساعت و در همان مجلس امضای مأموریت آنها را با تأکیدی هرچه تمامتر دادم و مخصوصاً به محمد خان سرهنگ نایب آجودان و غلامحسین خان یاور قراگوزلو نوشتم که به همدستی

و موافقت آنها با کمال دقت به امر بازدید مشغول شوند و علاوه بر امضای حکم شفاها هم به آنها تأکید کردم که بروند و خدمت مرجوعه را به انجام برسانند. اتفاقاً همان روزی که آنها می‌بایست بروند محمد آقا آمد و کاک الله را با خودش آورده و مقارن ورود او کارهای عمده و تمهیدات دفع حمزه آقا پیش آمد و چون در ملزومات اجرای آن خیال مخصوصاً حضور محمد آقا لازم بود و می‌بایست دو سه روزی در ساوجبلاغ بماند به عباس آقا گفتم که بهتر است که شما هم یکی دو روز بمانید و به اتفاق محمد آقا بروید. دیدم عباس آقا هوا و دماغ غریبی دارد متقاعد نشد و توقعش این بود که با ضرورت عمده‌ای که در ماندن محمد آقا بود در همان ساعت محمد آقا را با او روانه نمایم. مجدداً به او گفتم که مصلحت همین است که گفتم و خاطر جمع باش که محمد آقا را یکی دو روز بیشتر نگاه نمی‌دارم. عباس آقا با یک هوا و غرور غریبی رفت و چون روز دیگر را از صبح تا غروب کامل با محمد آقا و گاهی با دیگران حرف داشتم و گفته بودم که کسی را نگذارند بیاید یک ساعت از شب جمعه دوم رمضان گذشته کاغذی از عباس آقا آوردند و معلوم شد که آمده است کمترین را ببیند و چون او را مانع شده‌اند به دماغش خورده و کاغذی را که لفاً ملاحظه خواهید فرمود با کمال بی‌ادبی و جسارت نوشته فرستاده بود. کمترین از مضمون کاغذ و آن فضولی که کرده بود اوقاتم تلخ شد و چنانکه به نظر بندگان اجل عالی می‌رسد

برداشتم که در همان کاغذ جوابی مبنی بر ضرب و تغیر بنویسم... *کاغذش را نگاه داشتم و چیزی ننوشته گفتم به او بگوئید که خودش فردا بیاید او را ببینم. فردا صبحی آمد.متغیرانه به او گفتم که آن چه کاغذی بود نوشته بودی. خودش که بالفطره پسر بی‌ادبی است مضایقه‌ای نداشت و بلکه مستعد بود که باز هم یک فضولی دیگر بکند. لکن رفیق دیگرش که محمد علی خان است و نسبت به او جوان معقولی است قدری عذرخواهی کرد و کمترین محض احترام مأموریت او از جانب بندگان اجل عالی از آنچه بود صرف نظر کرده باز هم با کمال ملایمت به آنها گفتم که امضای مأموریت شما را داده‌ام و آنچه لازم‌بوده شفاهاً به شما گفته و به محمد آقا هم لازمهٔ تأکید شده است که ضبط و حفظ آنچه‌را شما تشخیص بدهید بر عهده بگیرد و التزام بدهد و حالا بروید و به لوازم مأموریت خودتان عمل نمائید. مشارالیهمارفتند و به سر مبارک بندگان اجل عالی که از آن روز تا دیروز که تعلیقهٔ عالی زیارت شد چنین می‌دانستم و قطع داشتم که رفته‌اند و به کار خودشان مشغولند و حالا معلوم شد که آن عباس آقای بد ذات به عوض اینکه برود و به لوازم مأموریت خودش اقدام نماید آنطور عریضه نوشته القای شبهه کرده است و حالا که این فضولی را ضمیمهٔ فضولی سابق کرده است و آن کاغذ بیش از حد و اندازهٔ او را فرستاده‌ام که به نظر بندگان اجل عالی می‌رسد استدعا می‌نمایم که او را به جرم این فضولیها که کرده تنبیه

* یک کلمه ناخوانا

بفرمایند و محمد علی خان رفیق دیگرش را که جوان معقولی است با یک نفر دیگر مجدداً مأمور بفرمایند که بیایند و به لوازم تشخیص و تعیین محصول اراضی لاهیجان بپردازند که هرچه آنها تشخیص بدهند محمد آقا باید چشمش کور شود و ضبط و حفظ آن را بر عهده گرفته سند بدهد. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

۸ شهر رمضان ۹۸

[۱۳۷] قربانت شوم

سابقاً عرض کرده‌ام که ایل منگور توسط کاک الله آقا آمده در سر جا و مکان خود قرار گرفته و از روزی که آمده‌اند خیلی بقاعده راه رفته و از احدی از آنها خلافی سر نزده است. خود کاک الله آقا هم سه چهار روز قبل آمد و چیزی که پیشکش آورده بود هفت رأس قاطر بود و چون منظور کمترین این است که در طایفهٔ منگور وجه تصدقی تقدیم خاکپای همایون شود به کاک الله آقا حالی کردم که وجه نقدی برای تقدیم حضور همایون حاضر نمایند. مشارالیه متقبل شد رفت که چند روزه سیصد تومان تدارک کرده بفرستد. هر وقت رسید ارسال حضور خواهد شد و چون پیشکش منگورها یک نوع اختصاصی دارد هفت رأس قاطر را هم مخصوصی قاطرخانهٔ اجل عالی قرار داده روانهٔ حضور نمودم. انشاءالله مبارک است و بفال نیک است [اگر عبداللطیف بگذارد] و به اصطلاح خودم راستش این است که محض تبرک می‌خواستم دو رأس از قاطرها را برای خود نگاه دارم، لکن به قصد آن گرگ که در تقسیم صیدها در حضرت شیر بی‌ادبی کرد ملتف شدم و از این

خیال درگذشتم.

گرگ را برکند سر آن سرفراز　　تـا نمانـد دو سـری و امتیـاز
فانتقمنا منهم استای گرگ پیر　　چون نبودی مرده در نزد امیر

و گویا مولانا ملا رحمـةالله علیـه این شعر را برای همین مقام گفته بود. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع

[۱۳۸] قربانت شوم

دستخط مرحمت آمیز و تعلیقجات مورخهٔ نهم رمضان الان که عصر یازدهم است زیارت شد و در همین ساعت جواب این فقره از فرمایشات را عرض می‌نمایم که در باب تحصیل امتیاز که مرقوم فرموده‌اند رأی بندگان اجل عالی بر این است که در خاکپای اقدس لقب حشمت الدوله‌گی و تفاوت مواجب امیر تومانی را برای کمترین مستدعی شوند عرض می‌نمایم که از این حسن توجه و از این نظر مرحمت بندگان اجل عالی کمال تشکر دارم و شرایط بنده پروری را به حدی منظور فرموده‌اند که بالاتر از آن متصور نیست و معلوم است که لقبی با شأن‌تر از حشمت‌الدوله‌گی نیست. اما چنان اتفاق افتاده که کمترین هیچوقت طالب لقب نبوده‌ام و چند دفعه هم که خواسته‌اند لقبی مرحمت فرمایند استعفا کرده‌ام و حالا هم با یک عالم تشکری که از این خیال و از این مرحمت بندگان اجل عالی دارم استدعا می‌نمایم که خاطر مبارک را کلیةً از تحصیل لقب منصرف بفرمایند.

در باب تفاوت مواجب امیر تومانی هم که از تصدق سر شاهنشاه و مرحمت بندگان اجل عالی لقمه

نانی دارم و شایسته نمی‌دانم که در این موقع اسمی از تفاوت مواجب برده شود. دیگر چه قدر از عمر بنده باقی مانده که در فکر نهصد تومان تفاوت مواجب باشم و بالجمله در حالتی که خود را مستحق هیچ پاداشی نمی‌دانم حالا که بنای بندگان عالی بر مرحمت است و می‌خواهند طرداً للباب و علی‌الرسم برای بندهٔ خود تحصیل امتیازی بفرمایند سوای لقب و نشان که علت هر دو را عرض کردم در تعیین و تشخیص امتیاز دیگر هرچه باشد باز هم رأی صواب آن است که بندگان اجل عالی اختیار و انتخاب فرمایند و کمترین مطلقاً از خود رائی ندارد و هرچه پسند خاطر مختار بندگان عالی باشد همان پسندیده است و علی ای حال این استدعا را تکرار می‌نمایم که خاطر مبارک را به تحصیل لقب و علاوهٔ مواجب مصروف نفرمایند. امرکم العالی مطاع.

۱۱ شهر رمضان ۹۸

[۱۳۹] قربانت شوم

اگرچه در تحصیل امتیاز میل و اعتقاد حقیقی کمترین همان است که در عریضهٔ علیحده عرض کرده‌ام لکن محرمانه و در عالم بندگی خودم بی‌پرده عرض می‌نمایم که ثابت و محقق است که مأموریت کمترین دراین نواحی موقتی است و انشاءالله هرچه زودتر از رنج معاشرت با این مردم و زحمت این خدمت معاف خواهد شد، لکن چون ولایت گروس خیلی محقر و میدان خدمتگزاری و جان نثاری خانواده‌مان به اندازه چاکریمان نسبت به دولت خیلی تنگ است، چه آبا و اجداد کمترین و چه خود کمترین همیشه در این خیال بوده واین تمنا را داشته‌ایم که شاید وسعتی در ولایت ما به هم رسیده خوبتر و بهتر مصدر خدمت شویم و در ایام سلطنت خاقان مغفور که با نجفقلی خان جدم خیلی مرحمت داشت همین محال صاین قلعه و صفاخانه ضمیمهٔ گروس بود و در زمان سلطنت شاهنشاه مبرور نیز مسئلهٔ الحاق اسفند آباد کردستان به گروس نزدیک به گذشتن بود،

حالا هم اگر در موقع این خدمت مرحمت

فوق‌العادهٔ شاهانه که باعث افتخار ابدی خانوادهٔ کمترین باشد مبذول فرموده یامحال اسفند آباد کردستان یا محال انگوران خمسه و یا همین محال صاین قلعه را بطور دائمی ابدی ضمیمهٔ گروس نمایند حق چاکری و عبودیت خود و پدرانم را ادا فرموده‌اند. * و خواه کمترین باشم و خواه نباشم هر کجا از ما چاکران باقی باشند این مرحمت فوق‌العاده را مایهٔ افتخار خود دانسته و از هر جهت خوبتر و بهتر به‌مراسم چاکری‌وعبودیت‌دولت‌مشغول‌خواهند شد.

بالجمله این مطلب را محرمانه و در عالم بندگی خود بر سبیل شور عرض کرده‌ام که اگر مصلحت و مناسب می‌دانند و احتمال می‌دهند که این استدعا پذیرفته خواهد شد و مایهٔ پاره‌ای مضمونها نمی‌شود چه بهتر از این است که توسط شخص بزرگواری‌مثل حضرت عالی از جانب دولت این امتیاز و این مرحمت مبذول شود و باعث افتخار ابدی خانوادهٔ کمترین باشد، و اگر مصلحت و مناسب نمی‌دانند اظهاری نفرمایند و به خاطر مبارک هم خطور نکنند که اگر اظهاری نفرمایند حمل بر بی‌التفاتی و عدم تصدیق خود بندگان عالی خواهم نمود، بلکه برای کمترین به منزلهٔ قطع و یقین است که مرحمت بندگان اجل عالی نسبت به کمترین بیش از اینهاست و اگر اظهاری بفرمایند البته مصلحت کمترین را در آن دانسته‌اند. امرکم العالی مطاع.

۱۱ شهر رمضان ۹۸

قربانت گردم

چه در این باب و چه در انتخاب هر نوع امتیازی این نکته را باید ملاحظه کرد که هرچه باشد مبنی بر میل خاطر اقدس روحنا فداه باشد نه این که خاطر مبارک اعلی از او کراهتی‌داشته باشد که هرچه میل خاطر اقدس همایون بر آن باشد بهتر و شایسته‌تر است. ما چاکران شاهنشاه فلان آقا نیستیم که برای مصلحت خودمان خاطر اقدس [را] به کلفت بیندازیم. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

۱۱ شهر رمضان ۹۸

[۱۴۰]

قربانت شوم

کتابچه‌های دستورالعمل هذه السنهٔ ئیلان ئیل ساوجبلاغ و صاین قلعه را که به صحابت عالیجاه نصرالله بیگ نایب کشیکخانهٔ مبارکه ارسال فرموده بودید رسید و تعلیقهٔ بندگان اجل عالی زیارت شد. مرقوم فرموده‌اند و فرمایش شده است که سی‌هزار تومان تمام مالیات این دو ولایت باید از اول سرطان الی قوس پرداخته شود اگر خود کمترین متعهد می‌شود و نوشته می‌سپارد که هرگاه از موعد مقرره قسط تأخیر شود محصل بیاید باتنزیل مطالبه کند بهمین مضمون تعهدنامهٔ معتبر نوشته به مشارالیه سپرده او را مراجعت بدهد، والا خود او در نزد کمترین باشد و موافق قسطی که معین شده است در اول هر قسط تنخواه را مطالبه و دریافت نموده ارسال نماید،

عرض می‌نمایم و قطع دارم که اگر کمترین بهیچوجه موانع و معایب این نوع تعهد و تقبل واختلاف عمل کتابچه‌ها را ملاحظه نکرده محض تعبد بطوری که فرموده‌اند وصول و ایصال تمام‌مالیات این دو ولایت را در اقساط مقرره تقبل کرده سند آن را نوشته به‌خودبندگان اجل عالی می‌فرستادم بلاشبهه خود حضرتعالی که

بحمدالله مدارکارتان در هر مورد وموقعی بر درستی حساب و از روی ملاحظه و انصاف است بر کمترین ایراد می‌فرمودند سهل است کمترین را به بی‌ادراکی و عدم تعقل منسوب فرموده و بر وجه ملامت از کمترین سؤال می‌فرمودند که از چه مأخذ و از چه راه و با کدام محل معتبر بی‌عیب وصول و ایصال این سی هزار تومان مالیات دیوانی را ملتزم و متقبل شده سند سپردی، زیرا

اولاً ـ بر خود بندگان اجل عالی معلوم است و از حد شیاع و تواتر گذشته که نزدیک نصف ولایت مکری و چند قریهٔ معتبر از صاین قلعهٔ افشار بواسطهٔ ورود اردوهای دولتی و عبور عساکر منصوره و وسایل دیگر مخروبه و سوخته و خالی السکنهٔ صرف است. از رعایای آن دهات جمعی کثیر تلف گشته و جمعی دیگر مال و حالشان به غارت رفته و ازوضع رعیتی افتاده‌اند و به همین وسایل الان و بالفعل موافق صورتی که چند وقت قبل با میرزا تقی محاسب به دارالسلطنهٔ تبریز فرستاده و به نظر بندگان اجل عالی رسیده و حالا هم نسخه‌ای بر طبق آن ارسال حضور شده نزدیک به ده هزار تومان از اصل مالیات ولایت مکری و قریب به یک هزار تومان از مالیات صاین قلعه سوخت و بلاوصول است و اگر این تشخیص را با همه دقت و اهتمامی که شده است از کمترین کافی ندانند واجب و لازم است که ممیزها مأمور بفرمایند که آمده ولایت را بازدید نمایند و کسر و نکس مالیات را با کمال دقت

تشخیص بدهند که هم حالت واقعی این ولایت مشهود و مکشوف شود و هم تکلیف کمترین معلوم گردد.

ثانیاً ـ اختلاف دیگر کتابچه‌ها این است که موافق فرد علیحده که ملاحظه خواهند فرمود بر اصل مالیات معمولهٔ متداولهٔ این دو ولایت افزوده شده و در صورتی که به شرح معروضه در اصل مالیات کسر و شکست فاحشی به هم رسیده چگونه ممکن است و کمترین چگونه می‌تواند که اضافه جمع معمولی را متقبل شود؟

ثالثاً ـ در هیچیک از کتابچه‌ها مواجبها و مستمریها و وظیفه‌هائی که همه وقت برای جمعی از علماء و معارف این ولایت مقرر بوده به خرج نیامده و حال اگر موافق فردی که ملاحظه خواهید فرمودهرساله * از بابت مواجب و مستمریها و وظیفهٔ مردم این ولایت منظور شده و در این باب این قدر عرض می‌نمایم که اگر مستمریها و وظایف و تخفیفات این اشخاص مقطوع است و اینطور مصلحت و مناسب دانسته‌اند صریحاً مرقوم بفرمایند که چیزی به آنها داده نشود و اگر باید داده شود لامحاله باید به خرج منظور و از وجه اقساط کسر شود.

رابعاً ـ هر ساله بابت یکصد نفر سوارهٔ مکری پانصد تومان به خرج آمده حال آنکه هیچ وقت اصل سوار پادار و معتبر نبوده و حالا که کمترین با سعی و اهتمام زیاد یکصد نفر سوار این ولایت را پادار کرده چیزی از بابت مواجب محلی آنها منظور نشده و حالا اگر این یکصد نفر سوار باید در سلک نوکری دیوان قرار

* جای عدد یاض مانده.

بگیرد و مصدر خدمتی شود لامحاله باید مواجب محلی آنها را به خرج منظور نمایند، والا صورت چریک بهم می‌رسانند و از وضع نوکری می‌افتند.

خامساً ـ در هیچیک از کتابچه‌ها چیزی ازبابت حق الحکومه منظور نشده و با این مخارج و تکالیفی که به اقتضای وضع حکومت اینجا بر کمترین وارد است اقلاً بقدر خرج سفره و انعامی که به حکم ضرورت به مردم داده شده و باید داده شود منظور بفرمایند که به سر مبارک بندگان اجل عالی منافع حکومتی این دو ولایت با حالت بی‌طمعی که کمترین دارد وفا به این خرجها نمی‌کند و اگر عرض نمایم که غالب مایحتاج کمترین از خانه و حاصل املاک خودم از گروس می‌آورند خلاف عرض نکرده‌ام.

این است تفصیل اختلاف عمل کتابچه‌های دستورالعمل که جزو به جزو عرض و بر طبق هر یک صورتی ارسال حضور شد، و از قرار خلاصه صورت حسابی هم که ملاحظه خواهید فرمود در مقابل آنچه بعد از وضع کسر و شکست و مخارج ولایتی و وجه نقدی که داده شده از مالیات باقی می‌ماند دو خرج عمدهٔ دیوانی در پیش است که یکی ساختن سربازخانه در قصبهٔ ساوجبلاغ و دیگر تعمیر قلعهٔ لاهیجان است که اقل مخارج این دو بنا از قراری که برآورد شده از پنجهزار و پانصد تومان تا شش هزار تومان است که تا به حال

کمترین نهصد تومان به معمار و مباشر این دو بنا داده و با کمال اهتمام مشغول اتمام آنها هستند، و بالاخره موافق صورت حسابی که به نظر بندگان اجل عالی خواهد رسید بعدازوضع همه خرجها ...* باقی می‌ماند که اگر فرمایش می‌فرمایند به حضور بندگان عالی فرستاده شود کمترین تقبل نمایم که قسط به قسط در دارالسلطنهٔ تبریز وجه نقد به هر کسی مقرر فرمایند تحویل داده شود و اگر این باقی را از بابت جیره و مواجب نوکر متوقف اینجا منظور فرمایند که دیگر حاجت به فرستادن تنخواه از تبریز نباشد آن را هم حاضرم که به موجب حوالهٔ بندگان اجل عالی از بابت جیره و مواجب نوکر متوقف اینجا کارسازی نمایم.

و چون برای عرض مطالب و نمودن صورت حسابها بر وجه تفصیل فرستادن آدمی از جانب خود لازم می‌دانستم عالیجاه میرزا بزرگ منشی را مخصوصاً روانهٔ حضور نموده که عریضه و صورت حسابها را به نظر برساند و نسبت به هر مطلبی آنچه لازم است عرض نماید. استدعا دارم که نسبت به مطالب معروضه و یادداشتهائی که با او فرستاده شده است احکام صریحه صادر و مشارالیه را زودتر رخصت مراجعت بدهند که کمترین تکلیف خود را بدانم. امرکم العالی مطاع.

معروضهٔ ۱۴ شهر رمضان ۹۸

* جای دو کلمه سفید است.

[۱۴۱] قربانت شوم

بواسطهٔ پیش آمدن کارهای مختلف و ضرورت تقدم مطالب دیگر عرض جواب در مسئلهٔ مالیات به تأخیر افتاد و حالا این عریضه را مخصوص این مطلب قرار داده عرض می‌نمایم که کمترین یکی از تکالیف عمدهٔ خود را وصول و ایصال مالیات دیوانی می‌داند و در حالتی که بر خرجهای فوق‌العادهٔ وارده بر دولت علیه اطلاع کامل دارد بر عهدهٔ کمترین است که کمال جد و جهد و نهایت سعی و اهتمام خود را در وصول مالیات دیوانی صرف نمایم و چون بحمدالله تعالی از توجه جناب اجل عالی تا امروز در کلیهٔ امور راجعه به این ولایت مصلحتی فوت نشده و تا به‌حال‌از هیچ راه عیب و نقصی به هم نرسیده در این فقره نیز عرض می‌نمایم که نظر به خرابی و صدمهٔ بزرگی که بر این ولایت وارد آمده در وصول مالیات این ولایت مخصوصاً مدارا و مماشات لازم است که اگر سختی و تشددی شود با تدبیری که تا امروز در اعادهٔ آبادی این ولایت به عمل آمده منافات دارد.

لهذا استدعا می‌نمایم که اگر رأی عالی بپسندد

نسبت به مالیات این ولایت مقید به قرار قطعی اقساط تا اول عقرب نشوند و وصول و ایصال مالیات اینجا را با دو سه ماهه مهلتی که تا اول حوت باشد به عهدهٔ اهتمام کمترین محول فرمایند تا انشاءالله تعالی با مهلت و مدارا و پاره‌ای عاملی و تدابیری که لازمهٔ این کار است مالیات دیوانی ولایت و صاین قلعه را به شرحی که در عریضهٔ دیگر ملتزم و متقبل شده‌ام تا اول حوت بپردازم که هم مالیات دیوانی وصول شده و هم شرط مصلحت در موجبات آبادی این ولایت به عمل آمده باشد.

و در صورتی که این فقره قابل تصدیق بندگان اجل عالی باشد احکام لازمهٔ آن رابه میرزا بزرگ مرحمت فرموده او را مرخص فرمایند و اجازه بدهند که یکهزار و پانصد تا دو هزار تومانی را که در همین روزها حاضر خواهد شد با عالیجاه نصرالله خان ارسال حضور نمایم و بقیهٔ مالیات را هم به تفصیلی که در عریضهٔ دیگر عرض شده متدرجاً بپردازم. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

[۱۴۲] قربانت شوم

در این کتابچه کارسازی و پرداختن سی و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج تومان مالیات هذه‌السنهٔ ولایت و صاین قلعه را به شرح ذیل در خدمت بندگان اجل عالی تقبل و تعهد می‌نمایم.

مقرری و مستمری و تخفیفات قدیم اهل ولایت را موافق فرد علیحده و به جزو اسامی که همهٔ آنها حی و حاضر و به دعاگوئی ذات اقدس شاهنشاه روحنا فداه مشغولند همه را متدرجاً پرداخته در آخر قبوضات آنها را به دارالسلطنهٔ تبریز ارسال نمایم که بر طبق آنها برات دیوانی صادر گشته به خرج بیاید.

۶۸۵۰ / ۳۳۵۴ تومان

مواجب یکصد نفر سوارهٔ مکری که تا یک ماه دیگر همگی حاضر و اسبهای آنها داغ خواهد شد و گزارش را خدمت بندگان اجل عالی عرض خواهم کرد که یا آنها را احضار فرموده سان ببینند و یا مأمور مخصوصی بفرستند که آنها را در اینجا سان ببینند.

۹۵۰ تومان

مخارج بنائی سربازخانهٔ قصبهٔ ساوجبلاغ و تعمیر قلعهٔلاهیجان که موافق تخمین معمار اینجا پنج هزار و پانصد تومان برآورد شده و تا به حال مبلغی کارسازی شده و الان هم اجرت بنا و عمله و ملزومات بنائی روز به روز وجه نقد داده کارسازی می‌شود و با اهتمامات لازمه و مواظبت کاملی که به عمل آمده یک سمت سربازخانه نزدیک به اتمام است و مابقی هم تا هر وقت که هوا مساعدت داشته باشد کار خواهد شد که در آخر یک نفر معمار آمده بازدید نماید و اگر کمتر خرج شده باشد مابه‌التفاوت را وجه نقد خواهد داد و اگر علاوه خرج شده باشد از وجوهاتی که باید کارسازی شود کسر می‌شود و حالا بر وجه تخمین منظور می‌شود.

۵۵۰۰ تومان

کسر و شکست ولاوصول که به موجب نیم ورقیهائی که ارسال شده ده هزار و پانصد تومان و کسری است و چاکر درگاه محض خدمت دیوان متقبل است که با تعدیلی که اجازه داده شود و با بعضی عاملیها که اقتضا نماید تا پنج هزار و پانصد تومان تفاوت عمل جابه جا کرده خدمت نماید و باقی را که لابد و ناچار باید به تخفیف منظور فرمایند که مطلقاً صورت وصول ندارد و کمترین تقبل نمیتواند کرد.

۵۵۰۰ تومان

اضافه جمع اصلی هر دو ولایت را اگر مستوفیان عظام دارالسلطنهٔ تبریز مدلل نمایند که با صورت جمع

دیوانی مطابق است چاکر درگاه متقبل شده کارسازی نماید، والا از حشو عمل موضوع نمایند که با وجود کسر و نکسی که در اصل عمل مالیات است وصول و ایصال این اضافه امکان ندارد.

۱۱۴٤/۸۷۹۰ تومان

بعد از وضع مخارج معروضه هفده هزار و نهصد و بیست و هشت تومان و کسری باقی خواهد بود که تا به حال ششهزار و دویست و شصت و هفت تومان بدین تفصیل به موجب بروات و حوالجات کارسازی شده و یازده هزار و ششصد و پنجاه و شش تومان باقی می‌ماند که کمترین متقبل و متعهد است.

٦۲٦۷/۵٦۵۰ تومان

جیرهٔ بیست روزهٔ قشون	۱۳۰۰ تومان
مرسولهٔ تبریز به موجب برات	۵۰۰ تومان
سوارهٔ نصرت به موجب حکم	۳۰۰ تومان
غلامان منصور گروسی به موجب حکم	۵۰۰ تومان
سوارهٔ قوجه بیگلو به موجب حکم	۱۱۸/۲۷۰۰ تومان
جلودار و عملهٔ اصطبل دیوانخانه	۵۰ تومان
مخارج لازمهٔ دیوانی موافق صورت حساب	
مواجب محلی سوارهٔ افشار به موجب حکم که به محل حواله شده	۱۵۰۰ تومان
	٤۹۸/۷۹۰۰ تومان
با نصرالله بیک نایب تا چند روز دیگر ارسال خواهد شد.	
	۵۰۰ تومان

که بدون قید اقساط از حالا تا اوایل حوت متدرجاً یا به موجب احکام و بروات ... * به حواله کارسازی نماید تا آن وقت وجه نقد ارسال دارالسلطنهٔ تبریز نموده به هرکسی بفرمایند تحویل بدهد.

در مقابل مصارف ومخارج و واردات زیاد و خلعتها و انعامی که به حکم ضرورت و اقتضای حکومت این ولایت داده شده و باید داده شود تعیین حق‌الحکومه که باعث تخفیف این مخارج و واردات باشد و کمترین بتواند از عهده برآید موقوف و منوط به‌تشخیص و تعیین بندگان اجل عالی است و هرچه مقرر فرمایند از یازده هزار و ششصد و پنجاه و شش تومان کسر خواهد شد و بالاخره اگر به اقتضای وضع و حالت حاضره و به ملاحظهٔ پریشانی این ولایت که مشهود و محسوس است اگر فقرات معروضه را امضاء و تصدیق می‌فرمایند چنانکه عرض شده متقبل و متعهد انجام خدمت و وصول و ایصال مالیات هر دو ولایت هستم، والا رای و اختیار بابندگان اجل عالی است.

[۱۴۳] قربانت شوم

دو روز است احوال کمترین به هم خورده تب شدیدی دارم، معهذا چند فقره مطلبی را که محتاج به عرض بندگان اجل عالی بود در صفحات علیحده عرض کرده و آنچه در این عریضه می‌نمایم این است که چنانکه چند روز قبل عرض کرده و بندگان اجل عالی تصدیق و تمجید فرموده بودند این روزها اوقات کمترین مصروف به اصلاح و التیام فیمابین مردم میاندوآب و اهالی مکری است و در این مدت یکی دو بار به توسط عالی جناب آقا میر هاشم عموزادهٔ آقا سید مرتضی صراف معروف با جنابان مستطاب حاجی قاضی و حاجی میرزا یوسف آقا مکاتبه کرده و از قرار نوشتجاتی که در این آخر از معزی الیهما رسیده هر دو در این نیت با کمترین موافقت دارند و قرار داده‌اند که دو سه روز بعد از رمضان به میاندوآب بیایند و کمترین هم به آنجا بروم، و چون رفع مخاصمه فیمابین این دو طبقه نهایت ضرورت و کمال اهمیت دارد به اذن و اجازهٔ بندگان اجل عالی خواهم رفت و در وقت رفتن چند نفری از علماء و معارف مکری را هم با خودم خواهم برد و انشاءالله تعالی این خصومت فیمابین آنها را بطور خوشی زایل و مرتفع خواهم کرد. لازم بود گزارش را قبل از وقت به جهت اطلاع خاطر بندگان اجل عالی عرض نمایم.

قربانت شوم

بر طبق قصد و نیتی که چند روز قبل در اصلاح و التیام فیمابین اهالی میاندوآب و سایر محالات مراغه با مردم مکری به عرض رسانیده و بندگان اجل عالی نیز تحسین وتمجید و در اجرا و امضای آن تأکید فرموده بودند بعد از چند دفعه ارسال و مرسول و مکاتبه با جنابان مستطاب حاجی قاضی و حاجی میرزا یوسف آقا به توجهات بندگان اجل عالی مقدمات این کار را هم که خیلی اهمیت داشت فراهم آوردم و چون خبر رسید که جنابان معزی‌الیهما امروز که سه شنبه دوازدهم است متفقاً برای انجام این کار به میاندوآب خواهند آمد کمترین نیز در همین روز از ساوجبلاغ حرکت کردم. انشاءالله تعالی فردا که چهارشنبه سیزدهم شوال است وارد میاندوآب شده حاجی قاضی و حاجی میرزا یوسف آقا را ملاقات می‌نمایم و فیمابین این دو فرقهٔ رعیت شاهنشاه را بطوری که باید اصلاح کرده گزارش مشروحاً عرض خواهم کرد و عجالةً عزیمت خود را به میاندوآب محض اطلاع خاطر بندگان اجل عالی عرض کرده عریضه‌ای‌راهم که جناب حاجی قاضی در جواب مرقومهٔ عالی نوشته بودند لفاً

فرستادم.

از توجهات حضرت عالی سربازخانهٔ ساوجبلاغ خیلی خوب و محکم بنا شد و با حاضر نبودن هیچ مصالحی در فراهم آوردن اسباب و ملزومات بنائی اهتمامات کلی به عمل آمده و تا امروز دو طرف آن بالا آمده الان به طاق زدن ایوانچه‌ها و حجرات مشغولند و خیلی خوب و باشکوه شده است. خود کمترین همه روزه بالاستمرار رفته و سرکشی کرده‌ام و انشاءالله تعالی سربازخانه به اتمام خواهد رسید که از ابنیهٔ لایق دولت و مطابق سلیقهٔ بندگان اجل عالی خواهد بود.

از قلعهٔ لاهیجان هم محمد خان نایب آجودان تا امروز سیزده باب از حجرات را با اطراف دو «باستیان» خوب محکم تعمیر و اصلاح کرده و به تعمیر باقی آنها مشغول

از محصول لاهیجان سؤال فرموده بودند عرض می‌نمایم که از حاصل طایفهٔ زودی بعلت اینکه در اصل هم دست رسی به او نبوده و پاره‌ای موانع دیگر نیز در ضبط آن به هم رسیده چیزی به دست نیامد. اما محمد آقای مامش را به ضبط و حفظ محصول طایفهٔ پیران مجبور کرده که محمد خان سرهنگ نایب آجودان و علی قلی خان یاور فوج ششم شقاقی متفقاً با کمال اهتمام به تشخیص مقدار و جمع آوری و انبار کردن آن در قلعهٔ لاهیجان

مشغولند و از قراری که نوشته‌اند این روزها از این کار فارغ گشته حاصل عمل را خواهند نوشت. هرچه باشد گزارش را بر طبق تشخیص آنها عرض خواهم کرد. عجالةً جیرهٔ دو ماههٔ رمضان و شوال سیصد نفر ازفوج ششم شقاقی را به آنجا حواله داده‌ام و دریافت کرده‌اند.

و برای تکمیل اطلاع خاطر بندگان اجل عالی نسبت به محصول این حدود عرض می‌نمایم که محصول طایفهٔ منگور قدری در وقت رفتن محمد آقای مامش و خوانین قراپاپاق به تعاقب حمزه آقا آتش گرفت و آنچه باقی مانده بود این اوقات که طایفهٔ منگور آمده در سر جای خود قرار گرفته‌اند بالضروره به خودشان رسید.

این اوقات ناخوشی نوبه به حدی در قصبهٔ ساوجبلاغ و دهات اطراف شدت دارد که از پنج نفر چهار نفر سالم نیست و خیلی هم تلف می‌شوند.از جمله بایزید آقای عموزادهٔ گلابی آقا که‌درمیان طایفهٔ دهبکری از او قابلتر نبود و برای کمترین اسباب کار خوبی بود دو روز قبل فوت شد. خیلی حیف بود.

مستدعیم که به دارالخلافه تلگراف بفرمائید که یا قرار مواجب و قیمت دوای این میرزا علینقی طبیب را که میرزا حسین ناظم‌الاطباء از ارومیه به اینجا فرستاده است بدهند و یا طبیب دیگر که حذاقتی داشته باشد با لوازم آن از دارالخلافه زودتر بفرستند که برای اینجا همه وقت یک نفر طبیب حاذق لازم است. امرکم العالی مطاع.

[۱۴۵] قربانت شوم

در ایام شرفیابی و خدمت بندگان اجل عالی در باب نظم و در باب بی‌اعتدالی اهالی میاندوآب و سایر محالات مراغه عرض کردم که تاحکم مؤکدی نفرمایند و مأمور مخصوصی نباشد مردم آن ناحیه دست از بی‌اعتدالی و ارتکاب پاره‌ای کارها برنمی‌دارند و هر روز باعث تجدید مخاصمه شده امنیت این حدود را مختل خواهند کرد.

از جمله در همین دو سه روزه چند نفر از آدمهای عالیجاه قهرمان خان چاخلمزی که ازمحال باری و از توابع مراغه است بر سر قریهٔ کهریز ملکی عالیجاه شیخعلی خان که در اجارهٔ خواجه هارتون برادر خواجه آرزمان تاجر باشی است ریخته پسر هشت سالهٔ کدخدای آنجا را به قتل رسانده و مادر کدخدای آنجا را هم به زخم گلوله مجروح نموده گاو و گوسفند آبادی را پیش کرده بردند. این خبر به قریتین قراموساله * وکول که نزدیک آنجا هستند رسیده اهالی آن دو قریهٔ آنها را تعاقب کرده در آنطرف رودخانهٔ جغتو به آنها رسیده گاو و گوسفند را برمی‌گردانند و مرتکبین فراری و متواری شده بودند.

* امروزه: قره موسی‌لی

لازم بود مراتب را عرض نمایم که با این سبکی که مردم آن ناحیه پیش گرفته‌اند روز به روز اسباب بی‌نظمی و عدم امنیت در این حدود بیشتر فراهم می‌آید مرحمت فرموده‌محصل‌مخصوص با حکم مؤکد مأمور فرمایند که آمده دیهٔ قتل پسر کدخدای قریهٔ کهریزه را با دیهٔ جنایات وارده گرفته و مرتکبین را تنبیه سخت نماید که باعث عبرت دیگران شود.

و ثانیاً چاکر چنانکه عرض کرده‌ام مأمور مخصوص برای حفظ نظم محالات مراغه مأمور بفرمائید که این فقره اهمیت کلی دهد. امرکم العالی مطاع.

[۱۴۶۶]

آمدن فوج نهم خوئی خیلی به تأخیر افتاد. یکصد نفر سربازی هم که از بقیهٔ فوج پنجم شقاقی مانده بودند بعد از فوت حسینقلی بیک یاور رفتند و الان یک نفر سرباز در اینجا نیست و همه جا بی‌قراول و مستحفظ مانده و از احتیاط خارج است.

مستدعیم که حکم بفرمایند فوج نهم زیاده بر این معطل نشده بیاید که در هر حال اقامت یک فوج سرباز در اینجا از لوازم است و عیب کار در اینجاست که با اینکه سابقاً افواج آذربایجان سرمشق نظم عساکر دولت بودند در این چند سال یک طوری اتفاق افتاد که سرمشق بی‌نظمی شده‌اند. از جمله در مدت هشت نه ماهی که فوج پنجم در ساوجبلاغ بود از هیچ نوع بی‌حسابی و بی‌نظامی کوتاهی نکرده بود و دیگر تنبیه‌وتهدیدی‌نماند که کمترین نسبت به صاحب منصب و سربازان فوج به عمل نیاوردم. معهذا چاره‌ای نشد و از کثرت بی‌نظمی آنها سکنهٔ ساوجبلاغ به تنگ برآمده چند دفعه اجماعاً به تظلم و شکایت آمدند و کمترین آنها را به هزار زحمت ساکت کردم.

و هکذا همین سیصد نفری که تازه از فوج ششم مأمور شده به لاهیجان آمده‌اند از روزی که وارد شده‌اند روزی نیست که از محمد خان نایب آجودان و محمد آقای مامش از بی‌اعتدالی و بی‌نظامی آنها و تعرضی که به مردم می‌رسانند شکایت نرسد، و کمترین تا به حال سه دفعه کاغذهائی مبنی بر کمال ضرب و تهدید به علیقلی خان یاور آنها نوشته فرستاده‌ام و در کاغذ آخر تصریح کرده‌ام که اگر سربازش را با نظم نگاه ندارد خدمت بندگان اجل عالی عرض خواهم کرد که حکم عزل او را صادر فرمایند.

سه فوج قراگوزلو دو ماه بیشتر در لاهیجان بودند و احدی از آنها شکایت نکرد. وقتی هم که مرخص شدند طوری از همه جا عبور کردند که به یک خوشه گندم دست دراز نکرده وحالا این سیصد نفر شقاقی که تازه به لاهیجان آمده هر روز به بی‌نظامی و بیحسابی مشغولند و ازقراری که نوشته‌اند به عوض اینکه به قراولی و محافظت محصول آنجا مشغول باشند خودشان مبلغی از آن محصول تلف کرده و سوزانیده‌اند.

مقصود از این تفصیل اطلاع خاطر اجل عالی است که به سرهنگ و صاحب منصبهای فوج نهم در وقت آمدن تأکید بلیغ فرمائید که بقاعده راه بروند و باعث اختلال ولایت و شکوه و شکایت مردم نشوند.

و کمترین در این سفر یک عیب بزرگ دیگر در کلیهٔ قشون آذربایجان دیده‌ام که عرض و اظهار آن را

خدمت بندگان اجل عالی تکلیف بندگی خودم می‌دانم و آن این است که چه صاحب منصبها و روءسا و چه افراد سرباز و توپچی آذربایجان بکلی از حالت مشق و تعلیم و اطلاع بر قواعد نظام افتاده و از حالت سپاهیت برون رفته‌اند و در میان یک فوج پنج نفر نیست که اقلاً پیش فنگ را به قاعده بزند و تفنگ را به درستی بیندازد.

و عیب دیگر اینکه اسلحهٔ کلیهٔ عساکر دولت و آداب مشق و تعلیم آنها خصوصاً افواج آذربایجان مختلف و مختلط گشته تفنگهای هر یک از افواج از یک نمونه و مشقهای هر یک از آنها که اصلش را هم نمی‌دانند هر یک بطوری و طرزی علیحده است.

اگر بندگان اجل عالی مصلحت و مناسب بدانند در اصلاح کلیهٔ این معایب چیزی به خاکپای اقدس عرض نمایند که از لوازم دولتخواهیهای بندگان اجل عالی است.

متفرقه

نامه‌هایی است مندرج در صفحات ۲۵ الف تا ۲۸ ب. چون مطالبی متفرق و متنوع است در اینجا با نام متفرقه چاپ می‌شود.

[۱۴۷]

سواد تلگرافی است به تاریخ ۷ شهر ذیحجةالحرام [۱۲۹۷] حضور مبارک حضرت اقدس ارفع والا ولیعهد روحی فداه عرض شد.

تبریز

به خاکپای مبارک بندگان اقدس ارفع والا ولیعهد روحی فداه

تصدق خاکپای مبارکت شوم

با عرض مراتب جان نثاری و عبودیت به خاکپای مبارک جسارت می‌نماید: بر عموم مردم و بر همهٔ دول و ملل ثابت و مبرهن گشته از روزی که مملکت آذربایجان و این ولایات به توجه مرحمت و نظر رأفت حضرت اقدس روحی فداه افتخار یافته تمام همت و همهٔ نیت بندگان آن حضرت روحی فداه بر ترقی و تربیت و انتشار عدل و اجرای نظم و وضع قوانین حسنه بوده و قاطبهٔ مردم و چاکران جان نثار این حوزه و این دایره [را] بر سایرین افتخارها است که به فضل اله در ظل رأفت و سایهٔ مرحمت شاهنشاهزادهٔ اعظم و ولی نعمتی قرار و آرام گرفته‌اند که پیوسته وجود مقدس مبارک خود را در موجبات راحت و امنیت آنها به رنج و تعب انداخته و در تحصیل

آسودگی آنها ساعتی نیاسوده است، و بحمدالله تعالی از اثر توجهات بندگان حضرت اقدس روحی فداه دلایل آسودگی و امنیت و رفاه لازمه از جهات عدیده مشهود و محسوس است. لذا عرض و جسارت می‌نمایم که سابقهٔ عداوت و خصومت کردستانیها با اهالی این ولایت چه بواسطهٔ تعصب مذهبی و همجواری و رقابت چندین ساله و چه به جهات دیگر محقق و معلوم است.

تا چندی که نواب مستطاب والا شاهزاده فرمانفرما تشریف داشتند و از ایلات و عشایر همجوار جلوگیری به عمل می‌آمد اهالی گروس از بی‌اعتدالی و شرارت آنها ایمن و به آسودگی مشغول دعاگوئی وجود مقدس مبارک بودند. این اوقات که برای خود مانعی نمی‌بینند و بلکه تا یک درجه خود را مأذون و مجاز می‌دانند بر قتل هیچ کس و از غارت هیچ چیز ابقا نکرده این حدود را بکلی مغشوش و مختل کرده‌اند و چهار روز دیگر به عنوان ایل جاف مصدر انواع شرارت و قتل و غارت خواهند شد.

از جمله چند شب قبل جمعی از اهل کردستان شبانه دفعةً به قریهٔ شهرک که در سر حد کردستان و گروس واقع و ملک هاشم‌خان ـ که یکی از بنی اعمام است ـ ریخته در حالت خواب خود او را مقتول و مایملک او را به غارت می‌برند. واقعه را بدون کم و زیاد و پاره‌ای ملحقات بطور اختصار به خاکپای مبارک معروض داشته با سمت چاکری و جان نثاری

آن آستانهٔ مقدسه از جانب خود و تمام ایل [و] طایفهٔ اهل این ولایت از خاکپای مبارک با نهایت امیدواری مستدعی احقاق حق است. هم مگر ظل مکرمت و توجه مخصوص بندگان حضرت اقدس روحی فداه این یک مشت خاک را از شرّ شرارت این مردمان بد عاقبت حفظ فرماید.

چاکر جان نثار،

عبدالحسین

[۱۴۸]

سواد کاغذی است که به تاریخ ۹ شهر ذیحجة الحرام در جواب امیرالامراءالعظام علیرضاخان میرپنج نوشته شده.

مراسلهٔ مورخهٔ ۲۷ شهر ذیقعده واصل و زیارت آن موجب حصول انواع مسرت و خوشوقتی گردید. بدون ترتیب صغری و کبری، ابتدا به ساکن، صاف و ساده عرض می‌کنم که چون مقدر الهی بر این شده است که آنچه از جانب مخلص نسبت به سرکار عالی اظهار مودت و بندگی بیشتر بشود به اضعاف مضاعف آن بر سوءظن و کم لطفی سرکار می‌افزاید و می‌بینم که آنچه در رفع این خیال و التیام این جراحت سعی می‌کنم نتیجه برعکس می‌دهد و هر چه در پختنش می‌کوشم خامتر می‌شود. جز اینکه به سکوت قائل شده بگویم «رضاً بقضاءالله و تسلیماً لامره» چارهٔ دیگری ندارم. قصهٔ دردم همه عالم گرفت... ـ در تو نگیرد سخن آشنا.

مرقوم داشته بودید که در حق شما سوءظن ندارم، سهل [است] خیلی حسن ظن داشتم و یقین

می‌کردم محض مهربانی و اخلاص قلبی که به شما داشتم وقتی که به رشد رسیدید و ما از کار افتاده باشیم دست ما را بگیرید و پرستاری بکنید. همان قسم که مخلص به حضرت اجل خدمت کردم شما هم نیکی و برادری بکنید. حمد خدای را به رشد رسیدید ولی برادری و موافقت که خیال داشتم و قهراً حسن ظن رفت، در مقام انصاف و میان خود و خدای خود عرض می‌کنم که خیلی ظلم و بی‌انصافی کرده و نمی‌دانم که با همه ارادت و محبت قلبی که به سر کار عالی داشته و دارم و از شرایط بندگی و مقتضیات خویشاوندی نکته‌ای فروگذار نکرده‌ام و اشهد بالله العظیم تا به امروز به هیچ کاری و هیچ امری که موجب اهانت و تخفیف سرکار عالی باشد اقدامی نکرده‌ام، چگونه به یک باره بر جریدهٔ همه چیز قلم کشیده به نوشتن همچه عباراتی که موجب انواع افسردگی است و برودت و آزردگی نقطهٔ قلب می‌شود خودتان را راضی کرده‌اید.

ماشاءالله سرکار عالی راه هر کاری را خوب و بهتر از همه می‌دانید و در این مواقع و موارد همه را اظهار کبرسن و افتادگی و شکستگی می‌فرمائید. اما خیالات دور و دراز و مآل اندیشیها و حوصله و دماغ کارتان به مراتب از همه جوانها بیشتر و بهتر است.

در مسئلهٔ تقی‌خان اگر چه همانطور که مرقوم فرموده بودید مسئله‌ای نیست که اینقدر مذاکره بشود و مسلم است که آمدن و نیامدن او برای سرکار عالی

فرقی نخواهد کرد و محل ملاحظه نیست. اما اگر در این ذریعه اظهاری بنمایم مثل این است که فقرات مرقومه را اذعان کرده به سکوت قائل شده باشم. بناء علیه عرض می‌کنم که سرکار عالی باز از استادی که دارید عبارات اظهاریهٔ مخلص را در این باب بطوری تأویل و از زبان این بنده جاری کرده‌اید که اگر بندگان حضرت مستطاب اجل روحی فداه ببینند مسلماً و بدون هیچ شبهه‌ای از این چاکر مشکوک شده و خواهند فرمود: توئی که حالا قابل آن شده که بر حسن و قبح کارهای من مصدق واقع شده‌ای، همچو چیزها بگوئی و همچو جسارتها بکنی.

مرقوم داشته‌اند که در اندرون عرض کرده‌ام که کارهای حضرت اجل صحیح نیست و من تصدیق ندارم بعضی را، و به خیال خودتان بنده را فریب داده و خواسته‌اید حرفی بدزدید و فرموده‌اید کدام را تصدیق دارید و کدام را ندارید؟ عرض کرده‌ام که نگاه‌داری عبدالله را تصدیق ندارم ولی رفتن تقی‌خان را بدم نیامده...* چه عرض کنم و بنویسم و چه بگویم.

اولاً به ولایت مرتضی علی و به جمیع انبیاء و اولیا قسم است که اینگونه عبارات بهیچوجه از زبان مخلص جاری نشده و این کمترین را چه صدد جسارت و یاری آن است که در جنبهٔ حضرت اجل روحی فداه اظهار وجودی کرده و اظهاری نمایم و همچو جسارتها بکنم؟ مگر نخوانده‌ام که گفته‌اند: ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه توست!

* یک کلمه ناخوانا

بر سرکار عالی اگر چه خلاف ادب است جای کمال ملامت است که همچو نسبتها بدهید و همچو چیزها که نتیجهٔ آن موجب بدبختی دنیا و روسیاهی آخرت این پیراست مرقوم بفرمائید.

اما اینکه مرقوم داشته‌اند که سی و پنج سال است که بعد از پدر با همین مخالفتها و بیمرحمتیهای حضرت اجل زندگانی کرده‌ام بعد از این هم خواهم کرد عرض نمی‌کنم خود را قابل آن نمی‌دانم که ثالث واقع شده در این باب اظهاراتی نمایم.

از فرط ملاطفت و مودت پاره‌ای دفاع فرموده در مسئلهٔ سبک و طرز رفتار این مخلص نسبت به اهل ولایت پاره‌ای دستورالعملها داده و به این عبارت مرقوم داشته بودید که «دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند، نوعی رفتار نمائید که یک وقتی از مردم خجالت نکشید و روی سر برداشتن داشته باشید.

اولاً در جواب این یک مصرع که از خواجه علیه‌الرحمه و معانی ...* در آن مسطور است عرض می‌کنم که «تو با خدای خودانداز کار و دل خوش دار که .... *»

ثانیاً اگر مخلص هم بخواهم در مقابل آن عبارتهای ناملایم که با هیچ قاعده مقرون نیست معارضه به مثل کرده عبارات خشن رکیک بنویسم اولاً از میزان تمدن خارج است. ثانیاً جز اینکه از دو طرف به ما بخندند حاصل و فایدهٔ دیگر نخواهد داشت.

* نقطه‌چین در اصل است

و حالا عرض می‌کنم که در مدت قلیل سن خودم که بیست سال بیشتر نیست و دوازده سال آن ایام طفولیت بوده از وضع و رفتار سرکار عالی با اهل ولایت بی‌اطلاع نیستم.

باری چون بدبختانه سن و سال این مخلص قدری بالا رفته و ایام طفولیت که موقع تحصیل هر نوع علوم و کسب هر نوع فضایل و ادراک هر گونه مطالب که لازم و ملزوم طبیعت یک ذی ....* شده است منقضی گشته متأسفانه عرض می‌کنم که به هر سبک و سیاقی که تربیت شده و در مدرسهٔ هر کس که باید تحصیل بکنم کرده‌ام و من‌بعد به حکم آنکه «نرود میخ آهنین بر سنگ» و «تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است» این‌گونه مسائل و نصایح مشفقانه نسبت به مخلص به منزلهٔ آب در غربال بیختن و آهن سرد کوفتن است و لزوماً عرض می‌کنم «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند».

در مسئلهٔ رسوم گاو و گردون شرحی مرقوم و بعد آدمها و اجزای مخلص را پدرسوخته و نکره اسم برده بودید، در این موقع شرح مذکور را تجدید و تکرار کرده عرض می‌کنم که این بنده معاملهٔ متقابله را منافی و مخالف قاعدهٔ مدنیت و رسوم انسانیت می‌دانم. سرکار مختارید. منتهی اخبار نویسندگان سرکار را معرفت و تربیت شده اسم می‌برم تا هر گه دروغ گفته باشم از مهتری که بی‌اطلاع مخلص از قریهٔ جنگلباغ وجه گاو گردون مطالبه و پنج قران گرفته بود

* یک کلمه ناخوانا

تا وصول مراسلهٔ شریفه بی‌اطلاع بودم. تنبیه کاملی به عمل آورده وجه مزبوره را بالمضاعف دریافت و به گماشتگان عالی تسلیم شد. اگرچه بی‌ادبی کرده‌ام معذرت می‌خواهم. با کمال افسردگی و ملالت از کم‌لطفیهای سرکار عالی این ذریعه را عرض کرده‌ام.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است.

زیاده زحمت نمی‌دهم.

[۱۴۹]

راپورت مأموریت و اقدامات خانه زاد دولت علیه عبدالحسین در تعاقب عباس خان چناری و سایر اشرار اسد آباد.

روز چهارشنبه ۱۵ رمضان که این خانه زاد در گروس بودم خبر رسید که عباس خان چناری و سایر اشرار که همراه او بوده‌اند بعد از مقدمهٔ قریهٔ ورمن و زد و خورد با ظهیرالملک که تفصیل آن ذیلا عرض خواهد شد به راهنمایی علی نام پسر آقاکوره کردستانی که آن هم از اشرار معروف و مشهور است و مدتها در سر حد کردستان و مهربان و خمسه مشغول شرارت و دزدی بوده به عباس خان ملحق شده به مشیرآباد کردستان ملکی حاجی سید محمد مشیرالتجار کردستانی آمده و چون دیده است که از طرف حکومت کردستان در تعاقب و گرفتاری او اقدامی نمی‌شود مطمئن چند روزی در آنجا توقف کرده و در آنجا است.

این چاکر پنجشنبه ۱۶ حسب‌الامرالاقدس‌الاعلی روحنا فداه و تلگرافهای مؤکدهٔ حضرت مستطاب اشرف اکرم آقای صدراعظم مدظله‌العالی با

استعدادی که مرکب از صد سوار و یکصد نفر سرباز بود به خیال اینکه از خاک گروس عبور خواهد کرد در حالتی که هوا بشدت سرد و برف در زمین بود رو به سر حد کردستان و گروس حرکت کردم و یک شب در قریهٔ قوریچائی شش فرسخی قصبه برای تجسس و به دست آوردن خبر صحیح توقف نموده و پیاده‌های مخصوص به اطراف فرستادم. شب را در قریهٔ مزبوره توقف نمودم.

علی‌الطلوع جمعه ۱۷ خبر رسید که از مشیرآباد به قریهٔ کهریز مهربان ملکی مهدی خان منصورالدوله رفته و هر دو پسرش را که بواسطهٔ صدمهٔ باروط سوخته بودند و از حرکت عجز داشته‌اند در خانهٔ ایلخان نام کدخدای قریهٔ مزبوره گذاشته و خود به طرف قریهٔ چکانلو که در دو فرسخی قریهٔ کهریز واقع است حرکت کرده. این چاکر فوراً سوار شده خود به طرف چکانلو حرکت نموده و سی سوار با سی سرباز به ریاست میرزا مقیم یوزباشی به قریهٔ کهریز فرستادم که پسرهای مشارالیه را دستگیر نمایند و تلگرافی به صدارت عظمی عرض و حرکت خود را اطلاع داده مستدعی شدم که مقرر بفرمایند یک عراده توپ کوهستانی از همدان به چاکر برسانند. اگر بودن او در قریهٔ چکانلو صحت داشته باشد او را محصور نموده و منتظر توپ باشم. از قوری چای تا چهار ساعت به غروب مانده با زحمت و عسرت حرکت، سرباز بواسطهٔ برف و گل شش فرسخ راه پیموده به یک

فرسخی قریهٔ چکانلو رسیده آدمی فرستادم که از سقم و صحت این خبر مطلع شده مراتب را اطلاع بدهد.

پس از ساعتی مراجعت کرده خبر آورد که از قرار تقریر اهالی یک روز قبل آنجا آمده و به قلعه رفته و چون بنیان و احکام درستی در آن قلعه ندیده از اقامت آنجا منصرف شده به کوههای باش که در سر حد مهربان و کردستان واقع است رفته و محل اقامتش معلوم نیست.

لهذا شش فرسخ راه طی کرده به آنجا حرکت کردیم. دو ساعت از شب گذشته به قریه کنامار که نیم فرسخی آن مسیل است وارد شدیم. شب را با نهایت سختی و خستگی به سر بردیم.

صبح شنبه ۱۸ رو به کوه حرکت کردیم. میرزا مقیم یوزباشی نیز مراجعت کرده مذکور داشت که مسئلهٔ سوختن و مجروح شدن پسرهای عباس خان صدق داشته و بدواً نیز خواسته است آنها را آنجا بسپارد. باز به هر طور بوده آنها را همراه خود برده. روز مزبور تمام کوهها و مغاره‌های زیاد که در آن نواحی بود در واقع داخلهٔ هرکدام از آنها یک دستگاه عمارت طبیعی سنگی بود سوراخ به سوراخ گشته و اثری نیافتیم. لابد نزدیک غروب به قریهٔ اشرف آباد رفته شب را در آنجا به سر بردیم. اخبار مختلف از هر طرف می‌رسید و چون حرکت و گردش کورکورانه بدون خبر صحیح در آن صحرا جز زحمت بی‌حاصل و از کار افتادن سرباز و سوار فایده نداشت بالضروره روز یکشنبه ۱۹ در قریهٔ

مزبوره توقف کرده باز چند نفر به طرف اسدآباد و چاردولی فرستاده صبح دوشنبه ۲۰ یکی از فرستاده‌ها خبر آوردند که عباس خان با شصت سوار بطور قطع دیروز که نوزدهم بود در سرایجوق مهربان ناهار[1] خورده و به طرف اسدآباد حرکت کرده، این چاکر با سوار و سرباز از رودخانهٔ تلوار گذشته به قریهٔ مهریخان کردستان ملکی معتمد که هشت فرسخ تمام است حرکت کرده مقارن غروب با صدمه و سختی زیادی که بواسطهٔ برف و بوران و بعد مسافت به سرباز و سوار وارد شده بود رسیدیم. خبر دادند که عباس خان در قلعهٔ امیرخان واقعه در نواحی تویسرکان است و ولی‌خان چاردولی و سوارهٔ ظهیرالملک او را محاصره کرده‌اند. به فاصلهٔ چهار ساعت همینقدر که مالها جوی خوردند و عقب ماندهٔ سرباز رسید در عین شدت برف و بوران شش ساعت از شب گذشته رو به اسدآباد حرکت کرده از رودخانهٔ شوراب با صعوبتی هر چه تمامتر سربازها را به ترک کشیده گذشتیم و چند مرتبه راه را گم کرده هریک به طرفی افتادیم.

صبح سه شنبه ۲۱ سه ساعت از دسته گذشته کماکان برف بشدت می‌بارید و هوا بواسطهٔ مه تاریک گشته آخرالامر به هر حالت و هر وضعی که بود خود را به داخلهٔ خاک چاردولی رساندیم. بلدی برداشته و به اسدآباد حرکت کردیم. در بین راه به قریه دی‌نسار که چهار دانگ آن متعلق به حسام‌الملک و دو دانگ دیگر آن متعلق به محمد رضاخان مقتول پسر ولی خان

۱. در اصل: نهار

چاردولی است رسیدیم. اهل قریهٔ مزبوره اناثاً و ذکوراً موافق رسم ایلیتی سیاه پوشیده و گل به سر گرفته بیرون آمدند و بواسطهٔ واقعهٔ قتل محمدرضا خان پسر ولی خان ناله و ندبه‌ها کردند. بالاخره به هر طریقی که بود آنها را ساکت کرده سه ساعت به غروب مانده از چنار عباس خان که بواسطهٔ همراهان ظهیرالملک و ولی خان عالیها سافلها شده و بکلی منهدم شده بود عبور کرده یک ساعت به غروب مانده از گردنهٔ اسدآباد با نهایت صعوبت و اشکال سربازها را به ترک گرفته بالا بردیم و وارد اسد آباد شدیم. هوا بکلی تغییر کرده زمینها سبز و خرم [بود] و اثری از برف و برودت در آن صحراها نبود و معلوم شد خود قصبهٔ اسدآباد نسبت به آن گرمسیرتر و قشلاقیتش بیشتر است. لدی‌الورود ظهیرالملک را که تمارضاً در اسدآباد مانده بود ملاقات کردم و حالا مقدمهٔ قریهٔ ورمن و تفصیل حالت ظهیرالملک و عباس خان را بدین تفصیل عرض می‌نمایم:

روز جمعه ۱۶ شعبان که مشارالیه در شورین همدان بود خبر می‌رسد که عباس خان و کسان او به خیال تحصّن در بقعهٔ متبرکهٔ حضرت معصومه علیهاالسلام رو به آن طرف حرکت کرده و امشب را در آنجا هستند و صبح از آنجا حرکت کرده عازم می‌شوند. ظهیرالملک به محض استماع این خبر پنجاه شصت سواری به تعاقب حضرات می‌فرستد و می‌روند. همینقدر که بر آنها معلوم می‌شود که عباس خان در

قریهٔ مزبوره است بدون اینکه یک قدم پیش بگذارند و اقدامی بکنند مراجعت می‌نمایند. عباس خان از واقعه مطلع شده به اطمینان اینکه سواری آمده و مراجعت نموده دیگر دنبال نخواهند کرد آن روز را نیز در قریهٔ ورمن توقف می‌کنند.

شب شنبه ۲۷ خود ظهیرالملک با استعدادی از سواره و توپخانه رو به ورمن حرکت کرده طلوع شنبه ۲۷ نزدیکی آن قریه می‌رسند و پیش می‌روند و در اینجا روایات بر دو قسم است. آنچه کسان ظهیرالملک و شاهزاده صفی‌الله میرزای سرهنگ توپخانه نقل می‌کنند این است که تا اینها ترتیبات خودشان را داده و محل توپ را در سیصد قدمی در تپه‌ای که بر آن مکان مشرف بوده معین کرده‌اند و سنگرها گرفته، عباس خان بکلی بی‌خبر و همگی در خواب بوده‌اند. اول آفتاب صدای شیههٔ اسبها به گوش آنها می‌رسد خبردار شده از بالاخانه بیرون آمده وضع را مشاهده کرده از تفصیل مطلع می‌شوند، به داخل آن بالاخانه رفته و دیوارها را سوراخ نموده مزقل تفنگ کرده بنای تیراندازی می‌گذارند. محمدرضا خان پسر ولی‌خان اظهار جرأت و جلادت کرده بی محابا پیش می‌رود. گلوله به سر او خورده مغزش متلاشی شده هلاک می‌شود. محمدحسین خان برادرش که جنازهٔ او را می‌بیند و می‌خواهد که نزدیک برود گلوله به سینهٔ او خورده او نیز کشته می‌شود. یدالله خان برادرزادهٔ ولی خان و حسین نام آدم مشارالیه که بر سر جنازهٔ

آنها می‌روند نرسیده هر دو به ضرب گلوله مقتول می‌شوند و توپخانه نیز هر چه تیر می‌اندازد به نقطهٔ مقصود تصادف نمی‌کند. سوار بی‌رویه تفنگ می‌اندازد و بی جهت تفنگ و قورخانه را به هدر می‌دهند. در این اثنا یک تیر گلوله «کرناوی» به دیوار بالاخانه خورده قدری خراب می‌کند. حضرات بواسطهٔ صدمهٔ توپ متوحش شده از بالاخانه به زیر آمده و از طرف دیگر استنباط می‌کنند که فشنگ سوار به اتمام رسیده بر جرأت آنها افزوده بی‌پروا با کمال مقهوراِی او جسارت از دهکده بیرون آمده پیاده به سر توپ می‌روند. در آن بین یکی دو نفر را مقتول و چند رأس اسب و قاطر را تلف می‌نمایند.

ظهیرالملک و همراهان عباس خان را با آن وضع از دور مشاهده می‌کنند توپ و توپچی و قورخانه و قاطر آبداری را جا گذاشته رو به عقب می‌تازند و از این طرف عباس خان و کسانش میدان را خالی دیده به سر توپ می‌روند و به توپچیها زور می‌آورند که «فرونت» توپ را به طرف ظهیرالملک و سوار متوجه نموده شلیک نمایند. از حسن اتفاق آچارقپاق توپ همراه شاهزاده سرهنگ بوده و وصلت نداده به شکستن و خورد کردن توپ به صدمهٔ سنگ و بردن پنج قراول و چند وصله (اصله) از اسبابهای توپ و قورخانه و قاطر آبداری.

ظهیرالملک با اسباب اکتفا کرده نفری پنج تومان به توپچیها داده به ورمن مراجعت کرده باز به این

تفصیل شب را در قریهٔ مزبوره به سر می‌برند.

صبح یکشنبه ۲۸ فراراً به طرف کردستان حرکت می‌کنند. جناب ظهیرالملک نیز با این احوال توپ شکسته را که فقط لولهٔ آن باقی بوده است با جنازه‌ها برداشته مجدداً به همدان مراجعت کرده و بعد معلوم شده که باقرخان عموزادهٔ عباس خان هم در حملهٔ اول به گلوله افتاده و مقتول شده.

روایت دیگر که اشتهارش از این بیشتر است و فرقی که با شرح معروضهٔ فوق دارد این‌است که بعد از آن مقدمات به شکستن توپ اکتفا نکرده سواره به سر ظهیرالملک تاخته و رسیده است، خود ظهیرالملک را پیاده کرده مخصوصاً چکمه‌های او را از پا، کلیچهٔ خز و پالتو را برده است. بدواً خیال داشته صدمه بزنند. بعد از عجز و الحاح زیاد صرف نظر کرده و رفته است. این بود تفصیل وِرِمن که برای اطلاع خاطر مبارک عرض شد.

شب چهار شنبه ۲۲ رمضان نیم ساعت از شب گذشته به منزل خود مراجعت نموده شب را به سر بردیم. تمام تلگرافاتی که از جانب حضرت مستطاب اشرف اکرم آقای صدراعظم مدظله العالی و جناب مستطاب امیرنظام به سرافرازی این چاکر به گروس و سایر نقاط شرف صدور یافته بود و به واسطهٔ سرعت حرکت به زیارت آنها نایل نشده بودم در اسدآباد به زیارتش مفتخر گشتم و راپورت ورود خود را به اسدآباد به حضرت صدارت عظمی و امیرنظام عرضه داشتم و

چون ظهیرالملک برای تفحص و تفتیش چند نفری به اطراف فرستاد ولی خان با استعداد به طرف قلعهٔ امیرخان واقعه در تویسرکان حرکت کرده رفته بود سربازها و مالهای این چاکر هیجده فرسخ راه طی کرده بکلی از حالت حرکت افتاده بالضروره روز چهارشنبه ۲۲ را در اسدآباد توقف کرده و آدمی به طرف تویسرکان و قلعهٔ امیرخان فرستادم که خبر صحیح به دست آورده مراجعت نماید که خود نیز به قلعهٔ مذکوره حرکت نمایم.

شب پنجشنبه ۲۲ تلگرافی از عبدالجواد میرزای رئیس تلگرافخانه کرمانشاه رسید و خبر تفویض ایالت مرکزیه و سایر ولایات را به جناب مستطاب امیرنظام اشعار کرده بود. تلگراف مزبوره را برای اطلاع جناب ظهیرالملک فرستادم مطلع شود. اهالی افشار و اسدآباد و غیره که از واقعه خبردار شدند به واسطهٔ صدمات بی‌نهایتی که از ولی خان به آنها وارد شده به قرب دو هزار نفر زن و مرد به منزل این فدوی هجوم آوردند. از قتل و غارت و بی‌عصمتی همراهان ولی خان و ...* زدن ولی خان به آنها وارد شده به قرب دو هزار نفر زن و مرد به منزل این فدوی هجوم آوردند. از خانه‌های آنها آه و ناله و داد و بیدادی کردند که این چاکر از عرض آن عاجز است. به هر طور بود آنها را ساکت کرده نوید احقاق حق داد. برای مزید اسکات آنها کاغذی به ولی خان نوشتم که دیگر بیش از این متعرض رعایای بیچاره نشود.

* یک کلمه ناخوانا

و برای اطلاع خاطر مبارک عرض می‌نمایم که واقعاً ولی خان در این مقدمه از قتل و غارت و صدمه و اذیت احدی از رعایای بیچارهٔ بیگناه نکته‌ای فروگذار نکرده و بهیچ چیز ابقا ننموده و به محض اطلاع بر این فقره و وصول نوشتهٔ این چاکر ملتفت شده که با این احوال حق کسی پامال نخواهد شد متوحش شده به چاردولی خانهٔ خود مراجعت نموده.

ظهر پنجشنبه ۲۳ فرستادهٔ این چاکر مراجعت کرده اظهار داشت که مقدمهٔ قلعهٔ امیرخان مقرون به صدق بوده و اشخاصی که ظهیرالملک آنها را به تعاقب فرستاده در قلعهٔ امیرخان، عباس خان را محصور نموده بعد از زد و خورد و قتل یک نفر شبانه از آن محل فرار کرده رفته و معلوم نیست به کدام طرف حرکت کرده. در این بین جناب ظهیرالملک به منزل چاکر آمده و اظهار داشت که استعدادی که به همراهی خسرو خان تفنگدارباشی کرمانشاه به قلعهٔ امیرخان فرستاده بودم مراجعت کرده و مذکور می‌نمایند که عباس خان از آن قلعه فرار کرده رو به طرف قریهٔ آجین خالصهٔ دیوانی حرکت کرده و ردش را تا آسیابهای قریهٔ مزبوره برده رسانده‌اند. برحسب تلگرافهای مؤکد ظهیرالملک و سوارهٔ احمدوند بهتوئی و کلیائی چهار ساعت به غروب مانده به طرف آچین حرکت کرده. نیم ساعت به غروب مانده رسیدیم. اهالی آنجا بدواً به خیال اینکه این سواره و جمعیت متعلق به ولی خان و برای صدمهٔ آنها آمده

است پاره‌ای هرزگیها و حرکات عامیانه کردند و بعد که حقیقت امر را مطلع شدند اعتذار کردند.

شب را در آن قریه به سر برده صبح جمعهٔ ۲۴ را به آسیاها حرکت کرده و ردّ را برداشته به قریهٔ چنار شیخ که گویا سه دانگ آن متعلق به اکبرخان نایب ناظر است رساندیم و مراتب را از اهالی آنجا تحقیق کردیم و از ترس اینکه مبادا صدمه‌ای به آنها بزنیم حقیقت مطلب را نگفتند و قسمها یاد کردند و قرآنها آوردند که از عباس خان بیخبرند. لابد و ناچار به قریهٔ خاکریز نیم فرسخی اسدآباد مراجعت کردیم. چند نفر از آدمهای ولی خان که از طرف همدان مراجعت می‌کردند بیخبر از اینکه ولی خان به چاردولی به خانهٔ خود رفته خبر آوردند که عباس خان را در قریهٔ همه کسی همدان دیده‌اند. ظهیرالملک از آمدن اعتذار کرده به اسدآباد مراجعت نمود و این چاکر سواره و استعداد کرمانشاه را با سوار و سرباز و توپخانه برداشته رو به طرف همه کسی حرکت کردم.

از قراری که معلوم شد علی محمدخان برادر عباس خان که از بدو امر با خیالات برادرش بهیچوجه همراهی و موافقت نداشته بعد از مقدمهٔ ورمن که ولی خان بیجهت متعرض او شده، رضاقلی خان پسر دیگرش نیز در آن جنگ به قتل رسیده با محمودخان در قریهٔ الوراینا نیم فرسخی چنار به عباس خان ملحق و با او متفق گردیده. در بین راه هوا یک مرتبه منقلب شده و طوفان سختی شده باز از گردنهٔ صعب و سخت

اسدآباد به هر زحمتی که بود شش فرسخ راه طی کرده دو ساعت از شب گذشته وارد تاج آباد یک فرسخی قریهٔ همه کسی شدیم. حرکت از اینجا بواسطهٔ خستگی مالها و عقب ماندن سرباز غیرممکن بود. شب را در آنجا به روز آورده اول طلوع صبح شنبه ۲۵ به طرف همه کسی تاختیم. معلوم شد دیشب گذشته شش ساعتی از آنجا حرکت کرده به قریهٔ پهنه بر رفته. باز در آنجا توقف نکرده پنج ساعت به غروب مانده وارد همه کسی شدیم و مراتب را تحقیق کردیم. اظهار داشتند که پنج ساعت قبل به اینجا آمده غذائی صرف کرده و به طرف همدان رفته است. ردّ را از قلعهٔ مزبوره برداشته یکسره به شاهراه و جادهٔ همدان رساندیم و یکی دو فرسخ رو به همدان حرکت کردیم. ردّ را از جاده بیرون برده به طرف قریهٔ بهادر بیک ملکی آقایان همدان حرکت کردیم و از آنجا به قریهٔ کریم آباد رساندیم. هوا تاریک و بورانی شد و برداشتن ردّ شبانه ممتنع گردید.

شب را در کریم آباد مانده صبح یکشنبه ۲۶ باز ردّ را برداشته به طرف لاله جین ملکی حسام‌الملک حرکت کردیم. در نزدیکی لاله جین شب شده و برداشتن ردّ اشکالی پیدا کرد. خیال داشتیم شب را در آنجا بمانیم به گمان اینکه متعلق به جناب حسام‌الملک است، بالضروره عباس خان در آن نواحی نخواهد ماند. از رفتن به لاله جین منصرف شده به خوشاب چهار فرسخی همدان آمدیم و چند نفری

|به| تجسس فرستادم. شب را در انجا ماندیم.

صبح دوشنبه ۲۷ به طرف بهار عازم شدیم که بعد از حصول خبر به طرفی که معلوم شود در آنجاست حرکت نمائیم.

شب را در بهار توقف کرده صبح سه شنبه ۲۸ حکم تلگرافی از حضرت مستطاب اشرف اکرم آقای صدراعظم مدّظله‌العالی رسید که دنبالهٔ کار را از دست ندهم تا بعد از ورود جناب مستطاب امیرنظام به لوازم اتمام این کار اقدام شود.

این چاکر نیز حسب‌الامر مبارک عصر چهارشنبه ۲۹ وارد همدان شده شاهمرادخان احمدوند و نصرالله خان کلیائی |را| با شصت نفر سوار به تفحص و تعاقب فرستادم و خود در همدان منتظر ورود موکب مبارک شدم.

روز یکشنبه ۴ شوال شاهمرادخان و حضرات مراجعت کرده خبر آوردند که رو به طرف خمسه حرکت کرده و ما اجازهٔ دخول به خاک خمسه نداشتیم.لزوماً مراجعت کردیم.

بر حسب تلگراف مبارک جیره و علیق سرباز و سوار را تا ۱۵ شوال داده و روز ۱۶ که امیرنظام وارد همدان شد حسب‌الامر آنها را مرخص نموده خود برای هر نوع چاکری و رجوع خدمت در همدان متوقفم

و مخارج سواره و سرباز و همراهان فدوی از جیره و علیق و قیمت بالا پوش و مدد خرج و غیره به

موجب قبوض هر یک از دسته‌جات بـه یک هـزار و ششصد تومان بالغ شده.

چاکر عبدالحسین

[۱۵۰]

سواد کاغذی است که به جناب حسام‌الملک نوشته شده

فدایت شوم

البته خاطر شریف از حادثهٔ قتل مرحوم هاشم خان در قریهٔ شهرک گروس که در سرحد کردستان واقع است کاملاً مستحضر و مسبوق است. اگر در این چند روزه از طرف مخلص در این باب اظهاری نشده

اولاً بواسطهٔ اغتشاش سیم خط همدان و گروس بوده و به همین جهت بود که جواب تلگراف مورخه به خاکپای مبارک بندگان حضرت اقدس روحی فداه تا به حال به تأخیر افتاده.

ثانیاً اظهار و اعلان تلگرافی در این مواقع و موارد برای این است که مسافت بعیدی در بین [باشد] و اظهار مطالب فوری جز بواسطهٔ تلگراف وسیلهٔ دیگری نداشته، چون مسلم و معلوم بود که جنابعالی ـ در روز اول هنوز به مخلص خبر نرسیده ـ از وضع واقعه مطلع و مستحضر شده در تجسس مرتکبین و تفحص و دستگیری قاتلین اقدامات لازمه فرموده‌اید تعجیل در امر و خبر تلگرافی را بعد از اصلاح سیم که مدتی طول

کشید لازم ندانستم.

این اوقات کـه دستخطهـای جـوابیهٔ تـلگرافـیه رسیده است سوادی از هر دو لفاً ارسال داشتم به نظر شریف خواهد رسید. اگـرچـه در عبـارات تـلگراف ثانوی که به عنوان بـقیهٔ جـواب مـرقوم شـده و عـین تلگراف معروضهٔ جنابعالی به خاکپای مبارک حضرت اقدس روحی فداه در آن مندرج است و در هر شطری و هر سطر از آن دوستانه خیلی حق گله‌ها دارم اما در این موقع اظهار آن را لازم ندانسته و به سکوت قـائل می‌شوم. بهتر این است که مسئله مسکوت عنه بمـاند والا فروعات زیاد می‌شود. همینقدر عرض می‌کنم که در دستگاه حضرت ولینعمتی کـه تمـام چـاکـران آن آستان مبارک صورت واحد[ند] پسـندیده و سـزاوار نبوده در تلگراف معروضه که همچو عبارات مـندرج فرموده و به مخلص نسـبت عـرض بـه خـلاف واقـع بدهید. اگر ارتکاب کردستانیها به این عمل با تحقیقات لازم و سابقهٔ بصیرت به ارادتمند ثابت و محقق نشده بــود چگــونه عـرض بـه خـلاف حـقیقت جسـارت می‌کردم، در صورتیکه خود عرض کرده‌اید که شبانه ریخته‌اند و او را کشته‌اند. چگونه بر جنـابعالی ثـابت شده که مرتکبین کردستانی نبوده‌اند.

دیگر اینکه در صورتی که این عمل شبانه واقع شده و مشارالیه تک و تنها با چهار نفر اهل و عیال در شش فرسخی در خانهٔ خود بیخبر خوابیده چگـونه قاتلین و مرتکبین را اسم و رسم معین می‌توان کرد که

جنابعالی عرض کرده‌اید، حالا هم به هـر کس گمـان دارند به اسم و رسم بگویند تا خانهٔ خود حاضر نمایم. ولی مرتکب کردستانی نبوده از اقوام خودش این کار را کرده‌اند. پس بهتر این است کـه جنـابعالی یکـی از اقوام خودش را که این کار کرده‌اند به اسم و رسم معین بفرمائید تا مخلص هم آسوده شده مدعی را بشناسم و هر روز اسباب زحمت نشوم.

علی ایّ حال اظهار اینگونه مطالب موجب اطالهٔ کـلام و اسبـاب مـزاحـمت خـواهـد بـود. ارتکـاب کردستانی هم به این عمل اظهر من‌الشمس است. البته جنابعالی هم اغماض نفرموده برحسب اوامر مبـارکهٔ حضرت اقدس والا روحـی‌فداه و اقتضـای اتحـاد و یگانگی که معهود است بطوری که لازم است اقدامات مجدانه خواهید فرمود که دنبالهٔ این کار قطع شـده و بیش از این طول نکشد که با وضع ایلیتی امتداد همچه مسائل باعث اشتداد مادّه باشد و مبادا خدای نخواسته وضعی اتفاق بیفتد که اسباب اشتغال عمده و تصدیع کلی بشود. زیاده زحمت نمی‌دهم.

* * *

[۱۵۱]

۵۲۰ بعد این که چند سطر سفید مانده در صفحهٔ بعد عباراتی هست که ظاهراً مرتبط به نامهٔ پیشین نیست و مربوط به مال‌التجارهٔ زیگلرست که در دو نامهٔ بعدی ذکر آن شده

با این تفضیلات و با این آثار و علامات و با معین بودن اقوام و ارقاب و طایفهٔ آنها دیگر برای کارگذاران سرکار والا در تشخیص رفقای آنها و پیدا کردن مال‌التجاره زر مطمح نظر و حکم قطعی سرکار والا این باشد که کارگذاران و متصدیان امور توسط و حمایت و دفع‌الوقت را در چنین موردی منافی مصلحت سرکار دانسته در فکر انجام کار و اصلاح امر باشند. زیاده عرضی ندارم.

[۱۵۲]
سواد کاغذی است که به نواب والاامیرزاده نوشته‌اند

فدایت شوم

عالیشان عزت نشان علی بک جلودار که مأمور کوچانیدن خانواران منه‌می از خاک گروس بود آمد و در این چند روز خدمت مرجوعه به خود را انجام داده و خانواران منه‌می را کوچاند و عجالةً مردم این حدود آسوده شدند و البته قدغن بلیغ خواهند فرمود که بار دیگر رجوع نکنند و هر ساله باعث اختلال این نواحی شوند. این مختصر را در انجام خدمت مرجوعه به عالیشان علی بک جلودار در رضامندی از مشارالیه عرض نموده، زیاد سرکار والا را مزاحمت نمی دهد.

[۱۵۳]

سواد کاغذی است که به نواب والا امیرزاده نوشته شده

فدایت شوم

در جواب عریضحات مرسوله به دارالخلافه در فقرهٔ قتل مشهدی رحیم و گرفتاری شش نفر از سارقین و مرتکبین دیروز که سه‌شنبه بیست و چهارم بود از بندگان اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم دام اجلاله حکم تلگرافی رسید که سارقین را به دارالخلافه بفرستند و هم در آن ضمن تلگرافی به عنوان نواب والا فرستاده بودید که این است که عین تلگراف مختصهٔ سرکار والا را با سواد تلگراف مخصوصهٔ خود لفاً ارسال خدمت نموده از قراری که ملاحظه خواهید فرمود این فقره در خاکپای اقدس و نظر اولیای دولت اهمیت بهم رسانده و در پیدا کردن عین مال‌التجارهٔ زیگلر و رفقای این اشخاص تأکید و مبالغه فرموده‌اند. البته نواب والا در اجرای احکام و رفع این واقعه اهتمامات لازمه به عمل خواهند آورد.

در باب فرستادن دزدها هم بنده در فرستادن آنها تعجیل نخواهم کرد که شاید سرکار والا مصلحت و مناسب بدانند که در خدمت اولیای دولت مستدعی

شوند که فرستادن آنها را به دارالخلافه موقوف نمایند و اجازه بدهند که مخلص دزدها را به سنندج بفرستم که خود سرکار والا در حبس نگاه دارند. مرقوم فرمائید که تکلیف معلوم شود. زیاده عرضی ندارم.

[۱۵۴]

سواد کاغذی است که به میرزا یوسف وزیـر کردسـتان نوشته شده

برادر مهربانا

تفصیل وصول احکام تلگرافـی بندگـان اشـرف امجد اکرم سپهسالار اعظم دام‌اجلاله را خدمت نواب مستطاب والا امیرزاده عرض کرده‌ام و آنچه به خـود آن برادر می‌نویسم این است که مبادا تصور نمائید که من خودم به اولیای دولت عرض کرده بـاشم کـه ایـن اشخاص را به دارالخلافه احضار نمایند که اشهدبالله هیچ لفظ و عبارتی که معنی و مفهومش احضار آنـها باشد عرض نشده و حالا هم که حکم به فرستادن آنها فرموده‌اند از فرستـادن آنهـا کمـال اکـراه دارم. عـلی ایّ‌حال چنانکه خدمت نواب والاامیرزاده نیز عـرض کرده‌ام اگر مصلحت و مناسب بدانید خودتان تلگرافاً مستدعی شوید احضار این اشخاص را به دارالخلافه موقوف نموده اجازه بدهند که من آنها را بـه سـنندج بفرستم که در آنجا محبوس باشند و این فقره را محض صلاح شما می‌نویسم که در پیدا کردن مال‌التجـاره و گرفتاری رفقای این اشخاص بـه تـأخیر قـایل نشـده تعجیل نمائید. زیاده زحمتی نیست.

[۱۵۵]

سواد کاغذی است که به نواب حاکم کردستان نوشته شده

فدایت شوم

رقیمهٔ سرکار والا زیارت شد. در باب سه نفر منه‌می مرقوم فرموده بودید تفصیل این فقره را قراری که معلوم شده این است که منه میها در مراجعت از قزوین به ینگی‌کند خمسه رسیده چند رأس مال و دواب آنها را می‌تازند. اهالی ینگی کند مطلع شده آنها را تعاقب نموده تا به خاک گروس می‌رسانند و یک نفر از آنها را خود ینگی کندیها دستگیر می‌نمایند و به هر یک از دهات گروس که می‌رسند به ساکنین آن اطلاع داده استمداد می‌نمایند و سه نفر دیگر را اهالی گروس تعاقب کرده می‌گیرند و چون مرتکب دزدی شده بودند در این چند روز در اینجا محبوس بودند و حالا که رقیمهٔ سرکار والا رسید آنها را مرخص کرده در هر حال منتظر فرمایشات سرکار والا هستم و از روی کمال خیرخواهی عرض می‌نمایم که نوعی بفرمائید که ایلات کردستان این نوع بی‌اعتدالیها را موقوف کرده هر روز باعث اختلال این نواحی و مایهٔ مزاحمت نواب والا نشوند. زیاده عرضی ندارم.

[۱۵۶]

در ابتدای قسمت پایانی عریضه به ولیعهد باقی است)

... بیاید و به نیابتی که برای او معین شده بود مشغول باشد و یا خانباباخان و هر کس دیگر که رأی مبارک قرار گیرد مأمور و معین شده معجلاً به ساوجبلاغ بیاید که چاکر دستورالعملهای لازمه به او داده روانهٔ افشار نماید و سر هم رفته عرض می‌نماید که افشار صاین قلعه یکی از نقاط مهم و انتظام حکومت آن از لوازم است. لکن از چندین جهت و بواسطهٔ پاره‌ای از اشخاص اختلال کلی در امر ولایت افشار بهم رسیده که عمده‌اش اقدامات بی‌قاعدهٔ نواده‌های مقرب الخاقان خان و مخصوصاً حرکات ناشایستهٔ بیوک‌خان پسر رضاقلی‌خان است که رفع و دفع آن از لوازم انتظام آن ولایت است. رأی و اختیار با حضرت اقدس والاروحی فداه است. زیاده جسارت است. الامرالاشرف الامجدالوالا مطاع.

[۱۵۷]

خدمت ذیرفعت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالاراعظم مدظله‌العالی

چند روز قبل به توسط تلگرافخانهٔ تبریز چند فقره در امور راجعه به اینجا عرض کرده‌ام و مخصوصاً عین کاغذ محمد آقای مامش را در آن مسئلهٔ معهود و عین کاغذ حمزه آقا را در جواب قادر آقا در تلگرافهای معروضه گنجانده‌ام. البته به نظر بندگان اشرف رسیده و از لحاظ انور همایون گذرانیده‌اند.

و در باب دو هزار و پانصد و پانزده تومان بقیه قیمت پانصد خروار گندم مزبور مرسولهٔ تبریز اتمام این امر و وصول این طلب موقوف و منوط به التفات بندگان اشرف است که از موضوع و محمول* این امر از اول تا آخر اطلاع دارند و کمترین در حالتی که به اعتقاد خود خدمت عمده کردم که بقدر دو هزار تومان متضرر شدم.

۲۲ ربیع‌الاول ۹۸

[۱۵۸]

طهران، خدمت ذیرفعت جناب مستطاب اشرف امجد اکرم سپهسالار اعظم مدظله‌العالی

البته در استعفای از کفالت امور آذربایجان مصلحت عمده به نظر آورده‌اید، اما کمترین بزعم خود چنین می‌دانم که وقت استعفا و اعتذار نبود و در استدعای احضار به دارالخلافه تعجیل فرمودید. علی ای حال انشاءالله تعالی مآل کارها خیروعاقبت محمود است.

۲۲ ربیع‌الاول ۹۸

[۱۵۹]

سواد کاغذی است که به تاریخ ۱۶ شهر ربیع‌الثانی به جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه نوشته شده

قبله‌گاها تعلیقه مبنی بر یکصد و چهل و دو تومان و پنج هزار قسط دوم از طلب مسیو بریان پاریس زیارت شد. و اینکه برات تمام مبلغ مزبور را به حوالهٔ عالیجاه خواجه رستم تبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه که در دارالخلافةالباهره در کاروانسرای مرحوم امیر حجره دارد ملفوف عریضه ارسال خدمت نموده که به مقرب الخاقان میرزا جوادخان بفرمائید وجه برات مرا دریافت کرده به سفارت دولت فرانسه بدهند و سند وصول آن را گرفته برای مخلص بفرستند و محض اطلاع خاطر جنابعالی عرض می‌نمایم که در اینجا با عالیجاه خواجه هارتون که حواله دهندهٔ برات است قرار این طور شده است که در وقت کارسازی وجه برات مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان وصول آن را در پشت همین برات بنویسد که خواجه رستم مجدداً آن برات را برای خواجه هارتون بفرستد.

در باب چهل تومان مرابحه هم که مرقوم فرموده بودید عرض می‌نمایم که سفارت فرانسه از روز اول

فقط به اخذ و دریافت اصل طلب مسیو بریان راضی وقایل شدند و مخلص هیچوقت قبول مرابحه نکرده است و قطع نظر از این فقره که قدرش هم قابل نیست اگر از وزارت جلیله و امورخارجه باب مرابحهٔ مطالبات را بر روی سفارت فرانسه مفتوح نمایند برای آنها دستاویز شده در مطالبات عمدهٔ دیگر که غالبش راجع به دولت است اشکالات زیاد به میان خواهند آورد. زیاد عرضی ندارد.

۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۹۸

پیوست نخست

نوشتهٔ عباس میرزا ملک آرا در ضمن شرح حال خود

عباس میرزا ملک آرا در شرح حال خود که به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی به چاپ رسیده موضوع طغیان شیخ عبیدالله را به رشتهٔ نگارش در آورده و ضمناً به نامهٔ شیخ اشاره کرده است که شیخ در آن عباس میرزا را به همراهی با خود به امید پادشاهی تحریک کرده بوده است. آن قسمت از نوشته که می‌تواند مورد استفادهٔ محققان باشد ضرورةً نقل و چاپ می‌شود. موارد داخل [ ] افزوده اینجانب است.

* * *

با این وضع میرزا حسین خان حاکم قزوین شد. چند روزی که در آنجا ماند فتنهٔ اکراد آذربایجان در گرفت.

شرح این قضیه به طریق اجمال این که طه که از اعاظم صوفیهٔ نقشبندیه بود و مرحوم محمد شاه انارالله برهانه بسیار بسیار از او رعایت می‌فرمودند و چند قریه به تیول و سیورغال و مخارج خانقاه او مقرر فرموده بودند و هرساله تحف و هدایا به جهت او می‌فرستادند و در میان تمام کردستان نافذالکلمه بود و دعوات بسیار به جهت حفظ و صحت من در آن ایام می‌فرستاد و والدهٔ من در طریقت مرید او بود، چند سالی بود فوت شده و پسرش شیخ عبیدالله به جای پدر استقرار یافته بود و در محاربهٔ دولت عثمانی با روس جمعیت بسیاری از اکراد جمع کرده از دولت عثمانی اسلحه خواست که به طور جهاد به جنگ روسیه رود. دولت عثمانی هم اسعاف تمنای شیخ را نموده مبلغی اسلحهٔ حرب به آنها داد. اینها به جنگ روس رفتند و غارت و دستبردهای خوب نمودند. قشون عثمانی که شکست خوردند، اکراد هم مراجعت به خانه‌های خود نمودند. مقداری کلی تفنگ مارتینی در این محاربه از روس و عثمانی به دست آنها افتاد. از این استعداد باد نخوتی در دماغ شیخ عبیدالله و سرکردگان اکراد بهم رسید. حکام ایران که هیچوقت دست از رذالت و طمع خود برنمی‌دارند، نه موقع می‌فهمند نه از جایی اطلاع دارند، نه چیزی دانسته‌اند مگر اخذ پول، به هر طریقی که باشد و هر فسادی که مترتب شود و هر رسوائی و بدنامی که روی کارآید پروا ندارند. مقصود پول است. علی‌الخصوص مظفرالدین میرزای ولیعهد شاه که گوئی تازه از لله و دایه جدا شده‌اند نه از رسم ملک داری خبر دارد نه از حکومت اثری، علی‌الدوام مشغول بازی کردن با

نوکران جوان و سواری و شکار است و یک رأس اسب و یک لوله تفنگ را به ملک‌داری ترجیح می‌دهد و به جهت آنکه مطلق‌العنان باشد وزیری و پیشکاری از طهران قبول نکرد و **میرزا احمد** نامی [را] که منشی خودش بود و هر چه او می‌گفت بلی بلی عرض می‌کرد پیشکار خود قرار داد و ملقب به مشیرالسلطنه نمود. آن وقت منشی باشی به او می‌گفتند و مشارالیه هم به جهت طمع به تمامی اهالی آذربایجان سخت گرفت. از آن جمله به دهات تیولی شیخ عبیدالله و دهات آقایان مکری بنای پیچیدگی را گذاشت. غافل از اینکه این آن شیخ سابق نیست و از این مداخل جزیی باید چشم پوشید. چند بار پاپی شیخ شدند. شیخ تحمل کرد.

در این بین کشیکچی باشی ولیعهد مسمی به **لطفعلی میرزا** مشهور به آقا شاهزاده پسر طهماسب میرزا مؤیدالدوله را که قابلیتی نداشت و بهیچ‌وجه کارآزموده نبود محض میل ولیعهد [که] پیشکش وافری گرفته حاکم ساوجبلاغ مکری کردند. مشارالیه به مقر حکومت آمده چند روز بعد از ورود، فیض‌الله بیک نامی را که از متمولین آنجا بود گرفته حبس نمود و پانصد تومان از او به طریق جریمه گرفت. چون این شخص متمول بود غالب اوقات مبتلا می‌شد و در ایام وزارت صاحبدیوان که قبل از میرزا احمد بود این بیچاره را حبس نموده و چهار هزار تومان جریمه گرفته بودند.

باری بعد از فیض‌الله بیک، آقا شاهزاده، مینا آقا نام پسر قادر آقای مکری را گرفته پانصد تومان جریمه کرده رها کرد. اهالی مکری تماماً مشوش شدند. از آن جمله حمزه آقای منگور بود که از جملهٔ شجعان روزگار و رؤسای قبایل بود و جنگها دیده و یاغی‌گریها کرده و زخمها خورده و حبسها دیده و چند سال قبل خواستند او را دستگیر نمایند فراراً به خاک دولت عثمانی رفته بود و به خواهش دولت ایران چند سال عثمانیها او را محبوس داشتند. بعد از مدتی فراراً به ایران مراجعت نموده از اعمال ناشایست بکلی دست کشیده در جرگهٔ خدمت‌گزاران حکومت بود. بعد از جریمه‌ها خائف شده به دهات خودش رفت و آقا شاهزاده به تبریز به میرزا احمد نوشته حمزه آقا را مقصر قلمداد [کرد] و اذن خواست که او را گرفته جریمه نماید. از تبریز هم اذن رسید و به او نوشتند که حمزه آقای کرد را دستگیر نموده زنجیر کن مبالغی پول بگیر. اما گرفتن او کار پسر طهماسب میرزا نبود. این مجهول بدون هیچ نوع تهیه، روزی حمزه آقا را طلبیده حمزه آقا هم چون مطیع و خدمت‌گزار بود و مدتی بعد از شرارتها دست کشیده بود به خیال این که یحتمل خدمتی به او رجوع نمایند، از منزل خودش به دارالحکومهٔ ساوجبلاغ آمد. آقا شاهزاده فوراً گفت ترا باید حبس کنم و مبلغی باید به جهت حضرت ولیعهد از تو پول بگیرم. هر چه حمزه آقا گفت تقصیر من چیست جواب شنید که فرمایش ولیعهد است. زنجیری آوردند که به گردن حمزه آقا بنهند. شاهزاده فرمودند اول زنجیر را ببوس بعد به گردن خود بگذار. حمزه آقا خنجر از کمر خود کشیده نعره‌ای زد که تمام حاضرین فرار کردند. شاهزاده هم به اندرونی گریخته پناه به زنها برد. حمزه آقا چند نفر را زخمی کرده بدون هیچ مانعی سوار به اسب خود شده با همراهان راه منزل خود بگرفت و از آنجا به خدمت شیخ عبیدالله رفته شیخ را به غضب آورده شرح تعدیات عجمها را که به اکراد مکری و سنیان کرده بودند داد و مدتها بود که دل شیخ از تعدیات حکام رنجیدگی داشت. لهذا حکم شد که پسر شیخ مسمی به شیخ عبدالقادر با مریدان قدم در میدان محاربه گذارد. اسکندر قوریانس نام ارمنی که تبعهٔ روس و ساکن ساوجبلاغ بوده تاریخ این واقعه را به تفصیل نوشته است. این رساله گنجایش آن را ندارد*.

مختصر آن است که ابتدا پسر شیخ با حمزه آقا رو به ساوجبلاغ آمد. آقایان مکری و خوانین

---

* در کتابشناسی (پیوست هشتم) معرفی آن را گفته‌ام.

که «دل پُری» قدیم از حکام ایران داشتند باطناً با آنها دمساز و هم‌راز شدند. پسر **طهماسب میرزا** متوحش شده فرار نمود. شهر ساوجبلاغ بدون هیچ مانعی به تصرف شیخ‌زاده و حمزه آقا درآمد. جماعت مکری هم با آنها همراه شده به سمت قصبهٔ میاندوآب و مراغه تاختند. پیش جنگ لشکر اکراد سوارهای **سلیم خان چاردولی** و چند نفر پسر و برادرزادهٔ او بودند که در میاندوآب جلو اکراد راگرفتند و تقریباً بیست و پنج سوار بودند. علینقی خان پسر سلیم خان دایی پسر شیخ راکشت و رشادتی بکمال نمودند. چون غالب سوارهای آذربایجانی مأمور خدمات خارج بودند (من جمله همین سوار چاردولی بود که در فارس بود) با سوارانی که از مراغه آمده بودند دچار شده شکست خوردند و خالوی شیخ زاده کشته شد. در این بین لشکر کرد از عقب رسید. این مختصر سوار که از مراغه آمده بودند فرار کردند. پسر شیخ رسیده خالوی خود را کشته و به خون آغشته دید حکم غارت و قتل قصبهٔ میاندوآب را داد. در این قصبه یک عراده توپ و قدری توپچی و سرباز بود ولی سرب و باروت قلیلی داشتند. بقدر نیم ساعت خودداری نموده اول غروب سوار اکراد داخل قصبه شدند و تا طلوع فجر مشغول قتل و غارت بودند.

قتل مردم میاندوآب را قادر آقای برادر باباخان آقا که نوکر مقرب ولیعهد بود باعث شد و همین سبب نفرت مردم از اکراد و کشتن آنها شد.

روز که شد آنچه اموال بود بعضی از سواران به مساکن خودشان که در جبال منیعه بود بردند و جابجا کردند. بعد از دو سه روزی برگشتند. لشکر اکراد قصبهٔ میاندوآب را آتش زدند و در این واقعه هشتصد نفر مسلمان و بیست نفر ارمنی و پنجاه نفر یهودی کشته شدند.

اکراد بعد از این فتح دهات و اطراف مراغه را غارت کرده به سمت تبریز رو نهادند و قصبهٔ بناب را محاصره کردند و عجب آنست که تا این وقت **میرزا احمد منشی‌باشی** ولیعهد که پیشکار آذربایجان بود بهیچ‌وجه نگذاشته بود کسی این وقایع را به ولیعهد عرض کند و می‌گفت اگر ولیعهد بشنود غصه می‌خورد و اوقاتش تلخ می‌شود و این خروج کردها نقلی ندارد. بعد از اصلاح عمل آن وقت عرض می‌کنم که چنین مطلبی بود و گذشت. حالا چرا ایشان را غصه بدهیم.

و اسکندر قوریانس ارمنی در تاریخ خودش نوشته است که آنچه **اقبال‌الدوله** از ارومیه به میرزا احمد نوشت که کمک و قشون و قورخانه از تبریز بفرستید همه را جواب نوشت که چند نفر سوار کرد دزد قابل این نقلها نیست و این قدر بی‌کفایتی کرد تا آنکه اکراد ساوجبلاغ راگرفتند. بعد آمده میاندوآب را قتل نموده آتش زده بر سر قصبهٔ بناب آمده محاصره کردند. در این وقت میرزا احمد مراتب را به عرض ولیعهد رسانید.

رئیس اردو **مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنهٔ قراگزلو** بود...[1] ملقب به **صدرالدوله** را با قشون و دو سه عراده توپ به جهت استخلاص بناب فرستادند و قبل از رسیدن اینها، آخوند ملاعلی قاضی بناب غیرت و حمیت مردانه به خرج داده اهالی قصبه را به سنگر بستن فرمان داده یورش اکراد را دفع نمود و مقدارکثیری از آنها راکشت. اکراد عقب نشستند که [قشون] جمع‌آوری کرده روز دیگر یورش آورند. در این بین حاج صدرالدوله به امداد اهالی رسیده اکراد از تسخیر بناب مأیوس شده به سمت ساوجبلاغ رفتند و به غارت سایر دهات پرداختند.

شرح بعضی از این احوال را تلغرافچی از تبریز به طهران اطلاع داد. از طهران اردویی تشکیل داده به سرداری شاهزادهٔ **حمزه میرزا ملقب به حشمةالدوله** پسر مرحوم عباس میرزای نایب‌السلطنه روانه نمودند و **میرزا حسین خان مشیرالدوله** را که به قزوین فرستاده بودند حکم شد به سمت پیشکاری آذربایجان معجلاً روانهٔ تبریز شود و میرزا احمد مخذولاً به طهران بیاید و

---

۱. عبارت بنا به تصریح دکتر عبدالحسین نوائی افتادگی دارد.

حکم شد تیمور پاشاخان ماکویی با فوج ماکو[ئی] ابوابجمعی خودش به سمت ارومیه روانه شود. حمزه میرزا در بین راه مریض شده به رحمت ایزدی پیوست. این لشکر که از طهران رفت و لشکری که از تبریز و ماکو آمدند تمام دهات عرض راه و اطراف ارومیه و مراغه را چاپیدند و از عرض و ناموس بهیچ‌چیز ابقا نکردند و به مراتب از لشکر اکراد بدتر خرابی نمودند.

در این گیرودار، روزی تنها در کنج خانهٔ خود نشسته بودم. دیدم دو نفر داخل خانه شدند و از نوکران سراغ مرا گرفتند. نزد من آمدند. پاکتی از بغل درآورده به من دادند. دیدم شیخ عبیدالله به من نوشته و مرا دعوت به جنگ کرده است و آورنده‌ها یکی عبدالرحیم نام داشت و پیر بود، دیگری حسینقلی و هر دو برادر بودند. عبدالرحیم نام به من گفت تأمل جایز نیست. یقیناً اگر بیایی شاه خواهی شد. صورت مکتوب شیخ عبیدالله این است...[1]

این مکتوب را که خواندم حواسم پریشان شد. از یک طرف واهمه کردم که مبادا نوکران من مطلع شده و رفته به هر طور است خبر را به امنای دولت و شاه برسانند. زیرا که رسم ایران این شده است که از طرف شاه جاسوسان در هر جا هستند و هر شخص معتبری که باشد یکی یا دو تا از نوکران او را به طوری که آن شخص ابداً نفهمد در جزو[2] پول می‌دهند که اخبار و حرکات و سکنات آن شخص را روزنامه بدهد. از نوکران قدیمی من هم زیاده از سه نفر باقی نبودند. مابقی تماماً از اهل طهران بودند. یک طرف هم وساوس در دلم پیچید که چه باید کرد. آیا به ملاحظهٔ تلافی این همه بدیها که ناصرالدین شاه به من کرده است باید رفت و اسباب قوت شیخ عبیدالله شده به کاغذپرانی بدون خون‌ریزی تبریز را گرفته و بر طهران تاخت و چون تمام خلق از وضع حرکات ناصرالدین شاه رنجیده‌اند طهران را هم می‌توان تصرف نمود. یا آنکه به ملاحظهٔ حب وطن و هم‌دینان و خوردن نان و نمک نباید خیانت کرد و نباید باعث ریختن خون شیعیان شد. در صورت رفتن چطور باید رفت که در این بیست منزل راه گرفتار نشوم و در صورت ماندن چه تدبیر باید کرد که این دو نفر را که به طلب من آمده‌اند کسی نشناسد و عبث عبث به هیچ و پوچ در طهران مبتلی نشود[3].

خلاصه وساوس مرا گرفت که آرزوی مرگ کردم. مطلب هم چیزی نبود که بشود مشورت کرد. آن دو نفر را گفتم شما عجالةً به نوکران من بگویید ما آمده‌ایم نوکر شویم و قوشچی و شکارچی هستیم. قدری هم التماس کنید که نوکران واسطهٔ شما شوند و از اطاق خارج شوید. اینها رفتند و من مشغول فکر شدم تا شب شد. آن شب مرا خواب نبرد. قبل از صبح برخاسته وضو گرفتم رو به قبله نشسته گریهٔ بسیار کردم و تضرع و زاری نمودم و از قاضی‌الحاجات آنچه خیر است خواستم. به دلم افتاد که خیانت به ولی نعمت ظاهری خود نکنم و باعث فتنه و فساد نشوم. اگر به من بدی کرده‌اند به خدا واگذارم و خودم به حضور شاه رفته کاغذ شیخ عبیدالله را بدهم و آن دو نفر را هم به دست بدهم که النجاة فی‌الصدق. بعد از آنکه عزم به این مطلب کردم استخارهٔ ذات‌الرقاع هم نمودم. فعل خوب و ترک بد آمد.

بعد از طلوع آفتاب از اندرون بیرون آمده به طریق هر روز نشستم. از آن دو نفر جویا شدم که کجا هستند. نوکران گفتند که آنها مذکور داشتند که از راه رسیده و خسته‌ایم، اسبهای ما هم در کاروانسرا است. می‌رویم به کاروانسرا شب می‌خوابیم و فرداصبح می‌آئیم. این را که شنیدم حواسم پریشان شد که مبادا این دو نفر نیایند، یا آن که گرفتار شوند و من مبتلی شوم. دو ساعت به این حالت

---

۱. اینجا چند سطری سفید گذارده شده ولی سواد مکتوب نوشته نشده است.

۲. ظاهراً «خفیه» درست است.

۳. ظاهراً «نشوند» درست است.

ماندم که بدتر از حالت نزع بود. تا آن که دیدم از در خانه داخل شدند. شکر خدا را کردم. به فراشباشی سفارش کردم که این دو نفر را در قهوه‌خانه مشغول کن و مگذار جایی بروند و خودم سوار شده به حضور شاه رفتم. در باغ عمارت پهلوی نارنجستان نشسته بودند. عرض کردم عرضی دارم. فرمودند چیست. عرض کردم این مطلب معلوم شاهی بوده باشد که من آدم خیانتکار نیستم. اگر اسلامبول رفتم خدا می‌داند که از گرسنگی بود. اگر به روسیه رفتم از ترس بود و از شاه ترسیدن عیب نیست و گناهی نه. ولی خیانت از من سر نمی‌زند.

روز گذشته نزدیک غروب، دو سوار کرد از طرف شیخ عبیدالله آمده مکتوبی آورده‌اند و مرا دعوت به جنگ نموده است. فرمود مکتوب کجاست. فوراً به دستش دادم. مطالعه کرده فرمود آن دو نفر کجا هستند. گفتم هر دو در خانهٔ من می‌باشند. فرمود بفرست بیاورند. گفتم چند نفر نوکر دیوانی مأمور بفرمائید بروند آنها را بگیرند. زیرا که خنجر دارند. مبادا زخم‌زده فرار نمایند. چند نفر مأمور شدند. بعد آمده عرض کردم اینها را من به دست دادم، حال مبادا از ترس جان و تلافی تهمتی به من بزنند. فرمودند مطمئن باش. آن دو نفر را آوردند و به محمد رحیم خان علاءالدوله[۴۷] سپردند که استنطاق کند و از وضع اردوی شیخ مطلع شود و بعد از استنطاق حکم به حبس ابدی فرمودند و در ازای این خدمت یک حلقه انگشتر الماس که دویست تومان ارزش داشت التفات فرمودند و حکومت قزوین را هم بدون این که از من پیشکش بگیرند مرحمت کردند و یک ثوب سرداری ترمهٔ بدی خلعت دادند و آورندهٔ خلعت را یک صد تومان دادم. به هزار ناز و غمزه قبول نمود و آقا ابراهیم آبدار ملقب به امین السلطان نوشت که باید زود بروید به قزوین... (ص ۱۵۲ ـ ۱۵۸)

پیوست دوم

گزارش «ابوالقاسم» که در ساوجبلاغ کارگزار امور خارجه بوده

جزو اسنادی که وزارت امور خارجه در جلد سوم «گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی» (تهران، ۱۳۷۰) چاپ کرده گزارشی آمده است که مقداری از جزئیات و تواریخ مربوط به واقعهٔ شیخ عبیدالله و تبعات آن را دربر دارد. چون از این سند می‌توان به مقداری از سوانح و تواریخ دست یافت، آن را از روی عکسش که در مجموعهٔ مذکور چاپ شده است (و با متن چاپ شده در آنجا تفاوتهای کلمه‌ای دارد) بازنویسی کرده درینجا به چاپ می‌رساند.

نامهٔ کارگزاری ساوجبلاغ به وزارت خارجه
گزارش «ابوالقاسم» دربارهٔ وضع ساوجبلاغ
نمرهٔ ۴

بسمه تعالی

سال هفتم توقیعات حضرت «اختر» است که مانندهٔ طالع و عالم انسانیت را به معرفت حقانیت جامع و به مراتب و مدارج عالیه رسانیده است.

کان لله بوده‌ای در ما مضی　　　تا که کان‌الله لله آمد جزا

در این باب دلیل و برهان موجب اطناب و مقصود که در نظرست مفقود می‌شود.

آفتاب آمد دلیل آفتاب　　　گرد نسبت باید از وی رو متاب،

خیال مطلبی است، اگر درج توقیعات حضرت «اختر» شود و در صفحهٔ اغبر منتشر گردد بدون فایده نخواهد شد، بلکه از برای مطالعه‌کنندگان که از برادران خوش‌بخت و منصف خواهند بود به این مقدمهٔ غیرمترقبه که از نوادر روزگار است مورث عبرت و تأسف خواهد شد. چون اصل شرح و تفصیل این واقعه به حکم ضرورت جداگانه نوشته شده است و در اینجا به طریق اجمال نوشت، مَن قتل نفساً بغیر نفس اوفساد فی‌الارض فکانما قتل‌الناس جمیعاً.

چون که ملعون خواند ناقص را رسول　　　هست در تأویل نقصان عقول
کفر فرعونی دهد کبر عنید　　　جمله در نقصان عقل آمد پدید

بعد از آنکه شیخ عبیدالله ملعون ناقص‌العقل بدبخت به تخیلات شیطانی و هوای نفس به فکر ریاست و ولایت ستانی افتاد.

یک شغالی رفت اندر خمّ رنگ — اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ
پس برآمد پوستین رنگین شده — کاین منم طاوس علّیین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته — زآفتاب آن رنگها برتافته
دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد — خویشتن را بر شغالان عرضه کرد

احمق چنان پنداشت بساط ریاست و حکمرانی به موافقت چند نفر قطاع‌الطریق و از دولتین مطرود و مردود امثال حمزه آقا منگور و بعضی سرخیلان عشایر وحشی [از] دولت علیهٔ ایران و عثمانی استقلال خواهد گرفت. شیخ عبدالقادر پسر اوسط خود را با حمزه آقا به طرف اشنویه و ساوجبلاغ مأمور و روانه نمود.

ای ضیاءالحق حسام‌الدین برآر — این سرخر را از این بطیخ زار

یوم دوشنبه ۲۱ شهر شوال ۱۲۹۷ **نواب لطفعلی خان** حاکم ساوجبلاغ با آقایان این حدود که با جمعیت بودند به طرف میاندو آب حرکت نمودند.

یوم چهارشنبه ۲۳ شوال به فاصلهٔ دو روز شیخ عبدالقادر با حمزه آقا وقت ظهر با دو سه هزار جمعیت خارجه و داخله وارد ساوجبلاغ شدند و یوم پنجشنبه ۲۴ خانباباخان را حاکم ساوجبلاغ کردند. در ظرف سه روز جمعیت وحشی ضالّه شیخ عبدالقادر به دوازده هزار رسید.

یوم جمعه ۲۵ قبل از طلوع به طرف مرحمت آباد حرکت نمودند. بعدازظهر جمعه خبر قتل و غارت مرحمت آباد را با نعش نوری بیک نام که بیدقدار و خالوی شیخ عبدالقادر بود به ساوجبلاغ آوردند. غیر از طایفهٔ مسیحی و طایفهٔ یهود و اطفال که سوزانیده بودند سه هزار و چهارصد نفر مرد و زن مقتول داشتند و چند مساجد معتبر را آتش زدند که کلام‌الله بسیار در آن مساجد بوده است.

گویا شیخ عبیدالله به علاوهٔ خبط دماغ اعتقاد صحیح هم به قانون معظمهٔ مستقیمه که حبل‌المتین فرقهٔ اسلامیه است نداشته، زیرا که از حرکات اتباع ضالهٔ او که کلام‌الله را سوختند و مرد و زن و اطفال مسلمین و غیره را بدون تقصیر و گناه کشتند و هتک عصمت نسوان پنجاه ساله را با دوشیزگان پنج ساله فرق و تفاوت نگذاشتند، که از بدو خلقت که دنیا تا به حال چنین حادثه و ظلم و بی‌انصافی به ظهور نرسیده است که از این طایفهٔ ضاله به وقوع رسید.

از مرحمت آباد و ملک کندی و محال توپخانه و ساسلمش و محال چلیک و قره دیوان الی هشترود و از حوالی تبریز اموال منهوبه آوردند. بدبخت‌ترین اینها مرحمت آباد بود که «عالیها سافلها» گشت. خراب و پایمال احتشاد طایفهٔ وحشی بی‌انصاف شدند. قریب یکصد کرور تومان بدون اغراق ضرر و خرابی رعیت غیر از اخراجات دولت تخمین شده است.

از ۲۵ شهر شوال الی نهم شهر ذیقعدةالحرام در اطراف و نواحی مرحمت آباد مشغول تاخت و تاز بودند. ایل منگور و پیران و زودی و مامش و طایفهٔ زرزا که از خویشان شیخ عبیدالله است و کویی و بالک و گورگ و غیره آنچه غارت و تاراج و اسیر آورده بودند هرکس و هر طایفه به محل توطن خود رسانید. صدای تاراج گوشزد حدودات همجوار دولت عثمانیه گردیده و از خاک دولت عثمانی علی‌الاتصال چوگان به دست و چارق در پا می‌آیند.

از نهم شهر ذیقعدةالحرام الی نوزدهم شهر مزبور در ساوجبلاغ اوطراق کرده‌اند. جمعیت ضالهٔ متفرقه به چهل هزار رسیده است، و خیال تصرف و غارت بناب دارند و طایفهٔ قراپاپاق و اهالی ساوجبلاغ عموماً در این سفر مغلوب و مجبور شده‌اند.

و خبر مأموریت **اعتمادالسلطنه** به سمت بناب و سنگر ساختن او در ساوجبلاغ شایع گشته

است. شیخ عبدالقادر گلولهٔ توپ را در هوا خواهد گرفت. و طایفهٔ ضاله به هوای غارت جدید پرواز می‌نمایند.

نوزدهم ذیقعدةالحرام به طرف بناب رفتند. الی ۲۸ شهر مزبور در اطراف و حوالی بناب بودند و چند دفعه به طرف سنگر هجوم آورده شده منکوب برگشتند و حال آنکه در آن وقت جمعیت اعتمادالسلطنه سه هزار نبوده است.

و اردوی **حشمت‌الدولهٔ** مرحوم که از طهران حرکت کرده است به استعداد تمام شهرت داده‌اند و جناب جلالت مآب **حسنعلی خان وزیر فواید** با فوج گروس و سوارهٔ افشار صاین‌قلعه و سوارهٔ شاهسون دویرون مأمور است که به اردوی بناب معجلاً ملحق شود، و از این اخبارات جمعیت شیخ عبدالقادر را واهمه و اضطراب مستولی گردیده آناً فاناً تخفیف و فرار می‌نمایند.

پشه آمد از حدیقه وز گیاه — از سلیمان نبی شد دادخواه
کای سلیمان معدلت می‌گستری — بر شیاطین و آدمی زاد و پری
گفت پشه داد من از دست باد — کو دوست ظلم بر ما برگشاد
پس سلیمان گفت ای زیبا دوی — امر حق باید که از جان بشنوی
حق به من گفته است هان ای دادور — مشنو از خصمی تو بی خصم دگر
بانگ زد آن شه که ای باد صبا — پشه افغان کرد از ظلمت بیا
باد چون بشنید آمد تیز تیز — پشه بگرفت آن زمان راه گریز
گفت ای شه مرگ من از بود اوست — خود سیاه این روز من از دود اوست
او چو آید من کجا یابم قرار — که برآرد از نهاد من دمار

گلابی آقا که از آقایان معتبر دهبوکر [بود] با خان‌باباخان حاکم به اردوی بناب از در ضراعت رفتند عنایت و مهربانی دیدند. شیخ عبدالقادر نیز تاب مقاومت نیاورد فراراً به ساوجبلاغ آمد. جناب وزیر فواید با فوج و سوارهٔ افشار و سوارهٔ دویرون از راه کوهستان مراغه که فوق‌العاده صعب‌المسالک است به اردوی بناب ملحق گردید.

و در این اوقات رعیت محال شهر ویرا اغنام و احشام و عیال و اطفال خودشان را از خوف و توهم اردوی دولتی کوچ داده به طرف سلدوز و سردشت و لاهیجان و غیره متفرق [شده‌اند] و شب و روز می‌روند. و اردو هم از بناب به طرف ساوجبلاغ حرکت کرده است.

و شیخ عبدالقادر بعد از مراجعت از بناب اهالی ساوجبلاغ را از لطمه و تطاول اردوی دولت تخویف و تهدید کرده، رعیت از توهم دست عیال و اطفال خود را گرفته رو به صحرا و بیابان و کوههای اطراف و حوالی شهر گذاشته بی‌اختیار فرار می‌نمایند.

شب ششم شهر ذیحجةالحرام شیخ عبدالقادر و حمزه آقا دو ساعت گذشته از ساوجبلاغ به عزم فرار خارج شدند و به قدر پانصد خانوار رعیت ساوجبلاغ هم همان شب عیال و اطفال خودشان را برداشته سردشت و بانه و غیره می‌روند و صدای تفنگ و طپانچه و آواز آه و ناله و افغان زنان و اطفال و هایهوی غریب در ساوجبلاغ و اطراف آن برپا شده است. خبر آوردند اتباع شیخ عبدالقادر و حمزه آقا کاروانسرایی را که مال‌التجاره داشت شکستند و اهالی ساوجبلاغ را که خودشان به موعظه و تهدید تفرقه انداخته‌اند در اطراف ساوجبلاغ لخت و غارت می‌نمایند و هفت نفر را قتل کرده‌اند و جمعی زخمدار شده است و بی‌عصمتی نموده‌اند. کسی با مادرش زنا کند با دیگران چها کند.

الی دمدمهٔ صبح صدای تفنگ و طپانچه و آه و ناله از اطراف ساوجبلاغ منقطع نشد، و روز شد از یک هزار و چهار صد خانوار رعیت ساوجبلاغ به قدر سیصد خانوار باقی مانده است. عمارتها

قبرستان به نظر می‌آید. علما و قضات و سادات و بازماندگان رعیت هم امروز به اردوی دولتی که در قریهٔ قره‌قشلاق و سه فرسخ به ساوجبلاغ است رفتند و مهربانی و نوازش یافتند.

«ولکم فی‌القصاص حیوة یا اولی‌الالباب». این آیات باهره در امنیت جان و عرض و مال است و حق دولت آن بود به حکم آیه مبارکه قصاص و سیاست عمومی فرمایند. چون اصل بنیان این حادثهٔ ناگهانی راجع به خاک دولت عثمانی بود مانع از عقوبت و سزای کیفر شد. به مفاد «الکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس» حکم عفو و اغماض بر عموم مرتکبین این حدود امر و نافذ گشت.

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم — بندهٔ حقم نه مأمور تنم
من چو تیغم آن زننده آفتاب — ما رمیت اذ رمیت در حراب
چون درآمد علتی اندر غزا — تیغ را دیدم نهان کردن سزا
بیش از این با خلق گفتن روی نیست — بحر را گنجایی اندر جوی نیست

و همین روزها **حشمت‌الدولهٔ مرحوم** در قریهٔ تکان تپهٔ افشار به رحمت حضرت کردگار واصل گردید

و **حاجی صدرالدوله** را هشتم شهر ذی‌حجة‌الحرام از اردوی قره قشلاق با فوج گروس و سوارهٔ نصرت به حکومت ساوجبلاغ فرستادند. یک ماه تمام حکومت کرد. چون طرز حکومت او با خیالات اولیای دولت علیه مطابق نشد پس از مأموریت حضرت اجل **سپهسالار اعظم** برای نظم اردوهای دولتی و تمشیت رعیت و امنیت این حدود، وضع حکومت حاجی **صدرالدوله** را بالکلیه منافی دیده و کافی ندیده جناب جلالت مآب **حسنعلی خان وزیر فواید** را که از اجلّه رجال و تربیت یافته و کافی و ممتحن دولت ابد مدت بود انتخاب، ساوجبلاغ و لاهیجان و سلدوز و صاین قلعهٔ افشار را نیز مزید بر ادارهٔ حکومت سابق فرمودند

و جناب جلالت‌مآب وزیر فواید بعد از اطلاعات از وضع ولایت و پریشانی حالت رعیت و استیلای واهمه در ارکان طبیعت آنها و تفریق و تحریق که واقع شده است، حاصل نمودند و دیدند اگر در اصلاح معالجهٔ این ناخوشی صعب و مهلک که ابدان اهالی این حدود را عموماً احاطه کرده است اقدامات لازم مرعی ننمایند چندان نمی‌گذرد آثاری از حیات اهالی این حدود در روی زمین باقی نخواهد ماند و بلکه مثل مادهٔ شقاقلوس در عضو دیگران نیز سرایت کرده آنها را ضایع خواهد کرد.

گفت دانستم که رنجت چیست زود — در علاجت سحرها خواهم نمود
شاد باش و ایمن و فارغ که من — آن کنم با تو که باران با چمن
وعده‌ها و لطفهای آن حکیم — کرد آن رنجور را ایمن ز بیم
وعده‌ها باشد حقیقی دلپذیر — وعده‌ها باشد مجازی تاسه گیر
وعدهٔ اهل کرم گنج روان — وعدهٔ نااهل شد رنج روان

جناب معزی الیه اوقات حکومت را شب و روز در تألیف قلوب و مهربانی و بذل انعام و احسان در حق عامهٔ سعید و پلید مصروف داشته و به سرحد کمال رسانید.

عالم ز سرزنده گشت و دلفروز — ای عجب آن روز روز امروز روز

تفریق رعیت که از توهّم غالباً به خاک دولت عثمانی گذشته بودند و در بلدان بیگانه سرگردان و حیران و مآل اعمال خود را ابداً نمی‌دانستند که به کجا انجام خواهد گرفت در قلیل زمان و در نهایت اطمینان و امیدواری به وطن مألوف خودشان مراجعت نموده کمافی‌السابق از روی استظهار به کسب و دعاگویی مشغول گردیدند. تحرق و خرابیهای محال شهر ویران نیز بهتر از اول دایر و آباد شده و رعیتهای محال مزبور که از وحشت تفرقه بودند کلهم جمع و توطن گرفتند.

چون مراتب رأفت و حسن سلوک و مهربانیهای جناب جلالت مآب وزیر فواید در جمیع صفحات این حدود و نواحی دولت عثمانی شهرت گرفت مقصرین که در خاک دولت عثمانی بودند به عریضجات متواتر مبنی بر عجز و الحاح و خواری و زاری و ندامت از اعمال و کردار خودشان نزد جناب معزی‌الیه فرستاده و استدعای عفو تقصیرات می‌کردند و اجازهٔ رجعت به وطن مألوف می‌نمودند. جناب جلالت مآب وزیر فواید در جواب بعضی از آنها به اقتضای وقت و ملاحظهٔ پاره‌ای مصلحتها تعلیقجات سخت و خشونت آمیز می‌نوشتند. تا اینکه کاک عبدالله برادر حمزه آقا منگور با توابع خود به توسط محمد آقا سر خیل طایفهٔ مامش به ساوجبلاغ آمد و ضراعت کرد. عنایت و مهربانی دید و به ریاست طایفهٔ مزبور با خلعت و احکام نایل گشت.

فقرهٔ کاک عبدالله باعث جرئت و جسارت حمزه آقا و چند نفر برادرزاده و اتباع او شد. عریضه و قاصد نزد جناب جلالت مآب وزیر فواید فرستاد و جناب معزی‌الیه در تأمینات و آمدن او را به صلاح و صوابدید آقایان و اعیان ولایت به شرایط چند راجع نمود و آقایان از راه پولتیک آمدن حمزه آقا را صلاح دانستند. قادر آقا، ریش سفید طایفهٔ دهبوکر و عالی‌جناب میرزا ابوالقاسم برادر جناب میرزا عبدالوهاب قاضی در جواب حمزه آقا و آمدن او به ساوجبلاغ آنچه لازم دانستند نوشتند.

بعد از دو سه روز سوارآقا برادرزادهٔ حمزه آقا که سرخیل طایفهٔ زودی بود با سلیمان آقا پسر حمزه به ساوجبلاغ آمدند. در وقتی که جناب وزیر فواید در خارج قصبهٔ باغ مظفرالدوله چادرزده است و معدودی سوارهٔ قوجه بیگلوی شاهسون و افشار صاین‌قلعه و به قدر پنجاه نفر سرباز از فوج پنجم شقاقی در اطراف باغ چادر داشتند سوارآقا و سلیمان آقا، پسر حمزه‌آقا، به توسط میرزا ابوالقاسم نزد جناب وزیر فواید آمدند و در حق آنها مهربانی تامّه مبذول آمد.

و هم از بابت حمزه آقا جناب وزیر فواید به سوارهٔ قراپاپاق و سوارهٔ مامش که نظم حدود لاهیجان به عهدهٔ آنها واگذار است دستورالعمل داده است اگر حمزه آقا و اتباع او از سرحد دولت عثمانیه تخطی و تجاوز نمایند به استعمال سلاح دفع کنند.

و در این اوقات کاغذی از حمزه آقا به میرزا ابوالقاسم رسید که اینک من در قریهٔ بسطان بیک که از مزارع نعلین و خانهٔ حمزه آقا است می‌آیم و در آنجا با شما ملاقات خواهد شد و یک روز به فاصله کاغذ دیگر از حمزه آقا آوردند. نوشته بود این دفعه ملاقات من ممکن نشد. از اختلافات نوشتجات او تشویش [پیش آمد] و مورث بعضی خیالات گردید، و اتفاقاً قاصد علی‌حدهٔ حمزه آقا که به ساوجبلاغ می‌آمد در لاهیجان به سوارهٔ قراپاپاق و سوارهٔ مامش دوچار شده از حمزه آقا تفحص می‌نمایند. می‌گوید با یکصد نفر سوار در بسطان بیک است و این کاغذ او است به ساوجبلاغ می‌برم. سوارهٔ قراپاپاق و مامش نظر به دستورالعملی که داشتند به طرف بسطان بیک می‌تازند. وقتی می‌رسند که حمزه آقا با توابع خود در فوق کوهی سنگرنموده است و محاصره می‌نمایند. آخرالامر چند [نفر] از طایفهٔ قراپاپاق و از طایفهٔ مامش پیاده می‌شوند به طرف سنگر متوجه گردیده حمزه آقا و توابع او تاب مقاومت نیاورده از آن طرف کوه سرازیر [می‌شوند] و فرار می‌نمایند، و می‌خواهند از معبر رودخانه بگذرند کاک عبدالله برادر حمزه‌آقا که همراه قراپاپاق و مامش بوده است با سوارهٔ خود معبر رودخانه را مسدود نموده، حمزه آقا و اتباع او از بیچارگی به رودخانه زده سلامت سلامت می‌گذرند. ولی چند نفر آدم و اسب از آنها را آب می‌برد.

پس از آنکه قاصد حمزه‌آقا به ساوجبلاغ آمد به میرزا ابوالقاسم نوشته بود که من اینک در بسطان بیک برای ملاقات شما حاضرم و منتظرم. جناب جلالت مآب وزیر فواید از این جسارت بدون مقدمه و حرکت علی‌الغفلهٔ حمزه آقا که منافی تدبیر و تحریر بود و خبر واقعهٔ جدید هم

نرسیده است فوراً میرزا ابوالقاسم را برای ملاقات حمزه آقا مأمور و روانه داشتند، و میرزا ابوالقاسم حمزه آقا را در محل معهود نیافت و از غوغا و هنگامهٔ تازه هم مطلع گشت. با وجود آن حمزه آقا را ملاقات و در تأمینات و اطمینان او گفتگو نموده و او هم میرزا ابوالقاسم را خاطرجمعی داده بود که در آمدن ساوجبلاغ تعجیل نماید.

ای دریده پوستین یوسفان — گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک به یک جویای تو — می‌درانند از غضب اعضای تو
خون نخسبد بعد مرگت در قصاص — تو مگو که میرم و یابم خلاص
این قصاص نقد حیلت‌سازی است — پیش زخم آن قصاص این بازی است
این جزا تسکین جنگ و فتنه است — آن چو اخصاء است و این چون ختنه است

یوم جمعه دوم شهر رمضان ۱۲۹۸ در حالتی که محمد آقا سرخیل طایفهٔ مامش و کاک عبدالله برادر حمزه آقا با سوارهٔ خودشان در ساوجبلاغ حاضرند خبر آوردند حمزه آقا با یکصد و پنجاه سوار امروز وارد خواهد شد. جناب جلالت مآب وزیر فواید از بس که در این باب اخبارات دروغ استماع کرده بود و به چندین ملاحظات یقین نکردند که حمزه آقا با آن همه خیانتها و خسارتها و خباثتها که در موافقت شیخ عبیدالله ملعون باعث و از او به ظهور رسیده است به محض تأمینات و اطمینان چند نفر اهل ولایت جرأت و جسارت نخواهد کرد که از خاک دولت عثمانی تجاوز و تخطی نماید و از طرفی از حرکات مجهولانه و جسورانهٔ او بعید نشمردند و محض احتیاط تدارک مرگ حمزه آقا و همراهان او را فوراً فراهم آورد.

دو ساعت به غروب جمعه باقی بود حمزه آقا و سه برادرزادهٔ او که هر یک در رشادت معروف و مشهور این حدود بودند با پنج نفر نوکر با تفنگهای مارتین و مسلح و حمزه آقا نیز تفنگ تکمه‌دار در دست داشت با میرزا ابوالقاسم به قدم تند و چابک به طرف چادر جناب وزیر فواید رفتند، «بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول». و سوارهٔ حمزه آقا در پشت باغ قبله که به اردو دو هزار قدم بیشتر نبود حاضر و آماده هستند و منتظرند که از حمزه آقا و همراهان او چه آواز خواهد خواست.

بعد از ورود چادر جناب معزی‌الیه که کس نبود و جناب وزیر فواید هم دویست قدم به فاصله با کمال حزم در چادر دیگر نشسته‌اند و دستورالعمل لازم به سوارهٔ قوجه بیگلو و سوارهٔ افشار که در اطراف چادر ایستاده بودند، داده است.

خشک دید آن بحر را فرعون کور — تا در او راند از سرمستی و زور

و سوارهٔ کاک عبدالله برادر حمزه آقا و سوارهٔ طایفهٔ مامش قراپاپاق در کنار باغ مکمل و مسلح ایستاده و در کمال حیرت تماشا [می‌کردند] و نگران بودند که آیا چه رستخیز خواهد شد. یک دفعه صدای تفنگ و آوازگیر و دار از میان چادر بزرگ جناب جلالت مآب وزیر فواید به فلک رسید. در یک ساعت سوارهٔ قوجه بیگلو و سوارهٔ افشار دمار از نهاد حمزه آقا و هشت نفر همراهان او درآوردند و سرهای منحوس آنها را از بدن جدا و زمین را از لوث وجود آن ناپاکان پاک نمودند.

آسمان می‌گفت آن دم با زمین — گر قیامت را ندیدستی ببین

این وقوع فتنهٔ غیرمترقبه و ناگهانی شیخ عبیدالله ملعون که اهالی ساوجبلاغ و بعضی آقایان این حدود را به استظهار حمایت حمزه آقا منگور و عشایر وحشی و مخلوط تبعهٔ دولت عثمانی و دولت ایران به رفاقت شیخ عبدالقادر مغلوب و مجبور کرد و حکایت قتل و غارت میاندواب و غیره واقع گشت. عداوت و نقار بزرگ در مابین کرد و ترک که هر دو خدمتگزار و رعیت اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ایران خلدالله ملکه بوده و هستند، بود.

از بدو فتنه تا حال که یک سال تمام است ابواب مخالطه و مرابطه به همین واسطه از کرد و

ترک متروک و بالکلیه مسدود و مقطوع گردیده بود و احدی از طایفهٔ اکراد از خوف اعمال شنیعهٔ خود به طرف میاندوآب قدرت تخطی و عبور نداشت و در مقام جمعیت، ظلم که بر اهالی میاندوآب از احتشاد اکراد و عشایر وحشی بی‌انصاف وارد گشته بود حق همه طور و اقسام انتقام را مستحق و سزاوار بودند که به عمل آورند و افعال ناپسند و شنیعهٔ طایفهٔ ضاله موجب انفعال و شرمساری اهالی این حدود که همجوار و همسایه بودند شده، و در این بحر تحیّر و تحسّر مستأصل و مستغرق بودند که به چه زبان عذر از گناه و ظلم رفته بیاورند و اهالی میاندوآب را اظهار دلجویی نمایند.

داد ده ما را که بس زاریم ما — بی‌نصیب از باغ و گلزاریم ما
شهرهٔ ما در ضعف و اشکسته پری — شهرهٔ تو در لطف و مسکین پروری

چون جناب جلالت مآب وزیر فواید مراتب بیچارگی اهالی این حدود از ناصیهٔ آنها مشاهده نموده و در قلزم عصیان غوطه‌ور و مستهلک دیدند از در چاره‌جویی و علاج و رفع روسیاهی و معذرت اهالی ساوجبلاغ و غیره [برآمده] و محض خیرخواهی دولت و نیکنامی خود و نظم امور سرحدیه و آسودگی رعیت شاهنشاه جمجاه روحنافداه و مؤالفت و موافقت جدید در بین دو رعیت بیچارهٔ مظلوم که عفو و اغماض از یکدیگر نمایند. جناب حاجی میرزا یوسف دایی تبریزی و جناب حاجی ملاعلی قاضی بیات ملقب به سیف‌القضاة و عموم ریش‌سفیدان نواحی میاندوآب و صاحب‌منصبان مراغه را در آن طرف و عالی‌جناب میرزا عبدالوهاب قاضی و میرزا عبدالقادر قاضی و اعیان و اشراف ساوجبلاغ با آقایان این حدود [را] از این طرف در میاندوآب حاضر نموده و خود جناب وزیر فواید نیز از قصبهٔ ساوجبلاغ به میاندوآب رفته چندروزی در آنجا توقف کرده اسباب صفوت و اتحاد ترک و کرد را فراهم و اصلاح عمومی از هر بابت، از یمن اقبال دولت بی‌زوال و سعادت و نیکبختی جناب معزی‌الیه در بین دو طایفه بهتر از اول منظور

سبطی و قبطی همه بنده تواند — عاجز امر تواند و مستمند
جز تو پیش که برآرد بنده دست — هم دعا و هم اجابت از تو است
هم زاول تو دهی میل دعا — تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر تویی ما در میان — هیچ هیچی که نیاید در میان

فی شهر ذیقعدةالحرام ۱۲۹۸ — *ابوالقاسم*

چون این بندهٔ کمترین در فترت ناگهانی شیخ عبیدالله ملعون و آمدن شیخ عبدالقادر به ساوجبلاغ با عیال و اطفال سمت مأموریت کارگزاری مهام خارجه اقامت داشت و احدی از طایفهٔ... * و از اهل تشیع باقی نمانده بود، این بنده را غیرت جبلی و تعصب ملی غالب [و] مانع گشته هلاک خود و اسیری عیال و اطفال را نصب‌العین و متوسّل به تفضّل حضرت احدیت و انبیا و اولیا سلام‌الله علیهم اجمعین گردید و درکمال قوت قلب به نشست (؟) آمدن شیخ عبدالقادر و فرارکردن او قریب پنجاه روز امتداد یافت و در این مدت در یک روز سه دفعه اتباع ضالّهٔ شیخ عبدالقادر هجوم آوردند که این بنده را قتل و عیال و اطفال را اسیر نمایند، حافظ حقیقی سبب شد و از این مقدمه حالت این بنده و عیال و اطفال بیچاره استنباط خواهد شد که در مدت استیلای طایفهٔ وحشی بی‌انصاف روزگار را چگونه گذرانده است.

و در واقع اصل مقصود از توقف اطلاعات کامل از وضع این واقعه بود که اگر حیات باقی ماند

---

* یک کلمه ناخوانا

من‌البدو الی الختم نوشته به جاهای لازم بفرستند. تفصیل اتفاقیه و حرکات فرقهٔ ضاله و آنچه راجع بر این ماده است به قدر دو جزو کتابت شده است. سبب اختصار این برای جناب جلالت مآب وزیر فواید و... * حرکات و رأی‌العین کردن خدمات جناب معزی‌الیه است.

شهر ذیقعدةالحرام ۱۲۹۸

ابوالقاسم

[پشت پاکت نامه، دستخط ناصرالدین شاه:]

ـ جناب وزیر دول خارجه، تلگراف رمزی به معین‌الملک بکن که عکس منحوس شیخ عبیدالله را دراسلامبول البته انداخته‌اند هر طور است یک دو سه عکس نحس نجس او را تحصیل کرده با پوسته روانه دارد.

پیوست سوم

اطلاعات رئیس تلگرافخانهٔ گروس

مرحوم میرزا علی اکبر فیض که از فضلا و ادبای نامور قم بود (۱۲۴۵ ـ ۱۳۱۲ ق) و تصانیف و مجموعه‌هایی از نوشته‌ها و تألیفاتش خوشبختانه بر جای مانده است، تفصیل واقعهٔ شیخ عبیدالله را در جُنگی (به شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانه آیةالله مرعشی در قم) به نقل از روایت فرزند خود موسوم به میرزا علی اصغر که به هنگام آن شورش رئیس تلگرافخانهٔ گروس و در بیجار مقیم بود در سال ۱۳۰۳ قمری به رشتهٔ تحریر کشیده است. چون ازین شرح مفید و مغتنم که دوست دانشمند دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی از آن جنگ استخراج کرده و در مجلهٔ وحید (صفحات (۲۳ ـ ۲٦ و ۵۵ شمارهٔ ۲۵۴ / ۲۵۵ ـ اردی‌بهشت ۱۳۵۸) با مقدمه‌ای دربارهٔ منابع آن واقعه به چاپ رسانیده است می‌توان در تتمیم مندرجات نامه‌های امیرنظام استفاده برد، با توجه به عنایتی که ایشان به تعمیم و نشر مطالب تاریخی دارند از آنجا نقل می‌شود تا زحمتی که در معرفی آن مدرک کشیده‌اند درین مجموعه به یادگار بماند.

* * *

«شیخ عبیدالله پسر سید طه است و سید مذکور مرشد سلسلهٔ نقشبندی بود و متجاوز از یک کرور مرید فدائی داشته است و از مرحوم شاه ماضی محمد شاه غازی انارالله برهانه تیول و مستمری داشته، بعد از فوت او پسرش به نیابت او برقرار شد. در دماغش همیشه خیال سروری و لشکرکشی بود تا قضیهٔ منازعهٔ روس و روم به میان آمده، ایشان به خیال جهاد افتاده، شش هزار تومان از دولت عثمانی وجه اعانت خواسته که به جهاد برود. وجه مزبور تقدیم او شده با پنج هزار سوار که از اکراد بلباس و غیره بوده‌اند خودی به خاک بلدهٔ بایزید رسانیده و در آن جا عوض جهاد با روس شبانه خود را به اردوی هفتم عثمانی زده قریب ده هزار قبضه تفنگ مارتین از آنها سرقت نموده در معنی به مقصود اصلی خود رسیده به مکان خود معاودت نمود. خیالات خام در سر آن بدفرجام بود.

تا اوایل شهر رمضان سنهٔ یک هزار و دویست و نود و هفت نواب لطفعلی خان پسر مرحوم مؤیدالدوله سرکشیکچی باشی حضرت ولیعهد گردون مهد ادام الله شوکته به حکمرانی ساوجبلاغ مکری مفتخر گردیده، حمزه آقای بلباس که رئیس طایفهٔ منگور و اغلب طاغی دولت ایران و روم بوده و چندی در دارالسعادهٔ اسلامبول محبوس بوده، فرار کرده بود. آدم باوجودی بوده زبان عربی

و ترکی عثمانی و فارسی و کردی را خوب می‌دانسته، به قول اکراد «قزلباشیت» او غالب بوده سربزرگی داشت. همیشه متذکر بود که در این سر من سودای بزرگی است. به هر حال نواب لطفعلی خان حکمران حمزه آقا را اطمینان داده به قلعهٔ ساوجبلاغ آورده بود.

چند روزی او را به لطایف الحیل نوازش کرده، روز دوازدهم ماه رمضان حمزه آقا با چند نفر در اطاق فراشباشی مشغول آس‌بازی بوده، فراشباشی را امیرزادهٔ حاکم می‌خواهد. بعد از ساعتی مراجعت کرده با یک رشتهٔ زنجیر، و روی به حمزه آقا کرده می‌گوید این زنجیر را برای شما آورده‌ام. او جواب می‌دهد شما هنوز دارای این مقام نیستید. بعد دست به خنجر کرده فراشباشی فرار می‌کند. حمزه آقا از اطاق بیرون می‌آید و روی به بیرون حیاط کرده می‌رود. امیرزاده از میان تالار یک نفر [از] کسان او را با تفنگ می‌زند. قراول درب حیاط را می‌بندد، حمزه آقا با خنجر یک نفر سرباز را مقتول نموده در را شکسته بیرون می‌رود، سوار شده تا نزد شیخ عبید به هیچ مکان استراحت می‌نماید.

شیخ عبید در قلعهٔ نوچه که سرحد دولت ایران و دولت روم است و از قلاع مستحکمه است بود. شیخ که منتظر و آرزومند چنین روزی بود قد مردی علم کرده به اطراف و جوانب خبر می‌فرستد که در نوچه حاضر شوید. قریب بیست هزار سوار مکمل و مسلح حاضر می‌شوند. به آنها می‌گوید «دیشب حضرت رسول ـ صلی الله علیه و آله ـ و پدرم را در خواب دیدم. حضرت رسول به پدرم فرمودند به فرزندت بگو خروج کند». آنها امتناع از خروج می‌نمایند. می‌گوید «شماها به پدرم اعتقاد دارید؟» می‌گویند بلی. می‌گوید «شب جمعه که چهار شب دیگر است بروید در سر قبر او، و از او استعلام کنید تا ملاحظه نمائید که حکم به خروج می‌نماید».

هم در این چهار روز از محل نشیمن خود تا قبر پدرش نقب بر زمین می‌زند. چون روز جمعه می‌رسد و حضرات انجمن نمودند به آنها گفت «اجماعاً بروید در سر مزار سید طه و از او جویا شوید، من در همین مکان هستم تا خبر بیاورید». بعد از رفتن آنها از آن نقب که در زیرزمین کنده بود بر سر قبر پدرش می‌رود. آن جمعیت چون بر سر قبر می‌رسند می‌گویند «فرزند عزیزت چنین گفته است آیا این خبر صحیح است و ماها مأمور به خروج هستیم یا خیر؟» شیخ از زیرزمین می‌گوید «آن چه فرزند من به شما امر کرده صحیح و بی‌عیب است و در فرمایشات او می‌باید مطیع و منقاد باشید». حضرات در سر قبر مشغول ذکر می‌شوند.

شیخ مزبور مراجعت کرده در سر جای خود بر سر مسند می‌نشیند. بعد از ساعتی آنها آمده دست شیخ را می‌بوسند و دست بیعت می‌دهند و روز دیگر به سمت ساوجبلاغ حرکت کرده، امیرزادهٔ حاکم بعد از استماع این خبر از ساوجبلاغ فرار می‌کند. حضرات به ساوجبلاغ آمده بعد از سه روز شیخ به طرف ارومی می‌رود و عبدالقادر پسرش را به طرف میاندوآب که همجوار مکری هستند می‌فرستد. چون پسرش به یک فرسخی میاندوآب می‌رسد دائی خود را که شیخ صدیق باشد می‌فرستد که مردم را دلالت نموده تابع خود نماید. **سلیم خان سرکردهٔ چاردولی** از آبادی بیرون آمده بدون تمهید مقدمه به طرف آنها شلیک کرده صدیق را مقتول نموده فرار می‌کند. این فقره که مقروع سمع عبدالقادر می‌شود به صواب دید حمزه آقا حکم به یورش و قتل عام می‌نماید و یک مرتبه به غلبه میاندوآب را گرفته قتل عام می‌کند. زن و بچه، بزرگ و کوچک همه را آتش زده مقتول می‌نمایند و از آنجا به طرف مراغه و بناب که هر دو قصبهٔ بزرگی و نزدیک هم هستند حرکت می‌کنند.

اعتمادالسلطنه در بیرون بناب اردو زده، سیف‌العلماء بناب ـ که در آن وقت قاضی بوده و بعد به این لقب سرافراز شده ـ جلو افتاده حکم به سیبه‌بندی می‌نماید. در همه کوچه‌ها دروازه بنا

می‌نمایند و مسقل و باستیون می‌سازند. حضرات چون یورش به بناب می‌برند که اردو در آن مکان بود اهالی اردو توپها را به ساچمه پر کرده به طرف آنها خالی می‌نمایند. این جنگ و جدل تا سه شبانه‌روز برقرار بوده. بالاخره سوارهٔ آنها عقب نشسته از آن مکان فرار می‌نمایند و جمیع آقایان مکری نادم و پشیمان شده چاره‌ای جز پناه به توپخانه نمی‌بینند. یک یک دو دو پناه به اردو و توپخانه می‌آورند. چون سایرین این مطلب را مشاهده می‌نمایند همگی با چپاول‌های فراوان از عبدالقادر روگردان شده، به اماکن و منازل خودشان می‌روند.

در این بین **حسنعلی خان وزیر فواید** ـ سالار لشکر با فوج گروس به امداد اعتمادالسلطنه وارد می‌شوند و از تبریز هم سوار و فوج به کمک می‌رسند. آوازهٔ آمدن نواب **حشمت‌الدوله حمزه میرزا** هم با اردوی منظم که از دارالخلافه حرکت کرده بود به گوش شیخ رسیده، ایشان به طرف ساوجبلاغ حرکت می‌نمایند و از آن جایگاه به طرف ارومی حرکت کرده در باغ اقبال‌الدوله که در بیرون ارومی است منزل می‌نمایند. در تبریز **تیمور پاشاخان سرتیپ** برادرزادهٔ حاجی میرزا آقاسی وزیر محمد شاه با ده هزار سوار ابواب جمعی خود به طرف ارومی حرکت نموده، به امداد **اقبال‌الدوله** می‌رود.

شیخ که در باغ بیرون شهر ارومی منزل داشت یک شب از بالای دروازهٔ ارومی با گلولهٔ توپ یک نفر آدم [را] که در پیش روی شیخ ایستاده بود زدند. به شیخ می‌گویند این شخص را به انفاس قدسیه زنده کن. می‌گوید یک قطیفه بیاورید روی این مرد بیاندازید. خودش می‌رود در زیر قطیفه قدری پچ پچ می‌کند بعد خنده‌کنان بیرون آمده می‌گوید به او گفتم به این عالم معاودت نما، جواب داد عالم فانی ما را بس است. در عالم باقی و بهشت عنبر سرشت خوش دارم.

خلاصه بعد از ورود تیمور پاشاخان شیخ تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و در همان بین به تواتر اردوی طهران از راه گروس برسید. **حشمت‌الدوله** که با فوج پیاده و سواره از طهران حرکت کرده بود چون به منزل گوک آقاج که خاک افشار و سه منزلی گروس است برسید مرحوم شد. اشخاصی که در این فتنه از دولت مأمور دعوا شدند یکی جناب **حاجی میرزا حسین خان صدراعظم** که در آن وقت سپهسالار بود و در قزوین مأمور حکومت بود از قزوین او را مأمور به انتظام لشکر و کشور آذربایجان نموده، وارد بناب شد و در بناب اردوی معتبری مهیا کرده، از آن مکان به ساوجبلاغ حرکت نمود. از تبریز از جانب حضرت ولی عهد **حاجی صدرالدوله** پسر ابراهیم خان صدر اصفهانی با فوج گروس به سرکردگی **خسروخان** برادر حسنعلی خان سالار [لشکر] وارد شدند و خسروخان را حکومت ساوجبلاغ دادند. سپس خسروخان با ابواب جمعی خود به ارومی رفت. دیگر **عزیزالله** خان سرکردهٔ شاهسون و **اسفندیار خان بختیاری** و **علی رضاخان سرتیپ توپخانهٔ گروس** که او را مأمور سردشت که محل اقامت ایل منگور و مأمش است نمودند. **حسام‌الملک** را با افواج ثلاثهٔ همدان به مرگور که سرحد عثمانی است فرستادند. **اعتمادالسلطنه و نصرالملک** با افواج ابواب جمعی خود در ارومی مأمور بودند.

چون شیخ عبید از ارومی به محل اقامت خود مراجعت کرد حاجی میرزا حسین خان صدراعظم [را] که در آن وقت سپهسالار بود به طهران خواسته به روسیه مأمور نمودند از جهت تهنیت امپراطوری نیکلا الکساندر سوم. هم در این بین سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه که به مکهٔ معظمه مشرف شده بود وارد اسلامبول شده، با اعلی حضرت سلطان عبدالحمید کنترات نموده [عبیدالله را] در سنهٔ یک هزار و دویست و نود و هشت به اسلامبول خواستند و محبوس نمودند. هم در این وقت **محمد رحیم خان علاءالدوله امیرنظام** از تبریز به ساوجبلاغ و ارومی و مرگور رفته، جمیع اردوها را مرخص نمود.

بعد از رفتن شیخ عبید، حمزه آقا که منشاء جمیع این فتنه‌ها بود بی‌یار و مددکار مانده خواست که از گناهانش درگذرند. از جناب حسنعلی خان وزیر فواید سالار خواهشمند شد که به منزل او تشرف بجوید و او را در خدمت حضرت شاهنشاه شفیع برانگیزاند. سالار اجازه آمدن بداد و قاضی قاسم که با او در کمال دوستی بود نزد حمزه آقا فرستاده او را حرکت بداد. روز جمعه یازدهم شهر رمضان یک هزار و دویست و نود و هشت دو ساعت به غروب مانده وارد اردوی جناب سالار لشکر بشد. سالار در باغ قبله یک میدانی ساوجبلاغ منزل داشته چادر زده بود. یک چادر مخصوص از جهت حمزه آقا مشخص کرده بود که در آن چادر وارد شود. اطراف آن چادر را سرباز گرفته بود با فشنگ‌های حاضر و تفنگ‌های پر کرده، و به **حسین قلی بیک یاور فوج شقاقی** که مأمور این کار کرده بود سفارش کرده بعد از نشستن حمزه آقا حکم شلیک به سربازهای بیرون چادر بدهد، و خود سالار چون خبر ورود حمزه آقا آمد از چادر بیرون آمده به جایی دیگر رفت. همین که حمزه آقا و توابع او وارد آن چادر می‌شوند احوال سالار را پرسش می‌نمایند، می‌گویند اکنون می‌آید. چون حضرات به آسودگی می‌نشینند یاور حکم شلیک کرده از اطراف چادر به میان چادر شلیک می‌نمایند. هر یک از آنها به صدمهٔ چندین گلولهٔ تفنگ از پا درآمده می‌افتند. توابع سالار وارد چادر شده که سر آنها را از بدن جدا کنند. سوار آقا که برادرزادهٔ حمزه آقا بود با خوردن چندین گلوله دست به تفنگ مارتین سالار که در گوشهٔ چادر بود برده، اول حسین قلی بیک یاور را با گلوله زده بعد با خنجر چنان به سینهٔ یک صاحب منصب که اسم او سلطان [قجه بیک لو] [بود] زده که از پشت سر او سر خنجر بیرون می‌آید. حمزه آقا هم با این که چند زخم کاری داشت چهار پنج نفر را به همان حالت می‌کشد. بالاخره در چادر ریخته سر همهٔ آنها را از بدن جدا می‌کنند و بر سر نیزه کرده از ساوجبلاغ به ارومی نزد امیرنظام می‌فرستند. حسین قلی بیک یاور به آن زخم گلولهٔ سوار آقا بعد از زمانی به دارباقی رحلت می‌نماید و چند نفر از نوکرهای سالار لشکر هم مقتول می‌شوند. اهالی گروس به شکرانهٔ این نعمت سه شبانه روز آیین بسته چراغانی می‌نمایند.

اشخاصی که در این فتنه داخل بوده به رحمت خداوندی واصل شدند از معارف:

یکی حشمت‌الدوله حمزه میرزا عموی حضرت شاهنشاه که از طهران با فوجی شایان و سواره نظام و چندین عرادهٔ توپ مأمور بودند که در شهر ذی‌حجةالحرام سنهٔ یک هزار و دویست و نود و هفت به رحمت خداوندی واصل شد.

اکبر خان سرتیپ ارومی که در شهر شوال یکهزار و دویست و نود و هشت به رحمت خدا واصل شد.

دیگر اقبال‌الدوله در شهر ذی قعدةالحرام یک هزار و دویست و نود و هشت مرحوم شد.

دیگر اعتمادالسلطنه در ارومی در شهر ذی قعدهٔ یک هزار و دویست و نود و هشت مرحوم شد.

دیگر حاجی میرزا حسین خان صدراعظم سپهسالار در مشهد مقدس در شهر ذی‌حجةالحرام یک هزار و دویست و نود و هشت.

دیگر امیر نظام علاءالدوله در ارومی در شهر ذی قعدةالحرام یک هزار و دویست و نود و نه.

دیگر خسرو خان سرتیپ برادر سالار لشکر در شهر ذی‌حجةالحرام در ساوجبلاغ در سنهٔ یک هزار و دویست و نود و نه.

در اوایل شهر شوال سنهٔ یک هزار و دویست و نود و نه شیخ عبید را به اسلامبول بردند. بعد از ورود به سلطان [عبدالحمید] پادشاه روم پیغام می‌دهد من یک اربعین ختمی دارم از خانه بیرون نمی‌آیم. به همین تزویر سه چهار روز از خانه بیرون نمی‌آید، بعد از آن شبانه به جانب نوچه که

محل اقامت اوست فرار می‌کند. این خبر که مقروع سمع حضرت سلطنت * می‌شود جمعی را مأمور به گرفتن او کرده، او را گرفته به موصل می‌برند. خود شیخ و پسرش عبدالقادر و بعضی از توابع او تاکنون در آن ولایت محبوس هستند و ممنوع از آمدن به طرف ایران می‌باشند.

هم در این فتنه شصت هفتاد پارچه دهات از ساوجبلاغ و غیره خراب کردند، اموال آنها را به غارت بردند و جمیع زن و مرد و بچه و بزرگ آنها را کشتند و آتش زدند. مختصر این که قریب دو سه کرور ضرر زدند و قریب ده هزار نفر کشتند.

این مختصری بود از وقایع شیخ عبید ملعون. **میرزا علی اصغرخان** فرزند این بنده رئیس تلگراف خانهٔ گروس بود و در بیجار اقامت داشت، چون اخبار اردوی طرفین را به دارالخلافه در هر روز خبر نمی‌داد اطلاعی کامل مطابق واقع داشت، در هنگام نوشتن مراسله به دارالایمان قم بعضی اوقات اطلاع می‌داد. این بنده آن اطلاعات را اکنون برنگاشت.

حرّره علی اکبر فیض سنهٔ ۱۳۰۳

پیوست چهارم

یادداشت میرزا حسن منشی (کاتب) اسرار در تبصرةالمسافرین

در تبصرةالمسافرین تألیف میرزا حسن منشی اسرار که سالهای دراز منشی میرزا حسین خان سپهسالار و همسفر او در مأموریت استانبول بود و در تهران هم معاشر و کاتب او بود شرحی دربارهٔ شورش شیخ عبیدالله مندرج است که چون تاکنون اشارتی بدان نشده است درینجا نقل می‌شود:

کاتب اسرار این مطلب را در پایان تبصرةالمسافرین آورده است و خوانندگان را متذکر می‌شود که مؤلف مذکور سوانح عمدهٔ زندگی و شرح مسافرتهای خود را از سال ۱۲۷۲ الی ۱۲۹۸ در کتاب مذکور مندرج کرده و مخصوصاً توجهی عمده به کارها و فعالیتهای مشیرالدوله داشته است.

باری در پایان کتاب مذکور آورده است زمانی که میرزا حسین خان به فرمان شاه حاکم قزوین شد (۸ شوال ۱۲۹۷) شاه دستور داده بود برای آبادانی دشت قزوین از رودخانهٔ شاهرود آب بدان صوب آورده شود و میرزا حسین خان تقاضا کرده بود مهندسی بفرستند تا به بررسی بپردازند. نصرالله خان سرتیپ مهندس از تهران اعزام شده بود که ورود او با شورش شیخ عبیدالله مقارن می‌شود و میرزا حسین خان به امر شاه مأمور آذربایجان می‌شود. این است آنچه درین باره در تبصرةالمسافرین آمده است:

* * *

دستخط همایون تلگرافی زیادت شد به مضمون اینکه: در سرحدات آذربایجان فی‌الجمله اغتشاشی از بابت حرکات جسورانهٔ طایفهٔ اکراد به ریاست شیخ عبیدالله که سرحلقهٔ آن طایفه است رو داده وجود مثل شما نوکر کافی و مدبر و عامل در آن مملکت لازم است که به امور کلیهٔ آن ایالت عموماً و دفع اکراد خصوصاً نظم و نسق کاملی بدهد. پس از رسیدن دستورالعمل که به صحابت فرج خان تفنگدار سرکاری فرستاده شد بدون تأمل به طرف آذربایجان بروید.

مدت هفده روز در قزوین به همه جهت ایام توقف طول کشید. چند روزی بندهٔ مؤلف و محرر این اوراق در دفترخانهٔ دولتی با حضور مستوفیان آن ایالت حاشیهٔ بروات را نوشته مهر نمودم.

فرج خان تفنگدار وارد دستخط مرحمت آیت جهان مطاع ملوکانه و دستورالعمل طولانی عبارت از شانزده فصل که به قلم معجز رقم مرقوم شده بود زیارت و از فرمایشات و اوامر علیهٔ خسروانه اطلاع حاصل آمد.

فردای آن چهارم شهر ذی‌قعدةالحرام ۱۲۹۷ جمیع اوضاع را در قزوین گذاشته محض اجرای اوامر همایونی با تعجیل به وجه اختصار با چند نفر سوار و یک دستگاه کالسکه جناب اشرف و جناب **حاجی میرزا محمد علی پیرزادهٔ نائینی** و بندهٔ مؤلف نشسته بودیم به طریق چاپاری عازم و در دهم شهر مذکور وارد دارالسلطنهٔ تبریز و به حضور عنایت ظهور حضرت اشرف اعظم شاهنشاهزادهٔ افخم مظفرالدین ولیعهد دولت ابد مدت و فرمانفرمای خطهٔ وسیعهٔ آذربایجان شرف اندوز شدیم.

شیخ عبیدالله فرزند شیخ طه از زمان سلطنت شهریار ماضی محمد شاه غازی قاجار طبیب‌الله مضجعه و این عصر و عهد همایون وظیفه خوار دولت جاوید عدّت ایران بوده و چند پارچه دیه به تیولی او مرحمت و مقرر شده بود.

مشارالیه در سلک درویشی و لباس تصوف که نوعی از عوام‌فریبی و ظاهرالصلاحی است روزگار خود را به سر می‌برده در نزد اکراد شهرهای وان و حکاری که جزو ممالک عثمانی است عظم و شأنی به هم رسانیده توقیر و تکریم او را لازم شمرده از انفاس قدسیهٔ او استمداد و استعانت می‌جستند. تا در سال ۱۲۹۴ هجری فیمابین دولتین روس و عثمانی که جنگ سخت روی داد شیخ مشارالیه با اکراد آن سامان در بایزید به عنوان اعانت به دولت عثمانی بنای تاخت و تاز در دهات عثمانی گذاشته اهانت به دولت متبوعهٔ خود کرده قدری از ادوات جنگ از قبیل تفنگ و غیره به دست آورده از طریق خام طمعی به خیال واهی رفته که جمیع اکراد دولتین علیتین ایران و عثمانی را در تحت اطاعت و ربقهٔ ریاست خود آورده آمر و ناهی و به عبارة اخری حکمران طوایف اکراد شود و مترنم این مصراع بود «این منم طاووس علیین شده». در آن اثنا حمزه آقا منگوری که از حکمران ساوجبلاغ فراری گشت نزد شیخ عبیدالله رفته افکار و خیالات او را مؤید و محرک و با شیخ مشارالیه یکدل و یکجهت شد.

در آن دوران که سواره و پیادهٔ قشون ایرانی احضار دربار خلافت مدار همایونی شده به سایر سرحدات بجهت ساخلوی مأمور گشته بودند همین که آن صفحات را خالی از قشون دولتی دیدند شیخ قادر پسر شیخ عبیدالله با سوارهٔ زیاد فرصت به دست آورده علی الغفله در سرحد کردستان ایران بنای قتل و نهب گذاشته در ساوجبلاغ حاکم و داروغه تعیین کرد. از آنجا به میاندوآب و بناب هجوم آوردند. آنچه ممکن بود از نهب اموال و قتل زن و مرد و اطفال مضایقه ننموده دهات حول و حوش را غارت و خانه‌ها را به آتش بیرحمی سوزانیدند. تا این خبر وحشت اثر به تبریز برسد و حکام جزو از سایر شهرها قشون جمع و به آن نقاط بفرستند این طایفه شرارت پیشه آتشی در این سمت آذربایجان افروختند که هرگز عبیدالله بن زیاد در واقعهٔ کربلای معلّی چنین آتشی مشتعل نکرده بود.

قبل از ورود جناب مشیرالدوله به تبریز امیرالامراء العظام **مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه** قراگوزلوی همدانی که رئیس نظام آذربایجان بود با قشون معدود به دفع آن طایفه از تبریز حرکت و جمع کثیری از آنها در میاندوآب طعمهٔ توپ و تفنگ کرد.

جناب **حسنعلی خان گروسی امیر تومان** وزیرمختار سابق دربار دولتین فرانسه و عثمانی وزیر فواید عامه با ابواب جمعی خود از سواره و پیاده با اعتمادالسلطنه بالاتفاق به طرف ساوجبلاغ حرکت کردند.

جناب اشرف **مشیرالدوله** که وارد تبریز شدند باز قشونی به هر نحو بود حاضر کرده علی التوالی روانه کردند.

از آن طرف از دارالخلافهٔ طهران اردویی مرکب از پانزده هزار سوار و پیاده، دوازده عراده

توپ به ریاست نواب والا **حشمت‌الدوله** (حمزه میرزا) به سمت ساوجبلاغ معجلاً روانه گردید. همین که اردو به صاین قلعه رسید نواب حشمة‌الدوله رئیس اردو که مریض و بستری بود در قریهٔ «گوک آغاج» از دهات صاین قلعه به مصداق آیهٔ کریمهٔ «کل نفس ذائقة‌الموت» دارفانی را تبدیل به سرای باقی کرد.

به موجب دستخط همایون تلگرافی لقب جلیل سپه‌سالاری اعظم کمافی‌السابق به جناب اشرف **مشیرالدوله** حاجی میرزا حسین خان مرحمت و مهرهای راجع به این شغل و لقب را مؤتمن‌السلطان میرزا رحیم خان پیشخدمت خاصهٔ حضور همایونی فرزند مرحوم مغفور میرزا مصطفی خان بهاءالملک افشار ارومی از جانب سنی‌الجوانب همایون ملوکانه حامل و به تبریز آورده تسلیم کرد. و نیز امر و مقرر فرموده بودند که سپه‌سالار اعظم بشخصه به طرف ساوجبلاغ و ارومی و خوی و سلماس رفته سرحدات آن صفحات را گردش و معایب و نواقص سرحدیه را به دربار همایون مشروحاً اطلاع و آگاهی بدهد.

جناب اشرف سپه‌سالار اعظم بعد از وصول مهر و استحضار از اوامر علیهٔ ملوکانه روز عیداضحی ۱۲۹۷ با قرب پنج هزار سواره و پیاده و چند عراده توپ از تبریز عازم ساوجبلاغ گردید. در ۱۶ همان ماه وارد ساوجبلاغ و جمعی از اکراد که دهشت و وحشت زیاد داشتند همه را اطمینان کامل و خلعت و انعام داده از آنجا به طرف خوی و سلماس و ارومی رفته پس از گردش سرحدات و تمشیت و نظم آن صفحات در ۲۱ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۸ هجری وارد تبریز شدند. مدت گردش دو ماه و ده روز امتداد پیدا کرد. یک ثوب خرقهٔ ترمهٔ بطانه خز شمسه مرصع از طرف قرین‌الشرف ملوکانه به جناب اشرف سپه سالار اعظم اعطاء و مرحمت گردید.

پس از ورود به تبریز و سؤال و جواب تلگرافی با دارالخلافهٔ طهران بر حسب اجازهٔ علیهٔ خسروانی از حضور حضرت اشرف اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم افخم ولیعهد دامت شوکته مرخصی حاصل کرده با سه چهار نفر از خواص سرکردگان به رسم چاپاری عازم دربار خلافت مدار همایونی شدند:

- عمدة‌الامراء العظام عزیز الله خان سرتیپ اول سوار اینانلو
- عمدة‌الامراء العظام اسفندیار خان سرتیب سوار بختیاری
- عمدة‌الامراء العظام سیف‌الدین خان فرزند مرحوم عزیزخان سردار کل

جناب اشرف کالسکهٔ مخصوص خودشان را به سواری بندهٔ مؤلف تا دارالخلافه مرحمت و عمله و خدام را در معیت بنده روانه فرمودند.

در عشر ثالث صفر از تبریز حرکت و بدین طریق طی منازل کردم.

۲۴ صفر ۱۲۹۸ باسمنج - ۲۵ حاجی آقا - ۲۶ قراچمن - ۲۷ خواجه غیاث - ۲۸ میانج - ۲۹ سرچم - غرهٔ ربیع‌الاول نیک پی - ۲ زنجان - ۳ توقف - ۴ سلطانیه - ۵ خرم دره - ۶ قروه - ۷ - سیاه دهن - ۸ قزوین - ۹ توقف - ۱۰ قشلاق - ۱۱ ینگی امام - ۱۲ کرج - ۱۳ دارالخلافهٔ طهران.

جناب اشرف سپه‌سالار اعظم بعد از ورود به دارالخلافه و تقبیل عتبهٔ علیهٔ ملوکانه قریب دو ماه در خانهٔ خود تقاعد اختیار کردند.

پیوست پنجم

نامهٔ امیر نظام برای تهیهٔ جواب سفارت روس

در زمینهٔ قضایای ساوجبلاغ و جریان اغتشاش پیش آمده که منجر به کشته شدن حمزه آقا شد نامهٔ مهمی از حسنعلی خان با مهر وزیر فواید عامه (امیرنظام بعدی) در دست است که نخستین بار مرحوم عباس اقبال آشتیانی آن را در مجلهٔ یادگار، سال سوم شمارهٔ ۶/۷ (اسفند ۱۳۲۵) در پایان شرح حالی که از امیرنظام نوشت از روی سوادی که در اختیار مرحوم کافی امیرانی بوده به چاپ رسانید (ص ۸ ـ ۳۳) و مخاطب نامه را محمد رحیم خان علاءالدوله (امیرنظام در سال ۱۲۹۸) ذکر کرد.

پس از آن آقای محمد علی کریم زادهٔ تبریزی ضمن مقاله‌ای با نام «چند سند تاریخی» مندرج در مجلهٔ «بررسیهای تاریخی»، سال یازدهم، شمارهٔ دوم (خرداد ـ تیر ۱۳۵۵) تمام صفحات این نامه را که دارای مهر «وزیر فواید عامه» و تاریخ ۲۶ شهر رمضان ۹۸ است و در تملک داشت بطور عکسی در صفحات ۱۴۲ ـ ۱۵۵ به چاپ رسانید. ایشان نوشته است که نامه خطاب به میرزا حسین خان سپهسالار است.

اینک درین‌جا، از روی سوادی که شبیه به خط مرحوم امیرنظام، از آن مکتوب نوشته شده است و مرحوم مهندس ناصح ناطق آن را به من لطف کرده بود نقل و چاپ می‌شود ولی موارد سقط و اختلاف آن از نسخه‌ای که آقای کریم‌زاده چاپ کرده است آورده می‌شود. ضمناً ضرورت دارد گفته شود که نسخهٔ چاپ شدهٔ مرحوم اقبال و این سوادی که در اختیار مرحوم ناطق بود و اینک چاپ می‌شود فاقد تاریخ نگارش مکتوب است. تصور می‌کنم سواد مرحمتی مرحوم ناطق همان نسخه‌ای است که قبلاً متعلق به مرحوم امیرانی بوده و در اختیار مرحوم اقبال درآمده بود. زیرا اصل نامهٔ امیرنظام به فرزندش عبدالحسین خان که بطور عکس در یادگار به چاپ رسیده جزو اوراقی است که مرحوم ناطق به من داد.

* * *

قربانت شوم مختصر رقیمهٔ بندگان اجل عالی را زیارت کردم و بر مضمون تلگراف جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه که مشتمل بر اظهارات سفارت روس نسبت به قتل حمزه آقا بود مطلع شدم و از نوشتهٔ میرزا بزرگ هم که فرمایشات بندگان اجل عالی را بیان کرده بود رشتهٔ

مطلب به دست آمده عرض می‌نمایم که به اعتقاد کمترین جواب اعتراض سفارت روس را بر قتل حمزه آقا بر دو وجه می‌توان داد و کمترین این دو وجه را مشروحاً عرض می‌نمایم که هر کدام را بندگان اجل عالی بپسندند در جواب تلگراف جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه مرقوم فرمایند.

ـ یکی اینکه از وزارت جلیلهٔ خارجه صاف و ساده و بی‌هیچ تعقیدی بر وجه راستی به این عبارتها به سفارت روس و غیره بگویند که خودتان از مفاسد بزرگ و قتل و غارت فوق‌العاده و خرابی و خسارتهای بی‌نهایتی که بواسطهٔ شیخ و حمزه آقا در مملکت ما به هم رسید کاملاً خبر دارید و بعد از تحمل مخارج گزافی که بواسطهٔ لشکرکشیها و مأموریت اردوهای متعدد بر دولت ما وارد آمد و شیخ و حمزه آقا و اتباع آنها را به قوت اسلحه از حدود خودمان بیرون کردیم، باز هم چنانکه می‌دانید حمزه آقا دست از شرارت نکشیده همه‌جا خاک عثمانی و حدود متصلهٔ آن دولت را به اواخر حدود ما مأمن و مکمن خود قرار داده علی‌الاتصال به موجبات تجدید فساد، و اختلال ولایات سرحدیهٔ ما، و تحریک و اغوای عشایر، و تولید مخمصهٔ دیگر اشتغال داشت و بالضروره به حکم لزوم بنای مأموریت و تکلیف سرحدداران و سران سپاه ما بر این بود که هر یک از آنها از جانب خود به اقتضای اعمال حربیه و تدابیر عملیه در قلع مادهٔ فساد و دفع شر حمزه آقا و اتباع او بکوشند، و از جمله مأمورین ما **حسنعلی خان وزیر فواید** بود که هم حکومت ولایت مکری و هم ریاست اردوی ساوجبلاغ را برعهدهٔ او محول کرده‌ایم و چون مدخلیت او بواسطهٔ موقع و مکان و محل مأموریت او در موجبات نظم حدود و سدّ باب فساد حمزه آقا و اتباع او بیشتر بود در این چند روز آخر که حمزه آقا بدواً و به صرافت طبع خود، به هر ملاحظه که داشته با **میرزا قاسم قاضی** که با او سابقهٔ دوستی داشت از در مکاتبه درآمده و او را واسطهٔ حصول اطمینان خود قرار داده بود وزیر فواید به خواهش و اصرار خود حمزه آقا میرزا قاسم را فرستاده و حمزه آقا بدون اینکه اطمینان کاملی به او داده باشند نظر به غرور و تهوری که داشت یک مرتبه متجاسرانه با **سوار آقا** و دو نفر دیگر برادرزاده و خواهرزادهٔ خودش و دویست نفر سوار مسلح و مکمل به هزار قدمی قصبهٔ ساوجبلاغ آمده و در آن‌جا دویست نفر سوار خود را در پشت تپه‌هایی که مشرف بر قصبه است گذاشته و خودش با برادرزاده‌ها و چند نفر دیگر به اتفاق میرزا قاسم قاضی به ساوجبلاغ آمده و در باغ معروف به باغ مظفرالدوله در چادر بیرونی وزیر فواید پیاده شده و چون از ابتدای اقدام حمزه آقا به مکاتبهٔ با میرزا قاسم تا آمدن او به ساوجبلاغ زیاده به دو سه روز طول نکشیده و برای وزیر فواید آن وقت و فرصت نبوده است که مقدمات اقدام حمزه‌آقا را به آمدن ساوجبلاغ به اولیای دولت عرض و تکلیف خود را معلوم نماید لهذا به اجتهاد شخصی و اعتقاد قطعی خودش که حمزه آقا مطلقاً ساکت نخواهد شد و آرام نخواهد گرفت دفع مادهٔ فساد او را بعد از آن همه خونریزیها به حکم عقل و شرع و تقاص خون چندین هزار نفس منحصر به کشتن او دیده و به همین عقیده و اجتهاد به موجب دستورالعملی که قبل از ورود حمزه آقا به چند نفر از صاحب‌منصبان و نوکرهای دیوانی و کسان خودش داده بود او را به قتل رسانده‌اند و گزارش را با دلایل وجوب اقدام خودش به جناب جلالت مآب **امیر نظام** عرض کرده و جناب معظم الیه نیز گذارش را به دارالخلافه اظهار داشته‌اند.

و اگرچه وکلای دولت بی‌خبر بودند و اجازه نداده‌اند که وزیر فواید حمزه آقا را به قتل برساند اما چون وزیر فواید دلایل قویه بر وجوب اقدام فوری خودش به قتل حمزه آقا اقامه کرده وکلای دولت او را در آن دلایل و آن اجتهاد محق و مصاب می‌دانند و اقدام او را به قتل حمزه آقا به نظر تصدیق ملاحظه می‌کنند و او را محل ایراد نمی‌دانند، سهل است چون مادهٔ فساد حمزه آقا را که باعث آن همه قتل و غارت و خرابی مملکت باشد قلع کرده چنان می‌دانند که تکلیف مأموریت

خودش را به جا آورده و او را شایستهٔ تحسین و تمجید می‌دانند.

این است یکی از دوشقی که از وزارت جلیلهٔ امور خارجه با قوت قلب و از روی رای راستی و حقیقت به سفارت دولت روس جواب بدهند و حاصل و نتیجهٔ این نوع جواب صریح مبنی بر صدق مطلب از دو وجه خارج نیست: یا سفارت روس و غیر روس با این ادلهٔ قویه و حقوق ثابته از روی انصاف ساکت و متقاعد می‌شوند و تصدیق می‌نمایند که خوب کرده‌ایم که دشمن بزرگ دین و دولت خود را به هر حیله‌ای که بوده دفع نموده و بعضی زحمتها و تکالیف را هم از دول متحابه برداشته‌ایم و یا متقاعد نشده من غیر حق دنبال این کار را دراز می‌کنند و نهایت حرف آنها این خواهد بود که مأمور شما خلف قول کرده و اعتبار تعهدات او در پیش اکراد سست شده.

چون در این مورد کمترین نمی‌دانم که مقصود سفارت روس از این اعتراض چه چیز است و بالفرض که خلف قولی به حکم ضرورت شده باشد این خلف قول آیا مخلّ کدام پولتیک آنهاست و حالا از ما چه می‌خواهند. لهذا در این ماده جوابی بر وجه صریح عرض نمی‌توانم کرد. لکن اجمالاً عرض می‌نمایم که از وزارت جلیلهٔ خارجه این نکته را خیلی باید دقت و رعایت نمایند و خیلی باید سخت و محکم بایستند که دلایل وجوب قتل حمزه آقا را ثابت نمایند و مبادا کاری بکنند و یا به تکلیفی راضی شوند که در انظار این مردم بدذات چنین جلوه نماید که بر قتل حمزه آقا از جانب سفرا اعتراض شد و بعبارة اخری برای او خونخواهی به هم رسیده و بر مرتکبین قتل او وهنی روی داده که این فقره در این حدود اثرهای بسیار بد خواهد داشت و مصلحتهای بزرگ از دست خواهد رفت.

و مبادا به نظر بیاید که کمترین از عرض این نکته تصور آن را دارم که مرا از این مأموریت معاف و حکم احضار مرا صادر نمایند که والله العلی الغالب و بر نمک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه نهایت آمال کمترین معافی از این خدمت و احضار به رکاب همیون است و آنچه عرض شد محض صدق چاکری و حفظ مصلحت دولت است، والا کمترین به اقبال شاهنشاه روحنا فداه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی تکلیف چاکری و عبودیت خودم را به جا آورده‌ام و به همین که لله‌الحمد خاطر خطیر اقدس خشنود گشته اگر فرضاً کمترین را ببرند و به جرم خلف عهد واجبی که با حمزه آقای بدذات کرده‌ام بکشند کمال مفاخرت دارم.

این است شق اول از دوشقی که در جواب اعتراض سفارت روس بر قتل حمزه آقا به خاطر کمترین رسیده و اعتقاد حقیقی خود کمترین این است که اگر جنابعالی بپسندند و تصدیق بفرمایند به وزارت جلیلهٔ خارجه بنویسند که به همین طور که عرض شد بیان واقع و صدق مطلب را به سفارت روس و غیره اظهار نمایند. زیرا که ثابت و محقق است که اولاً خود سفرا در همه جا روزنامه‌نویسها دارند و حقیقت امر را به آنها اطلاع داده و می‌دهند، و ثانیاً ممکن و محتمل و بلکه به منزلهٔ قطع و یقین است که آن دو کاغذی را که کمترین مشعر بر تأمین حمزه آقا نوشته‌ام مأمورین دولت عثمانی به دست خواهند آورد و ثابت خواهد شد که در مقام تأمین حمزه آقا بوده‌ایم.

در این صورت و با این دلایل انکار ما بر تأمین او لغو خواهد شد و صورت کذبی به هم خواهد رسانید که منافی مقام وزارت امور خارجه و مخالف اصول مصلحت است و در صورت بیان واقع و صدق مطلب ایرادی که بی‌انصافانه بر ما خواهند گرفت فقط مسئلهٔ خلف قول ماست که از وزارت جلیلهٔ خارجه او را هم می‌توانند به دلائل محکمه و معاذیر موجهه اصلاح و سفارت روس و غیره را ساکت و متقاعد نمایند و به مناسبت این مقام لازم است که دلائل خودم را بر وجوب اعدام حمزه آقا عرض نمایم تا به نظر نیاید که کمترین بی‌تعقل و بی‌ملاحظه به قتل حمزه آقا اقدام کردم. بلکه دو شبانه‌روز با چندنفری که در این مسئله قابل شور و محل اطمینان بودند مشورتها و گفتگوها کرده و

نکات و دقایق آن را بدین تفصیل ملاحظه نموده‌ایم که اگر حمزه آقا آمد با او چه معامله بکنیم. آیا باید از همهٔ تقصیرات و سیئات اعمال او صرف‌نظر کرده از در رضاجویی و انجام مقاصد و خواهشهای او برآئیم؟ آیا به او بگوئیم که فقط به صرف‌نظر از تقصیر خودش کفایت کرده مطمئناً در خانهٔ خودش بنشیند و دیگر توقع داشته (؟) جائی نداشته باشد، و آیا او را گرفته حبس نمائیم و یا او را بکشیم.

در فقرهٔ اول که عبارت از عفو مطلق و قبول خواهشها و مقاصد اوست ملاحظه کردیم که قطع نظر از اینکه عفو کردن حمزه آقا با هیچ شریعت و قانونی موافق نیست و باعث مأیوسی مطلق عامهٔ آذربایجان و بلکه عامهٔ ملت ایران است و قبول خواهشها و انجام مقاصد حمزه آقا فی حد ذاته غیرممکن و متعذر است. زیرا که از جملهٔ خواهشها و مقاصد حمزه آقا این است که علاوه بر محال منگور که محل ایل و طایفهٔ اوست حکومت ولایت سردشت را هم که عمده‌ترین نقاط سرحدیهٔ ولایت مکری است به او واگذاریم، سهل است از محمد آقای مامش و خصر آقای گورگ و دو ایل بزرگ خودمان بکلی صرف‌نظر کرده آنها را مقهور و مغلوب حمزه آقا نمائیم که برای تشفی خصومتهای سابقه و لاحقهٔ خودش هر دو طایفه را معدوم و مضمحل نماید. و کدام بی‌تمیز است که این خواهشها و تمناها را از حمزه آقا بپذیرد و در صورتی که این امتیازات را به او ندهیم و این خواهشها را از او قبول نکنیم حمزه آقا با آن بدذاتی که دارد آن مرد نیست که به نشستن در خانه و عفو تقصیر از خودش راضی و متقاعد بشود و در حالتی که مقاصد او را به عمل نیاورده‌ایم و او را با کمال بی‌احتیاطی مطلق‌العنان نمائیم باز هم به حالت اول رجوع کرده فتنه‌ها برپا خواهد کرد و برای ما اسباب ندامت ابدی خواهد شد که مثل حمزه آقا بدذاتی را به چنگ آوردیم و به دست خودمان او را رها کردیم.

پس نتیجهٔ این ملاحظات و مصلحتها این شد که چون مقاصد او را بهیچوجه قبول نمی‌توانیم کرد و او هم بی‌انجام مطالب و مقاصد خودش آرام نخواهد گرفت بالضروره یا باید او را حبس نمائیم و یا بکشیم.

و اما در باب حبس او به نظر آمد که این مرد همان مرد است که **شاهزاده لطفعلی خان** خواست او را حبس نماید تمکین نکرد و با آن جسارتی که همه می‌دانند دو نفر از کسان لطفعلی خان را کشت و در رفت و هیچ‌کس به گردش نرسیده آن همه فتنه و فساد را برپا کرد، و اگر ما هم بخواهیم او را گرفته حبس نمائیم محققاً تمکین نخواهد کرد و باز هم به مقام ستیزه خواهد آمد و همین که دیدیم حمزه آقا خیرگی کرده تمکین به حبس نکرد و باز هم دست به خنجر برد سزای او در همان ساعت به جرم همین جسارت کشتن است و بالفرض که یکی دو نفر را هم زخم زد و کشت و او را به جرم این عمل نکشته و گرفته حبس و زنجیر کردیم.

اولاً هر نوع اهتمامی که در حبس او به عمل آید باز هم ممکن و محتمل است که به هر حیله و وسیله‌ای باشد فرار کند و یا او را فرار بدهند و فرار کردن او بدنامیها و معایب زیاد خواهد داشت.

پس قایل و معتقد بر این شدیم که در صورتی که نه انجام مطالب و مقاصد او مقدور و ممکن است و نه مطلق‌العنان کردن او موافق عقل است و نه حبس کردن او کافی حزم و احتیاط است بالضروره و به حکم عقل و شرع یک مرتبه باید او را به جرم این همه اعمال و تقاص این همه خونها معدوم کرد و شرّ او را از دولت و مملکت برداشت.

و این فقره را هم ملاحظه کردیم که شاید مغرضین از روی بی‌انصافی بگویند که در صورتی که به او اطمینان داده بودید چرا خلف قول کرده او را کشتید. در جواب آن اعتراض هم که آن وقت موهوم بود و حالا موجود شده با خود گفتیم و قایل بر این شدیم که اولاً همان دلایلی که بر وجوب

قتل او ذکر کردیم جواب این اعتراض را می‌دهد. و ثانیاً در پیش هر منصفی یک عیب واحد خلف قول واجبی نسبت به شخص واجب‌القتلی مثل حمزه آقا در مقابل چندین مصلحت و محسنات دینی و دولتی و فتوای عقل و شرع معفو و مستهلک و بلکه در مورد دفع حمزه آقا تعمد بر خلف قول ممدوح و مستحسن است.

و بالاخره بعد از این ملاحظات و این مذاکرات و تفکر دو شبانه روز خودم و تصدیق چندنفری که قابل شور و مصلحت بودند تکلیف شرعی و عرفی و وظیفهٔ چاکری و عبودیت و صلاح دین و دولت خودم را در مهلت ندادن و اعدام حمزه آقا و همراهانش دانستم و از اقبال شاهنشاه روحنا فداه و مساعدت بخت بندگان اجل عالی به دفع شرّ او موفق شدم.

و حالا بر وزارت جلیلهٔ امور خارجه است که با دلایل معروضه که مقبول هر منصفی است و با ادلهٔ دیپلوماسی و رجوع به اساس حقوق ملل که مسلم جمیع دول است جواب اعتراض سفارت روس و غیره را بدهند و نوعی نشود که از نظر این مردم وحشی چنان جلوه نماید که در مسئلهٔ قتل حمزه آقا اعتراضی روی داده و بعبارهٔ اخری خونخواهی برای آن بد ذات به همرسیده است.

این است دلایل موجه کمترین بر اقدام خودم بر دفع حمزه آقا که در ذیل شق اول به مناسبت عرض شد.

و حالا **شق دیگر** را هم که می‌توان در جواب سفارت روس گفت عرض می‌نمایم که اگر بندگان اجل عالی بپسندند جواب جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه دام اقباله العالی را به شرح زیر بنویسند.

در فقرهٔ قتل حمزه آقا که از سفارت روس اظهار شده است که او را در مقام جدال و ستیز نگرفته و بلکه او را اطمینان داده و آورده و کشته‌اند این مطلب کلیة به سفارت روس و بر هر کس دیگر که قایل و معتقد به این عنوان باشد مشتبه است و حقیقت واقعه این است که حمزه آقا چند روز قبل از بابت تهور و جسارتی که داشت محض خودنمایی و به خیال شیطنت تازه بی‌اذن و اجازه و بی‌مقدمه یک مرتبه و علی‌الغفله از خاک عثمانی تجاوز کرده با جمعی از اتباع خود که دویست نفر سوار بودند به قریهٔ معروف به باسطام بیک که در بحبوحهٔ محال منگور و شش فرسخی قصبهٔ ساوجبلاغ است آمده و از آنجا نظر به سابقهٔ دوستی که فیمابین او و میرزاقاسم قاضی بوده آمدن خود را به مشارالیه اعلام و به او سفارش کرده بود که برود و او را ملاقات نموده از وزیر فواید برای او تحصیل اطمینان نماید.

و از طرف دیگر چون اینطور آمدن حمزه آقا مسبوق و معهود نبود و همه سرحدداران مأمور به این بودند که چه حمزه آقا و چه غیر او را از آمدن به این طرف منع نمایند محمد آقای مامش و خوانین قراپاپاق که در محال لاهیجان به حفظ آن حدود مأمور بودند به محض اینکه از آمدن بی‌مقدمه و بی‌اجازهٔ او به باسطام بیک مطلع شده نظر به مأموریتی که داشتند بر او تاخته و او هم تاب مقاومت نیاورده خود را از بیراهه به رودخانه زده سه نفری از کسان او غرق شده خودش را فراراً به خاک عثمانی کشیده. معهذا بلافاصله و درثانی که می‌شنود کاک الله برادرش با چند نفر از برادرهای او به ساوجبلاغ آمده و وزیر فواید آنها را اطمینان داده است مجدداً به ملاحظهٔ اینکه کاک الله برادرش رئیس ایل منگور نشود متهورانه به باسطام بیک مراجعت کرده و میرزا قاسم را در آنجا ملاقات نموده و بدون اینکه اطمینان صریحی از وزیر فواید به او داده شده باشد به عنوان اینکه برای تحصیل اطمینان به ساوجبلاغ می‌آیم با دویست نفر سوار مسلح و مکمل به اتفاق میرزا قاسم عازم ساوجبلاغ می‌شود و همین که به نزدیک ساوجبلاغ می‌رسد سوارهائی را که همراه داشته در پشت تپه‌هایی که خیلی نزدیک و مشرف به قصبهٔ ساوجبلاغ است می‌گذارد و خودش با

دوازده نفر وارد چادر بیرونی مخصوص وزیر فواید می‌شود و در آن ساعت وزیر فواید در چادر اندرون خود بوده. وقتی که حمزه آقا داخل چادر می‌شود یکسر می‌رود و در روی صندلی مخصوص وزیر فواید می‌نشیند. حاجی آقا بیک فراشباشی به او می‌گوید که این صندلی مخصوص وزیر است شما پائین بنشینید. حمزه آقا برآشفته و جسورانه جواب گفته بود و بعد از ورود حمزه آقا چنانکه غالباً در این موارد رسم است از افراد سرباز و سوار و توپچی ساخلو ساوجبلاغ و غیره که برای تماشای ورود حمزه آقا در اطراف چادر وزیر فواید جمع می‌شوند نظر به کمال دلسوختگی و خصومتی که از افعال شنیعه و قتل و غارتهای حمزه آقا داشتند باکسان او در خارج چادر قیل و قالی کرده بودند که یک مرتبه سوار آقا و دو نفر برادرزاده و خواهرزادهٔ او که در میان چادر بودند از جابرخاسته و دست به اسلحه برده به کسان وزیر فواید و نوکرهای دیوانی که حاضر بوده‌اند باکمال جسارت حمله می‌نمایند.

و وقتی که نوکرهای دیوانی از سرباز و توپچی و سواره و قراولها و آدمهای وزیر فواید آنطور جسارت حمزه آقا را دیده‌اند بالضروره از اطراف به هم برآمده و هنگامه درگرفته. در حالتی که **نور علی سلطان** سردستهٔ سوارهٔ افشار صاین قلعه و **احمد خان و بهرامقلی** سواران قوجه بیگلو و یک نفر فراش وزیر فواید بر ضرب خنجر و طپانچهٔ حمزه آقا و سوارآقا و دو نفر برادرزاده و خواهرزادهٔ او در همانجاکشته می‌شوند و **حسینقلی بیک** یاور فوج پنجم شقاقی و سه نفر دیگر از سوارهٔ قوجه بیگلو و آدمهای خود وزیر فواید مجروح می‌شوند، نوکرهای دیوانی از سرباز و سواره و آدمهای خود وزیر فواید بالضروره در مقام مدافعه بر سر حمزه آقا و همراهانش ریخته و آنها را کشته‌اند و از اول ورود حمزه آقا تاکشته شدن او وزیر فواید در آن مجلس نبوده است.

این است حقیقت واقعه و تفصیل قتل حمزه آقا و هر کس غیر از این هر چه بگوید و بنویسد بی‌اصل و بی‌حقیقت است و جناب عالی مطمئناً می‌توانند که این شبهه را از سفارت دولت بهیهٔ روس رفع نمایند که بی‌اینکه اطمینان صریح به حمزه آقا داده شده باشد خود او به تفصیلی که عرض شد متهورانه آمده و در حالتی که وزیر فواید قصد قتل او را نداشته باز نظر به آن جسارت و تهوری که در ساعت ورود از خود حمزه آقا و اتباعش به ظهور رسیده و چند نفر را مجروح و مقتول نموده خودش هم بالضروره مقتول شده است.

و برای اثبات اینکه وزیر فواید در مقام استماله و اطمینان او نبوده و خود او به هر خیالی که بوده در آمدن به ساوجبلاغ اصرار داشته عبارت یکی از کاغذهای حمزه آقا راکه دو سه روز قبل از آن واقعه به میرزا قاسم نوشته است لفظاً بلفظ درج می‌نمایم.

«قبله گاهها ـ اولاً اعظم مطالب دریافت استقامت مزاج منیف و طبع لطیف است. در ثانی از حالت سرکار قادرآقا متحیریم. نمی‌دانم جواب کاغذ مخلص را چرا ننوشته است و جناب جلالت مآب اجل اکرم وزیر فواید عامه دام مجده‌العالی دفعة تعلیقهٔ مرحمت آمیز برای مخلص نمی‌نویسد. معلوم است که محبّ تشکیک در دوستی و یک جهتی سرکار ندارم و از حرفهای سرکار ایشان مطمئن بوده و هستم. امید است بزودی زود جواب این فقره را از محبّ اعلام ساخته و با حامل‌الورقه که آدم مخلص است جواب را تمام و کمال مرقوم و التفات فرمایند، هر آینه باعث مسروری و مایهٔ شادمانی خواهد شد.»

از این کاغذ حمزه آقا که اصلش حاضر است و عیناً ارسال خدمت خواهد شد معلوم و محقق می‌شود که وزیر فواید در مقام تأمین او نبوده سهل است از این که اعتنایی به او نداشته شکایت نوشته است. و اگر واقعاً او را اطمینان داده می‌آورند و همان‌طور که کاک الله و هشت نفر دیگر برادر او را که همگی مثل حمزه آقا مقصر بودند اطمینان داده آوردند و نسبت به آنها لازمهٔ محبت

و مهربانی شد و الان بالفعل باکمال امیدواری در سر جا و مکان خود ساکنند البته متعرض حمزه آقا نمی‌شدند.

و یکی از شبهاتی که به سفارت دولت بهیهٔ روس القا شده این است که گویا قادر آقا هم با میرزا قاسم رفته و حمزه آقا را آورده و حال آنکه سوای میرزا قاسم که آن هم به اصرار و دعوت خود حمزه آقا رفته بود دیگر نه قادر آقا و نه غیر قادر آقا احدی نرفته است و در وقت ورود حمزه آقا و وقوع آن هنگامه قادر آقا در قصبهٔ ساوجبلاغ در منزل خود بوده است.*

این است هر دو شقی که به اعتقاد کمترین بندگان اجل عالی در جواب جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه دام اقباله‌العالی می‌توانند نوشت. تا رأی عالی کدام را بپسندد و هیچ عیب ندارد که هر دو شق را مرقوم فرمایند و بخصوص لازم است که دلائل کمترین را بر وجوب قتل حمزه آقا به جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه بنویسند که برای جناب معظم‌الیه باعث تذکار باشد.

زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع ـ معروضهٔ ۲۶ شهر رمضان ۹۸ (مهر بیضی: وزیر فواید عامه)

---

* مندرجات سواد مرحمتی مهندس ناطق و آنچه در مجلهٔ یادگار چاپ شده تا اینجاست. دنباله از روی چاپ عکسی آقای کریم‌زاده در «بررسیهای تاریخی» نقل شده است.

پیوست ششم

کتابشناسی واقعهٔ خروج شیخ عبیدالله و سرگذشت امیرنظام

الف ـ رساله‌های منفرد عصری

۱) **تاریخ طغیان اکراد:** مشهورترین گزارش است دربارهٔ واقعهٔ شیخ عبیدالله به قلم اسکندر قوریانس که در صفر ۱۲۹۸ تألیف شده و نخستین‌بار با پاره‌ای اختصارها توسط نادرمیرزا مؤلف «تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز به ضمیمهٔ شرح حال بزرگان» به پایان آن کتاب (صفحات ۳۰۴ ـ ۳۵۱) الحاق شده. اگرچه آن کتاب در سال ۱۳۲۳ قمری به خط نویسانیده شده بود که به چاپ سنگی برسد ولی در سال ۱۳۲۴ شمسی در تهران انتشار یافت و در سال ۱۳۵۱ با فهارس توسط محمد مشیری تجدید چاپ شد.

ازین گزارش چند نسخهٔ خطی در دست است و تا آنجا که من می‌شناسم اینهاست:

ـ کتابخانهٔ ملی ملک (تهران) به شمارهٔ ۳۷۵۹ مورخ ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ (فهرست آنجا ۲: ۸۵). میکرو فیلم آن به شمارهٔ ۵۰۶۴ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست.

ـ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (مشهد) به شمارهٔ ۴۱۸۰ (فهرست آنجا ۷: ۳۲ ـ ۳۴).

ـ نسخهٔ میرزا ابوالفضل حکمت که بیوک آقا خطیبی از روی آن در سال ۱۳۳۳ ش نسخه‌ای می‌نویسد. از این نسخه آقای علی دهقان در «سرزمین زردشت» یاد کرده است.

ـ کتابخانهٔ مؤسسهٔ شرقی کاما (بمبئی). نسخهٔ مانکجی لیمجی‌هاتریا به شمارهٔ ۳۱۷ (فهرست آنجا ص ۱٦۷).

این گزارش را آقای عبدالله مردوخ از روی نسخهٔ مورخ رمضان ۱۲۹۸ کتابخانهٔ ملی ملک در سال ۱۳۵٦ در تهران به نام «قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه» تجدید طبع کرده است.

اسکندر قوریانس خود در پایان رساله متذکر شده است که منشی و مترجم اکسپوزیسیون سال ۱۸۷۸ (۱۲۹۵) پاریس بوده و بنابر آنچه عباس میرزا ملک آرا (ص ۱۵۵) در شرح حال خود می‌نویسد نامبرده از ارمنیان تبعهٔ روس و ساکن ساوجبلاغ مکری بود و چون پس از آن واقعه به سفر تهران آمد آن گزارش را به رشتهٔ نگارش درآورد.

۲ـ شورش شیخ عبیدالله: نگارش علی افشار (ظاهراً از اهالی اورمیه) دربارهٔ تهاجم شیخ عبیدالله و حمزه آقای منگور به اورمیه است که تحریری نقل به مفهوم شده از آن توسط آقای پرویز شهریار افشار در پایان کتاب «تاریخ افشار» تألیف میرزا رشید ادیب الشعرا (چاپ رضائیه، ۱۳۴۶) به چاپ رسیده است (ص ۵۲۵ ـ ۵۷۹). مؤلف رسالهٔ مذکور سواد درستی نداشته حتی عبیدالله را همه‌جا «عبادالله» نوشته است.

نسخه‌هایی از این رساله که شناسانده شده اینهاست:

ـ نسخهٔ رحمت‌الله خان اقبالی (از خاندان بیگلر بیگی) مورخ سال ۱۳۰۵ قمری که چاپ مذکور در فوق از روی آن انجام شده است. نسخهٔ مصورست.

ـ کتابخانهٔ ملی ملک (تهران) به شمارهٔ ۳۷۸۲ به خط مرتضی قلی بن محمد ابراهیم در ۱۳۱۲ ق. (فهرست آنجا ۳: ۵۴۴ ـ ۵۴۵). درین نسخه سال تألیف ۱۳۰۶ آمده است.

۳ـ افتتاح ناصری: تألیف علی‌اکبر سرهنگ پسر حسام‌الملک. حسام‌الملک از رجال دولتی است که در واقعه و جنگ با شیخ عبیدالله شرکت داشت.

نسخه‌ای از این نوشته که به ناصرالدین شاه اهداء شده بود اینک در کتابخانهٔ ملی (تهران) به شمارهٔ ۸۸۴ / ف (فهرست آنجا ص ۴۱۸) محفوظ است.

۴ـ یادداشت علی اکبر فیض: این شخص از ادبای قم و نویسنده‌ای پرکار بود (۱۲۴۵ ـ ۱۳۱۲ ق). فرزندش موسوم به علی اصغر به هنگام واقعهٔ شیخ عبیدالله رئیس تلگرافخانهٔ بیجار (گروس) بود که شرح مجمل آن واقعه را برای پدر گفته و نامبرده در دفتر خویش به یادگار نوشته است. نسخهٔ آن جزو جنگ شمارهٔ ۱۶۲ در کتابخانه آیة الله مرعشی (قم) محفوظ است (فهرست آنجا، ۱: ۱۸۱ ـ ۱۸۲). آقای دکتر حسین مدرسی طباطبائی آن را استخراج و در مجلهٔ وحید طبع کرده‌اند. همان است که در پیوست سوم این مجموعه به نظر خوانندگان رسانیده شده است.

۵ـ گزارش نمرهٔ ۴ ابوالقاسم: این ابوالقاسم که به هنگام واقعهٔ شیخ عبیدالله کارگزار مهام امور خارجه در ساوجبلاغ بود گزارشی در ذی‌قعدهٔ ۱۲۹۸ به وزارت امور خارجه فرستاده بوده است که تفصیلی است منظم از واقعات روزانه و اخیراً جزو «برگزیده اسناد روابط ایران و عثمانی» توسط وزارت امور خارجه به چاپ رسیده است (۳: ۶۷۴ ـ ۷۰۱). چون سندی رسمی است نقل و در پیوست دوم مجموعهٔ حاضر چاپ شده است.

ب ـ نصوص و متون اسناد

۱ـ مجموعهٔ مفصلی که در فهرست کتابخانهٔ سلطنتی جلد مربوط به «تاریخ، سفرنامه... و جغرافیا» معرفی شده و اتفاقاً در دو جا آمده است. بطوری که ممکن است مراجعه‌کنندگان به آن فهرست آن را دو کتاب تصور کنند. (یکبار ذیل شمارهٔ ردیف ۲۱۰ در صفحهٔ ۴۹۴ به نام «روزنامهٔ گزارش وقایع اکراد» و بار دیگر ذیل شمارهٔ ردیف ۲۹۹ در صفحهٔ ۷۳۱ با نام «وقایع فتنهٔ شیخ عبیدالله» با بعضی اختلافات در توصیف نسخه. شمارهٔ اصلی نسخه در دفتر آن کتابخانه ۹۲۴ قید شده است.

در نسخه معرفی آن چنین است: «کتابچهٔ ذکر وقایع فتنه و فساد عبیدالله و اکراد در سرحد

آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت مآثر بتاریخ شهر رمضان لوی ئیل ۱۲۹۷». مؤلف فهرست یادآور شده است مندرجات آن «روزانه بصورت دستخط یادداشت و ثبت شده از تاریخ شهر رمضان‌المبارک ۱۲۹۷ الی صفر المظفر ۱۲۹۸». تعداد صفحات آن در هر دو معرفی ۷۷۳ صفحه تعیین شده است. بنابر این مجموعهٔ معتبر و مهمی است. متأسفانه آن را ندیده‌ام.

۲ـ اسناد موجود در بایگانی قدیم وزارت امور خارجه که در مجموعهٔ «برگزیدهٔ اسناد روابط ایران و عثمانی» جلد سوم (تهران، ۱۳۷۰) صفحات ٦۷۴ ـ ۷۰۱ تا به چاپ رسیده است. من در سالشمار وقایع پیوست (مقدمهٔ‌همین‌کتاب) اشاره به تاریخ و موضوع هر یک از آن اسناد کرده‌ام.

پیش از آن چهارنامه را آقای ابراهیم صفایی در کتاب «مدارک تاریخی» (تهران، ۱۳۵۵)، صفحات ۱۱۰ ـ ۱۱۳ چاپ کرده بود. (نامهٔ میرزا محمد حسین مجتهد ارومی ـ نامهٔ مورخ ۲۹ شوال ۱۲۹۷ راجع به ورود عبدالقادر و حمزه آقا به ساوجبلاغ ـ نامهٔ سفارت روس در همان باره ـ نامهٔ شیخ عبیدالله به کردهای سرحدی‌ها).

۳ـ منشئات حسنعلی خان گروسی وزیر فواید عامه یعنی همین مجموعه‌ای که اینک پیش روست.

۴ـ در مجموعهٔ تلگرافات عصر سپهسالار خط تبریز ٦ ـ ۱۲۹۵، به کوشش محمود طاهر احمدی (تهران، ۱۳۷۰) ضمن چند تلگراف اشاراتی به مقدمات و آغاز طغیان شیخ عبیدالله و فرزندش شده است.

ج ـ مندرجات منابع عصری

اعتمادالسلطنه ← صنیع‌الدوله دیده شود.

امین‌الدوله، علی: خاطرات سیاسی (تهران، ۱۳۴۱). ص ۷٦ ـ ۷۷

حسین بن اسکندر: یادداشتی مورخ ۱۲ صفر ۱۲۹۹ در پایان نسخهٔ خطی مرزبان‌نامه. شمارهٔ ج ۲۳۹ مجموعهٔ دانشکده حقوق در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (صفحهٔ ۱۹۱ فهرست کتابخانه دانشکدهٔ حقوق).

سیاح، محمد علی (حاج سیاح محلاتی): خاطرات حاج سیاح. به کوشش حمید سیاح. چاپ دوم (تهران، ۱۳۵٦): ص ۲۵۵ ـ ۲۵۷

صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، محمد حسن: روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار. (تهران، ۱۳۴۵): صفحات ۷۰، ۷۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۱۵، ۲۱٦، ۹۷۵

منتظم ناصری: به کوشش دکتر محمد اسمعیل رضوانی. (تهران، ۱۳٦۷)، ذیل سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۳: ۲۰۱۰ و ۲۰۲ ـ ۲۰۲۲

ظل‌السلطان، مسعود میرزا: خاطرات ظل‌السلطان. به کوشش حسین خدیم جم (تهران، ۱۳٦۸): ص ٦۱۰ ـ ٦۱۳

علی اکبر وقایع نگارکرد: حدیقهٔ ناصریه. تصحیح محمد رئوف توکلی (تهران، ۱۳٦۴)، ص ۲۴۴ ـ ۲۴٦ (تألیف سال ۱۳۰۹ قمری)

فخرالکتاب سنندجی، شکرالله: تحفهٔ ناصری. به اهتمام دکتر حشمةالله طبیبی (تهران

۱۳۶۸)، ص ۳۶۴ ـ ۳۶۸ (تألیف سال ۱۳۱۹ قمری)
ملک آرا، عباس میرزا: شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا. به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی. چاپ دوم. (تهران، ۱۳۶۱). ص ۱۵۲ ـ ۱۵۸ (پیوست شمارهٔ اول مجموعهٔ حاضر)

د ـ پژوهشهای تازه

افشار، ایرج: [دربارهٔ نسخه‌های رسالهٔ اسکندر قوریانس]. **راهنمای کتاب.** ۲۱ (۱۳۵۷): ۳۵۴ ـ ۳۵۵

تکش بیگلربیگی، علاءالدین. گوشه‌ای از تاریخ. **ارمغان.** ۴۶ (۱۳۵۶): ۶۵۶ ـ ۶۶۲ (حاوی یک حکم و یک نامه از حسنعلی خان امیر نظام ـ نامه به شیخ صدیق پسر شیخ عبیدالله در رمضان ۱۳۱۶. تقاضای چند خالصه برای مخارج تکیه و خانقاه نقشبندی کرده بود. برین دو سند مقدمه‌ای به قلم حسین خان جهانگیری افشار بیگلربیگی نوشته شده است).

دهقان، علی: واقعهٔ شیخ عبیدالله کرد. فصل سی‌ام از کتاب «سرزمین زردشت» (تهران، ۱۳۴۸). ص ۳۹۷ ـ ۴۱۱

سعادت نوری، حسین: شیخ عبیدالله کرد و عباس میرزا ملک آرا. **یادگار.** جلد پنجم (۸.۱۳۲۷) ش ۱ / ۲: ۳۲ ـ ۳۵ (حاوی نامهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله به میرزا موسی وزیر لشکر دربارهٔ نامهٔ شیخ عبیدالله به ملک آرا).

صفائی، ابراهیم: [چندنامهٔ تاریخی دربارهٔ شیخ عبیدالله]. **مدارک تاریخی.** (تهران، ۱۳۵۵). ص ۱۰۷ ـ ۱۱۳

صمدی، عبدالله: منظومهٔ کردی حمزه آقا منگور و رابطهٔ آن با قیام شیخ عبیدالله شمزینی. برگردان از کردی به فارسی. به اهتمام سید محمد صمدی (مهاباد، ۱۳۶۴). چاپ استنسیلی.

صمدی، محمد: نگاهی به تاریخ مهاباد. (مهاباد، ۱۳۷۳). ۴۱۶ ص (چاپ استنسیلی)

طبیبی، حشمةالله: تعلیقات بر کتاب تحفهٔ ناصری. (تهران، ۱۳۶۸). ص ۵۲۸ ـ ۵۳۳

مدرسی طباطبائی، حسین: گزارشی در باب شورش شیخ عبیدالله کرد در اواخر قرن گذشته. **مجلهٔ وحید.** شمارهٔ ۲۵۴ / ۲۵۵ (اردی‌بهشت ۱۳۵۸): ۲۰ ـ ۲۷ و ۵۵ (متضمن گزارش علی‌اکبر فیض به نقل از پسرش رئیس تلگرافخانهٔ بیجار که در پیوست شمارهٔ سوم مجموعهٔ حاضر چاپ شده است).

هـ ـ بعضی مآخذ احوال امیرنظام

آدمیت، فریدون: اندیشهٔ ترقی و حکومت. (تهران، ۱۳۵۱). ص ۴۶۶ ـ ۴۶۷

افشار، ایرج: مکتوبی از امیرنظام. **راهنمای کتاب.** ۱۵ (۱۳۵۱): روبروی صفحهٔ ۶۷۳

امیر حاجبی (بانو): خاطره‌ای از خدمات هفده‌سالهٔ امیرنظام گروسی در تبریز و توطئه و تحریک محمد علی میرزا ولیعهد علیه او. **خاطرات وحید.** ش ۴۱ (فروردین ۱۳۵۴): ۷۶ ـ ۷۷

امیرنظام گروسی، حسنعلی خان: پندنامه (یحیویه). چاپ عکس به اهتمام م. سعید وزیری. (تهران، ۱۳۶۸). چند چاپ دیگر هم دارد.

منشئات. چاپ سنگی. (تهران، ۱۳۲۲ ق). چند چاپ دارد.*

---

* مجموعه‌ای خطی از نامه‌های امیرنظام به عبدالحسین میرزا فرمانفرما که مربوط به سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ هجری است

- [نامه‌های دورهٔ سفارت پاریس] ← سهیلی خوانساری دیده شود.
- [نامه‌های دورهٔ حکومت در ساوجبلاغ] ← مجموعهٔ کنونی
بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران. جلد اول (تهران، ۱۳۴۷). ص ۳۵۹ - ۳۶۷.
تقی‌زادهٔ تبریزی، مقصود: بزرگان حسن خط و خوشنویسان. امیرنظام. **وحید.** ۱۴ (۱۳۵۵): ۵۱۱ - ۵۱۳ و ۵۱۵
روزنامهٔ شرف: نمرهٔ ۲۹ (رجب ۱۳۰۲)
روزنامهٔ شرافت: نمرهٔ ۱۴ (ربیع‌الاول ۱۳۱۵)
سعید وزیری، م.: مقدمه بر پندنامهٔ یحیویه (تهران، ۱۳۶۸) (به انضمام نامه‌ای از امیرنظام به فرزندش یحیی مورخ ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۲۸۲ به پاریس)
سهیلی خوانساری، احمد: امیرنظام در سفارت فرانسه و انگلستان (تهران، ۱۳۵۷). (حاوی نامه‌ها و گزارشهای سیاسی و اداری). قبلاً یکی از نامه‌ها به مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه را در سال ۱۳۴۳ در مجلهٔ وحید سال اول شمارهٔ چهارم صفحات ۱۸ - ۲۰ چاپ کرده است.
صفائی ابراهیم: نامهٔ امیرنظام گروسی [به مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه دربارهٔ] نخستین غرفهٔ ایران در نمایشگاه پاریس. **انجمن تاریخ.** ش ۸ (آبان ۱۳۵۱): ۶۲ - ۶۳
- نامه‌ای از امیرنظام گروسی. **انجمن تاریخ.** ش ۷ (خرداد ۱۳۵۱): ۴۸ - ۵۰ (همان نامه‌ای است که از کتاب منشئات او در مقالهٔ اقبال یغمایی و یکی دو نوشتهٔ جدید دیگر آمده است).
طبری، عمادالدین: امیر نظام گروسی. **مجلهٔ دفاع امیرنظامی.** شمارهٔ ۲۵ شهریور ۱۳۴۴ (آن را ندیده‌ام. علی دهقان در کتاب سرزمین زردشت به آن اشاره کرده است.)
علی اکبر وقایع‌نگار: حدیقهٔ ناصریه. به کوشش محمد رئوف توکلی (تهران، ۱۳۶۴): ص ۲۶۹ - ۲۹۰
فخرالکتاب سنندجی، شکرالله: تحفهٔ ناصری. به کوشش دکتر حشمةالله طبیبی (تهران، ۱۳۶۸): ص ۴۰۰ - ۴۰۹ و ۴۱۶ - ۴۱۸
کریم‌زادهٔ تبریزی، محمدعلی: چند سند تاریخی [پنج نامهٔ امیرنظام به رجال]. **بررسیهای تاریخی.** ۱۱ (۱۳) ش ۲: ۱۳۱ - ۱۵۵ (پنجمین نامه که مرتبط با واقعهٔ شیخ عبیدالله در پیوست مجموعهٔ حاضر چاپ شده است).
کشاورز، علی‌اصغر: [حکایتی دربارهٔ نقار مظفرالدین میرزا ولیعهد با امیرنظام]. **یغما.** ۲۲ (۱۳۴۸): ۵۱
محبوبی اردکانی، حسین: امیرنظام گروسی. **چهل سال تاریخ ایران** (تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار). به کوشش ایرج افشار. (تهران، ۱۳۶۸). ص ۵۱۷ - ۵۱۸
محمد تقی میرزا: خلاصهٔ وقایع شرح احوال ژنرال آجودان حسنعلی خان وزیر مختار ایران

نزد دکتر حافظ فرمانفرمائیان دیده‌ام.
- محمود فرخ مجموعه‌ای خطی از منشئات امیرنظام داشت که اکنون در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهدست. (صفحهٔ ۲۳۵ فهرست آنجا)
- مجموعه‌ای از نامه‌های امیرنظام به نصرةالدوله اول که در ملکیت ناصرالدوله فیروز بود، جزو کتابهای اهدایی این اخیر به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (سابق) به شمارهٔ ۳۲۴ اهدا و در جلد ۲۱ فهرست آن کتابخانه معرفی شده است.
- چند نامه از حسنعلی خان گروسی مورخ سال ۱۲۹۸ دربارهٔ جریان غوغای شیخ عبیدالله که به محمد رحیم خان علاءالدوله نوشته شده است آقای امیر نصرةالله خان بالاخانلو در اختیار دارد و امیدوارم مرحمت کنند که در تکمیل این مجموعه چاپ شود.

در دربارهای فرانسه و انگلیس. نوشتهٔ محمد تقی میرزا محرر فارسی در ۱۲۸۷. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۲۰۹ کتابخانه ملی تبریز، اهدائی محمد نخجوانی (فهرست آنجا ۱: ۴۶۸ ـ نشریهٔ نسخه‌های خطی ۴: ۲۹۴). سرگذشتی است از امیرنظام از روی مدارک دورهٔ ناصری و مطلب تازه‌ای ندارد. آن را به لطف آقای غلامرضا طباطبائی دیدم.

مشیری، محمد: دستخط امیرنظام به مظفرالدین شاه و پاسخ آن. **وحید**. ۵ (۱۳۴۶/۷): ۲۰۷ ـ ۲۰۸

معیرالممالک، دوستعلی: حسنعلی خان امیرنظام. **رجال عصر ناصری**. (تهران، ۱۳۶۱). ص ۲۵ ـ ۲۹

ممتحن‌الدولهٔ شقاقی، مهدی: در کتاب رجال وزارت امور خارجه. به کوشش ایرج افشار. (تهران، ۱۳۶۵). ص ۶۵ ـ ۶۷

نفیسی، سعید: حسنعلی خان امیرنظام. **وحید**. ۳ (۱۳۴۴/۵) ص: ۱۰۱ ـ ۱۱۲ (نقل شرح حالی است که در حدیقهٔ ناصریه آمده).

نیکو همت، احمد: امیرنظام گروسی. **وحید**. ۹ (۱۳۵۰): ۲۱۰ ـ ۲۲۲

یغمایی، اقبال: امیرنظام گروسی. **یغما**. ۲۱ (۱۳۴۷): ۶۱۴ ـ ۶۱۹

* * *

بی‌نام نویسنده: دستخط امیرنظام به مظفرالدین شاه و پاسخ آن. **وحید**. ۵ (۱۳۴۷): ۲۰۷ ـ ۲۰۸ (از اسناد متعلق به محمد مشیری ـ در آن اشاره به پیشکش تیمورپاشاخان شده است).

ـ [مکتوب مورخ ۱۳۱۱]. **هنر و مردم**. ش ۴۱/۴۲ (۱۳۴۶/۷): پشت جلد، صفحه سوم (در آن اشاره به سفر لاریجان و اورمیهٔ خود کرده.)

ـ [یک نامه از مجموعهٔ نامه‌ها و منشئات خطی امیرنظام در مجموعهٔ محمود فرخ]. **نشریهٔ فرهنگ خراسان**. ۴ (۱۳۴۱/۲) ش ۴: ۳۰ ـ ۳۱.

* * *

باید دانست که ادیب‌الممالک خراسانی در سالهایی که امیرنظام پیشکار آذربایجان بود در تبریز زندگی می‌کرد و با امیرنظام حشر و نشر داشت و چندین قصیده و قطعات متعدد دربارهٔ امیرنظام سروده است که در دیوان هست و میانشان الفت و انس وجود داشته.

* * *

از منابعی که فراموش شده در جای خودش آورده شود دو نامهٔ مفصل میرزا سعید خان موتمن‌الملک وزیر امور خارجه (از ۱۹ محرم ۱۲۹۸ و ۲ ذیقعدهٔ ۱۲۹۸) به میرزا محسن خان معین‌الملک سفیر ایران در عثمانی است که در جلد سوم «اسناد و مکاتبات ایران» تألیف دکتر محمدرضا نصیری (تهران، ۱۳۷۱) چاپ شده است.

فهرست نامهای کسان

فهرست پیوستها متأسفانه در فهرستهای تهیه شده نیامده است. خوانندگان بطور موضوعی می‌توانند به هر یک مراجعه کنند.

ب ـ پ

ت

ج

ح

خ

د ـ ر

ف

ق

ک ـ گ

ل

م

فهرست نامهای جغرافیایی و قومها

د

ر

ز

س

ک

گ

ل

م

فهرست مندرجات

مکتوب به مصطفی قلی‌خان اعتمادالسلطنهٔ همدانی (قراگزلو)

تلگراف به شاه و ولیعهد

مکتوب به محمدرحیم خان علاءالدوله امیرنظام دولو

متفرقه

پیوستها

صفحه

[illegible]

[illegible]

رقبات موقوفه و مصارف آن

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه‌های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد.

واقف در سال ۱۳۵۲ به ملاحظهٔ وحدت منظوری که میان کارهای دانشگاه تهران و نیات خود دید قسمتی از رقبات موقوفات را به دانشگاه تهران سپرد تا آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه‌ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص یافت زیرا کارهای آن مؤسسه با مفاد مادهٔ ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسهٔ باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظورهای واقف (مادهٔ ۲۵) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می‌کنند.

جز این، محل کتابخانه‌ای که در مادهٔ ۳۹ پیش‌بینی شده است با کتابهای موجود در آن به اختیار دانشگاه تهران گذاشته شد که محققان در رشته‌های تاریخی از آن استفاده کنند.

وضع سی و دو رقبهٔ موقوفات و چگونگی استفاده از هریک از آنها در حال حاضر به شرح زیر است:

الف ـ در باغ فردوس شمیران

۱ـ ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش‌بینی شده بود (مادهٔ ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرارداد برای استفادهٔ رایگان سازمان لغتنامهٔ دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است. در سال ۱۳۶۹ شورای تولیت موافقت کرد که قسمتی دیگر از باغ به دانشگاه سپرده شود تا با تخریب بنای کهنه، ساختمان جدیدی برای مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی به سرمایهٔ مشترک دانشگاه تهران و موقوفه ایجاد شود.

۲ـ ساختمان و باغ (مادهٔ ششم وقفنامهٔ چهارم) که برای مدرسهٔ ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش‌بینی شده بود برای استفادهٔ مؤسسهٔ باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقهٔ اول همین ساختمان) براساس قرارداد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفادهٔ کتابخانهٔ مؤسسه است.

۳ـ ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه: درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.

۴ـ ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵ـ ساختمان «تولیت خانه»: طبق موافقت نامهٔ واقف در اختیار دفتر مجلهٔ آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقهٔ آن دفتر موقوفه است.

۶ـ دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

مساحت عرصهٔ رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.

۷ـ هجده‌شماره‌تلفن (یک‌شماره‌در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجلهٔ آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شمارهٔ در مؤسسهٔ باستانشناسی، دو شماره در مؤسسهٔ لغت‌نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۸ـ پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری المیاه قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب ـ درخیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱ـ سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

۲ـ یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰۰ متر در کنار رقبهٔ پیشین: طبق تصمیم شورای تولیت برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده و اکنون در حال احداث ساختمان برای ایجاد استخر سرپوشیده و کتابخانه است.

ج ـ در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱ـ اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷۰ متر مربع که طبق قانون مصوبهٔ مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته فعلاً در اجارهٔ به زارعان صاحب نسق است. اما براساس تصمیم شورای تولیت و عقد قرارداد مقدار ۲۷۰۵۱۴ مترمربع جهت خانه‌سازی برای فرهنگیان به شرکت تعاونی مسکن فرهنگیان شهرستان ری به اجاره واگذار شده و بقیه (بالغ بر ۱۱۱۵۵۶ متر) به حالت پیشین باقی است.

۲ـ یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ مترمربع با حقابهٔ رودخانهٔ کرج طبق موافقت‌نامهٔ واقف به دانشگاه تهران سپرده شده. براساس پیشنهاد دانشگاه تهران و تصویب شورای تولیت اکنون مقرر است دانشگاه تهران پس از دریافت موافقت مقامات مسئول در آن به خانه‌سازی برای دانشگاهیان اقدام نماید.

۳ـ یک قطعه زمین به مساحت ۱۵۲۰ متر متصل به آن باغ که طبق مادهٔ ۳۱ وقفنامه برای گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان بود به مناسبت مجاز نبودن دفن در محدودهٔ شهری، شورای تولیت موافقت کرده است این رقبه به رقبهٔ ردیف دوم منضم باشد.

د ـ در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزجان ییلاق مشهور یزد که به اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار گرفته و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولیت آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

۱ـ تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستورزبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (مادهٔ ۲۵ تا ۲۸ وقفنامه). تا زمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲ـ کمک به انتشار مجلهٔ آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شدهٔ آن مجله، برای اهداء رایگان به دانشمندان، و ایران شناسان و کتابخانه‌های کشورهای مختلف (مادهٔ ۳۳ وقفنامهٔ اول و مادهٔ ۴ وقفنامهٔ پنجم).

۳ـ اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجلهٔ آینده (مادهٔ ۳۴ وقفنامه). از سال ۱۳۶۸ دادن جایزه آغاز شده است.

۴ـ اهدای مقداری (حداکثر ۱۵٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه‌های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایرانشناسان خارجی (مادهٔ ۲۶ وقفنامه).

انتشارات و یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف دربارهٔ سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمله‌های آن دربارهٔ نحوهٔ انتشار کتابهایی که درین مجموعه می‌باید به چاپ برسد، به خواسته و تأکید آن مرحوم همیشه به چاپ می‌رسد تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

شورای تولیت، پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) مقرر داشت بنیاد موقوفات براساس وقفنامه و نیات واقف رأساً به ادارهٔ امور انتشارات بپردازد. بدین منظور آیین‌نامهٔ اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولیت گذشت و برای گزینش کتاب، هیأتی مرکب از یک نفر از متولیان مخصوص و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت تعیین شد.

جایزه‌های ادبی و تاریخی

مادهٔ ۳۴ وقفنامهٔ اول ـ چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابلی افزایش یابد واقف یا شورای تولیت می‌توانند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان و دانش‌پژوهان، نویسندگان وشاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجلهٔ آینده. بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات ومسابقه‌ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور درزمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می‌دهد، سپس با هیئت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از هیئت مدیرهٔ شرکت مطبوعاتی آینده یا هرکس راکه آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

مادهٔ ۵ وقفنامهٔ پنجم ـ به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخیص امور مربوطه بدان جوائز طبق مادهٔ ۳۴ وقفنامهٔ اول مورخ دیماه ۱۳۳۷ به عهدهٔ آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصراً به عهدهٔ واقف و سپس شورای تولیت است که می‌توانند از اهل بصیرت یاری بخواهند.